



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صبا
الربا

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	عاشورا
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	عاشورا حماسه بزرگ تاریخ
۲۱	بهترین روش برای مطالعه تاریخ
۲۴	سخن آغازین
۳۲	کتاب حاضر
۳۴	بخش اول: شخصیت امام حسین (علیه السلام) و فلسفه عزاداری
۳۴	اشاره
۳۴	اول: ولادت امام حسین (علیه السلام)
۳۵	دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت
۴۳	سوم: نقش ائمه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)
۵۲	چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)
۵۲	اشاره
۵۲	۱ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پیش از تولد آن حضرت
۵۵	۲ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت
۵۷	۳ گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت
۶۴	پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)
۶۴	توضیح
۶۵	۱ حسن ذاتی گریه
۶۷	۲ درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)
۶۸	۳ تشکر از امام حسین (علیه السلام)
۶۸	اشاره
۶۹	۱ حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

۷۱	۲ بسیج توده ها
۷۴	۳ خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)
۷۶	۴ تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر
۷۸	ششم: شیوه های عزاداری
۷۸	توضیح
۸۰	۱ گریه کردن
۸۱	۲ تباکی
۸۲	۳ لباس مشکلی بر تن کردن
۸۳	۴ تشکیل مجالس سوگواری
۸۳	۵ نوحه سرایی
۸۶	۶ به سر و سینه زدن
۸۷	۷ تعطیلی کسب و کار
۹۲	بخش دوم : ریشه های قیام عاشورا
۹۲	اشاره
۹۳	۱-دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم
۹۳	توضیح
۹۴	الف) ریشه های تاریخی
۹۷	ب) امتیازات ویژه بنی هاشم
۱۰۴	۲-انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
۱۰۴	اشاره
۱۰۶	نقش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش
۱۰۷	نگرانی رسول خدا (علیه السلام)
۱۰۸	علی (علیه السلام) نیز نگران حسن و حسین (علیهما السلام) بود
۱۰۹	از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است
۱۱۰	یزید و انتقام کشته های بدر
۱۱۴	سخنانی از دیگر امویان

- ۳-توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان) ۱۱۷
- اشاره ۱۱۷
- الف) شکسته شدن حرمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت(علیهم السلام) ۱۱۹
- ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری ۱۲۲
- ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی) ۱۲۴
- ۴-شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان ۱۳۱
- شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان ۱۳۱
- پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیه ۱۳۸
- ۵-توطئه ها در عصر امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۴۷
- توضیح ۱۴۷
- ۱ ترک حمایت از عثمان ۱۴۸
- ۲ جنگ جمل یا رویارویی غیر مستقیم معاویه با امام (علیه السلام) ۱۵۲
- ۳ جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام (علیه السلام) ۱۵۷
- ۴ ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی ۱۵۹
- ۶-شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی (علیه السلام) ۱۶۲
- ۷-وران خلافت معاویه ۱۶۷
- اشاره ۱۶۷
- ۱ نقض صلحنامه امام مجتبی(علیه السلام) ۱۶۸
- ۲ نصب منافقان در پست های حساس ۱۶۹
- توضیح ۱۶۹
- عمر بن عاص (والی مصر) ۱۷۲
- زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه) ۱۷۶
- مغیره بن شعبه (والی کوفه) ۱۷۹
- سمره بن جندب (جانشین زیاد در بصره) ۱۸۲
- ۳ بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش ۱۸۵
- اشاره ۱۸۵

- الف) جلوگیری از تفسیر قرآن ۱۸۵
- ب) ترویج مذهب جبر ۱۸۷
- ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران ۱۸۸
- د) ترویج ناسزاگویی به علی (علیه السلام) ۱۹۲
- ۴ به شهادت رساندن امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۱۹۸
- ۵ کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون ۲۰۰
- توضیح ۲۰۰
- شهادت خُجر بن عدی (۳) ۲۰۲
- شهادت عمرو بن حَمِق ۲۰۷
- ۶ تنگنای اقتصادی مخالفان ۲۰۹
- ۷ بدعت ها ۲۱۴
- ۸ تحمیل بیعت یزید بر مردم ۲۲۱
- ۸- حکومت جنایت بار یزید ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- ولادت و تربیت یزید ۲۲۷
- افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضدّ دینی یزید ۲۳۰
- جنایات یزید ۲۳۶
- بخش سوّم : انگیزه های قیام عاشورا ۲۴۲
- اشاره ۲۴۲
- ۱- احیای آیین خدا و نجات اسلام از چنگال بدعت ها ۲۴۵
- ۲- اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر ۲۵۲
- قسمت اول ۲۵۲
- قسمت دوم ۲۵۸
- ۳- تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران ۲۶۳
- تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران ۲۶۳
- نگاهی به گذشته ۲۶۶

- سخن امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه ۲۶۸
- تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید ۲۶۹
- نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام) ۲۷۲
- پاسخ امام (علیه السلام) و اعزام مسلم به کوفه ۲۷۲
- قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت ۲۷۷
- بخش چهارم : رویدادهای قیام عاشورا ۲۸۴
- اشاره ۲۸۴
- ۱ خواستگاری امّ کلثوم ۲۸۵
- ۲ وحشت از نام علی (علیه السلام) ۲۸۹
- ۳ افتخار شما فقط فاطمه است! ۲۹۰
- ۴ مصادره اموال معاویه ۲۹۲
- ۵ ملاقات با حسین ممنوع! ۲۹۲
- ۶ برخورد شدید امام حسین (علیه السلام) با معاویه ۲۹۳
- ۷ نامه شدید اللحن امام حسین (علیه السلام) به معاویه ۲۹۵
- ۸ همان نامه به روایت دیگر ۳۰۱
- ۹ حکومت معاویه بزرگترین فتنه! ۳۰۸
- ۱۰ نکوهش معاویه بر انتخاب یزید ۳۰۹
- ۱۱ پاسخ کوبنده امام (علیه السلام) به معاویه ۳۱۰
- ۱۲ من کسی را صالح تر از یزید نمی دانم!! ۳۱۶
- ۱۳ خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز ۳۱۹
- ۱۴ من فقط برای اقامه حق قیام کردم ۳۲۹
- ۱۵ توطئه شبانه برای گرفتن بیعت ۳۳۷
- ۱۶ چگونه توطئه خنثی شد؟ ۳۴۰
- ۱۷ همان مطلب به روایت دیگر ۳۴۲
- ۱۹ ادامه همان سخن ۳۴۶
- ۲۰ پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است! ۳۴۸

- ۲۱ امام حسین(علیه السلام) کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۵۱
- ۲۴ . اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد! ۳۵۴
- ۲۵ وصیت نامه تاریخی امام حسین(علیه السلام) ۳۵۶
- ۲۶ من هرگز تن به ذلت نخواهم داد! ۳۵۸
- ۲۷ مادرم! می دانم که شهید می شوم! ۳۵۹
- ۲۸ پایان این راه شهادت است! ۳۶۱
- ۲۹ امام حسین(علیه السلام) از مدینه خارج می شود ۳۶۲
- ۳۰ ورود امام حسین(علیه السلام) به مکه ۳۶۳
- ۳۳ برنامه ریزی برای بیعت و قیام ۳۷۴
- ۳۴ نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام ۳۷۶
- ۳۵ من مأموریت دارم! ۳۷۸
- ۳۶ پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد ۳۸۰
- ۳۷ فقط جان بر کفان با ما همراه شوند! ۳۸۱
- ۳۸ احترام حرم الهی ۳۸۳
- ۳۹ امام (علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد ۳۸۵
- ۴۰ امام حسین (علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد ۳۸۷
- ۴۱ قیام برای اعلای کلمه حق ۳۸۸
- ۴۲ نامه دیگر از امام (علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه ۳۸۹
- ۴۳ قیام برای احیای حق ۳۹۲
- ۴۴ گفتگوی پر معنی امام (علیه السلام) با فرزندش علی اکبر (علیه السلام) ۳۹۳
- ۴۵ بنی امیه در تعقیب امام (علیه السلام) ۳۹۴
- ۴۶ امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد ۳۹۵
- ۴۷ امام (علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند! ۳۹۷
- ۴۸ اهداف امام در قالب اشعاری پر معنا ۳۹۷
- ۴۹ خطبه امام (علیه السلام) در نخستین برخورد با دشمن ۴۰۰
- ۵۰ خطبه دیگر امام (علیه السلام) در برابر لشکر حز ۴۰۳

- ۴۰۵ ۵۱ گفتگوی پرمعنای امام (علیه السلام) با حَزَّ
- ۴۰۸ ۵۲ تعبیر دیگری از امام (علیه السلام) درباره ذَلَّت ناپذیری
- ۴۱۰ ۵۳ خطبه دیگری از امام (علیه السلام) در جمع یاران حَزَّ
- ۴۱۲ ۵۴ عبیدالله بن حَزَّ جعفی و از دست دادن فرصت
- ۴۱۷ ۵۵ در پستی دنیا همین بس...
- ۴۱۹ ۵۶ ورود به سر منزل مقصود
- ۴۲۳ ۵۷ برخورد عزتمندانه امام (علیه السلام) با فرستاده عبیدالله
- ۴۲۳ ۵۸ خاموش نشستن گناه است
- ۴۲۸ ۵۹ خوشا چنین مرگی!
- ۴۲۹ ۶۰ می خواهم با تو سخن بگویم
- ۴۳۱ ۶۱ من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم
- ۴۳۴ ۶۲ خطبه تاریخی امام (علیه السلام) در شب عاشورا
- ۴۳۸ ۶۳ هرگز دست از دامنت بر نمی داریم!
- ۴۴۳ ۶۴ شیرین تر از عسل
- ۴۴۵ ۶۵ آماده سازی برای حادثه ای بزرگ
- ۴۴۹ ۶۶ جالب ترین صحنه های ایثار
- ۴۵۵ ۶۷ خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!
- ۴۵۸ ۶۸ آخرین توشه!
- ۴۵۸ ۶۹ مناجات صبح عاشورا
- ۴۵۹ ۷۰ خطبه صبح عاشورا
- ۴۶۱ ۷۱ توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا
- ۴۶۳ ۷۲ سازندگی در صبح عاشورا
- ۴۶۴ ۷۳ خطابه شورانگیز امام (علیه السلام) به هنگام صف آراییی دشمن
- ۴۷۰ ۷۴ خطبه حماسی امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن
- ۴۷۸ ۷۵ اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام (علیه السلام)
- ۴۸۰ ۷۶ سخنان امام (علیه السلام) به اصحاب بزرگوارش

- ۴۸۱ ۷۷ بشتابید ای دلیرمردان!
- ۴۸۳ ۷۸ آخرین نماز!
- ۴۸۴ ۷۹ درهای بهشت به رویتان گشوده شد!
- ۴۸۶ ۸۰ خدایا شاهد باش
- ۴۹۱ ۸۱ به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!
- ۴۹۴ ۸۲ برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیته کن
- ۴۹۸ ۸۳ او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!
- ۵۰۲ ۸۴ ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید؟!
- ۵۰۴ ۸۵ پسرم! عمویت را نیز کشتند.
- ۵۰۸ ۸۶ لباس کهنه چرا؟
- ۵۱۱ ۸۷ گفتگو با زنان حرم
- ۵۱۱ ۸۸ سخنان و اشعار امام(علیه السلام) در برابر دشمن
- ۵۲۱ ۸۹ شوق دیدار
- ۵۲۲ ۹۰ پیمان شکنان رسوا!
- ۵۲۴ ۹۱ مرا بشناسید
- ۵۲۷ ۹۲ اشعاری دیگر
- ۵۳۱ ۹۳ مرگ بهتر از زندگی ننگین است!
- ۵۳۲ ۹۴ اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!
- ۵۳۴ ۹۵ مناجات با خدا و نفرین به دشمن
- ۵۳۶ ۹۶ می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم
- ۵۳۸ ۹۷ آنجا که دشمن هم گریست!
- ۵۳۹ ۹۸ آخرین مناجات
- ۵۴۱ بخش پنجم : آثار و پیامدهای قیام عاشورا
- ۵۴۱ اشاره
- ۵۴۲ ۱-حیای اسلام و آیین حق
- ۵۴۷ ۲-الگوسازی برای آزادگان

- ۳-قیام های خونین پس از حادثه عاشورا ۵۵۰
- توضیح ۵۵۰
- الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی ۵۵۱
- ب) قیام توابین ۵۵۵
- ج) قیام مختار ۱ ۵۶۲
- قیام مختار ۲ ۵۶۶
- توضیح ۵۶۶
- آخرین نبرد ۵۷۱
- تحلیل و جمع بندی ۵۷۴
- د) انقراض بنی امیه ۵۷۵
- اشاره ۵۷۵
- قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه ۵۷۶
- شگفتی های تاریخ! ۵۷۷
- جمع بندی پایانی ۵۸۳
- بخش ششم : اشعار برگزیده ۵۸۴
- اشاره ۵۸۴
- بخشی از اشعار برگزیده فارسی (۱) ۵۸۶
- جلوه گاه حق ۵۸۶
- نور خدا ۵۸۷
- مهر آزادگی ۵۸۸
- حماسه آفرین ۵۸۹
- همت بلند ۵۹۱
- دانشگاه ایمان ۵۹۲
- عشق بازی ۵۹۴
- جان جهان ۵۹۶
- قربانی اسلام ۵۹۷

- ۵۹۸ اشک شفق
- ۵۹۹ خاک شهیدان
- ۶۰۰ عزّت و آزادگی
- ۶۰۲ دوازده بند محتشم
- ۶۰۲ بند اول
- ۶۰۳ بند دوّم
- ۶۰۴ بند سوّم
- ۶۰۵ بند چهارم
- ۶۰۶ بند پنجم
- ۶۰۷ بند ششم
- ۶۰۷ بند هفتم
- ۶۰۸ بند هشتم
- ۶۰۹ بند نهم
- ۶۱۰ بند دهم
- ۶۱۱ بند یازدهم
- ۶۱۲ بند دوازدهم
- ۶۱۳ بخشی از اشعار برگزیده عربی
- ۶۱۳ عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا(۱)
- ۶۱۴ گزیده ای از قصیده سید حمیری(۳)
- ۶۱۷ گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی(۱)
- ۶۲۰ گزیده ای از قصیده ابن حمّاد عبدی
- ۶۲۶ گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد
- ۶۲۹ قصیده ای از شاعر دیگر
- ۶۳۳ منتخبی از قصیده ابن عرندس
- ۶۳۸ منتخبی دیگر از قصیده ابن عرندس
- ۶۴۳ گزیده ای از قصیده میمّیه سید جعفر حلّی(ره)(۲)

۶۴۷	قصیده ای از یکی از بزرگان
۶۴۹	شعری از سید محمد حسین قزوینی (ره) (۲)
۶۵۰	گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی
۶۵۳	فهرست آیات
۶۵۵	فهرست روایات ۱
۶۶۷	فهرست روایات ۲
۶۷۸	فهرست اشخاص و لقب ها
۶۷۸	آ تا ج
۶۸۶	ح تا ع
۶۹۸	ف تا ی
۷۰۵	فهرست قبایل و گروه ها
۷۰۷	فهرست اماکن
۷۱۲	فهرست منابع
۷۲۴	درباره مرکز

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ - عنوان و نام پدیدآور : عاشورا: ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها / محققان سعید داودی مهدی رستم نژاد ؛ زیر نظر مکارم شیرازی

مشخصات نشر : قم مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۲۴ ص

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۱۳۹-۹۰-۳ ؛ ۳۲۰۰۰ ریال (چاپ اول) ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم
۷-۹۰-۸۱۳۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

فای

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Ashura: roots, motives, events consequences.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه ص [۶۱۹] - ۶۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

یادداشت : نمایه.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- فلسفه

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- علل

موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : رستم نژاد، مهدی ۱۳۴۲

شناسه افزوده : مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ ۴۸۳۱/۴۵۲د ع ۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۲۵۷۰۱

عاشورا حماسه بزرگ تاریخ

مراسم عزاداری عاشورای حسینی که هر سال باشکوه تر و فراگیرتر از سال قبل، در میان «اشک و آه» عاشقان مکتب سالار شهیدان برگزار می شود، نباید ما را از روح حماسی آن غافل سازد.

اگر یک نگاه اجمالی ولی با دقت به تاریخ کربلا از روز نخست تا امروز بیفکنیم، شاهد تغییر فاحشی در برداشت های پیرامون این مکتب از این تاریخ خواهیم بود.

در آغاز،

عاشورا به صورت یک حماسه ظهور کرد؛ سپس فقط به صورت یک حادثه غم انگیز توأم با اشک و آه درآمد، و در قرن اخیر بار دیگر چهره آغازین خود را بازیافت، یعنی در میان سیل اشک و آه عاشقان مکتب حسینی، روح حماسی خود را نیز آشکار ساخت و توده های مسلمین را به حرکت درآورد.

شعارهای انقلابی «هیئات منّا الذّله» و «إنّ الحیاه عقیده و جهاد» که برگرفته از تاریخ کربلا بود، در کنار اشعار پر اشک و آه محتشم:

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

صفحه ۱۸

چرخشی را در افکار خطبا و شعرا و مدّاحان پدید آورد و ضمن عزاداری با ارزش سنتی که هرگز نباید فراموش شود ابعاد حماسه کربلا- نیز تشریح گردید. این حماسه مخصوصاً در انقلاب اسلامی و برنامه های حزب الله جنوب لبنان و اخیراً در عاشوراها و اربعین های عراق نقش بسیار مؤثری ایفا کرد، و ندای «کلّ أرض، أرض کربلا» و «کلّ یوم عاشورا» در فضای کشورهای اسلامی طنین انداز شد.

آری! به حق عاشورا یک حماسه بود، زیرا آن روز که امام حسین (علیه السلام) می خواست مکه را به قصد عراق ترک گوید، فرمود:

«مَنْ كَانَ فِيْنَا بِأَذِلَّةٍ مُّهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ هر کس آماده جانبازی و شهادت و لقاء الله است، با من حرکت کند.» (۱)

در نزدیکی کربلا تأکید دیگری بر آن نهاد و فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ؛ ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا

در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته، به استقبال شمشیرها می روم و هرگز تن به ذلت نمی دهم» (۲).

و یاران حسین (علیه السلام) در شب عاشورا این سند را امضا کرده و گفتند: اگر یک بار نه، هفتاد بار، بلکه هزار بار کشته شویم و زنده شویم، باز هم دست از یاری تو بر نمی داریم» (۳).

فرزند شجاع آن حضرت (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام) در مسیر کربلا با جمله «إِذَنْ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ ; چون برحق هستیم از شهادت باک نداریم» (۴)، بر این حماسه صحه نهاد.

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴.

۳. رجوع کنید به: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

صفحه ۱۹

یاران آن حضرت هر کدام در رجزهایشان در صحنه قتال عاشورا، روح تسلیم ناپذیری خود را در برابر دشمن، در قالب الفاظ ریختند و دشمن را در شگفتی فرو بردند.

خواهرش زینب کبری (علیها السلام) در کنار پیکر خونین برادر زانو زد و پیکر خونین را با دو دست خود از زمین بلند کرد و گفت: «خداوندا این قربانی را از ما، (خاندان پیامبرت) قبول فرما!» (۱).

در خطبه آتشین شیر زن میدان کربلا در کوفه، با صراحت آمده است: «گریه می کنید و ناله سر می دهید، بخدا بسیار بگریید و کمتر بخندید، لگه ننگی بر دامان شما نشست که با هیچ آبی پاک نمی شود. شما چگونه اجازه دادید سلاله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پناهگاه شما در مشکلات کشته شود و چراغ فروزان جامعه شما را خاموش کنند؟!» (۲)

و در پاسخ ابن زیاد، آن مرد سفاک بی رحم و

خطرناک، با یک دنیا شجاعت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ جز خوبی (و شجاعت و عظمت) در کربلا ندیدم». «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضْجِعِهِمْ...؛ آنها گروهی بودند که شهادت در سرنوشت شان رقم زده شده بود و به آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی در دادگاه عدل الهی در برابر آنها ظاهر خواهی شد». (۳)

و در خطبه آتشین دیگرش در شام در برابر یزید گفت: «اگر حوادث سخت روزگار، مرا در شرایطی قرار داد که مجبور شوم با تو صحبت کنم، من تو را موجودی کوچک و بی مقدار می دانم و در خور هر گونه توبیخ و سرزنش... آنچه در توان داری انجام ده؛ ولی هرگز نمی توانی نور ما را خاموش کنی و آثار ما را محو نمایی!». (۴)

پاورقی

۱. مقتل الحسین مفرم، ص ۳۰۷.

۲. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹ و ۱۶۵.

۳. همان مدرک، ص ۱۱۶.

۴. رجوع کنید به: همان مدرک، ص ۱۳۳-۱۳۵.

صفحه ۲۰ و سخنان فراموش نشدنی که در خطبه های امام سجّاد (علیه السلام) در شام و در نزدیکی مدینه آمده است، هر کدام بیانگر روح حماسی این واقعه بزرگ تاریخ است.

در طول تاریخ نیز، بسیاری از شعرای اهل البیت (علیهم السلام) کوشیدند تا روح حماسی عاشورا را در اشعار خود زنده نگه دارند.

دعبل، شاعر شجاع و با صفا، قصیده معروف خود را با این بیت آغاز کرد:

مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوِهِ

وَ مَنَزِلٌ وَحَى مُقْفِرِ الْعَرَصَاتِ

«خانه های شما ای آل محمد (صلی الله علیه وآله) مدارس آیات خدا بود که دشمنان نور تلاوت قرآن را در آن خاموش

کردند و محلّ نزول وحی الهی بود که اکنون از همه چیز تهی گشته است». (۱)

شعرای معاصر ما نیز رنگ و آب تازه ای به آن بخشیدند و با اشعاری از این دست:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ

إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُدَيْنِي

«اگر دین محمد جز با شهادت من (و رسوایی دشمن) استوار نمی شود، ای شمشیرها به سراغ من آیید». (۲)

یا به گفته شاعری دیگر، به عنوان زبان حال سالار شهیدان کربلا:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا

إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

«برای حفظ مکتب و عقیده خود در زندگی بایست و جهاد کن که زندگی حقیقی چیزی جز عقیده و جهاد نیست». (البته مخاطب مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هستند).

امروز دشمنان اسلام برای محو و نابودی این آیین پاک که مزاحم منافع نامشروع آنهاست، می کوشند مراسم عزای حسینی را از محتوا خالی کنند و روح حماسی آن را

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۷.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱. این بیت، از یک قصیده طولانی است که شاعر و خطیب کربلا، مرحوم شیخ محسن ابوالحَبِّ (متوفای ۱۳۰۵ ق) سروده است (تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، ص ۸۶).

صفحه ۲۱

بگیرند و درس هایی که در جای این حماسه بزرگ تاریخی نهفته است، به فراموشی بسپارند.

بر خطبای آگاه، مدّاحان با هدف، نویسندگان شجاع و بیدار لازم است که در حفظ محتوای این حماسه بزرگ تاریخ بکوشند و از آن برای نجات ملت های مظلوم جهان عموماً و مسلمین ستمدیده خصوصاً بهترین درس ها را بگیرند.

بهترین روش برای مطالعه تاریخ

بسیاری از مردم و حتی دانش آموختگان عادت دارند حوادث تاریخی را جدای از یکدیگر

مطالعه کنند که در این صورت ممکن است بسیاری از پرسش‌ها برای آنها بدون پاسخ بماند.

در حالی که تاریخ، سلسله‌حوادثی است که مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است، هر حادثه بزرگ یا کوچک امروز، ریشه‌ای در گذشته و آثاری در آینده دارد، و هر قدر حادثه بزرگ‌تر باشد، ریشه‌ها پیچیده‌تر، و آثار فزون‌تر خواهد بود.

کتابهایی که حوادث خونبار عاشورای حسینی را شرح می‌دهد، غالباً به صورت یک حادثه غم‌انگیز و جدا از دیگر حوادث تاریخی از آن یاد کرده‌اند، هر چند در همان محدوده داد سخن داده باشند.

ولی اگر ریشه این حادثه عظیم را در گذشته تاریخ اسلام و حتی در عصر جاهلیت بررسی کنیم و آثار و ثمرات آن را در قرون بعد و حتی امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم، عاشورا عظمت و مفهوم دیگری پیدا می‌کند و جزء جزء این حادثه معنی می‌شود و پاسخ بسیاری از پرسش‌های مربوط به آن آشکارتر می‌گردد.

به دنبال پیشنهاد و آمادگی دو تن از فضیلات دانشمندان، جوان و با ذوق حوزه علمیه، حجج اسلام آقایان سعید داودی و مهدی رستم‌نژاد، جهت تدوین کتابی در

صفحه ۲۲

ارتباط با قیام امام حسین (علیه السلام)، فکر کردم خوب است این کتاب، بر اساس همین تفکر درباره قیام سالار شهیدان نوشته شود که از ریشه‌ها و انگیزه‌ها شروع شود، سپس به بیان اصل وقایع از منابع معروف و معتبر پردازد و سرانجام به بیان آثار گسترده و ثمرات مهم آن ختم گردد، تا همه قشرها به ویژه نسل جوان فرهیخته با

عمق این حادثه بزرگ تاریخ اسلام آشنا تر شده، و عظمت آن را با تمام وجود خود درک کنند.

توفیق الهی شامل حال شد و با آمادگی این عزیزان برای انجام این کار بزرگ، راهکارها به آنها ارائه گردید و در مسیر راه پیوسته بر کار آنها نظارت شد و آنان نیز، بحمدالله به خوبی از عهده این مهم برآمدند و کتاب حاضر که در موضوع خود کم نظیر است، به رشته تحریر درآمد.

کتابی است کاملاً مستند و شامل تحلیل های منطقی و کاربردی که مطالعه آن برای همه قشرها إن شاء الله مفید و سودمند است.

و این می تواند سرآغازی باشد برای تلاش بیش تر در این زمینه؛ چرا که عاشورا تعلق به همه اعصار و قرون دارد.

امیدوارم خوانندگان عزیز بتوانند با مطالعه آن، بیش از پیش عارف به حق شهیدان کربلا و مخصوصاً سالار شهیدان، شوند و از آن در زندگی خود الگو بگیرند و حماسه های عاشورا در وجودشان نقش بندد و بر عزت و سربلندی و شهامتشان بیفزاید.

قم حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

خرداد ماه ۱۳۸۴ ربیع الثانی ۱۴۲۶

صفحه ۲۳

سخن آغازین

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تاریخ بشر حوادث تلخ و شیرین بی شماری را به یاد دارد و تاریخ سازان فراوانی را در دل خویش پرورش داده است، ولی کمتر حادثه ای را همانند حادثه عاشورای سال ۶۱ هجری با پی آمدهای گسترده اش به خود دیده و کمتر تاریخ سازانی همچون تاریخ سازان کربلا را به یاد می آورد.

این حادثه همچون سکه ای دارای دو روی کاملاً متفاوت و متمایز از یکدیگر

است؛ یک روی آن، خیانت، بیوفایی، ناجوانمردی، ستمگری، پلییدی، قساوت، بیوفایی، بی رحمی و مهمان کشی؛ و روی دیگر آن، وفاداری، جانبازی، جوانمردی، شهامت، ستم ناپذیری، صبر، تسلیم در برابر قضای الهی و عبودیت حق در عالی ترین درجه آن است.

هر چند تاریخ، حوادثی دردناک تر از این حادثه را به خود دیده و کشته های به مراتب بیش تری را شاهد بوده و قیام های خونین و حق طلبانه فراوانی را در حافظه خود به یاد دارد؛ ولی آنچه که سبب امتیاز نهضت عاشورا شده، نکاتی چند است که در دیگر حوادث مشابه تاریخ یا وجود نداشته، و یا به این اندازه پررنگ نبوده و یا همه این امتیازات را یک جا در خود جای نداده است.

صفحه ۲۴

مهم ترین نکته های برجسته این قیام از این قرار است :

۱ اهداف و انگیزه های خالص الهی

عنصر نیت و انگیزه الهی در قیام امام حسین (علیه السلام) بسیار ممتاز است. آن حضرت فقط و فقط برای رضای خدا و احیای دین حق دست به قیام زد و هرگز هیچ عنصر دنیوی و جاه طلبانه در قیام او دخالت نداشت؛ جای جای تاریخ کربلا گواه این مدّعاست. از این رو، امام (علیه السلام) در این نهضت همواره به وظیفه الهی خویش می اندیشید و نتیجه را به خدا واگذار کرد. این حقیقت بارها در کلمات، سیره و رفتار امام حسین (علیه السلام) جلوه گر شده است (در این کتاب بارها به شواهد این مطلب اشاره شده است).

۲ کشته شدن حجّت خدا توسط مردمی به ظاهر مسلمان

ویژگی دیگر این حادثه آن است که در این ماجرا، نه

فقط یک انسان مؤمن و حق طلب، بلکه امامی معصوم، پنجمین فرد از اصحاب کساء و فرزند فاطمه زهرا(علیها السلام) دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، به دست مردمی که خود را از امت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) می دانستند به گونه ای دردناک و بی سابقه به شهادت رسید.

کشتن امام حسین(علیه السلام) با آن همه عظمت معنوی و اصل و نسب خانوادگی، در روز روشن و در آن صحنه، کار ساده ای نبود که تاریخ بتواند آن را فراموش کند.

هر چند کشتن هر انسان مؤمن و هر نفس محترمی جرم بزرگی است، ولی به یقین کشتن مردی که حجت خدا بر روی زمین و امام عصر خویش است و برای مبارزه با ظلم و ستم به پا خاسته، آن هم به آن شیوه بسیار ناجوانمردانه، گناه سنگینی است که نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت.

صفحه ۲۵

چه زیبا سروده است محتشم کاشانی: آنجا که می سراید:

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یک باره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعیان روز حشر

دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند

اخبار و روایاتی که درباره تحولات آسمان و زمین و گریه آسمانیان و فرشتگان پس از شهادت جانسوز آن حضرت در منابع شیعه و سنی نقل شده است به این حقیقت گواهی می دهد.(۱)

دردآورتر آن است که مردمی که ادعای مسلمانی داشتند و به ظاهر نماز می خواندند و قرآن تلاوت می کردند، تکبیر گویان به جنگ با جگر گوشه پیغمبرشان برخاستند(۲) و با بی رحمی تمام اسوه تقوا و ایمان را شهید کرده و حریمش را مورد هتک و غارت قرار دادند.

۳ یاران همراه امام(علیه

هر چند گروهی که همراه امام حسین (علیه السلام) در حادثه کربلا به شهادت رسیدند، جمعیت اندکی بودند؛ ولی نگاهی گذرا به زندگی آنان و کلمات و رفتارهایی که از آن گروه به یادگار مانده است، نشان می دهد که افرادی مؤمن، وفادار، فداکار و پاکباخته بوده اند. گواه روشن این حقیقت، سخن امام (علیه السلام) در شب عاشورا در وصف یاران خویش است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِيٍّ وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ مِنْ يَارَانِي بَهْتَرِ مِنْ أَصْحَابِ خُودِ سِرَاغِ نِدَارِمِ وَ

پاورقی

۱. رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱-۲۱۹ و سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. به گفته شاعر:

وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ، وَإِنَّمَا

قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

«هنگامی که تو را کشتند، تکبیر گفتند، ولی در حقیقت با کشتن تو تکبیر و تهلیل (لا إله إلا الله) را کشتند». (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴).

صفحه ۲۶

اهل بیتی نیکوکارتر و به وظیفه خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم». (۱)

۴ ذلت ناپذیری عاشوراییان

امام حسین (علیه السلام) و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، ولی یکی از عالی ترین خصیصه هایی که در آنان وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود.

دشمن هر چه تلاش کرد که آنان را به تسلیم وادار کند و یا حتی سخنی از آنان در تأیید خلافت یزید بشنود، موفق نشد. حسرت شنیدن یک کلمه حاکی از پشیمانی یا ضعف را بر دل دشمن باقی گذاشتند!

شعار «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ» (۲) و همچنین کلام ماندگار «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أُفِرُّ فَرَارَ الْعَبِيدِ؛ بِهِ

خدا سوگند نه به شما دست دلت می دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد» (۳) برای همیشه بر تارک تاریخ می درخشد! ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خود به مناسبت شرح خطبه ۵۱ نهج البلاغه بحثی را با عنوان «أَبَاؤُ الصَّيِّمِ وَأَخْبَارُهُمْ» (سرگذشت ستم ناپذیران) مطرح می کند و جمعی از ستم ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می برد. وی در ابتدای این بحث می نویسد:

«سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ، إِخْتِيَارًا لَهُ عَلَى الدَّيْنِيَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابُهُ فَأَنْفَ مِنَ الدُّلِّ؛ بزرگ و پیشوای

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۹.

۳. ارشاد شیخ مفید، ص ۴۵۰.

صفحه ۲۷

ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مرگ در سایه شمشیرها را بر دلت و خواری به مردم جهان داد، حسین بن علی علیهما السلام بود. بر او و یارانش امان عرضه کردند، ولی آنان تن به دلت ندادند» (۱).

نه تنها امام حسین (علیه السلام) بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته شدند، در اوجی از عزت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان نامه «شمر» توسط حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) (۲) نمونه ای از این حقیقت است.

دشمن بدن های آنان را مثله و قطعه قطعه کرد، ولی نتوانست از عزت و سربلندی و عظمت روحی آنان چیزی بکاهد. آن شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را ترسیم کرده است:

قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ

إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مَنَ

«ضربه‌ها (ی نیزه و شمشیر) تمام بدن آنان را دگرگون ساخت؛ ولی عظمت روحی و بزرگواری آنان را هرگز دستخوش تغییر نکرد.»

۵. مظلومیت، در ابعاد مختلف

مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در یک بُعد نبوده است؛ بلکه ابعاد گوناگونی از مظلومیت در حادثه کربلا دیده می‌شود: دعوت کردن امام و بیوفایی نسبت به آن حضرت، کشتن مهمان، بستن آب به روی آن حضرت و یاران و زنان و کودکان اهل بیت او، جنگ نا برابر سی هزار نیروی مجهز در برابر ۷۲ تن، کشتن کودک شیرخوار، حمله به کودکان و زنان، آتش زدن خیمه‌ها، تاختن اسب بر پیکر شهدا،

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

۲. ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۰.

صفحه ۲۸

سرها را بالای نیزه بردن، جلوگیری از دفن پیکر شهیدان، اسارت زنان و کودکان آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و گرداندن آنها در شهرهای مختلف و جهات دیگر مظلومیت، همه از ویژگی‌های این حادثه است که آن را از حوادث مشابه دیگر جدا می‌سازد.

ابعاد مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) در آن روز چنان بود که گاه دشمن بی رحم نیز می‌گریست؛ از جمله در آنجا که زینب کبری (علیها السلام) خطاب به «عمر بن سعد» فرمود:

«يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ ای عمر سعد! ابو عبدالله را می‌کشند و تو نظاره می‌کنی؟!»

در آن حال، اشک عمر سعد سرازیر شد و بر چهره زشت و ناپاک او فرو غلتید به گونه‌ای که از شرم، صورت از زینب (علیها السلام) بر گرداند. (۱)

به گفته موسیوماربین آلمانی: «مصائبی که حسین (علیه السلام) در راه احیای دین جدش

برخود وارد ساخت، بر شهیدان پیش از او برتری اش داد و بر هیچ یک از گذشتگان چنین مصائبی وارد نشده است ... در تاریخ دنیا، هجوم این گونه مصائب مخصوص حسین (علیه السلام) است.» (۲)

۶ قدرت تأثیرگذاری

از دیگر امتیازات این حماسه بزرگ، قدرت تأثیرگذاری آن در افکار عمومی مسلمانان، بلکه آزادمردان جهان در طول تاریخ است.

به جرأت می توان گفت که این بُعد از قیام عاشورا در طول تاریخ بی نظیر است. یعنی نمی توان قیام و نهضتی را در عالم پیدا کرد که تا این اندازه الگو و اسوه آزادمردان و سبب حرکت و جوشش مبارزان در برابر ظالمان و ستمگران، آن هم از

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵.

۲. مطابق نقل: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۷.

صفحه ۲۹

زمان وقوع حادثه تا عصر حاضر باشد.

به تعبیر دیگر: این نهضت یک نهضت فرا زمانی و فرامکانی است. نفوذ نهضت عاشورا در طول و عرض و عمق شگفت آور است. (: طول زمان، عرض و گستره جغرافیایی زمین، عمق و نفوذ ژرف در جان آزادگان جهان).

به یقین، کمتر نهضتی را همانند نهضت حسینی می توان یافت که از همان روز شکست، فاتح و پیروز باشد و از همان روز مغلوب شدن غالب گردد و از همان ساعت که دشمن، کار مخالف خود را تمام شده می دید، کار خودش به پایان رسیده باشد.

توماس کارلایل (۱) می نویسد: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عدد در جایی که حق با باطل روبه رو می

شود، اهمّیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است» (۲).

کشتن این پاک مردان نه تنها کمکی به تثبیت حکومت فرزندان ابوسفیان نکرد، بلکه در سقوط آنان تسریع نمود و سرنگونی آنان را شتاب فزاینده ای بخشید.

اعتراضات فردی و گروهی مردم و قیام های خونین پس از عاشورا، همگی از قدرت تأثیرگذاری این انقلاب خونین و پیروزی واقعی عاشوراییان حکایت دارد (در بخش پنجم این کتاب، بیش تر در این باره سخن خواهیم گفت).

عبّاس محمود عقّاد (۳) نویسنده معاصر مصری می نویسد:

«یزید را در داستان کربلا برنده مطلق و کامیاب و پیروزمند بر حریف خویش می بینیم و حسین را در آن روز بر عکس مغلوب و شکسته خورده می نگریم؛ ولی

پاورقی

۱. توماس کارلایل، مقاله نویس، مورّخ و خاورشناس انگلیسی (و از دانشمندان قرن نوزدهم میلادی) که عربی را در بغداد آموخت و در کمبریج استاد زبان مزبور گردید (فرهنگ معین).

۲. درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۹۰.

۳. برای آگاهی از شرح حال وی رجوع شود به: الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۶۶.

صفحه ۳۰

پس از مدّت کوتاهی علائم و نشانه ها با وضع شگفت آمیزی جابجا می شود و در کفه های سنجش، دگرگونی حیرت آوری پدیدار می گردد؛ تا آنجا که کفه زیرین، بر فراز آسمان می رود و کفه فرازمنند، به زمین فرود می آید و شگفتا که این حقیقت به قدری روشن و آشکار است که جای هیچ سخنی را در تشخیص کفه های سود و زیان، برای هیچ نظاره گری باقی نمی گذارد» (۱).

از جلوه های دیگر نفوذ و تأثیر این حادثه غم انگیز

آن است که پس از قرن ها، میلیون ها علاقمند به آن حضرت، هر سال در ایام محرم و به خصوص در تاسوعا و عاشورای حسینی، به عزاداری برای آن حضرت و یارانش، و تجلیل و تکریم از آنان می پردازند و در این راه هزینه های سنگینی می کنند و زحمات و رنج ها را به جان می خرنند و کودک و جوان و پیر، زن و مرد مشتاقانه به راه اقامه هر چه باشکوه تر عزای حسینی بر می خیزند.

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

کتاب حاضر

هر چند درباره نهضت حسینی و قیام خونین عاشورا، کتاب های فراوانی در طول تاریخ نوشته شد، ولی از آنجا که عمق این حادثه فراتر از آن است که فکر می کنیم و بررسی ابعاد این قیام هر زمان درس های تازه ای به ما می آموزد و نویسندگان معاصر را به تدوین کتاب های تازه ای واداشته که بسیار ارزشمند است؛ ولی احساس می شود همچنان جای بحث و بررسی و تحلیل پیرامون این انقلاب بزرگ حسینی باقی است و می توان با نگاهی تازه، از آن درس های تازه ای گرفت.

پاورقی

۱. ابوالشهاد، عباس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۱۲. (با اندکی تصرّف)

صفحه ۳۱

به همین منظور، از محضر مرجع عالیقدر و نویسنده بزرگ اسلامی حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی) که اندیشه و قلم وی آثار پربرکتی را برای جهان اسلام به همراه داشته خواسته شد که اگر مصلحت بداند کتابی در این باره تدوین شود. معظّم له ضمن استقبال از این

پیشنهاد، فرمودند: درباره عاشورا و قیام امام حسین (علیه السلام) کتاب های فراوانی نوشته شده است، بنابراین نیاز است کتابی با ابتکارات تازه و مطالبی نوین به رشته تحریر درآید، لذا در این باره باید بیش تر اندیشیده شود.

پس از مدتی معظّم له ما را دعوت کرد و فرمود: طرح تازه ای برای بررسی قیام امام حسین (علیه السلام) به خاطر رسیدن که چهارچوب های آن تدوین شده و اگر مطابق آن به تدوین مطالب پردازید، کتاب پرمحتوا و نوینی خواهد شد.

پس از بیان سرفصل های طرح توسط مرجع عالیقدر، ملاحظه شد همان طور که از معظّم له انتظار می رفت طرحی نو و ابتکاری در این باره اندیشیده شده است که حقیقتاً می تواند خلأی را در این رابطه پر کند.

برابر رهنمود ایشان، شروع به تحقیق و تدوین کتاب با استفاده از منابع مهم و معتبر شیعه و اهل سنت کردیم و هر قسمتی که آماده می شد، نخست برای یکدیگر بازخوانی کرده و پس از اصلاحات، آن را به محضر معظّم له تحویل می دادیم. ایشان نیز با دقت آنها را می خواند و اصلاحاتی ارزنده را در نوشته های ما انجام می داد. نکاتی را بر آن می افزود و تذکراتی برای تکمیل مطالب ارائه می فرمود. بدین سان کتاب حاضر نوشته شده است.

جالب آن که شروع برنامه و ارائه طرح اولیه کتاب، در روز اربعین ۱۴۲۳ هجری قمری بود و تدوین کتاب نیز بدون هیچ برنامه ریزی قبلی در اربعین سال ۱۴۲۶ (۱۱/۱/۱۳۸۴) به پایان رسید.

این کتاب از شش بخش تشکیل شده است:

صفحه ۳۲

بخش اول: شخصیت امام حسین و

بخش دوّم: ریشه های قیام عاشورا

بخش سوّم: انگیزه های قیام عاشورا

بخش چهارم: رویدادهای قیام عاشورا

بخش پنجم: آثار و پی آمدهای قیام عاشورا

بخش ششم: بخشی از اشعار برگزیده

امیدواریم این «بضاعت مزجاء» مورد قبول حضرت حق و پذیرش مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار گرفته و ذخیره ای برای روز قیامت ما گردد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَتَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

آمین یا ربّ العالمین

سعید داودی مهدی رستم نژاد

اربعین سال ۱۴۲۶ برابر با ۱۱/۱/۱۳۸۴

صفحه ۳۳

صفحه ۳۴

صفحه ۳۵

بخش اوّل: شخصیت امام حسین (علیه السلام) و فلسفه عزاداری

اشاره

در این بخش نکاتی در ارتباط با ولادت امام حسین (علیه السلام)، عظمت و شخصیت آن حضرت و عزاداری و شیوه های آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

اوّل: ولادت امام حسین (علیه السلام)

مطابق نقل برخی از مورخان آن حضرت در سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری دنیا آمده است. (۱) ولی مطابق برخی دیگر از نقل ها ولادت امام حسین (علیه السلام) در سال سوم هجری روز سوم شعبان بوده است. (۲)

مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این اختلافات معتقد است که: «مشهورتر آن است که ولادت آن حضرت سوم شعبان است». (۳)

به دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نام آن حضرت را حسین (علیه السلام) نامیدند، که به گفته برخی از مورخان: «مردم آن محیط پیش از آن با نام حسن و حسین آشنا نبودند تا فرزندان خود را به این دو اسم نامگذاری کنند و این دو نام از جانب خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی شد،

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۶۸، و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۴.

۲. اقبال سید بن طاووس، ج ۳، ص ۳۰۳. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۱، ص ۲۰۱) بدون اشاره به ماه تولد، روز میلاد آن حضرت را سوم شعبان دانسته است.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

صفحه ۳۶

تا آن حضرت بر فرزندان علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) این نام ها را بنهد». (۱)

جلال الدین سیوطی (از علمای معروف اهل سنت در قرن دهم) نقل کرده است که: «حسن و حسین دو نام از نام های اهل بهشت است و مردم عرب پیش از این، این دو نام را بر فرزندان خویش نمی نهادند». (۲)

دوم: شخصیت ممتاز آن حضرت

امام حسین (علیه السلام) در میان جامعه اسلامی و مسلمانان در همان زمان، دارای شخصیت خاصی بود؛ چرا که فرزند فاطمه زهرا (علیها السلام) بود و از این رو فرزند رسول خدا نیز

نامیده می شد. این دو بزرگوار (حسن و حسین) به سبب محبت ویژه رسول خدا و کلمات ارزشمندی که حضرت درباره آنان فرموده بود، مورد توجه ویژه همه مسلمین قرار داشتند. در اینجا به نمونه هایی از کلمات و برخوردهای محبت آمیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن حضرت توجه می کنیم:

۱. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) این جمله معروف را فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ حسن و حسین سرور جوانان بهشتند.» (۳)

۲. در حدیث دیگری آمده است که: گروهی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مهمانی می رفتند، آن حضرت پیشاپیش آن جمع حرکت می کرد. در اثنای راه، حسین (علیه السلام) را دید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواست او را در آغوش بگیرد، ولی حسین (علیه السلام) به این سو و آن سو می دوید؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مشاهده این حالت تبسم کرد، تا آن که او را در آغوش گرفته، یک دست

پاورقی

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۹.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۳. این حدیث با تعبیرات مختلف در منابع سنّی و شیعه نقل شده است از جمله: مسند احمد، ج ۳، ص ۳، ۶۲، ۶۴ و ۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۵، ۱۲۴، ۱۹۱ - ۱۹۲.

صفحه ۳۷

خود را به پشت سر او و دست دیگر را به زیر چانه او نهاد و لب های مبارکش را بر لب های حسین قرار داد، بوسه زد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ

آمده است که: روزی خلیفه دوّم بر منبر، خطاب به می خواند که حسین (علیه السلام) خطاب به وی فرمود: «از منبر پدرم فرود آی و بر منبر پدر خویش بنشین!». عمر با خونسردی پاسخ داد: «پدرم که منبری ندارد!». آنگاه حسین (علیه السلام) را در کنار خویش نشاند (و به او اظهار محبت کرد). (۱)

همین ماجرا با تفاوت هایی در کتب شیعه نیز نقل شده است. (۲)

در زمان عثمان نیز، در چند ماجرا حضور امام حسین (علیه السلام) ثبت شده است که هر کدام به گونه ای نشان احترام و عظمت آن حضرت میان عموم مسلمانان و مراعات حریم آن حضرت از سوی دستگاه حاکمیت بود.

امام حسین (علیه السلام) همراه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) و برادر ارجمندش امام حسن (علیه السلام) در مسیر هدایت مسلمین و دفاع از مظلومان حضور سازنده ای داشت و گاه خشم خلیفه سوّم را بر می انگیخت، ولی به هر حال، از روی ناچاری حرمتش را مراعات می کردند.

در ماجرای بدرقه ابوذر آن هنگام که عثمان وی را به سرزمین ربذه تبعید کرد و همگان را از بدرقه و همراهی ابوذر ممنوع ساخت امام حسین (علیه السلام) همراه پدر و برادرش در مراسم بدرقه حاضر شدند و سخنانی با این مضمون برای تقویت ابوذر و تسلای خاطر وی بیان کرد. فرمود: «عموجان! خداوند تواناست که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است. این گروه دنیای خویش را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از (دستبرد) آنان بازداشتی! پس چقدر تو از دنیای آنان بی نیازی! ولی آنان به دین تو سخت نیازمندند، صبر پیشه کن! چرا که خیر در صبر

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۴، حدیث شماره ۳۷۶۶۲. شبیه همین اعتراض از امام حسین (علیه السلام) نسبت به ابوبکر و تأثر ابوبکر از سخنان وی نیز نقل شده است. (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵، ح ۳).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۲ و امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. یا عَمَّاءُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا تَرَى وَ هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ. إِنَّ الْقَوْمَ مَنَعُوكَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعَتْهُمْ دِينَكَ. فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ مَا أَحْوَجُهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعَتْهُمْ. فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْكَرَمِ (کافی، ج ۸، ص ۲۰۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۳۱).

صفحه ۳۹

امام حسین (علیه السلام) به وظیفه خویش بدون توجه به تهدیدات مخالفان عمل می کرد و در عین حال مورد تعرض دستگاه خلافت قرار نمی گرفت، آنگونه که ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود، مورد تعرض و ضرب و شتم عثمان و عمال وی قرار گرفتند، زیرا افکار عمومی سخت با این کار مخالف بود.

امام حسین در زمان خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در زمان خلافت پدر بزرگوارش، همراه آن حضرت در جنگ هایش علیه ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت مؤثر داشت (۱)؛ در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه امیر مؤمنان (علیه السلام) به عهده وی بود (۲)، و در جنگ صفین، چه از راه سخنرانی های پرشور و تشویق یاران علی (علیه السلام) برای شرکت در جنگ و چه در مسیر پیکار با قاسطین حضور فعال داشت. (۳) در ماجرای حکمت نیز

یکی از شاهدان این ماجرا از طرف علی (علیه السلام) بود. (۴)

امام حسین (علیه السلام) در دوران امام حسن (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) در کنار برادرش امام

پاورقی

۱. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. تاریخ دمشق ابن عساکر، شرح حال امام حسین (علیه السلام).

۳. صفین نصر بن مزاحم، ص ۱۱۴، ۲۴۹ و ۵۳۰.

۴. همان مدرک، ص ۵۰۷.

صفحه ۴۰

حسن (علیه السلام) که امام و پیشوای زمان خود بود، قرار گرفت و به هنگام حرکت نیروهای امام مجتبی (علیه السلام) به سمت شام، همراه آن حضرت بود و هنگامی که امام حسن (علیه السلام) با پیشنهاد صلح از سوی معاویه مواجه شد، در این باره، با امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر به گفتگو پرداخت (۱) و پس از انعقاد پیمان صلح، همراه برادرش به مدینه بازگشت و در همانجا اقامت گزید. (۲)

تکریم و تعظیم فوق العاده مردم

امام حسین (علیه السلام) به سبب آنچه که از اصالت خانوادگی، عظمت روحی و محبوبیتش نزد رسول خدا، برخوردار بود، مورد محبت و احترام خاص همه اقشار مسلمین قرار داشت؛ به عنوان نمونه:

۱ روزی ابن عباس (صحابی جلیل القدر) زمام مرکب حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته و با آنان همراه شده بود. شخصی معترضانه به وی گفت: آیا تو با آن که سنت از این دو جوان بیشتر است (۳) زمام مرکب آنان را می گیری؟

ابن عباس در پاسخ گفت: این دو تن، فرزندان رسول خدا هستند؛ و این کار مایه افتخار و سعادت من است! «إِنَّ هَذَيْنِ إِنَّا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ أَخَذَ بِرِكَائِيهِمَا». (۴)

۲ ماجرای دوم از ابوهریره است که روزی مشاهده کرد،

حسین(علیه السلام) به سبب خستگی در راهی نشسته، نزدیک آمد و با گوشه لباسش خاک از قدم های مبارک آن

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. ابن عباس سه سال قبل از هجرت متولد شده است (اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۳). ولی امام حسین(علیه السلام) در سال سوّم، یا چهارم هجری متولد شد.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸.

صفحه ۴۱

حضرت پاک کرد. وقتی که امام(علیه السلام) پرسید: چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد:

«دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ لَحَمَلُوكَ عَلَي رِقَابِهِمْ؛ با من کاری نداشته باش! به خدا سوگند! اگر آنچه که من از (عظمت و منزلت) تو می دانم، مردم آگاه بودند، تو را بر شانه های خویش سوار می کردند!» (۱)

۳ هنگامی که مسلمانان امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) را در مسیر حج پیاده می دیدند، همگی به احترام، از مرکب های خود پیاده می شدند و پیاده راه می پیمودند، تا آنجا که آن بزرگواران برای این که مسلمانان به زحمت نیفتند، مسیر خویش را از جمعیت جدا می کردند، تا مسلمین بتوانند سوار بر مرکب های خویش شوند. (۲)

هنگامی که به طواف خانه خدا می رفتند، به سبب ازدحام مردم جهت زیارت و تبرک جستن به آن دو وجود مقدّس، تحت فشار شدید قرار می گرفتند. (۳)

جمع بندی

امام حسین(علیه السلام) چه در عصر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و چه پس از آن حضرت، تا زمان خلافت معاویه همواره مورد احترام مسلمانان و خلفا قرار داشت، چرا که وی علاوه بر امتیازات انسانی و عظمت روحی و معنوی

و کرامت و بزرگواری، فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و مورد محبت فوق العاده او بود، ولی در زمان معاویه و سپس یزید وضع دگرگون شد. هرچند ما معتقدیم ریشه های جریان خونین کربلا را باید از «سقیفه» پی جویی کرد (که در جای خود بازگو خواهد شد)، اما تردیدی نیست که عصر معاویه و پس از آن، زمان حکومت یزید، با دوران پیش از آنان تفاوت بسیار داشت و اگر تا

پاورقی

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۶.

۳. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸.

صفحه ۴۲

قبل از زمامداری معاویه، ماجرای شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) و اسارت خاندانش برای مردم بازگو می شد، کسی آن را باور نمی کرد.

آری کسی باور نمی کرد که محبوب قلب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و جگرگوشه صدیقه کبرا(علیها السلام) توسط گروهی که خود را مسلمان و از ائمت محمد(صلی الله علیه و آله) می خواندند، مورد تعرض و بی حرمتی قرار گیرد، چه رسد به این که غریبانه، مظلومانه و لب تشنه در سرزمین نینوا به شهادت برسد و فرزندان و بانوان حرمش به اسارت روند.

با شروع حکومت اموی، بی حرمتی ها از سوی معاویه و عمالش نسبت به ساحت مقدس امیرمؤمنان(علیه السلام) و فرزندانش حسن و حسین(علیهما السلام) و ترویج سب و لعن آنان به صورت علنی آغاز شد و زمینه های فاجعه خونین کربلا به گونه ای شتابان فراهم گردید و آن حسین عزیزی که این همه مورد محبت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و مسلمین بود، حتی مأوایی در تمام آن سرزمین پهناور اسلامی نداشت. (در بخش های آینده

به طور مشروح بحث آن خواهد آمد).

سوم: نقش ائمه اطهار (علیهم السلام) در احیای یاد و نام امام حسین (علیه السلام)

در آیات متعددی از قرآن مجید بر لزوم زنده نگه داشتن یاد پیامبران الهی و شخصیت های برجسته تاریخ و بازگویی سرگذشت عبرت انگیز و درس آموز آنان تأکید شده است. مطالعه این دسته از آیات که معمولاً با جملاتی نظیر: (وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ، وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ) آغاز می شود به خوبی می رساند که غرض از یادآوری و احیای یاد و خاطره برگزیدگان الهی، بیان بیوگرافی و شرح نام و مسائل شخصی آنان نیست، بلکه همواره در این گونه از آیات اشاره شده است که دلیل زنده نگه داشتن یاد آنان وجود صفات نیکو و خصلت های پسندیده و روش های الهی و انسانی در آنان است.

در آیات ذیل می خوانیم:

صفحه ۴۳

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)؛ در این کتاب ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود. (۱)

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُوْلًا- نَبِيًّا)؛ و در این کتاب از موسی یاد کن، که او مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود. (۲)

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيْلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ)؛ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده هایش صادق بود. (۳)

(وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ اُولٰٓئِیْ اَلْاَيْدِی وَ الْاَبْصَارِ)؛ و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، که دارای دستها (ی نیرومند) و چشم ها (ی بینا) بودند. (۴)

همان گونه که ملاحظه می شود در این آیات به جنبه های شخصی و خانوادگی و امور معمول زندگی آنان اشاره ای نشده است، بلکه از صلاحیت ها و فضایل اخلاقی

و برنامه های سازنده آنان سخن به میان آمده است، و این به خوبی نشان می دهد لزوم زنده نگهداشتن یاد و خاطره اینان، به جهت وجود این صفات و ملکات پسندیده است و ذکر نام و نشان آنان هیچ موضوعیت و خصوصیتی ندارد، بلکه هر کس دارای چنین برجستگی های انسانی و الهی باشد، زنده نگهداشتن یاد و خاطره او از وظایف انسانی و دینی است.

از این رو می بینیم امامان معصوم (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن یاد و نام شهیدان کربلا، به

پاورقی

۱. مریم، آیه ۴۱.

۲. مریم، آیه ۵۱.

۳. مریم، آیه ۵۴.

۴. ص، آیه ۴۵.

صفحه ۴۴

عنوان کامل ترین الگوهای فداکاری و ایثار در راه نجات امت، به خصوص سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در مناسبت های مختلف سعی و تلاش فراوانی نمودند و هیچ فرصتی را در زنده نگهداشتن یادشان فروگذار نکردند.

بی تردید، احیای نام و یاد این مردان بزرگ، الهام بخش بوده و به زندگی انسان ها جهت می دهد و روح فداکاری و ایثار را زنده کرده و آدمی را در برابر مشکلات و حوادث سخت، مقاوم و استوار می سازد. ذکر این صالحان و طرح فضایل اخلاقی و روح حماسی شان باعث می شود که هر قوم و ملتی به خصوص مسلمین از آنها الگو گرفته و به آنان تأسی و اقتدا کنند.

روش های ائمه (علیهم السلام) در زنده نگهداشتن عاشورا و عاشوراییان

امامان اهل بیت (علیهم السلام) در تلاش برای زنده نگهداشتن یاد امام حسین (علیه السلام) از شیوه های گوناگونی استفاده می کردند، از جمله:

۱. برپایی مجالس سوگواری

علقمه حضر می نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) در روز

عاشورا برای امام حسین (علیه السلام) در خانه اش اقامه عزا می کرد.

«...ثُمَّ لَيُنْدِبُ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنَ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ ... وَ لِيُعْزَّ بِبَعْضِهِمْ بَعْضاً بِمُصَابِهِمْ بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام)؛ امام باقر (علیه السلام) بر امام حسین می گریست و به افرادی که در خانه بودند و از آنان تقیه نمی کرد، می فرمود: بر آن حضرت سوگواری کنند... و به آنان

صفحه ۴۵

می فرمود در مصیبت حسین (علیه السلام) به یکدیگر تسلیت بگویند». (۱)

برکاتی که امروز از مجالس سوگواری آن حضرت نصیب امت اسلام شده و می شود بر کسی پوشیده نیست. آثار فرهنگی و تربیتی و آموزشی این سنت ماندگار ائمه اطهار (علیهم السلام) آنقدر زیاد است که قسمت اعظم فرهنگ شیعی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از آن متأثر است.

۲ یادآوری مصایب آن حضرت (علیه السلام) در مناسبت های مختلف

در حدیثی می خوانیم امام صادق (علیه السلام) به داود رقی فرمود:

«إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ (علیه السلام)؛ من هرگز آب سرد ننوشیدم مگر این که به یاد امام حسین (علیه السلام) افتادم». (۲)

در روایتی دیگر می خوانیم وقتی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق (علیه السلام) را آتش زد، آن حضرت در منزل حضور داشت و آتش را خاموش کرده و دختران و بانوان وحشت زده اش را آرام نمود. فردای آن روز تعدادی از شیعیان برای احوالپرسی خدمت امام (علیه السلام) شرفیاب شدند. امام (علیه السلام) را گریان و اندوهگین یافتند، پرسیدند: این همه اندوه و گریه از چیست؟ آیا به دلیل گستاخی و بی حرمتی آنان نسبت به شما است؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد:

«لا، وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيْزِ نَظَرْتُ إِلَى

نِسَائِي وَبَنَاتِي يَتْرَاكُضْنَ فِي صِيْحِنِ الدَّارِ مِنْ حُجْرِهِ إِلَى حُجْرِهِ وَ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ هَذَا وَ أَنَا مَعَهُنَّ فِي الدَّارِ فَتَيَذَكَّرْتُ فِرَارَ عِيَالِ جَدِّي الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَوْمَ عَاشُورَا مِنْ خَيْمِهِ إِلَى خَيْمِهِ

پاورقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۸. ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲. امالی صدوق، ص ۱۴۲.

صفحه ۴۶

وَ مِنْ خَبَاءٍ إِلَى خَبَاءٍ؛ امام فرمود: هرگز برای این گریه

نمی‌کنم، بلکه گریه من برای این است که وقتی آتش زبانه کشید، دیدم بانوان و دختران من از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می‌برند با این که (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدم حسین (علیه السلام) در روز عاشورا افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند (و مردان آنها همه شهید شده بودند).» (۱)

۳ گریستن و گریاندن

از مؤثرترین تدابیر ائمه اطهار (علیهم السلام) برای احیای نهضت عاشورا گریه بر امام حسین (علیه السلام) است. امام سجّاد (علیه السلام) در طول دوران امامتش پیوسته سوگوار قصّه عاشورا بود و در این مصیبت آن قدر گریست که از «بکائین عالم» (بسیار گریه کنندگان) لقب داده شد. (۲)

آن حضرت می‌فرمود: «إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرَعِ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَفْتَنِي الْعَبْرَةُ؛ هر زمان که به یاد قتلگاه فرزندان فاطمه (کربلا) می‌افتم، اشک گلوگیرم می‌شود». (۳)

گریه های امام (علیه السلام) که در هر مناسبتی به آن اقدام می‌کردند باعث بیداری عمومی و مانع از فراموش شدن نام و یاد شهیدان عاشورا شد.

امامان بزرگوار شیعه نه تنها خود در عزای سالار شهیدان می‌گریستند، بلکه همواره

مردم را به گریستن بر امام حسین (علیه السلام) تشویق و ترغیب می کردند.

در روایتی از امام رضا (علیه السلام) آمده است:

پاورقی

۱. مأساه الحسین، ص ۱۱۷ و مجمع مصائب اهل البیت، خطیب هندوبی، ج ۱، ص ۲۴ (مطابق نقل ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۲۱، ص ۴).

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷، ح ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

صفحه ۴۷

«فَعَلَىٰ مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الدُّنُوبَ الْعِظَامَ» پس بر همانند حسین (علیه السلام) باید گریه کنندگان گریه کنند، چرا که گریه بر آن حضرت گناهان بزرگ را می ریزد». (۱)

به موازات ثوابهای عظیمی که برای گریستن در روایات آمده است، برای گریاندن و حتّی «تباکی» (حالت گریه به خود گرفتن) ثوابهای زیادی ذکر شده است.

در روایتی در ارتباط با گریه بر مظلومیّت اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم:

«... مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ» هر کس بگیرد و (حتّی) یک تن را بگیراند، پاداشش بهشت است و هر کس حالت اندوه و گریه به خود بگیرد پاداش او بهشت است». (۲)

۴ تشویق شاعران به مرثیه سرایی

شاعرانی که مصایب امام حسین (علیه السلام) را به شعر درآورده و در مجالس و محافل می خواندند، همواره مورد لطف خاصّ و عنایت ویژه ائمه معصومین (علیهم السلام) قرار داشتند. شعرای بنامی چون «کُمیت اسدی»، «دِعبِل خُزاعی»، «سید جَمیری» و... به عنوان (شاعران اهل بیت) با تشویق ائمه اطهار (علیهم السلام) از موقعیت های اجتماعی بلندی در بین مردم برخوردار بودند.

هارون مکفوف (یکی از یاران امام صادق (علیه السلام)) می گوید: به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، فرمود: «برایم مرثیه بخوان».

برایش خواندم. فرمود: «لا، کَمَا تَنْشُدُونَ وَ

کَمَا تَزِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ» این گونه نمی خواهم، آن گونه که در کنار قبر آن حضرت (علیه السلام) مرثیه می خوانید، بخوان» و من خواندم:

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴، ح ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸، ح ۲۷.

صفحه ۴۸

أَمْرٌ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ

فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

«از کنار قبر حسین (علیه السلام) گذر کن و به آن استخوان های پاک او بگو...»

دیدم آن حضرت به گریه افتاد، سکوت کردم، ولی فرمود: ادامه بده، ادامه دادم. فرمود: «باز هم بخوان» خواندم تا به این بیت رسیدم:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي وَأَنْدَبِي مَوْلَاكِ

وَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ فَاسْعَدِي بِبُكَائِكَ

ای مریم! برخیز و بر مولای خود ندبه کن و با گریه ات بر حسین (علیه السلام) رستگاری طلب کن.

دیدم امام صادق (علیه السلام) گریه کرد و بانوان، شیون سردادند. وقتی آرام شدند، حضرت فرمود:

«يَا أَبَا هَارُونَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ» ای ابوهارون! هر کس بر امام حسین (علیه السلام) مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است». (۱)

۵ اهمیت به تربیت امام حسین (علیه السلام)

دشمنان اسلام از بنی امیه و بنی عبّاس با تمام توان، تلاش می کردند تا قیام امام (علیه السلام) و یاران پاکبخته اش به دست فراموشی سپرده شود و مردم از آن سخنی نگویند و حتی اثری از قبر آن امام همام به جای نماند.

از این رو، برخی از خلفای عباسی بارها به ویران کردن قبر آن حضرت اقدام کردند. (۲) ولی از آن سوائمه اطهار(علیهم السلام) در هر فرصتی برای مقابله با این جریان پیا خواستند و تربت آن حضرت را قطعه ای از خاک بهشت، مایه شفای دردها، و موجب

پاورقی

.۱

۲. در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۰ بابی تحت عنوان «جور الخلفاء علی قبره الشریف» درباره تلاش خلفای جور برای تخریب قبر آن حضرت آمده است.

صفحه ۴۹

برکت زندگی دانسته اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) می خوانیم:

«لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لَتَبَرَّكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ جَدِّ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لِمَنْ شِيعَتَنَا وَأَوْلِيَانَا؛ از تربت من چیزی برای تبرک بر ندارید، زیرا همه تربت ها جز تربت جدم امام حسین (علیه السلام) (خوردنش) حرام است. خداوند عز و جل آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است!». (۱)

در حالات امام سجّاد (علیه السلام) آمده است که در پارچه ای تربت امام حسین (علیه السلام) را نگه می داشت.

«فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهَ عَلَى سَجَادَتِهِ وَ سَجَدَ عَلَيْهِ؛ هر گاه وقت نماز می رسید، آن (تربت) را روی سجّاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد». (۲)

مجموع روایاتی که در مورد تربت امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، می رساند که استفاده از برکت آن تربت پاک، از نخستین روز ولادت، با باز کردن کام نوزاد با آن آغاز شده و تا واپسین لحظات حیات و قراردادن تربت در قبر، به پایان می رسد. (۳) همچنین ساختن مهر و تسبیح با تربت کربلا و همراه داشتن آن و خوردن مقدار بسیار کمی (مثلاً به اندازه یک عدس در آب حل کند و بخورد) از آن به قصد شفا و باز کردن افطار در روز عید فطر با آن مورد ترغیب و توصیه ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده است. (۴)

پاورقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، ح ۲ و بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸.

۲. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۵، ح ۷۴. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۲۰، باب ۷۵، (باب استحباب اتخاذ سبحة من ترابه الحسین (علیه السلام)).

۳. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «حَنُّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)؛ کام نوزادانتان را با تربت ر امام حسین (علیه السلام) باز کنید». (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۰، ح ۸).

۴. مراجعه شود به: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴، باب ۷۲ و ص ۴۰۸، باب ۷۰.

صفحه ۵۰

۶ اهتمام ویژه به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام)

ائمه اطهار (علیهم السلام) گذشته از آن که خودشان به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) می رفتند، با بیان پاداش های عظیم برای زیارت آن حضرت، شیعیان را برای رفتن به کربلا تشویق و بسیج می کردند و خاطره آن شهیدان پرافتخار را زنده نگه داشته، ضربات سنگینی را برپیکر کفر و عناد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) وارد می کردند.

از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) لِمَا يَرَى لِمَا يُضَيِّعُ بَزُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ؛ هر کسی در روز قیامت، آرزو می کند که از زائران قبر امام حسین (علیه السلام) باشد، از فزونی آنچه از کرامت آنان (زائران قبر آن حضرت) نزد خداوند مشاهده می کند». (۱)

و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام)؛ هر کس دوست دارد روز قیامت در

کنار سفره های نور الهی بنشینند، باید از زائران امام حسین (علیه السلام) باشد». (۲)

حتی در برخی از روایات زیارت مکرر آن حضرت توصیه شده است.

امام ششم (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَ هَوُلُ

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲، ح ۱۷. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۲، ح ۱۹. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۳۸.

صفحه ۵۱

الْمُطَّلَعِ، فَلْيَكْثُرْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) هر کس دوست دارد در قیامت نظر به رحمت های الهی کند و سختی جان کندن بر او آسان شود و هول و هراس قیامت از او برطرف گردد، مرقد امام حسین (علیه السلام) را بسیار زیارت کند». (۱)

چهارم: تاریخچه سوگواری بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

اشاره

عظمت مصیبت و مظلومیت خامس آل عبا به گونه ای بود که گریه و سوگواری همواره قرین نام آن حضرت بوده و هست؛ همان گونه که آزادگی و شجاعت و دفاع از دین و ارزش های اسلامی با نام حسین (علیه السلام) عجین شده است.

سنگینی این حادثه همه اهل اسلام را متأثر ساخت، و حتی برعرشیان و ساکنان آسمان و زمین نیز سنگین آمد. (۲)

تاریخچه سوگواری و اشک ریختن بر مظلومیت سید الشهدا (علیه السلام) را در سه قسمت به طور گذرا پی گیری می کنیم.

۱ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پیش از تولد آن حضرت

در روایات می خوانیم، برخی از انبیای الهی هزاران سال قبل از تولد امام حسین (علیه السلام) هنگامی که از ماجرای کربلا با خبر می شدند، بر مظلومیت آن حضرت اشک می ریختند.

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۷، ح ۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح ۴۰.

۲. وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ (زیارت عاشورا)

و همچنین در اولین زیارت مطلقه امام حسین (علیه السلام) (در مفاتیح الجنان) چنین آمده است: وَأَقْشَعَرْتُ لَهُ أَظْلَهُ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ.

صفحه ۵۲

در روایتی آمده است: هنگامی که جبرئیل کلماتی را به حضرت آدم (علیه السلام) برای توبه تعلیم می داد، و او خدا را به پنج تن مقدس می خواند، وقتی که به نام حسین (علیه السلام) رسید قلبش شکست و اشکش جاری شد، به جبرئیل گفت: نمی دانم چرا وقتی که نام پنجمی (حسین (علیه السلام)) را می برم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟

جبرئیل گفت: «بر

او مصیبتی خواهد گذشت که همه مصایب در برابر آن کوچک خواهد بود. او تشنه کام، غریبانه، تنها و بدون یار و یاور به شهادت خواهد رسید».

جبرئیل برخی دیگر از مصایب آن حضرت و خاندانش را برای آدم (علیه السلام) بیان کرد، تا آنجا که هر دو تن همچون مادرِ فرزند مرده ای بر حسین (علیه السلام) گریستند، (فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَائِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِی). (۱)

هنگامی که خداوند برای موسی (علیه السلام) از مظلومیت امام حسین (علیه السلام) سخن گفت و ماجرای شهادت مظلومانه آن حضرت و اسارت بانوان حرمش و گرداندن سرهای شهدا در شهرها را بازگو نمود، موسی (علیه السلام) نیز گریست. (۲)

زکریای پیامبر (علیه السلام) نیز، وقتی که نام های پنج تن مقدّس را از جبرئیل آموخت، هنگامی که نام حسین (علیه السلام) را بر زبان جاری می ساخت، بغض گلویش را می گرفت و اشکش جاری می شد. به خداوند عرضه داشت:

خدایا! چرا وقتی نام آن چهار تن (محّید، علی، فاطمه و حسن (علیهم السلام)) را می برم غم و اندوهم زایل می شود، ولی هنگامی که نام حسین (علیه السلام) را بر زبان می آورم، اشکم جاری می گردد و اندوه و غم مرا فرا می گیرد؟

خداوند بخشی از مصایب امام حسین (علیه السلام) را برای زکریا شرح داد، و زکریا پس از شنیدن آن، به مدّت سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را نیز اجازه نداد به

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۱۸۶.

صفحه ۵۳

محضرش برسند و در تمام این مدّت بر مصیبت امام حسین (علیه السلام) گریه می کرد و بر او مرثیه می سرود. (۱)

در روایتی نقل شده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «حضرت عیسی

بن مریم (علیه السلام) همراه با حواریون از کربلا می گذشتند که آن حضرت شروع به گریستن کرد و حواریون نیز با او گریستند. وقتی که حواریون سب گریه را پرسیدند، حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: در این مکان فرزند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) کشته خواهد شد. (۲)

۲ گریه بر امام حسین (علیه السلام) پس از ولادت

پس از ولادت امام حسین (علیه السلام) نیز از همان شروع ولادت و پس از آن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) هنگامی که از رنج ها و مظلومیت آینده حسین (علیه السلام) آگاه می شدند، بر او می گریستند.

گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

در روایتی می خوانیم: پس از ولادت امام حسین (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به منزل فاطمه (علیها السلام) آمد و به اسماء فرمود: فرزندم را بیاور! اسماء نیز حسین (علیه السلام) را در پارچه ای سفید قرار داد و به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در گوش راست حسین (علیه السلام) اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و سپس وی را در آغوش گرفت و

پاورقی

۱. فَلَمَّا سَمِعَ بِذَلِكَ زَكَرِيَّا (علیه السلام) لَمْ يَفَارِقْ مَسِجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَ يُرثِيهِ: «إِلَهِي أَتَفَجُّعُ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلِدِهِ...» (احتجاج، ج ۲، ص ۵۲۹).

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.

صفحه ۵۴

گریست.

اسماء می گوید: به حضرت عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا گریه می کنی؟

فرمود: به خاطر این فرزندم گریانم.

عرض کردم: او که هم اکنون متولد شده است (و جای شادی و خوشحالی است، نه اندوه).

فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي رَوَى رَأْسًا»

از من گروهی ستمکار به شهادت می رسانند که هرگز خداوند شفاعتم را نصیب آنان نخواهد ساخت».

آنگاه فرمود:

«يا أَشِيَاءَ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدِي بِلَادَتِي أَيِ اسْمَاءَ! فَاطِمَةَ رَا مِنْ أَيْنِ مَا جَرَا آكَاهَ مَسَارُ؟ چَرا كِه او تازه صاحب این فرزند شده است».(۱)

گریه علی (علیه السلام) بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

ابن عباس می گوید: من با امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسیر رفتن به صفین همراه بودم؛ هنگامی که به نینوا رسیدیم، با صدای بلند به من فرمود: ای ابن عباس! آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم: نه، نمی شناسم.

فرمود: اگر آن گونه که من این سرزمین را می شناسم، تو نیز می شناختی، از آن نمی گذشتی جز آن که همانند من گریه کنی.

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹. مرحوم طبرسی نیز این حدیث را در «اعلام الوری بأعلام الهدی»، ج ۱، ص ۴۲۷ و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب «ینایع المودّه»، ج ۲، ص ۳۰۰ نقل کرده اند.

صفحه ۵۵

آنگاه امام (علیه السلام) مدتی طولانی اشک ریخت، تا آنجا که اشک ها از محاسن مبارکش بر سینه اش سرازیر شد و من نیز همراه او گریستم. امام (علیه السلام) در همان حال فرمود: وای! وای! آل ابوسفیان را با من چه کار؟ مرا با آل حرب (از اجداد یزید) چه کار؟ همان ها که حزب شیطان و اولیای کفرند. ای اباعبدالله! صبر پیشه کن! چرا که به پدرت نیز از این گروه همان (ستم ها) می رسد که به تو می رسد. (أَوَّهَ أَوْهَ مَالِي وَ لَالِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالِ حَزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ). (۱)

سوگواری فاطمه زهرا (علیها السلام)

هنگامی که رسول خدا (علیه السلام) خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و مصایب آن حضرت را به دخترش حضرت فاطمه (علیها السلام) داد، زهرا (علیها السلام) به شدت گریست و آنگاه پرسید: این ماجرا چه زمانی اتفاق خواهد افتاد؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: زمانی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه (علیها السلام) با شنیدن این سخن گریه اش شدیدتر شد. آنگاه رسول خدا وی را از برپایی عزا و سوگواری توسط مردان و زنان امت، بر شهدای کربلا و رنج های زنان اهل بیت (علیهم السلام) آگاه ساخت و پاداش این گریه ها را بیان فرمود. (۲)

۳ گریه و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت

سرانجام، آن حادثه ای که از ابتدای خلقت ماجرایش برای اولیای الهی گفته شده بود، اتفاق افتاد. به یقین، ماجرای که پیش از وقوعش دل ها را به درد آورده و اشک ها را جاری ساخته بود، هنگامی که در روز عاشورای سال ۶۱ هجری روی داد، شعله ای بر جان ها زد و سوگ و ماتم را قرین خویش ساخت. همراه با درس های بزرگ

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲ (با تلخیص).

۲. همان مدرک، ص ۲۹۲ (با تلخیص).

صفحه ۵۶

آزادگی و آرمان خواهی و دفاع از شرف و اعتقاد تا پای جان، عمق فاجعه به اندازه ای بود که از روز عاشورا مراسم سوگواری و اشک و ماتم بر آن حضرت و یاران پاکبازش آغاز شد و همچنان ادامه دارد و تا واپسین لحظات عمر دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

«إِنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» به

یقین شهادت حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد خواهد کرد، که هرگز خاموش نخواهد شد». (۱)

در این قسمت نمونه هایی از گریه و سوگواری بر آن حضرت را پس از شهادت، از نظر خواننده عزیز می گذرانیم:

حتی دشمن بر او گریست

هنگامی که زنان حرم نبوی (صلی الله علیه و آله) چشم شان بر شهدا افتاد، فریاد و ضجه سردادند و آنگاه زینب شروع به ندبه و ناله کرد و با صدای محزون صدای زد:

«وَا مُحَمَّدَاهُ صَيْلِي عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعًا لِأَعْضَائِهِ وَبَنَاتُكَ سَيِّبَايَا، أَيُّ مُحَمَّدًا! دَرُودُ خَدَاوَنَدٍ بِرِ تَوْبَادِ. اَيْنَ حُسَيْنٍ (توست که) به خون آغشته است و پیکرش قطعه قطعه شده و (این هم) دخترانت هستند که اسیر شده اند».

زینب کبری (علیها السلام) همچنان در مصیبت برادرش و دیگر شهدا، سخن گفت و ندبه سرداد تا آنجا که نقل شده است:

«فَأَبُكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ بِرَبِّهِ خَدَا سَوَّكَند! دُوسْت و دَشْمَن رَا بَه

پاورقی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۳.

صفحه ۵۷

گریه آورد». (۱)

سوگ و ماتم در بارگاه یزید

پس از آن که کاروان اسیران را به کوفه و شام بردند، با خطبه های افشاگرانه امام زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام)، اوضاع شهر شام برگشت و با جو ایجاد شده بر ضد دستگاه خلافت اموی، یزید چاره ای جز اظهار ندامت و فراقی نداشت. در چنان شرایطی، زنان حرم حسینی در «شام» مراسم عزا و ماتم برپا کردند، تا آنجا که حتی زنان خاندان اموی نیز در آن شرکت نمودند و این برنامه تا سه روز ادامه داشت. (۲)

برنامه سوگواری همسر امام حسین (علیه السلام)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل

شده است که فرمود: «هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، همسر او (به نام رباب) (۳) برای آن حضرت مجلس ماتمی برپا کرد، خود گریه می کرد و زنان و خادمانش نیز با او همصدا می شدند». (۴)

مراسم سوگواری در محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

برپایی مراسم سوگواری امام حسین (علیه السلام) در حضور امام باقر (علیه السلام) پیش از این گذشت، (۵) اما در مورد حضرت امام صادق (علیه السلام) گاه برخی از شعرای اهل بیت که به محضر امام (علیه السلام) می رسیدند، آن حضرت از آنان می خواست در رثای حسین بن

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ - ۵۹. (با تلخیص). در کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۱ نیز همین تعبیرات با تفاوت هایی آمده است.

۲. ... فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ فَلَمْ تَبْقَ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَهُنَّ تَبَكَّى وَ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاحَةَ ثَلَاثًا. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۳) همین مطلب در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ نیز به گونه ای مشروحتر آمده است.

۳. مرحوم شیخ مفید می نویسد: یکی از همسران امام حسین (علیه السلام) رباب دختر «امرء القیس کلبی» است که مادر حضرت سکینه (علیها السلام) می باشد. (ارشاد، تاریخ زندگانی امام حسین (علیه السلام)، باب ۵، ص ۴۹۱).

۴. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَمًا ... (الكافی، ج ۱، ص ۴۶۶).

۵. نمونه دیگر از عزاداری در محضر امام باقر (علیه السلام)، سرودن اشعاری توسط کمیت اسدی در محضر آن حضرت در رثای شهیدان کربلاست که امام با شنیدن آن، اشکش جاری شد و صدای گریه کنیزکی نیز از پشت پرده شنیده شد. امام (علیه السلام) پس

علی(علیه السلام) اشعاری بخوانند و گاه خود آن شاعران از امام(علیه السلام) اجازه می گرفتند تا اشعاری در رثای سید الشهداء(علیه السلام) بخوانند. در پاره ای از موارد امام(علیه السلام) به خانواده خویش می فرمود: پشت پرده بنشینند و آن اشعار را بشنوند و در واقع، محفلی از دوستان خالص اهل بیت(علیهم السلام) برای عزای سالار شهیدان بر پا می شد.

داستان ابوهارون مکفوف را پیش از این آورده ایم و اینک نمونه ای دیگر را نقل می کنیم.

عبدالله بن غالب می گوید: به محضر امام صادق(علیه السلام) شرفیاب شدم و در حضور آن حضرت مرثیه ای در باره امام حسین(علیه السلام) خواندم. هنگامی که به یک بیت حسّاس از آن مرثیه رسیدم، صدای زنی را از پشت پرده شنیدم که با گریه فریاد زد: «یا ابتاه! پدرجان!». (۱)

مراسم سوگواری در محضر امام رضا(علیه السلام)

از دعبل خُزاعی (شاعر معروف اهل بیت(علیهم السلام)) نقل شده است که من در ایّام شهادت امام حسین(علیه السلام) به محضر امام رضا(علیه السلام) شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت محزون و اندوهگین نشسته و یارانش نیز گرد آن حضرت نشسته اند. هنگامی که مرا دید فرمود: «خوش آمدی ای دعبل! آفرین بر کسی که با دست و زبانش ما را یاری می کند!».

سپس در کنار خویش برای من جا باز کرد و مرا کنارش نشاند. آنگاه به من فرمود: ای دعبل! دوست دارم امروز برای ما مرثیه بخوانی؛ چرا که این ایّام روزهای اندوه ما اهل بیت(علیهم السلام) و ایّام شادمانی دشمنان ما به ویژه بنی امیه است. (سپس امام(علیه السلام) مطالبی را در

پاداش گریه کردن و گریاندن در مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ ماجرای مرثیه سرایی ابوعماره در محضر امام صادق (علیه السلام) و گریه آن حضرت و اهل خانه نیز نمونه دیگری است. (همان، ص ۲۸۲).

صفحه ۵۹

مصائب امام حسین (علیه السلام) بیان کرد).

آنگاه امام رضا (علیه السلام) برخاست و پرده ای میان ما و حرمسرای خویش زد و خانواده اش را پشت پرده نشانده، تا آنان نیز برای مصیبت جدّشان امام حسین (علیه السلام) گریه کنند. (۱) سپس به دعبل فرمود اشعار خود را بخوان و وی نیز مرثیه ای را در ماتم امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش خواند که قسمتی از آن چنین است:

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا

وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ

إِذَا لِلطَّمِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ

وَ أَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ أُنْدُبِي

نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارِضِ فَلَاتِ

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَهُ

وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتِ

وَ آلِ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعَهُ

وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُواتِ

سَابُّكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ

وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَواتِ

وَمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَحَانَ غُرُوبُهَا

وَبِاللَّيْلِ أَتُكِيهِمْ وَبِالْعَدَوَاتِ

«ای فاطمه! اگر پیکر به خاک و خون غلطیده حسین را که تشنه کام کنار شطّ فرات به شهادت رسیده به خاطر آوری در آن هنگام ای فاطمه کنار آن پیکر، به چهره ات طپانچه می زنی و اشک چشمانت را بر رخسارت سرازیر می سازی ای فاطمه ای دختر بهترین مردم، برخیز! و بر ستارگان آسمان ها در آن صحرای خشک ناله بزن (چرا گریان نباشم وقتی که به خاطر آورم) دختران زیاد در قصرهای خویش درامانند؛ ولی حریم خاندان رسول خدا دریده شده است. در

۱. ثُمَّ إِنَّهُ نَهَضَ، وَ ضَرَبَ سَيْتْرًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ حَرَمِهِ، وَ أَجْلَسَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ وَرَاءِ السَّيْرِ لِيُنْكُوا عَلَي مُصَابِ حَيْدِهِمُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)... (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷).

صفحه ۶۰

آل زیاد در دژهای محکمی آسوده اند فرزندان رسول خدا در صحراهای خشک و سوزان سرگردانند. آری! تا آن زمان که خورشید در عالم پرتو افشانی می کند و ندای مؤذنی برای نماز بلند است و مادامی که خورشید طلوع و غروب می کند و به هنگام شبانگاهان و صبح گاهان بر آنان می گریم» (۱).

سوگواری در کنار مزار شهدای کربلا

از برخی از فرازهای تاریخ بر می آید که شیعیان گاه و بیگاه در مناسبت ها (تا آنجا که شرایط را مساعد می دیدند) کنار مزار آن حضرت در کربلا- مراسم سوگ و ماتم برپا می داشتند و ائمه (علیهم السلام) نیز از این عمل شادمان می شدند و آنان را تشویق می کردند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن حمّاد بصری می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از ساکنین اطراف کوفه و دیگر نقاط، بر مزار امام حسین (علیه السلام) در کربلا گردهم می آیند و زنانی نیز برای آن حضرت نوحه گری می کنند، و از این جمعیت گروهی قرآن می خواند و گروهی دیگر حوادث کربلا- را بازگو می کنند و جمعی نوحی گری کرده و برخی نیز مرثیه می خوانند».

گفتم: فدایت شوم، من نیز بخشی از آنچه را می فرمایید، دیده ام.

امام (علیه السلام) فرمود: سپاس خداوندی را که در میان مردم گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و برای شهدای ما مرثیه می

خوانند و دشمنان ما را کسانی قرار داد که گروهی از خویشاوندان (و دوستان ما) و دیگر مردم، آنان را بی اعتبار کرده و کار آنان

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷ (با اختصار).

صفحه ۶۱

را زشت و ناپسند می شمردند. (۱)

کوتاه سخن این که: مراسم سوگواری برای امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش به ویژه در ایام محرم و عاشورای حسینی از گذشته، تاکنون ادامه داشته و شیعیان و علاقمندان به سالار شهیدان، در همه جای عالم، به شیوه های گوناگون همه ساله در مصیبت آن حضرت به ماتم می نشینند و ضمن یادآوری فداکاری و جانبازی حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در مظلومیت آنان نیز اشک می ریزند.

پنجم: فلسفه گریه و عزاداری برای امام حسین (علیه السلام)

توضیح

به یقین، تأکید و توصیه ای که در روایات نسبت به برپا نمودن مجالس عزا و گریه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) وارد شده است، نسبت به هیچ یک از امامان معصوم (علیهم السلام) حتی وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد نشده است. گویا در این مسئله سرّی نهفته است که ائمه اطهار (علیهم السلام) این همه آن را مورد تأکید و سفارش قرار داده اند.

بیان روایات در وعده ثواب های عظیم این مجالس به گونه ای است که عده ای آن را اغراق آمیز دانسته و منکر آن شده اند و منشأ آن را «غلات» دانسته و گفته اند: «ثواب باید با عمل تناسب داشته باشد، چگونه ممکن است عمل کوچکی مانند گریه بر امام حسین (علیه السلام) اینقدر پاداش عظیم داشته باشد؟!».

عده ای هم در نقطه مقابل آن، جنبه افراط را پیموده و معتقد شده اند، همین که

پاورقی

۱. بَلَّغْنِي أَنْ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ

و نِسَاءً يَنْدُبُنَّهُ وَ ذَلِكُ فِي النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ بَيْنَ قَارِيءٍ يَقْرَأُ وَقَاصِّ يَقْصُ وَ نَادِبٍ يَنْدُبُ وَ قَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفْتَدِي الْإِنْسَانَ وَ يَمْدَحُنَا وَ يَزِيئُنَا لَنَا، وَ جَعَلَ عَيْدُونَا مِنْ يُطْعِنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ غَيْرِهِمْ يَهْدِرُونَ مِمَّا يَصِيحُّونَ (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۴ به نقل از کامل الزيارات، ص ۳۲۵، باب ۱۰۸، ح ۱).

صفحه ۶۲

انسان بر امام حسین (علیه السلام) بگریزد، هر چند به قدر بال مگسی باشد اهل نجات است، حتی اگر در باتلاق گناه و فساد فرو رفته باشد. در نگاه اینان همه دروغ گویی ها، خیانت ها، ظلم ها و حق کشی ها با قطره اشکی شسته می شود!

مطمئناً هیچ یک از این دو دیدگاه که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده اند، نمی تواند صحیح باشد. این گونه اظهار نظرها از کسانی عنوان می شود که نتوانستند برای این روایات و وعده ثواب های فوق العاده سوگواری، تحلیل صحیح و جامعی ارائه دهند و در واقع از درک فلسفه عزاداری عاجز ماندند.

نخست تحلیل های نادرست و نقد آنها را به صورت گذرا بیان می کنیم، سپس به سراغ تحلیل منطقی مسأله می رویم.

۱ حسن ذاتی گریه

عده ای با توجه به آثار مثبت جسمانی و روانی گریه و تأثیر آن در پالایش روح و روان انسان مدعی شدند سر تأکید ائمه (علیهم السلام) نسبت به برپایی مجالس عزا به خاطر حسن ذاتی گریه است، زیرا «اظهار تأثر» به وسیله گریه از نشانه های طبیعی و تعادل عاطفی آدمی است. اشخاصی که کمتر

گریه می کنند و نمی توانند بدین وسیله غم ها، و افسردگی های خویش را تخلیه کنند و عقده های درونی خویش را بکشایند، از روان متعادل و سلامت جسمی و روحی خوبی برخوردار نیستند. به همین جهت روانشناسان معتقدند: «زن ها از مردها عقده کمتری دارند، زیرا آنان زودتر مشکلات روحی خویش را به وسیله «گریه» بیرون می ریزند و کمتر آن را در درون خویش پنهان می دارند و این امر یکی از رموز سلامت آنان می باشد» (۱) و نیز معتقدند گریه فشارهای ناشی از عقده های انباشته در درون انسان را می کاهد و درمان بسیاری از

پاورقی

۱. صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص ۱۳۴.

صفحه ۶۳

آلام و رنج های درونی انسان است. در حقیقت اشک چشم به منزله سوپاپ اطمینانی است که در شرایط بحرانی موجب تعادل روح آدمی می گردد.

به عقیده اینان به خاطر همین حسن ذاتی گریه بود که یعقوب (علیه السلام) برای دوری فرزندش سالها اشک از دیدگان جاری ساخت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مرگ فرزندش ابراهیم (۱) و صحابی جلیل القدرش عثمان بن مظعون به سختی گریست. (۲) همچنین

به هنگام مرگ جمعی از صحابه و یارانش و در شهادت عمویش حضرت حمزه گریان شد و بانوان مدینه را جهت گریستن بر حمزه دعوت کرد. (۳) و به همین دلیل

بود که حضرت زهرا (علیها السلام) در رحلت جانگداز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شبانه روز

می گریست (۴) و حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) در شهادت پدر بزرگوارش سالیان دراز گریان بود. (۵)

و لکن هر چند آثار مثبت گریه در پالایش روح انسان و حتی تکامل آن و دیگر فواید طبّی آن،

قابل انکار نیست، ولی چنین تحلیلی هرگز نمی تواند سرّ این همه تأکید و سفارش ائمه اطهار(علیهم السلام) برای گریستن بر امام حسین(علیه السلام) و وعده ثواب های فراوان آن باشد. این تحلیل یک اشتباه بزرگ است، هر کس روایات اسلامی را در این زمینه بخواند، می داند هدف مهمّ دیگری در کار بوده است.

۲ درک ثواب و رسیدن به شفاعت اهل بیت (علیهم السلام)

پاورقی

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ح ۱۲۷۷ و کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۹۵؛ بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵ و ۱۷۵.

۵. همان مدرک، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

صفحه ۶۴

در این تحلیل مردم برای استفاده از ثواب و رسیدن به شفاعت ائمه اطهار(علیهم السلام) مجالس عزا به پا کرده و بر آنان می گریند.

ضعف و سستی این تحلیل نیز به خوبی روشن است؛ زیرا فرض ثواب برای عملی، فرع وجود حکمت و مصلحت در نفس آن عمل است. تا عملی دارای مصلحت و حکمتی معقول نباشد ثوابی در بر نخواهد داشت. در این مبحث ما به دنبال فلسفه عزاداری یعنی مصلحت و حکمت این عمل هستیم. طبعاً سخن از ثواب که در ردیف معلولات حکم است نه علل آن، در این مرحله جایی ندارد.

به علاوه، آیا ممکن است در طول تاریخ احساسات میلیون ها انسان را فقط به خاطر تحصیل ثواب تحریک کرد و آنان را گریاند؟ راستی اگر عشقی در کار نباشد و کانون دل، ملامال از محبت و شور نباشد، آیا این وعده می تواند

۳ تشکر از امام حسین (علیه السلام)

اشاره

در این تحلیل امام حسین (علیه السلام) خود را فدا کرد تا گناهان امت بخشوده شود و امام کفاره گناهان امت باشد. نظیر اعتقاد باطلی که مسیحیان نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام) دارند و می گویند مسیح (علیه السلام) با تن دادن به صلیب باعث پاک شدن گناهان پیروان خود شد و آنان را رستگار کرد.

معتقدان این تحلیل با تمسک به تعبیری چون «یا بَابِ نِجَاهِ الْأُمَّةِ» چنین برداشت کردند که امام حسین (علیه السلام) نیز با استقبال از شهادت موجب بخشوده شدن گناهان فاسقان و فاجران امت و در نتیجه سبب نجات آنان شده است. در عوض امت با

پاورقی

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به «حماسه حسینی» استاد شهید مرتضی مطهری (ره)، ج ۱، فصل دوم، بحث عوامل تحریف.

صفحه ۶۵

برپایی مجالس عزا از امام تشکر و سپاسگزاری کرده و مستحق رستگاری می شود.

این تحلیل نیز با هیچ یک از اصول و مبانی مسلم دینی سازگار نیست و موجب شده است عده ای گمان کنند که امام حسین (علیه السلام) با شهادت خود و فرزندانش، گناهکاران را در برابر عذاب الهی بیمه کرده است. به تعبیر دیگر: امام (علیه السلام) و یارانش کشته شدند تا دیگران در انجام هر گناه و جنایتی آزاد باشند و در واقع تکلیف الهی از آنان ساقط گردد.

همین پندار سبب شده است که عده ای گمان کنند هر کس بر امام حسین (علیه السلام) گریه کند، هر قدر در فساد و تباهی غوطهور باشد و حتی نسبت به ضروریات دین پایبند نباشد، مورد عفو و بخشش قرار گرفته و اهل نجات خواهد بود.

نفوذ این پندار غلط تا جایی بوده است که حتی

سلاطین جبار و ستمگری که حکومتشان بر پایه های ظلم و بی عدالتی استوار بود و دستشان به خون بی گناهان آلوده بوده، در ایام عزاداری آن حضرت مجالس عزا به پا کنند و یا خود پابرهنه در دستجات عزاداری به سر و سینه بزنند، و آن را مایه نجات خود بدانند!

هیچ کس نمی تواند شفاعت را انکار کند، ولی شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد.

تحلیل صحیح در فلسفه عزاداری

در این قسمت به تحلیل های صحیح و منطقی در موضوع فلسفه عزاداری در چهار عنوان اشاره می شود:

۱ حفظ مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

به اعتراف دوست و دشمن، مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) عامل فوق العاده

صفحه ۶۶

نیرومندی برای بیداری مردم است و راه و رسمی است که آن حضرت آن را به پیروان خود آموخته تا ضامن تداوم و بقای اسلام باشد.

اهمیت برپایی این مجالس و رمز تأکید ائمه اطهار (علیهم السلام) بر حفظ آن، آنگاه روشن تر می شود که ملاحظه کنیم شیعیان در عصر صدور این روایات به شدت در انزوا به سر می بردند و تحت فشارهای گوناگون حکومت امویان و عباسیان چنان گرفتار بودند که قدرت بر انجام کوچکترین فعالیت و حرکت سیاسی و اجتماعی نداشتند و چیزی نمانده بود که به کلی منقرض شوند ولی مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) آنان را نجات داد و در پناه آن، تشکّل و انسجام تازه ای یافتند و به صورت قدرتی چشمگیر در صحنه جامعه اسلامی ظاهر شده و باقی ماندند.

به همین دلیل، برپایی این مجالس در روایات به عنوان «احیای امر اهل بیت (علیهم السلام)» تعبیر شده است. امام صادق (علیه السلام) در مورد این گونه مجالس فرمودند:

«إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ

أَجِبْهَا فَأَخِيُوا أَمْرَنَا/ این گونه مجالس (شما) را دوست دارم، از این طریق مکتب ما را زنده بدارید!». (۱)

امام خمینی (قدس سره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی در تعبیر جامعی می فرماید:

«همه ما باید بدانیم که آنچه موجب وحدت بین مسلمین است، این مراسم سیاسی، مراسم عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) به ویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است که حافظ مَلِّیت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله و سلم می باشد». (۲)

حتی غیر مسلمانان هم به این امر اعتراف دارند

پاورقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱-۳۹۲، ح ۲.

۲. وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی (قدس سره) صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۳.

صفحه ۶۷

«ژوزف فرانسوی» در کتاب «اسلام و مسلمانان» ضمن اشاره به اندک بودن شمار شیعیان در قرون اولیه اسلام، به خاطر عدم دست رسی آنان به حکومت، و ظلم و ستم حاکمان بر آنان و قتل و غارت اموالشان در تحلیل جالبی می نویسد:

«یکی از امامان شیعه، آنان را دستور تقیه داد تا جانشان از گزند بیگانگان محفوظ باشد و همین امر باعث شد که شیعیان کم کم قدرت پیدا کنند و این بار دشمن بهانه ای نیافت تا به واسطه آن شیعیان را بکشد و اموالشان را غارت نماید. شیعیان مجالس و محافل مخفیانه ای را تشکیل دادند و بر مصائب حسین (علیه السلام) گریه می کردند. این عاطفه و توجه قلبی در دلهای شیعیان استحکام یافت و کم کم زیاد شد و پیشرفت کردند... بزرگترین عامل این پیشرفت برپا کردن عزاداری حسین (علیه السلام) می باشد که دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می کند... هر یک

از شیعیان در حقیقت مردم را به سوی مذهب خود می خوانند بی آن که مسلمانان دیگر متوجه بشوند. بلکه خود شیعیان هم (شاید) به فایده ای که در این کارهایشان وجود دارد متوجه نیستند و گمان می کنند تنها ثواب اخروی کسب می کنند». (۱)

«ماربین» مورخ آلمانی نیز در کتاب «سیاست اسلامی» می گوید:

«من معتقدم رمز بقا و پیشرفت اسلام و تکامل مسلمانان به سبب شهید شدن حسین (علیه السلام) و آن رویدادهای غم انگیز می باشد و یقین دارم که سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه های زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین (علیه السلام) بوده است». (۲)

پاورقی

۱. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام)، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت، ص ۹۲.

۲. فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام)، ص ۱۰۹.

صفحه ۶۸

۲ بسیج نوده ها

ائمه اطهار (علیهم السلام) با تأکید بر برگزاری مراسم عزاداری حسینی (علیه السلام)، برنامه آن حضرت را «محوری» برای وحدت مردم قرار دادند. به گونه ای که امروزه در ایام شهادتش میلیونها انسان با اختلاف طبقات و نژاد و مذهب در هر کوی و برزن به عزاداری آن حضرت پیاخته و گرد بیرق حسینی اجتماع می کنند.

هر ملتی برای بقا و موفقیت خویش محتاج به عامل وحدت و اجتماع است. بدون شک بهترین عامل وحدت پیروان اهل بیت (علیهم السلام) که با کمترین زحمت و کمترین هزینه می تواند توده های میلیونی را حول یک محور جمع کند، همین مراسم عزاداری حسینی است. به یقین اگر ملتی از چنین قدرتی برخوردار باشد که بتواند در کوتاهترین فرصت و با کمترین تبلیغات، نیروهای متفرق خویش را گردآوری کرده

و سازماندهی کند، می تواند هر مانعی را از سر راه پیشرفت خود بردارد.

در واقع ائمه اطهار(علیهم السلام) با ترغیب مردم به اقامه مجالس حسینی از پراکنندگی نیروها جلوگیری به عمل آوردند و توده های متفرق را بسیج کردند و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان آنها قدرت عظیمی را به وجود آوردند.

حرکت خودجوش میلیونی مردم مسلمان ایران در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی در ماه محرم و صفر به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا که لرزه بر اندام طاغوتیان می انداخت سرّ تأکید ائمه اطهار(علیهم السلام) بر محور قرار دادن امام حسین(علیه السلام) را روشن تر می کند.

چه بسا اگر ما شاهد آزادسازی چنین انرژی های ذخیره شده در این مجالس در انقلاب نبودیم، شاید ما هم راز تأکید ائمه اطهار(علیهم السلام) بر اقامه این مجالس را کمتر درک می کردیم.

«ماربین آلمانی» در اثر خود می نویسد:

«بی اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شد که عزاداری شیعه را به جنون و

صفحه ۶۹

دیوانگی نسبت دهند؛ ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده اند. ما در میان ملل و اقوام، مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده ایم، زیرا شیعیان به واسطه بپا کردن عزاداری حسینی سیاست های عاقلانه ای را انجام داده و نهضت های مذهبی ثمر بخشی را بوجود آورده اند.»(۱)

همین نویسنده آلمانی می گوید:

«هیچ چیز مانند عزاداری حسینی نتوانست بیداری سیاسی در مسلمانان ایجاد کند.»(۲)

مخالفت دشمنان اسلام با اقامه این مجالس و تلاش آنها در جهت به تعطیلی کشاندن آن، حتی اقدام آنان بر انهدام قبر امام حسین(علیه السلام) و مانع شدن از زیارت قبر آن حضرت(۳)، خود شاهد دیگری

است که حکومت‌ها تا چه اندازه از این نیروی عظیم وحشت داشته و دارند.

امروزه وحشتی که در دل دشمنان دین از برپایی این مجالس افتاده است بر کسی پوشیده نیست، تا جایی که گاه با وارد کردن اتهامات ناروا بر شیعیان از طریق وابستگان داخلی خویش و گاه با برانگیختن دیکتاتورهای دست‌نشانده خویش، امثال رضاخان، و گاه با بی‌محتوا ساختن چنین مجالسی، برای ریشه کن کردن شعائر حسینی تلاش کرده و می‌کنند.

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام بعد از حادثه کربلا می‌بینیم این مجالس و پیام‌های عاشورایی تا چه اندازه سرمشق قیام‌های مجاهدان راه خداوند در مقابل گردنکشان و طاغوتیان بوده است.

پاورقی

۱. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی (علیه السلام) سید عبدالحسین شرف الدین، ص ۱۰۹.

۲. به نقل از سیاسته الحسینیه، ص ۴۴. جالب است بدانیم که اخیراً کتابی در آمریکا با نام «نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی» منتشر شده است که در آن گفتگوی مفصلی با دکتر «مایکل برانت» یکی از معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) انجام شده است. وی در این گفتگو به طرح‌هایی اشاره می‌کند که علیه شیعیان و مذهب شیعه تدارک دیده شده است. در این گفتگو با اشاره به جلسات سری مقامات سازمان سیا و نماینده سرویس اطلاعاتی انگلیس آمده است: «ما به این نتیجه رسیدیم که پیروزی انقلاب اسلامی ایران فقط نتیجه سیاست‌های اشتباه شاه در مقابله با این انقلاب نبوده است، بلکه عوامل دیگری مانند... استفاده از فرهنگ شهادت دخیل بوده که این فرهنگ از هزار و چهار صد

سال پیش توسط نوه پیامبر اسلام (امام حسین (علیه السلام)) بوجود آمده و هر ساله با عزاداری در ایام محرم این فرهنگ ترویج و گسترش می یابد».

سپس برای مقابله با این فرهنگ می گوید: «ما تصمیم گرفتیم با حمایت های مالی از برخی سخنرانان و مدّاحان و برگزار کنندگان اصلی این گونه مراسم، عقاید و بنیان های شیعه و فرهنگ شهادت را سست و متزلزل کنیم». (روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵/۳/۸۳۷۲۰۳ ص ۱۶، با تلخیص).

۳. رجوع شود به: تتمّه المنتهی، ص ۳۲۴-۲۳۷.

صفحه ۷۰

براستی اگر از این مجالس همه مسلمین به نحو شایسته ای بهره برداری می کردند و با این عامل قوی، پلیدی ها و آلودگی های اجتماعی محیط خویش را پاکسازی می نمودند، آیا ستمگران می توانستند بر سرزمین های اسلامی سلطه پیدا کنند؟ و آیا اگر با احیای این مجالس، پیام و حماسه عاشورا همواره زنده می ماند، دست چپاولگران برای غارت ثروت های کشورهای اسلامی به سوی آنان دراز می شد؟

۳ خودسازی و تربیت دینی (الگوپذیری)

مجالس عزای امام حسین (علیه السلام) مجالس تحوّل روحی و مرکز تربیت و تزکیه نفس است. در این مجالس مردمی که با گریه بر مظلومیت امام حسین (علیه السلام) آن حضرت را الگو قرار می دهند، در واقع زمینه تطبیق اعمال و کردار خویش و همرنگی و سنخیت خود را با سیره عملی آن حضرت فراهم می سازند.

تأثیر عمیق این مجالس به قدری است که افراد زیادی در این مجالس، دگرگونی عمیقی یافته و تصمیم بر ترک گناه و معصیت می گیرند، و چه بسا اشخاص گمراهی که با شرکت در این مجالس تبتّه حاصل کرده و راه نجات را

پیدا می کنند.

این مجالس به آدمی درس عزّت، آزادگی، ایثار، فداکاری و درس تقوی و اخلاق می آموزد. این مجالس مهد پرورش انسان های حق طلب و عدالت گستر و شجاع است.

اضافه بر این، در طول تاریخ این جلسات به مشابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده است و آنان را با معارف و حقایق دینی، تاریخ، رجال، احکام و موضوعات گوناگون دیگر آشنا می کرده است، و یکی از مؤثرترین پایگاه های خودسازی و تهذیب نفوس و تربیت اخلاق بوده است.

مارین آلمانی در این زمینه می گوید:

«مادامی که این روش و خصلت (برپایی مجالس سوگواری) در میان مسلمانان

صفحه ۷۱

وجود دارد هرگز تن به خواری نمی دهند و تحت اسارت کسی نمی روند... شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت تعلیم می دهند».(۱)

ائمه اطهار(علیهم السلام) با گشودن این باب، و تشویق مردم به شرکت در این محافل در واقع همه را به تحصیل و تربیت در این دانشگاه حسینی دعوت کردند.

شور و هیجان جوانان بسیجی در جبهه های نبرد در جنگ تحمیلی هشت ساله به ویژه در شبهای عملیات و لحظه شماری آنان برای فداکاری و ایثار و نیل به شهادت، گواه روشنی بر تأثیر عمیق مجالس حسینی است.

این است که اگر این مجالس را «مجالس تأسی و الگوپذیری» بنامیم بیراهه نرفته ایم.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «محجّه البیضاء» در توضیح حدیث پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزَلُ الرَّحْمَةُ» به هنگام یاد صالحان رحمت الهی نازل می شود». با اشاره به مسئله تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی و الگوهای شایسته، در بیان علت نزول رحمت به

هنگام یاد صالحان، می نویسد:

«چون ذکر صالحان و طرح صلاحیت های اخلاقی آنان باعث می شود که انسان از آنها الگو بگیرد و با تحت تأثیر واقع شدن، به آنها تأسی و اقتدا کند و زمینه صلاحیت و برخورداری از رحمت پروردگار را برای خود فراهم سازد». (۲)

ثقه الاسلام کلینی (رحمه الله) و شیخ الطایفه شیخ طوسی (رحمه الله) در حدیث معتبر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند:

«قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا النَّوَادِبَ يَنْدُبُنِي عَشْرَ سِنِينَ بِمَنِي أَيَّامَ مَنِي ۚ پدرم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مالم را (پس

پاورقی

۱. به نقل از فلسفه شهادت و عزاداری، ص ۱۰۹.

۲. محجّه البيضاء، ج ۴، ص ۱۷.

صفحه ۷۲

از وفاتم) برای برپایی مجلس سوگواری برایم در ایام حج در منی اختصاص بده». (۱)

صاحب جواهر در «کتاب طهارت» در بیان حکمت و فلسفه این وصیت امام باقر (علیه السلام) بیانی دارد که مفادش چنین است:

«چون برپایی مجالس عزاداری و سوگواری ائمه (علیهم السلام) باعث شناخت فضایل اخلاقی آنان و در نتیجه «اقتداء و تأسی» مردم به آن بزرگان است». (۲) لذا احیای نام و بزرگداشت خاطره آنان حرکتی پسندیده و عملی مطلوب است.

۴ تجلیل از مجاهدت امام (علیه السلام) و تعظیم شعائر

اساساً سوگواری در مرگ اشخاص یک نوع تعظیم و احترام به آنان و رعایت موقعیت و شخصیت شان محسوب می شود؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«مَيِّتٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ ۚ مَرْدَةٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ ۚ مَرْدَةٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ ۚ مَرْدَةٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ ۚ مَرْدَةٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ ۚ» (۳)

مخصوصاً سوگواری در مرگ مردان الهی، از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی بوده و تجلیل از عقیده و راه و رسم و مجاهدت و تلاش آنان محسوب می شود. از این رو، رسول

خدا(صلی الله علیه و آله) هنگام بازگشت از جنگ اُحد وقتی که مشاهده کرد خانواده های شهدای قبیله «بنی اشهل» و «بنی ظفر» برای شهیدان خود گریه می کنند، ولی عموی بزرگوارش حضرت حمزه گریه کننده ای ندارد، فرمود:

پاورقی

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۱۷ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۶۶: «وَقَدْ يُسْتَفَادُ مِنْهُ اسْتِحْبَابُ ذَلِكَ إِذَا كَانَ الْمُنْدُوبُ ذَا صِفَاتٍ تَسْتَحِقُّ النَّشْرَ لِيُقْتَدَى بِهَا».

۳. المأساه الحسين، ص ۱۱۸.

صفحه ۷۳

«لَكِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ الْيَوْمَ؛ أَمَّا امْرُوزَ حَمَزَةَ، غَرِيه كُنْدَه اِي نَادِرْد!». (۱)

زنان مدینه با شنیدن این سخن در خانه حضرت حمزه اجتماع کرده و به سوگواری پرداختند و بدین وسیله شخصیت عظیم حضرت حمزه مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت.

و نیز آنگاه که خبر شهادت جعفر طیار در جنگ مته به مدینه می رسد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای گفتن تسلیت نخست به خانه جعفر رفت، سپس به خانه فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد، و آن بانوی بزرگ را در حال گریه و سوگواری دید، فرمود:

«عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلَتَبْكِكَ الْبَوَاكِي؛ بِه رَاسْتِي بَرَاي شَخْصِيَّتِي چُون جَعْفَرِ بَايْدَ غَرِيه كُنْدَگَانِ غَرِيه كُنْد!». (۲)

قرآن کریم در مورد گروهی از قوم موسی که راه تباهی و فساد را در پیش گرفتند و سرانجام در اثر نفرین آن حضرت به هلاکت رسیدند، آنان را لایق تجلیل و گریه ندانسته و می فرماید:

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ)؛ نه (اهل) آسمان بر آنان گریستند و نه (اهل) زمین! (۳)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که لیاقت گریه دیگران را نداشتن نوعی حقارت و بی ارزشی است.

از این رو، در سفارش های ائمه

اطهار(علیهم السلام) می بینیم که می فرمودند: چنان در میان مردم منشأ آثار خیر و برکت باشید که بر مرگتان بگریند و از شما تجلیل کنند!.

امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود:

پاورقی

۱. استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶.

۳. دخان، آیه ۲۹.

صفحه ۷۴

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عَشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ؛ با مردم آنچه‌ان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق بورزند».(۱)

بنابراین، اقامه عزاداری برای امام حسین(علیه السلام) آن شخصیت ممتاز و بی نظیری که خود از خاندان عصمت و طهارت بود و از اولیای الهی و امامان معصوم است، علاوه بر تجلیل از مقام شامخ آن امام همام، از مصادیق روشن تعظیم شعائر الهی است که:

(وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)؛ هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.(۲)

چگونه چنین نباشد و حال آن که صفا و مروه با این که مکانی بیش نیستند، تنها چون یاد و ذکر الهی در آنجا زنده می شود، از شعائر الهی شمرده است؟

(إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)؛ صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست.(۳)

به یقین، امام حسین(علیه السلام) که تمام هستی خویش را یکجا با خداوند معامله کرد و با تمام اهل بیت(علیهم السلام) و فرزندان در قربانگاه عشق قدم نهاد و مخلصانه از همه چیزش در راه خدا گذشت، از عظیم ترین شعائر الهی است و برپایی مجالس عزا برای آن حضرت، تعظیم یکی از بزرگترین شعائر الهی محسوب می شود.

ششم: شیوه های عزاداری

توضیح

پاورقی

١ . نهج البلاغه، كلمات قصار، كلمه ١٠.

.٢

حج، آیه ۳۲.

۳. بقره، آیه ۱۵۸.

صفحه ۷۵

همان گونه که در فصل های گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، اصل عزاداری و سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش مورد سفارش و تأکید اولیای دین بوده است. شیعیان و علاقمندان به سرور آزادگان حسین بن علی (علیه السلام) نیز در طول تاریخ، از سوگواری و عزاداری برای آن حضرت غافل نبوده اند.

امروز نیز در هر نقطه ای از جهان که مسلمانان آگاه به ماجرای کربلا حضور دارند، حدّ اقل در دهه نخست محرم و به ویژه روزهای تاسوعا و عاشورا به خیل عزاداران حسینی می پیوندند و به اندازه توان خود، ابراز ارادت می کنند.

در این قسمت شیوه های مطلوب عزاداری را به طور فشرده یادآور می شویم.

۱ گریه کردن

از شیوه های معمول در عزاداری و سوگواری، اشک ریختن است که به طور طبیعی هر انسانی در غم فراق عزیزی اندوهگین می شود و اشک می ریزد.

در روایات می خوانیم هنگامی که ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، آن حضرت در مرگ او گریست و هنگامی که برخی از اصحاب معترضانه از آن حضرت سبب گریه را پرسیدند، فرمود:

«تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجِعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نُقُولُ مَا يُسِيخُ الرِّبَّ ۚ چشم می گرید و قلب به درد می آید، ولی بر زبان سخنی که موجب خشم خدا شود، جاری نمی سازیم.» (۱)

همچنین نقل شده است وقتی که صحابی جلیل القدر «عثمان بن مظعون» از دنیا رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مدّتی طولانی بر او گریه کرد. (۲) و در شهادت جعفر بن ابی

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۹۱.

۲. همان مدرک.

صفحه ۷۶

طالب و زید بن

حارثه نیز بسیار گریست. (۱)

همچنین در تاریخ می خوانیم پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمانان به شدت گریه و ندبه کردند و نقل شده است: «هنگامی که پیامبر رحلت کرد، کوچک و بزرگ، در مرگ آن حضرت داغدار شدند و بسیار بر او گریستند و ولی در میان همه مردم و خویشاوندان، هیچ کس حزن و اندوهش از حضرت زهرا (علیها السلام) بیشتر نبود. حزن او پیوسته افزایش و گریه او شدت می یافت». (۲)

گریه کردن بر مصائب امام حسین (علیه السلام) نیز از شیوه های معمول عزاداری است و مورد سفارش نیز قرار گرفته است. امام رضا (علیه السلام) فرمود:

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ» بر همانند حسین باید گریه کنندگان، گریه کنند». (۳)

روایاتی که ترغیب به گریه بر ابی عبدالله (علیه السلام) دارد، فراوان است که برخی از آنها در فصل های گذشته آمده است. البته نباید فراموش کرد که این گریه ها جنبه شخصی ندارد، و در واقع اعلام جنگ و ستیز با ظالمان و ستمگران می باشد.

۲ تباهی

پاورقی

۱. همان مدرک، ص ۱۰۴.

۲. لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ... وَ لَمَّا يَكُنْ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَحْبَابِ، أَشَدُّ حُزْنًا وَأَعْظَمَ بُكَاءً وَ انْتِحَابًا مِنْ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَا (علیها السلام) وَ كَانَ حُزْنُهَا يَتَجَدَّدُ وَ يَزِيدُ وَ بُكَاءُهَا يَشْتَدُّ (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵).

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۴.

صفحه ۷۷

«تباهی» به معنای آن است که انسان به خود حالت گریه بگیرد، چرا که گاه ممکن است برخی از علاقمندان به سبب پاره ای از شرایط، اشک از چشمانشان جاری نشود، ولی این نباید سبب عدم شرکت در

محافل و مجالس حسینی گردد، چرا که در این صورت می توان با «تباکی» و حالت غم و اندوه و گریه به خود گرفتن، به خیل عزاداران پیوست و از پاداش معنوی آن نیز برخوردار شد، در این کار نیز نشانه ظلم ستیزی و مبارزه با ظالمان است، چرا که هدف امام حسین (علیه السلام) چیزی جز این نبود.

روایت فضیلت «تباکی» نیز پیش از این گذشت.

۳ لباس مشکی بر تن کردن

مرسوم و معمول میان مردم آن است که در غم مرگ عزیزان، لباس سیاه بر تن می کنند و این رنگ لباس را، علامت ماتم و عزا می دانند. بنابراین، یکی از راه ها و شیوه های مطلوب عزاداری برای خامس آل عبا، پوشیدن لباس سیاه در سالروز شهادت آن حضرت یا ایام محرم است.

در تاریخ می خوانیم: هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسید، زنان بنی هاشمی لباس های سیاه و خشن پوشیدند. (۱)

در برخی از روایات نیز آمده است: هنگامی که (بر اثر خطابه ها و افشاگری های امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام)) یزید به خاندان هاشمی اجازه داد در دمشق عزاداری کنند، زنان هاشمی و قرشی لباس سیاه بر تن پوشیدند و به مدت هفت روز برای امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا عزاداری کردند. (۲)

پاورقی

۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَبَسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادَ وَالْمُسْوَحَ (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸).

۲. فَلَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبَسَتِ السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ نَدَبُوهُ عَلَى مَا نُقِلَ سَبْعُهُ أَيَّامَ (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۷).

لازم به یادآوری است که هر چند فقها بر اساس روایات به کراهت

لباس سیاه به خصوص در نماز فتوا داده اند، ولی پوشیدن آن برای عزای امام حسین (علیه السلام) کراهتی ندارد و شاید رجحان نیز داشته باشد، زیرا جنبه تعظیم شعائر بر آن غلبه دارد.

صفحه ۷۸

۴ تشکیل مجالس سوگواری

تشکیل مجالس سوگواری و محافل عزاداری برای ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) از شیوه های معمول اقامه عزاست؛ علاقمندان به مکتب حسینی با برپایی چنین مجالسی، از اهداف عالی و ارزشمند قیام امام حسین (علیه السلام) آگاه می شوند و بر مصائب آن حضرت و یارانش اشک می ریزند و این مجالس همواره وسیله مهمی برای بیداری و آگاهی توده های مردم بوده است.

امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش به نام «فضیل» فرمود: آیا تشکیل مجلس می دهید و با یکدیگر (پیرامون معارف دینی و فضایل اهل بیت (علیهم السلام)) گفتگو می کنید؟

فضیل پاسخ داد: آری.

امام (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ تِلْمَكَ الْمَجَالِسَ أُجِبَهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا؛ چنین مجالسی را دوست می دارم. مکتب ما را زنده نگه دارید؛ خداوند رحمت کند کسی را که مکتب ما را احیا کند».

سپس امام (علیه السلام) ادامه داد: «هر کس که (مصائب) ما را یاد آورد و یا نزد او از ما یاد شود و اشک از دیدگانش سرازیر گردد، هر چند اندک باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد».(۱)

پاورقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲. (پیرامون تشکیل عزای حسینی از سوی برخی از امامان، پیش از این سخن گفته شد).

صفحه ۷۹

۵ نوحه سرایی

نوحه سرایی به صورت خواندن اشعار سوزناک و پرمعنی در مصائب امام حسین (علیه السلام) و یارانش می باشد و سبب تحریک احساسات و عواطف مسلمین و تبیین حوادث و خاطرات عاشورا است، شیوه ای معمول و مرسوم در عزاداری است. این شیوه، ریشه در عصر ائمه (علیهم السلام) دارد.

امامان اهل بیت (علیهم السلام) با تشویق نوحه سرایان و مرثیه خوانان، آنان را به سرودن اشعار و نوحه سرایی و بیان حوادث
کربلا و فجایع بنی

امیه ترغیب کرده و پادشاه فراوانی را برای چنین اعمالی ذکر می کردند. (۱)

امیرمؤمنان (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) اشعاری را در رثای آن حضرت سرودند. (۲)

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز اشعاری را از زهرای مرضیه (علیها السلام) در فراق پدر بزرگوارش نقل کرده اند.

«حاکم نیشابوری» می نویسد: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به خاک سپردند، فاطمه (علیها السلام) خطاب به «انس» فرمود:

«يَا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّ أَنْسٍ آيَا قَلْبَتَانِ رَضَايْتَ دَادَ كَمَا بَرَدَنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِرِيزِيدٍ؟».

سپس ادامه داد:

يَا أَبَتَاهُ أَجَابَ رَبًّا دَعَاهُ

يَا أَبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَدْنَاهُ

يَا أَبَتَاهُ جَنَّهُ الْفِرْدَوْسِ مَأْوَاهُ

يَا أَبَتَاهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ أَنْعَاهُ

پاورقی

۱. در فصل های گذشته به برخی از احادیث در این زمینه اشاره شده است.

۲. رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ج ۷۹، ص ۱۰۶.

صفحه ۸۰

«پدر جان ای آن که دعوت پروردگارش را اجابت کردی! پدر جان ای آن که به پروردگار خویش نزدیک (و ملحق) شدی.

پدر جان! بهشت برین جای تباد! پدر جان! رحلت تو را به جبرئیل خبر می دهم». (۱)

همچنین «ام سلمه» در محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مرگ پسر عمیش، نوحه سرایی کرد و با حزن و اندوه اشعاری را خواند. (۲)

امام باقر (علیه السلام) به فرزندش امام صادق (علیه السلام) سفارش کرد که مقداری از مالم را وقف کن برای آن که به مدت

ده سال جمعی از نوحه سرایان در «منا» برایم نوحه سرایی کنند. (۳)

۶ به سر و سینه زدن

به سر و سینه زدن در عزا و مصیبت بزرگی همچون مصائب امام حسین (علیه السلام) امری عادی و طبیعی است.

همان گونه که متعارف است مردم در مرگ عزیزترین عزیزان خویش به سر و سینه می زنند. هر چند لازم است از کارهای موهن و نادرست پرهیز شود.

متأسفانه بعضی از عوام دست به کارهای زننده ای می زنند که اثر منفی در شکوه و عظمت مراسم حسینی دارد و باید عقلای قوم آنها را با زبان خوب از این گونه اعمال زننده باز دارند.

نقل شده است هنگامی که زنان و فرزندان خاندان هاشمی را از شام به سمت

پاورقی

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۲. همین ماجرا، جملات و اشعار، با اندکی تفاوت در صحیح ر

بخاری، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، حدیث ۳۰ آمده است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸۹، ح ۲.

۳. همان مدرک، ص ۸۸.

صفحه ۸۱

مدینه حرکت دادند؛ در میان راه از راهنمای قافله خواستند آنها را به کربلا ببرد، تا تجدید دیداری با شهیدان کربلا شود. هنگامی که به آن سرزمین رسیدند، مشاهده کردند که جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بنی هاشم برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) به کربلا آمده اند. این دو قافله وقتی با یکدیگر ملاقات کردند، دیدارشان همراه با اندوه، گریه و بر سر و صورت زدن بود و به این ترتیب ماتمی جانسوز در آن سرزمین برپا کردند. (۱)

هر چند در روایات تا آنجا که ما جستجو کردیم درباره سینه زدن بر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) مطلبی یافت نشده است؛ ولی تعبیر به «لطم» ظاهراً شامل سینه زنی نیز می شود.

۷ تعطیلی کسب و کار

از نمودهای روشن ماتم زدگی و عزادار بودن، دست کشیدن از کسب و کار و تعطیل کردن بازارهاست. در ارتباط با ترک

تلاش و کوشش دنیوی در روز عاشورا روایتی نیز وارد شده است.

امام رضا(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تَرَكَ السَّعَى فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَا يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ؛ هر کس در روز عاشورا تلاش و کوشش دنیوی را رها سازد، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را

پاورقی

۱... فَوَجِدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجُلًا مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ؛ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)، فَوَافُوا فِي وَقْتِ وَاحِدٍ، وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ، وَ أَقَامُوا الْمَأْتَمَ الْمُفْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶).

صفحه ۸۲

بر آورده کند و هر کس که روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریه قرار دهد، خداوند روز قیامت را برای وی روز شادی و سرور قرار خواهد داد.» (۱)

تذکرات لازم

هر چند عزاداری خامس آل عبا(علیه السلام) از افضل قربات است و سبب احیای مکتب حسینی و بقای شریعت می شود، ولی بر مؤمنین لازم است این عمل ارزشمند را با امور موهن و زننده و ناپسند آلوده نسازند.

از سرودن اشعار نامناسب و سبک و دور از شأن اهل بیت(علیهم السلام) یا کفرآمیز و غلوگونه اجتناب ورزند و از اختلاط زن و مرد در تشکیل محافل و مجالس و دسته ها پرهیز نمایند و از قمه زدن و حرکاتی که موجب وهن شیعه در جهان است و بهانه به دست دشمن می دهد و ضرر و زیان بر بدن وارد می کند، دوری کنند و سخنرانان محترم آداب عزاداری صحیح

را به مؤمنین و مدّاحان گوشزد نمایند و خود نیز در جهت تبیین اهداف قیام ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) و ترویج عقاید ناب محمّدی و تقویت اعتقادات اصیل اسلامی و اخلاق حسنه و ایثار و فداکاری تلاش کنند و در ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) فقط از منابع معتبر استفاده کنند و از بیان اموری که با عزّت و سربلندی امام حسین (علیه السلام) سازگار نیست، خودداری ورزند و صحنه گردانی مجالس آن حضرت را به دست افراد بدنام، یا نادان نسیارند و صالحان و آگاهان زمام مجالس را به دست گیرند.

بانوان محترم نیز ضمن شرکت در مجالس امام حسین (علیه السلام) شأن و وقار و متانت خویش را حفظ نمایند و با شیوه ای که مناسب یک زن مسلمان و علاقمند به مکتب حسینی است، در مجالس و محافل عزاداری شرکت کنند و خدای ناکرده این امر مهم

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

صفحه ۸۳

دینی را با پوشش نادرست و حرکات ناپسند، به گناه آلوده نسازند که مسئولیت بسیار سنگینی دارد.

جوانان عزیز که سرمایه های اصلی چنین مجالسی هستند مجالس امام حسین (علیه السلام) مخصوصاً ایام محرم و تاسوعا و عاشورای حسینی را غنیمت بشمارند و با حضور گسترده تر و آگاهانه، بر آگاهی های معنوی و دینی خویش بیفزایند و در جهت ترویج مکتب حسینی و آشناساختن دیگران با این حماسه جاویدان الهی کوشش نمایند.

توصیه های چهارده گانه آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظلّه به هیئت های مذهبی و مدّاحان محترم

در آستانه حلول ماه محرم الحرام ۱۴۲۶ قمری و برپایی ایام سوگواری سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، همایشی تحت عنوان «همایش

عظیم عاشوراییان» در شهر مقدّس قم برگزار شد که در این همایش حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه) ضمن روشن ساختن ابعاد عظیم حادثه عاشورا، برنامه چهارده مادّه ای را برای مدّاحان عزیز و هیئت های مذهبی ارائه کردند که در محافل مذهبی و رسانه ها انعکاس گسترده ای داشت و مورد توجه عالمان و اندیشمندان، مدّاحان مخلص و هیئت های مذهبی قرار گرفت. به سبب اهمّیت این تذکرات، همه آن موارد را به طور فشرده نقل می کنیم:

۱ سخنان این عزیزان باید برگرفته از مدارک معتبر (کتاب و سنّت) باشد و شأن و مقام امام حسین (علیه السلام) و شهدای والا مقام کربلا در محتوای اشعار به طور کامل حفظ شده و اهداف این قیام عظیم برای عموم مردم تبیین گردد.

۲ از مطرح ساختن مسائلی که بوی غلوّ درباره ائمّه دین (علیهم السلام) و سایر بزرگان

صفحه ۸۴

می دهد، اجتناب گردد.

۳ از آنجا که مدّاحی ترکیبی از علم و هنر است، باید آموزش های لازم به مدّاحان محترم از سوی پیش کسوتان آگاه، ارائه شود.

۴ از چراغ سبز نشان دادن نسبت به گناه به سبب عزاداری، در مجالس وعظ و مدّاحی اجتناب شود و به تقوا و دینداری توصیه گردد.

۵ به عزاداران محترم توصیه شود که از درآوردن پیراهنولخت شدن خودداری نمایند.

۶ سینه زنی و زنجیرزنی از شعائر حسینی است، ولی از آسیب رساندن و مجروح ساختن بدن خودداری شود.

۷ وعاظ و مدّاحان محترم مراعات وقت نماز را نموده و در وقت نماز برنامه ای جز اقامه نماز نداشته باشند.

۸ آهنگ مدّاحان محترم نباید به آهنگ های مجالس لهو و فساد شباهت داشته باشد.

۹ هیأت های محترم عزاداری

توجه کنند که بازیچه دست سیاست های مرموز قرار نگیرند.

۱۰ از بیان مصائب سخت اهل البیت (علیهم السلام)، حتی الامکان پرهیز شود و به اشاره و اجمال از آن بگذرند.

۱۱ مجالس به گونه ای طولانی نشود که موجب خستگی و دلزدگی مردم به ویژه جوانان گردد.

۱۲ احترام به پیشکسوتان در این مجالس حفظ شود.

۱۳ تقویت نظام جمهوری اسلامی، رهبری و مراجع باید مد نظر قرار گیرد و عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه مجالس به عنوان اساسی ترین مطلب، زنده نگه داشته شود.

۱۴ وعظ و مداحان محترم باید متخلق به اخلاق حضرت امام حسین (علیه السلام) و

صفحه ۸۵

یارانش باشند، تا سخنان آنها بر دل نشیند و به مصداق «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ الْمَسِيئَةِ» همه شنوندگان از آنها الگو بگیرند.

به یقین، این مراسم عظیم (با شرایط فوق) خاری در چشم دشمنان اسلام و سبب تقویت اسلام و مسلمین است.

پناهگاه ستمدیدگان

جالب این که مجالس حسینی در طول تاریخ پناهگاه خوبی برای جوامعی که تحت ستم قرار گرفته بودند، محسوب می شد. نه تنها در انقلاب اسلامی ایران، مردم حداکثر بهره برداری را از مجالس حسینی کرده و با شور و هیجان این مجالس، پاسخ دندان شکنی به نیروهای اهریمنی دادند، بلکه در استقلال عراق و پاکستان و... نیز همین مسأله مطرح بود.

در کلام معروفی از گاندی، رهبر استقلال هندوستان، می خوانیم: من زندگی امام حسین (علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین (علیه

السلام) پیروی کند. (۱)

ولی این در صورتی است که نیت ها خالص باشد و رقابت های مخرب جای خود را به همکاری سازنده دهد و این مجالس کانون وحدت گردد و نشانه های ایثار و فداکاری در آن ظاهر شود.

از آنجا که مسأله اجرای عدالت و ظلم ستیزی منحصر به جهان اسلام نیست، تعلیماتی را که امام حسین (علیه السلام) در کربلا به نسل بشر داد، می تواند راهگشای تمام امت ها گردد.

پاورقی

۱. به نقل از: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۹.

صفحه ۸۶

برای حفظ جاذبه و اصالت این مراسم باید آن را از هر گونه خرافه پیراست و اجازه نداد افراد ناآگاه با افکار کوچک خود، چهره نادرستی از این مراسم ترسیم کنند و از عظمت آن بکاهند و اهداف مقدس آن را زیر سؤال برند.

صفحه ۸۷

صفحه ۸۸

صفحه ۸۹

بخش دوم: ریشه های قیام عاشورا

اشاره

حوادث تاریخی را نمی توان جدای از یکدیگر مورد مطالعه قرار داد؛ چرا که در این صورت نمی توان برای همه پرسش های آن حوادث، پاسخی در خور یافت.

در حقیقت، یک حادثه تاریخی از پیوند سلسله حوادثی همچون حلقه های به هم پیوسته زنجیر پدید می آید. هر حادثه، چه کوچک و چه بزرگ، ریشه ای در گذشته دارد، همان گونه که آثار و پیآمدهایی در آینده خواهد داشت.

طبیعی است که حادثه هر چه پیچیده تر و بزرگ تر باشد، ریشه یابی آن نیاز به دقت و پی جویی بیشتری دارد.

حادثه بزرگی همچون حادثه عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ نمی توان آن را فقط در ظرف تحقش، یعنی سال ۶۱ هجری، مورد تحلیل و بررسی قرار داد؛ چرا که

در این صورت پرسش های بی پاسخ فراوانی برای یک تحلیل گر باقی می ماند. پرسشی از این دست که چگونه می توان باور کرد، امت اسلامی، فرزند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، تنها بازمانده خمسه طیبه و جگر گوشه فاطمه زهرا (علیها السلام) را به آن صورت فجیع به شهادت برسانند؟ به کودک و پیر و جوان و زن و مرد این خانواده رحم نکنند؟ جمعی را از دم تیغ بگذرانند و جمعی دیگر را به اسارت برد و از هیچ ستمی در حق آنان دریغ نوزد.

صفحه ۹۰

از این رو لازم است، برای شناسایی ریشه های حادثه محرم سال ۶۱ هجری و علل و عوامل اصلی تشکیل دهنده آن، سال ها به عقب برگردیم. بلکه حوادث سال ها پیش از ظهور اسلام و تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را هر چند به صورت فشرده مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

چرا که در سال های نسبتاً طولانی، حوادثی دست به دست هم داده است که هر یک در پیدایش آن حادثه بزرگ سهمی بسزا داشته اند.

حادثه هایی که چون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل شده و نمی توان آنها را نادیده گرفت، یا از هم جدا کرد.

ریشه های این حادثه عظیم را در هشت فصل مورد بررسی قرار می دهیم.

صفحه ۹۱

۱- دشمنی دیرینه بنی امیه با بنی هاشم

توضیح

با این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خود از قبیله قریش بود ولی واقعیت های تاریخی نشان می دهد که سر سخت ترین دشمنان اسلام نیز از همین قبیله برخاسته اند و از هیچ کوشش و تلاشی در کارشکنی و عداوت علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش فروگذار نکردند. خصوصاً

پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) چنان حوادث تلخ و دردناکی به بار آوردند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دو تیره بنی هاشم و بنی امیه که خونین ترین برخوردها بین آنان رخ داده است، از همین قبیله بودند. مطالعه و بررسی جنگ های صدر اسلام گویای این واقعیت است که بنی هاشم هیچ گاه مورد تعرض قرار نگرفتند، مگر آن که سردمدار متعرضین از طایفه بنی امیه بوده است و در هیچ جنگی دست به قبضه شمشیر نبردند جز آن که دودمان بنی امیه در طرف مقابل آن قرار داشتند.

مهمترین اختلافات این دو طایفه به چند امر بر می گردد:

الف) ریشه های تاریخی

«عبد مناف» جدّ سوّم پیامبر اسلام، با این که به خاطر خصلت های نیکو و اخلاق پسندیده از موقعیت خاصی در دلها برخوردار بود، ولی هرگز در صدد رقابت با برادر

صفحه ۹۲

خود «عبدالدار» در به چنگ آوردن مناصب عالی کعبه نبود. حکومت و ریاست طبق وصیت پدرش «قُصَی» با برادر وی «عبدالدار» بود. ولی پس از فوت این دو برادر فرزندان آنان در تصدّی مناصب با یکدیگر به نزاع پرداختند.

دو تن از فرزندان عبد مناف به نام های هاشم و عبدشمس دو برادر دو قلوی به هم چسبیده بودند که هنگام تولّد، انگشت هاشم به پیشانی برادرش عبدشمس چسبیده بود. موقع جدا کردن خون زیادی جاری شد و مردم آن را به فال بد گرفتند. (۱)

در تاریخ فرزندان هاشم به «بنی هاشم» و فرزندان عبدشمس به «بنی امیه» شناخته می شوند.

جوانمردی و کرم هاشم و بذل و بخشش های وی در بهبود وضع زندگی مردم و گام

های برجسته او در بالا بردن بازرگانی مکیان و پیمانی که در این رابطه با امیر غسان بست، و همچنین پی ریزی مسافرت قریش در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی یمن، محبوبیت فوق العاده ای را برایش به ارمغان آورده بود.

«امیه» فرزند عبدشمس برادرزاده هاشم از این همه موقعیت و عظمت و نفوذ کلمه عمویش در میان قبایل مختلف رشک می برد و از این که نمی توانست خود را در دل مردم جای کند، به بدگویی از عمویش رو آورد و ولی این بدگویی ها بیشتر بر عظمت و بزرگی هاشم افزود.

سرانجام «امیه» که در آتش حسادت می سوخت، عموی خود را وادار کرد تا به اتفاق یکدیگر نزد کاهنی (از دانایان عرب) بروند تا هر کدام مورد تمجید او قرار گرفت، زمام امور را به دست گیرد. اصرار «امیه» موجب شد تا هاشم با دو شرط پیشنهاد برادرزاده اش را بپذیرد.

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

صفحه ۹۳

اول آن که: هر کدام که محکوم شدند صد شتر در ایام حج قربانی کند.

دوم: شخص محکوم تا ده سال مکه را ترک گفته و جلای وطن نماید.

پس از این توافق به نزد کاهن «عسفان» (محلّی در نزدیکی مکه) رفتند، ولی برخلاف انتظار امیه، تا چشم کاهن به هاشم افتاد زبان به مدح و ثنای وی گشود. این بود که «امیه» طبق قرار قبلی مجبور شد تا ده سال مکه را ترک کند و در شام اقامت گزیند. (۱)

این قضیه علاوه بر آن که ریشه دشمنی های این دو طایفه را به

خوبی روشن می کند، علل نفوذ امویان را در منطقه شام نیز مشخص می سازد که چگونه روابط دیرینه امویان با شام مقدمات حکومت آنها را در دوره های بعد فراهم ساخت.

«ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه داستان دیگری را نقل می کند که از فاصله و اختلاف این دو تیره در زمان جاهلیت بیشتر پرده بر می دارد.

اختلافاتی که ناشی از بزرگی و عظمت چشم گیر بنی هاشم از یک سو، و تحمیل حقارت و بدنامی بنی امیه از طرف دیگر است.

مطابق این نقل، یزید فرزند معاویه در حضور پدرش، از آباء و اجداد خویش به نیکی یاد کرد و بر عبدالله بن جعفر فخر می فروخت. (لازم به ذکر است، معاویه فرزند ابوسفیان فرزند حرب فرزند امیه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف است).

عبدالله در پاسخ یزید گفت: «به کدامیک از نیاکانت بر من مباحث می کنی، آیا به حرب، همو که بر ما پناه آورد و در پناه خاندان ما زیست، یا به امیه، آن کسی که غلام خانگی ما بود و یا به عبد شمس آن که تحت تکفل و حمایت ما زندگی می کرد؟»

معاویه که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، با زیرکی خاصی این منازعه لفظی را

پاورقی

۱. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷.

صفحه ۹۴

پایان داد ولی چون با پسرش یزید تنها شد سخنان عبدالله بن جعفر را مورد تأیید قرار داد و در توضیح آن سخنان گفت: «امیه به مدت ده سال به خاطر قراردادی که با عبدالمطلب بسته بود در خانه وی به بندگی و غلامی پرداخت و عبد شمس نیز به علت فقر

و تهی دستی، همواره چشم به دست برادرش هاشم دوخته بود». (۱)

ابن ابی الحدید در جای دیگر از استادش «ابوعثمان» نقل می کند که در دوران جاهلیت سران بنی امیه با وجود همه حرص و ولعی که برای به چنگ آوردن مناصب عالی و جایگاه ممتاز اجتماعی از خود نشان می دادند همواره از این مناصب دور بودند و مناصبی چون پرده داری کعبه، ریاست دارالندوه و سقایت و پذیرایی حجاج عمدتاً در اختیار بنی هاشم و دیگر تیره های قریش بود. (۲)

به یقین این وضع در روحیه آنها اثر می گذاشت، و آتش حسد را در دل های آنها شعله ور می ساخت.

ب) امتیازات ویژه بنی هاشم

۱ آراستگی به علم و فضیلت

فاصله و اختلاف بنی امیه با بنی هاشم تنها ریشه در این مسائل ظاهری و بیرونی نداشت، بلکه برخورداری خاندان بنی هاشم از معنویت آشکار، آنان را در چنان سطحی قرار داد که همواره مورد حسادت و بغض رقیبان خود از بنی امیه قرار داشتند. سرانجام آنان به جایگاهی رسیدند که درخت «نبوت» و «امامت» در خاندان آنان غرس شد و خانه هایشان محل آمد و شد فرشتگان الهی گردید و علوم و معارف از

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۹-۲۳۰، ذیل نامه ۲۸ (با تلخیص).

۲. همان مدرک، ص ۱۹۸. (با اختصار) و رجوع شود به کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.

صفحه ۹۵

آنان سرچشمه گرفت.

حضرت علی (علیه السلام) در سخنان جامعی می فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلْنَا وَ أَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى

وَيُسَبِّحُكَ الْعَمَى، إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصِيحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَلَا تَصِيحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛
کجایند کسانی که ادعا می کردند آن ها راسخان در علمند نه ما، و این ادعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما مطرح می نمودند. (آنها کجا هستند تا ببیند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد؛ به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت؛ ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور ما نابینایان روشنی می جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از هاشم غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آنها شایستگی ولایت و امامت را ندارند». (۱)

۲ پاکی و تقوا و اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی و طهارت حَسَب و نَسَب طایفه ای که آیه تطهیر در شأن سران و بزرگان آنان نازل می شود، نیازی به شرح و بیان ندارد؛ ولی در مقابل آن، زندگی ننگین زنان و مردان بنی امیه به قدری زبانه زد خاص و عام شده بود که با وجود این که آنان بعدها ده ها سال با اختناق و سرکوب زمام امور مسلمین را در دست داشتند، نتوانستند آن رسوایی ها را از خاطره ها محو سازند. زنانی که رسماً دارای پرچم خاص! بوده، و در خانه هایشان به روی هر مرد بیگانه ای باز بوده است. انسان هایی که

پاورقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

صفحه ۹۶

چند نفر در تعیین نسبشان با

هم درگیر می شدند و هر کدام خود را پدر آنها می دانستند. (۱)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در اشاره ای پر معنی در یک جمله کوتاه به همین نکته اشاره کرده، در جواب نامه معاویه می فرماید:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَزْبُ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ وَ أَمَا سَخَنُ تُوْ بَهْ اَيْنَ كَهْمَهْ فَرَزْنَدَانَ عِبْدَمَنْفٍ هَسْتِيم. آری (به حسب ظاهر) چنین است؛ ولی هرگز امیّه مانند هاشم، و حرب چون عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون منسوب شده به پدر نیستند!». (۲)

ابن ابی الحدید در توضیح جمله «وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ» برای پرده پوشی می نویسد: «منظور امام این است که آن کسی که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده است مانند کسی که از روی ترس یا برای به دست آوردن دنیا و غنایم، اسلام آورده است، نیست». (۳)

ولی علامه مجلسی ضمن مردود دانستن این سخن می نویسد: کلمه «لصیق» به حسب ظاهر اشاره به نسب بنی امیه دارد و ابن ابی الحدید برای حفظ آبروی معاویه خود را به نادانی زده است، حتی برخی از دانشمندان تصریح کرده اند که «امیه» از نسل عبد شمس نبوده، بلکه وی غلام رومی بوده است که عبد شمس او را فرزندخوانده خود قرار داد، و در زمان جاهلیت هرگاه کسی می خواست غلامی را به خود نسبت دهد وی را آزاد کرده و دختری از عرب را به همسری وی درآورده و بدین

ترتیب آن

پاورقی

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به ربیع الابرار زمخشری، ج ۳، باب القربات و الانساب و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۳۶ و ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

صفحه ۹۷

غلام به نسب وی ملحق می گشت.

آنگاه علامه مجلسی نتیجه می گیرد و می گوید:

بنابراین، بنی امیه اساساً از قریش نیستند، بلکه منسوب به قریش می باشند. (۱)

۳ شایستگی های فردی

بنی هاشم علاوه بر فضایل معنوی و اخلاقی که در رفتار و کردارشان آشکار بود، همچون جوانمردی، سخاوت، ایثار، از خودگذشتگی و زهد و وارستگی؛ از زیبایی های ظاهری چون حسن صورت و فصاحت و بلاغت فوق العاده نیز برخوردار بودند و این جمال و کمال در مقابل زندگی آلوده بنی امیه به سختی آرامش درونی آنان را بر هم می زد، و آتش حسد را در درونشان شعله‌ور می ساخت.

حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ به سؤالی پیرامون ویژگی های هر یک از طوایف قریش، در بیان فرق بین فرزندان عبد شمس که بنی امیه از آنها هستند و بنی هاشم چنین می فرماید:

«وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكُرُ وَ أَنْكَرُ وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبِحُ؛ أَمَّا مَا «طایفه بنی هاشم» از همه طوایف قریش نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، آن ها (بنی امیه) پر جمعیت و مکار و زشت اند و ما فصیح تر و دلسوزتر و

شعله ور شدن آتش اختلافات با ظهور اسلام

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.

۲. نهج البلاغه، کلمه قصار، ۱۱۶.

صفحه ۹۸

هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دعوت خود را در مکه آغاز کرد اتفاقاً قدرت سیاسی و اقتصادی شهر بیشتر در اختیار دودمان بنی امیه بود.

سران این تیره از راه تجارت و رباخواری، مال های فراوانی اندوخته بودند و علاوه بر آن با نگاهبانی خانه کعبه و پذیرایی زائران، برای خویش نوعی سلطه دینی نیز به دست آورده بودند. به همین جهت هنگام حج وقتی که حاجیان از عرفات حرکت می کردند قریش از مزدلفه بار می بست. چرا که اعتقاد داشتند باید کعبه را با جامه پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از طوایف قریش بگیرند! و اگر آنان به کسی جامه نمی دادند طواف کننده ناچار بود، برهنه طواف کند! (۱) در واقع قریش در سایه همین ریاست و سلطه دینی، قوانینی را از سوی خود وضع می کردند و دیگر قبایل عرب نیز به آن تن می دادند.

ولی با ظهور اسلام حشمت ظاهری قریش در هر دو جبهه اشرافیت مادی و ریاست دینی مورد تهدید جدی قرار گرفت.

نخستین دعوت پیامبر اسلام در یکتاپرستی و ادای شهادتین خلاصه می شد. ولی آرام آرام در کنار این دعوت به ظاهر ساده، درخواست های دیگری در زمینه عدالت اجتماعی و مساوات مردم در پیشگاه خدا و سپردن ولایت کعبه به پرهیزگاران عنوان شد. درخواستی که با منافع و موقعیت اجتماعی سران قریش به ویژه رؤسای بنی امیه چون ابوسفیان و ابوجهل سخت ناسازگار بود.

دقت در نخستین

آیات سوره «همزه» که در اوایل بعثت نازل شده است، می‌رساند اسلام تا چه میزان برای مال اندوزان و زورمندان ظالم، تهدید جدی به شمار می‌آید.

(وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَيْدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ...)
وای بر هر عیب

پاورقی

۱. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۵ به بعد.

صفحه ۹۹

جوی هرزه زبان! همان کسی که مال فراوان جمع کرده و شماره کرده است. می‌پندارد که مال دنیا عمر ابدیش خواهد بخشید. چنین نیست! بلکه به یقین، به آتشی پرتاب می‌شود و چه می‌دانی چیست آتش سوزان!

این زنگ‌های خطر چیزی نبود که در گوش سران استعمارگر قریش خوشایند باشد.

از سوی دیگر نفوذ روزافزون پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان قشر ضعیف یا متوسط جامعه که تا پای جان در راه ایمان خود ایستادگی می‌کردند، قریش را متوجه این خطر ساخت که سلطه دینی آنان نیز به موازات سلطه اقتصادی آنها در برابر قوانین اسلام مورد تهدید قرار گرفته است.

این بود که به یک باره بغض و کینه‌های دیرینه آنان ترکید، به خصوص این که منافع نامشروع و موقعیت اجتماعی خویش را در معرض نابودی می‌دیدند. لذا با تمام قدرت به مبارزه با این آیین تازه برخاستند. آنان بی آن که بدانند چه می‌کنند به تلاش وسیع و گسترده‌ای دست زدند: تحریک قبایل مختلف بر ضد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، پیمان با قبایله‌های یهودی ساکن مدینه و برانگیختن آنان بر ضد پیامبر و بالاخره راه اندازی

جنگ های خونین و توطئه های گوناگون دیگر، ولی هیچ یک از این تلاش ها نتیجه ای نبخشید.

آنان با امضای پیمان صلح حدیبیه در سال ششم می پنداشتند با جلوگیری پیامبر(صلی الله علیه و آله) از ورود به مکه وی را خوار کردند و سلطه خودشان را بر مکه بیمه کردند؛ غافل از این که در واقع با امضای این پیمان به حکومت رسمی خویش بر حجاز پایان دادند و به صورت ضمنی به حکومت رسمی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در یثرب اعتراف کردند، و طبیعی بود با این اعتراف، پیمان هایی که با قبایل دیگر بسته بودند، متزلزل شود.

از آن سال، تا سال هشتم هجری، سران قبایل دیگر حجاز در انتظار پایان این نزاع و کشمکش به سود اسلام و پیامبر(صلی الله علیه و آله) بودند که سرانجام با تسلیم شدن مکه، حشمت قریش به یکباره فرو ریخت.

صفحه ۱۰۰

در واقع قریش، با پذیرش این شکست، هم ریاست و سلطه دینی خویش را از دست دادند و هم موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی خود را.

ولی فراموش نکنیم در تمام طول این مبارزه سخت و دامنه دار، سرپرستی جنگ ها و دیگر توطئه ها بر ضد پیامبر و مسلمین با ابوسفیان رئیس طایفه بنی امیه بود.

وی و دودمانش که بیش از هر گروهی اشرافیت مادی و معنوی خویش را از کف داده بودند، هنگامی به اسلام گرویدند که جز آن چاره ای دیگر نداشتند.

به علاوه تصور کردند در تازه ای برای برخورداری از مطامع دنیا به روی آنان گشوده شده است که اگر بتوانند بر این موج سوار شوند به مقصود خود نایل می

شوند، لذا سودجویانه و منفعت طلبانه به اسلام تن دادند. (۱) ولی از آنجا که تمام امتیازات دوره جاهلی خود را از دست داده بودند و با قبول عنوان «طُلُقًا» (آزادشدگان از بند اسارت در روز فتح مکه) شکست و خواری سختی را متحمل شده بودند به شدت کینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بنی هاشم را علاوه بر کینه های موروثی سابق در دل گرفتند. این بود که پس از تسلیم شدن نیز، لحظه ای از توطئه های پنهان و آشکار خود دست برنداشتند.

بنابراین، تعجب نمی کنیم اگر ببینیم حادثه خونین کربلا به دست همین طایفه رقم خورده است و یزید پس از داستان کربلا با صراحت از انتقام گرفتن از بنی هاشم سخن گفت (که در فصل بعد می آید).

پاورقی

۱. حضرت علی (علیه السلام) در ارتباط با اسلام آوردن این طایفه فرمود: «وَمَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلِمُوا وَاسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجِدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ» اینان اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند». (نهج البلاغه، نامه ۱۶).

صفحه ۱۰۱

۲- انتقام دشمنان اسلام از شکست های زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

اشاره

یکی دیگر از ریشه های ماجرای خونین کربلا، انتقامی بود که بنی امیه از شکست های خود در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گرفتند.

با ظهور اسلام، مشرکان قریش به مخالفت برخاستند و انواع کارشکنی ها، فشارها و آزارها را نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روا داشتند. در این میان بنی امیه به ویژه بزرگ آنان ابوسفیان نیز از هیچ گونه مخالفتی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دریغ نورزیدند.

پس از هجرت رسول اکرم (صلی

الله علیه وآله) نیز آزار آنان بر ضدّ رسول خدا ادامه داشت، تا آن که در سال دوّم هجری، شکست سختی را از مسلمانان در جنگ معروف بدر متحمّل شدند. در این نبرد، هفتاد تن از قریش به هلاکت رسیدند. (۱) در میان کشته شدگان چند تن از خویشان معاویه نیز دیده می شدند که از جمله آنان «عتبه» جدّ مادری معاویه (پدر هند) و «ولید بن عتبه»، دایی معاویه و «حنظله» برادر معاویه بودند. (۲)

هر چند در سال سوّم هجری در جریان جنگ «أحد» حمزه و جمعی دیگر از

پاورقی

۱. رجوع کنید به: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲. امیرمؤمنان در نامه ۲۸ و ۶۴ نهج البلاغه که به معاویه نوشته است، اشاره ای به این ماجرا دارد، از جمله در بخشی از نامه ۶۴ فرمود: «وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامِ وَاحِدٍ نَزِدُ مِنْ هِمَانِ شَمَشِيرِي اسْتِ كِهْ بَرِ پِيكِرْ جَدِّ وَ دَائِي وَ بَرَادِرْتِ كَوْبِيدِم».

در جنگ بدر سه تن از فرزندان ابوسفیان شرکت داشتند، حنظله که کشته شد. عمرو که اسیر گشت و معاویه که از مهلکه گریخت. وی چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید، پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴).

صفحه ۱۰۲

مسلمانان به شهادت رسیدند و رهبری مشرکان در این نبرد به عهده ابوسفیان بود، ولی بنی امیه همچنان کینه «بدر» را در دل داشته و در پی انتقام از اسلام بودند.

ابوسفیان که پس از آن، جنگ های دیگری را بر ضدّ رسول

خدا(صلی الله علیه و آله) رهبری می کرد و تا زمان فتح مکه ایمان نیاورده بود، در برابر لشکر عظیم اسلام که برای فتح مکه (سال هشتم هجری) اطراف مکه را گرفته بودند، تاب مقاومت نیاورد و تسلیم شد و به ظاهر اسلام آورد و به همراه او، پسرش معاویه نیز به ظاهر مسلمان شد. اما به شهادت قراین واضح، هرگز اسلام آنان واقعی و از روی رغبت نبود.

امام علی(علیه السلام) در چند جای نهج البلاغه به این نکته اشاره دارد که ابوسفیان و معاویه و فرزندان آنان هرگز از روی رغبت اسلام را نپذیرفتند. از جمله در نامه ۱۷ خطاب به معاویه می فرماید:

«وَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً؛ شما از کسانی بودید که داخل این دین شدید؛ اما این کار، یا برای دنیا بود و یا از ترس».

همچنین در نامه ۱۶ می فرماید:

«فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنان (معاویه و عمرو عاص و هم دستان آنان) اسلام را نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شده بودند و کفر را در سینه پنهان داشتند؛ اما هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند، آشکار ساختند».

نقش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در شکست مشرکان قریش

صفحه ۱۰۳

بی تردید نقش علی(علیه السلام) در شکست مشرکان قریش، نقشی اساسی و انکارناپذیر بود و در جنگ های دیگر سهم بسزایی در شکست جبهه کفر داشت و همین سبب شد که مشرکان قریش کینه ای عظیم از آن حضرت در دل بگیرند.

در این میان

بنی امیه که تلاش های گسترده آنان بر ضد اسلام، با پایمردی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شجاعت علی (علیه السلام) و سایر مسلمانان نافرجام ماند و جمعی از خویشان آنان در جنگ های گوناگون به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند، منتظر فرصتی جهت انتقام گیری از بنی هاشم بودند.

با پیروزی اسلام و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جرأت درگیری و انتقام گرفتن را نداشتند، اما هنگامی که بر امور مسلط شدند، کینه های خویش را آشکار ساختند.

نگرانی رسول خدا (علیه السلام)

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با توجه به همه شرایط و با آن که بارها مقام و موقعیت علی (علیه السلام) را برای مسلمانان بیان فرمود و در روز غدیر خم در میان هزاران نفر آن حضرت را به امامت منصوب کرد و بارها نیکی به اهل بیت خود را به مسلمانان توصیه فرمود؛ ولی همواره نگران کینه های قریش در حقّ علی (علیه السلام) و خاندان او بود.

عالم بزرگ اهل سنت «طبرانی» در «معجم الکبیر» نقل می کند که: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) نظر افکند و اشک ریخت. وقتی از او پرسیده شد چرا گریه می کنی؟ آن حضرت خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

«ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي» (گریه من) برای کینه هایی است که در درون گروهی (نسبت به تو) وجود دارد، که آن را پس از من آشکار خواهند ساخت». (۱)

پاورقی

۱. معجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷. همین معنا با تعبیر دیگری نیز آمده است که آن حضرت فرمود: «إِحْنٌ فِي صُدُورِ قَوْمٍ

علی (علیه السلام) نیز نگران حسن و حسین (علیهما السلام) بود

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز به خوبی می دانست، قریش که جمعی از آنان به ظاهر اسلام آورده بودند، همواره منتظر فرصتی برای انتقام بودند؛ اما با وجود شخص علی (علیه السلام) زمینه کافی برای اجرای همه مقاصد خویش نمی یافتند؛ ولی در کمین نشسته بودند که با تسلط کامل بر اوضاع، انتقام شکست های زمان اسلام را از آنان بگیرند.

در سخنی که «ابن ابی الحدید» از آن حضرت نقل می کند، این نگرانی به خوبی نمایان است. او می نویسد: امیرمؤمنان (علیه السلام) به خداوند عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِيدُكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعُدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا فَكَانَتْ الْوَجْهَ بِي، وَالدَّائِرَةُ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا، وَلَا تُمْكِنْ فَجْرَهُ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ خَدَاوْنَا! مِنْ أَتَى تُوَّجَّهَ بِرَقْرِيشٍ كَمَكَّ مِي جَوِيمٍ؛ چَرا كِه آنان كسانی بودند كه انواع توطئه ها و نیرنگ ها را درباره پیامبرت در نظر داشتند، ولی از اجرای آن ناتوان ماندند و تو مانع اجرای مقاصد آنها شدی؛ سپس همه هیاهوها متوجه من شد و توطئه ها بر ضد من بسیج گردید. پروردگارا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا زمانی كه من زنده ام امكان دستیابی و توطئه فاجران قریش را نسبت به آنان فراهم مساز و هنگامی كه مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب آنانی و تو بر هر چیز گواهی». (۱)

پاورقی

از سخنان معاویه آثار کینه و انتقام آشکار است

هر چند از اعمال و رفتار معاویه در زمان سلطه بر کشور اسلامی می توان به خوبی دشمنی او را با اسلام، قرآن و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) استنباط کرد؛ (۱) ولی تاریخ گاه سخنانی از وی را ثبت کرده است، که به صراحت از دشمنی او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تلاش او برای محو نام آن حضرت حکایت دارد.

مورخ معروف «مسعودی» می نویسد: از «مطرف بن مغیره» فرزند «مغیره بن شعبه» (یار مورد اعتماد معاویه) نقل شده است که من با پدرم «مغیره» به شام آمدم و پدرم هر روز نزد معاویه می رفت و با او سخن می گفت و بر می گشت و از عقل و هوش او تعریف می کرد. شبی از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود، به گونه ای که از خوردن شام خودداری کرد. من تصور کردم مشکلی درباره خانواده ما پیدا شده است. پرسیدم: چرا امشب این همه ناراحتی؟ گفت: من امشب از نزد خبیث ترین مردم بر می گزدم. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: مقام تو بالا گرفته، اگر عدالت را پیشه سازی و دست به کار خیر بزنی بسیار بجاست. مخصوصاً به خویشاوندان از بنی هاشم نیکی کن و صله رحم بجا آور، آنان امروز خطری برای تو ندارند.

ناگهان (او منقلب و عصبانی شد و) گفت: ابوبکر به خلافت رسید و آنچه باید انجام بدهد، انجام داد؛ اما

هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم فراموش شد؛ فقط گاهی می گویند: ابوبکر! سپس عمر به خلافت رسید و ده سال زحمت کشید! او نیز هنگامی که از دنیا رفت، نامش هم از میان رفت؛ فقط گاهی می گویند: عمر! بعد از آنها برادرمان عثمان به خلافت رسید و کارهای زیادی انجام داد! ولی هنگامی که از دنیا رفت، نام او هم از میان رفت؛ ولی اخوه‌اشم (اشاره به رسول اکرم است) هر روز پنج

پاورقی

۱. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) (شرح نهج البلاغه)، ج ۳، ص ۲۵۰ - ۲۵۳ و ج ۴، ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

صفحه ۱۰۶

مرتبه، نام او را (بر مأذنه‌ها) فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» با این حال، چه عمل و نامی از ما باقی می ماند، ای بی مادر! سپس گفت: «وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنًا؛ به خدا سوگند! چاره ای نیست جز این که این نام را برای همیشه دفن کنم!!» (۱).

این ماجرا به خوبی از برنامه های معاویه و کینه او از اسلام و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) حکایت دارد. از این رو، وی هرگز از دشمنی با خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یاران اهل بیت (علیهم السلام) دست نکشید و جنایات بی شماری را در حق آنان مرتکب شده که نمونه های روشن آن رواج سب و لعن علی و فرزندانش، به شهادت رساندن امام حسن (علیه السلام) و حجر بن عدی و یاران حجر و بسیاری دیگر است.

یزید و انتقام کشته های بدر

یزید بن معاویه که در فساد و بی دینی شهره آفاق بود و جنایت عظیم کربلا به دستور او صورت

گرفت و ننگ کشتن فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و پاره تن فاطمه زهرا(علیها السلام) را برای خود خرید و صفحه جنایت بار حکومت اموی را با این ماجرا سیاهتر و تاریک تر ساخت، بارها از انتقام از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و کشته های بدر سخن به میان آورده است، که چند نمونه از آن را ذیلا ملاحظه می کنید:

۱ مورد نخست، مربوط به آنجایی است که یزید در قصر خود در محلی مُشرف بر «جیرون»(۲) نشسته بود و از آنجا ورود سرهای مقدّس و کاروان اسیران اهل بیت(علیهم السلام) را مشاهده می کرد. در همان حال شنیدند که این اشعار را زمزمه می کند:

«لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ

تِلْكَ الشُّمُوسُ عَلَى رُبَى جِירוُنِ

نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَبْحَ أَوْ لَا نَصِيحَ

فَلَقَدْ قَضَيْتُ مِنَ الْغَرِيمِ دُونِي»

پاورقی

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. جیرون در دمشق واقع شده است. این مکان نخست مصلاّی صابئین بوده است و سپس یونانی ها در آن مکان به تعظیم دین خود می پرداختند؛ بعد از آن مدّتی به دست یهود افتاد و زمانی در اختیار بت پرستان بود. درب این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بود «باب جیرون» می گفتند. سر بریده حضرت یحیی را بر سر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر مقدّس امام حسین(علیه السلام) نیز در همین مکان آویخته شد. (مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۴۸)

صفحه ۱۰۷

«هنگامی که آن قافله پدیدار شد، و آن خورشیدها (سرهای شهدا) بر بلندبهای جیرون تابید، در آن زمان کلاغی فریاد کشید. من گفتم:

فریاد بزنی یا زنی، من که طلب خود را از بدهکارانم گرفتم!». (۱)

در این اشعار به صورت کنایه روشن تر از تصریح از انتقام خونهای اجداد و اقوام خود در جنگ های اسلامی سخن می گوید
؛ مقصودش این است که طلب خود یعنی خون های جاهلیت را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گرفتم!

۲ مورد دیگر آنجاست که سرهای مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که باچوبدستی خود بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام) می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلُ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلُ

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا

وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلُ

فَجَزَيْنَاهُ بِيَدْرِ مَثَلًا

وَأَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَأَعْتَدَلُ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ

مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلُ (۲)

«فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده!

کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است!

در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

پاورقی

۲ . بیت دوّم این ابیات از «عبدالله بن زبیری» از دشمنان سرسخت رسول خداست. وی اشعاری را پس از جنگ احد و کشته شدن یاران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سرود و در آن آرزو کرد که کاش کشتگان ما در جنگ بدر امروز بودند و می دیدند که قبیله خزرج (از قبایل مسلمان مدینه) چگونه زاری می کنند. یزید از این بیت استفاده

امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

من از فرزندان «خِنْدِف» (۱) نیستم اگر از فرزندان احمد (رسول اکرم) انتقام نگیرم». (۲)

همچنین نقل شده است که یزید در همان جلسه در حالی که بر لب و دندان ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) می نواخت، می گفت: «يَوْمَ يَوْمِ بَدْرٍ» امروز روزی است در برابر روز بدر». (۳)

از این عبارات به خوبی کفر یزید و عدم ایمان او به مبانی اسلام آشکار می شود. وی در پی انتقام از خاندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و می خواست انتقام کشته شدگان از طایفه خویش را که در برابر اسلام و قرآن قد علم کردند و شمشیر کشیدند و با دفاع مسلمانان به هلاکت رسیدند، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بگیرد. او و پدر و جدش هیچگاه به قرآن و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده بودند. بلکه در برابر انقلاب عظیم اسلامی و لشکر اسلام و پیروزی های پی در پی مسلمانان تاب مقاومت نداشتند. از این رو، به ظاهر مسلمان شدند و منافقانه به تلاش خویش ادامه دادند و آن روز که بر اریکه قدرت تکیه زدند و رقیبی برای خویش نمی دیدند، در پی احیای سنت جاهلی برآمدند و به خونخواهی خویشان خویش برخاستند.

سخنانی از دیگر امویان

ماجرای انتقام از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) به عنوان اهداف نبرد خونین

پاورقی

۱. «خِنْدِف» لقب همسر الیاس بن مُضَر بن نزار است که نامش لیلا بنت حلوان است. فرزندان الیاس را به نام همسرش فرزندان

خندف نامیدند (لسان العرب) بنابراین، خندف از جده های اعلاى قریش و از جمله یزید محسوب می شود. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۵).

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۲۲. این اشعار با تعبیرات مختلف، در کتاب های متعدّد شیعه و سنی از یزید نقل شده است. از جمله: امالی شیخ صدوق، ص ۲۳۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۸؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۸؛ مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۸۰؛ اخبار الطوال دینوری، ص ۲۶۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲۳ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

۳. مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۳.

صفحه ۱۰۹

عاشورا علاوه بر آن که توسط یزید بیان شد، از سوی افراد دیگر از بنی امیه نیز بر زبان جاری شد.

۱. وقتی که امام حسین (علیه السلام)، روز عاشورا در برابر سپاه یزید قرار گرفت و فرمود: برای چه مرا می کشید؟ آیا حقی را ترک کرده ام؟ یا سنتی را تغییر داده ام؟ جمعی پاسخ دادند: جنگ ما با تو به علت بغض و کینه ای است که از پدرت علی داریم؛ چرا که او در جنگ بدر و حنین اجداد ما را کشته است. (۱)

۲. همچنین پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) سعید بن عاص اموی که آن روز حاکم مدینه بود، بر منبر رفت و با اشاره به قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: «يَوْمَ بَدْرٍ امروز در برابر روز بدر!». انصار از این سخن ناراحت

شدند و به وی اعتراض کردند. (۲)

در یک جمع بندی به روشنی می توان دریافت که یکی از ریشه های ماجرای خونین کربلا، کینه های متراکم شده در دل امویان و انتقام آنان از شکست های خویش در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. در واقع، آنان می خواستند از اسلام و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) انتقام بگیرند و آن شکست ها را جبران کنند.

این قسمت را با سخنی از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت به پایان می بریم.

عبدالکریم خطیب در کتاب خود به نام «علی بن ابی طالب» پس از نقل شجاعت و رشادت های علی (علیه السلام) در جنگ های زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نقش انکارناپذیر آن حضرت در نابودی سران شرک و کفر می نویسد:

«علی (علیه السلام) در میان همه مسلمانان نسبت به مشرکان شدیدتر و سخت گیرتر بود و جمعی از فرزندان، پدران و خویشاوندان آنان را به هلاکت رساند و همین سبب کینه آنان نسبت به وی شد. این کینه در جان مشرکان قریش، پس از آن که مسلمان شدند

پاورقی

۱. فَقَالُوا: بَلْ نَقَاتِلُكَ بُغْضًا مِّنَّا لَأَيِّبَكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَتَّى... (موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۹۲، معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

صفحه ۱۱۰

نیز وجود داشت... تا آن که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، قریش، پیر و جوان و کودکان بنی هاشم را از دم شمشیر خود گذراندند و زنان آنان را به اسارت برده و آواره ساختند.

سپس می افزاید:

«وَ كَأَنَّمَا تَنَارٌ بَهَذَا لِقَاتِلَاهَا فِي بَدْرٍ وَ أُحُدٍ، وَ حَسْبُنَا أَنْ نَذُكُرُ

مَصِيرَعِ الْحُسَيْنِ وَ آلِ بَيْتِهِ فِي كَرْبَلَاءَ، وَ مَا تَلَا ذَلِكَ مِنْ وَقَائِعٍ؛ گویا آنان با این کار خویش می خواستند انتقام کشته های خود را در بدر و احد بگیرند و برای نمونه کافی است که به خاک و خون افتادن حسین و خاندانش در کربلا و حوادث (اسارت زنان اهل بیت) پس از آن را ذکر کنیم» (۱).

پاورقی

۱. مطابق نقل فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵ (با تلخیص).

صفحه ۱۱۱

صفحه ۱۱۲

۳- توطئه در سقیفه (نقش سقیفه در پایه ریزی حکومت امویان)

اشاره

«بنی امیه» که سالها، بزرگترین جنگ ها و توطئه ها را در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر ضد اسلام به راه انداخته بودند، سرانجام با پذیرش شکستی تلخ به عنوان «طُلقاً» (آزادشدگان پیامبر) در میان مسلمانان با خواری و بدنامی روزگار می گذراندند. آنان هنگام رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از هیچ اعتبار و وجهه ای برخوردار نبودند تا بتوانند چون دو دهه گذشته در مقابل موج جدید اسلام بپا خیزند.

ولی با حادثه ای که پس از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در جریان سقیفه اُتفاق افتاد و در نتیجه دست «بنی هاشم» از حکومت اسلامی و مدیریت جامعه نویناد و پرتلاطم آن روز کوتاه شد، شرایطی فراهم گشت که در نهایت به سلطه قطعی بنی امیه بر جامعه اسلامی انجامید.

بگذارید این سخن را از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی «صحیح بخاری» بشنویم:

آن روز گروهی از انصار در سقیفه گردهم آمده بودند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند. آنان درصدد بودند سعد بن عبادة انصاری رئیس قبیله خزرج را به عنوان امیر برگزینند؛ ولی «ابوبکر» با برافراشتن پرچم فضیلت قریش گروه

شکست داد. وی با این سخن که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد» (۱) با تکیه بر اصل امتیاز قریش بر سایر اقوام عرب بر آنان غلبه کرد. اصلی که اسلام با آن مبارزه کرد؛ و پیامبر تنها زعامت و پیشوایی امت را در اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) قرار داده بود.

اخبار و روایاتی که پیرامون گفتوگوهای آن روز در سقیفه، امروز در دست ما است گویای این واقعیت است که معیار انتخاب خلیفه در آن جمع عمدتاً حول محور «قرشی» بودن می چرخید.

ابن ابی الحدید در ذیل خطبه ۲۶ نهج البلاغه می گوید:

«عمر به انصار گفت: «به خدا سوگند! عرب هرگز به امارت و حکومت شما راضی نمی شود، زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) از قبیله شما نیست. ولی عرب قطعاً از این که مردی از طایفه پیغمبر حکومت کند امتناع نخواهد کرد. کیست که بتواند با ما در حکومت و میراث محمدی معارضه کند، حال آن که ما نزدیکان و خویشاوند او هستیم؟» (۲)

در روایت ابن اسحاق چنین آمده است:

«شما به خوبی می دانید که این جماعت از قریش دارای چنین منزلت و مقامی است که دیگر اقوام عرب آن را ندارند و اقوام عرب جز بر مردی از قریش متفق القول نخواهند شد».

و در بیان ابوبکر نیز آمده است: «قوم عرب جز قریش را به خلافت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نخواهد شناخت» (۳).

پاورقی

۱. صحیح بخاری، کتاب المحاربین، ج ۸، ص ۲۰۸ (با تصرّف و تلخیص). و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴.

۲. «قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَا تَرْضَى الْعَرَبُ أَنْ تُؤَمَّرَكُمْ

وَنَبِيَّهَا مِنْ غَيْرِكُمْ وَلَا تَمْتَنِعِ الْعَرَبُ أَنْ تُؤَلِّيَ أَمْرَهَا مَنْ كَانَتِ النَّبِيُّهُ مِنْهُمْ مَنْ يُنَازِعُنَا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ أَوْلِيَاءُهُ وَعَشِيرَتُهُ؟»
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۸.

۳. «... وَإِنَّ الْعَرَبَ لَا تَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِقُرَيْشٍ» همان مدرک، ص ۲۴.

صفحه ۱۱۴

مفهوم این سخن آن است که آنچه شرط لازم برای زمامداری مسلمانان است، شایستگی و تقوی و فضیلت نیست، بلکه آنچه که باید جانب آن را رعایت کرد و محترم شمرد «شرافت قبیله ای» است که آن هم تنها در قریش خلاصه می شود؛ چون این قریش بود که در زمان جاهلیت از اشرافیت دینی و مالی برخوردار بوده است، به گونه ای که سایر اقوام تنها زیر بار فرمانی می رفتند که قریش آن را وضع کند، و این قریش بود که سرنوشت حجاز را در آن زمان در دست داشت. بنابراین، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز این قریش است که حق دارد زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر همگان حکمرانی کند.

این مهمترین برگ برنده ای بود که ابوبکر و دستیارانش در آن روز توانستند با طرح آن بر جمع کثیر انصار غلبه کنند.

جمع بندی حوادث نیم قرن اول اسلام نشان می دهد آنچه در «سقیفه» اتفاق افتاد تنها شکست انصار در مقابل امتیازطلبی قریش نبود، بلکه اصلی در آنجا بنا نهاده شد که زنجیروار باب مسائل و مشکلات دیگر را بر جهان اسلام گشود.

مهمترین پیامدهای سقیفه را می توان در سه مطلب خلاصه کرد:

الف) شکسته شدن حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام)

یکی از مهمترین پیامدهای سقیفه، شکسته شدن حرمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. در سقیفه سخنان

صریح پیامبر(صلی الله علیه و آله) در نصب علی(علیه السلام) برای خلافت و رهبری امت به فراموشی سپرده شد و ابّهت حضرت در میان امت شکسته شد.

طبیعی بود که اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مؤمنان راستین زیر بار این خواسته ناروا نروند و در نتیجه با مقاومت دستگاه خلافت مواجه شوند که این خود به شکسته شدن بیشتر حرمت خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) دامن می زد و آن را در میان امت رسمیت می بخشید.

صفحه ۱۱۵

دستگاه خلافت که جایگاه خویش را با برافروختن آتش تعصب قبیله ای به چنگ آورده بود، برای حفظ آن جایگاه تا بدانجا پیش رفت که به خانه وحی و رسالت یورش برد. چیزی که تا چند صباح قبل از آن، حتی به مخیله هیچ مسلمانان خطور نمی کرد.

می دانیم که پس از داستان سقیفه تعدادی از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر امتناع کرده بودند. آنان که افرادی چون زبیر، عباس بن عبدالمطلب، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب و ابی بن کعب در جمع آنان دیده می شدند همگی در منزل حضرت فاطمه(علیها السلام) جمع شده بودند.

«ابن عبد ربّه» دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند:

«ابوبکر، عمر را فرستاد و به او گفت: اگر آنان از بیعت امتناع کردند با آنان بجنگ! وی با مشعلی از آتش به خانه حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) آمد تا آن را بسوزاند. فاطمه(علیها السلام) جلو آمد و گفت: ای زاده خطاب! آیا آمدی تا خانه ما را بسوزانی؟ گفت: آری. مگر آن که چون بقیه امت با ابوبکر بیعت کنید!». (۱)

همچنین در تاریخ طبری آمده

است:

«عمر بن خطاب به منزل علی (علیه السلام) آمد، در حالی که طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آنجا گردآمده بودند. آنگاه به آنان گفت: به خدا سوگند! خانه را بر سرتان بسوزانم یا این که برای بیعت کردن از آن خارج شوید.» (۲)

پاورقی

۱. إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ (علیها السلام) وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَاتِنَلَهُمْ! فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارِ عَلِيٍّ أَنْ يَضْرِمَ عَلَيْهِمْ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ (علیها السلام) فَقَالَتْ: يَا بَنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لَتَحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةُ (عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ - ۲۶۰) همچنین رجوع کنید به: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۰؛ انساب الاشراف، باب امر السقیفه، با تحقیق دکتر زگار و دکتر زرکلی، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. «أَتَى عُمَرُ بْنَ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَ فِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ ر

لَأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳). ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳، ص ۱۰۸) و ابن حجر در لسان المیزان (ج ۴، ص ۱۸۹) در شرح حال علوان بن داود روایت کردند که ابوبکر در آن بیماری که به مرگش منتهی شد، گفت: دوست داشتم که خانه فاطمه را به زور باز نمی کردم، گرچه برای جنگ بر ضد ما بسته شده بود: «وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكَتُهُ وَ إِنِّي أَغْلَقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ».

طبری در تاریخش (ج ۲، ص ۶۱۹) نیز آن را روایت کرده است و نیز در الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۶ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ آمده است.

صفحه ۱۱۶

«بلاذری» نیز در

«انساب الاشراف» نقل می کند: حضرت زهرا(علیها السلام) رو به عمر بن خطاب کرد و فرمود:

«يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرِقًا عَلَيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ يَا فِرْزَنَ الْخَطَّابِ! يَا مِي خَوَاهِي دَر خَانَه
مرا آتش بزنی؟ پاسخ داد: آری. (مصلحت) این کار برای آنچه پدرت آورده مهم تر است». (۱)

دامنه این هتک حرمت ها که ریشه در سقیفه داشت تا بدانجا کشیده شد، که وقتی امیرمؤمنان(علیه السلام) را برای بیعت نزد ابوبکر آورده بودند، آن حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم شما چه می کنید؟ گفتند: به آن خدایی که جز او معبودی نیست، سرت را از بدنت جدا خواهیم کرد! (۲)

پرواضح بود که این حرمت شکنی ها، آن هم از سوی کسانی که سال ها محضر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را مستقیماً درک کرده، و از این جهت برای خویش وجهه و اعتباری کسب نموده بودند، می توانست تا چه میزان مورد سوء استفاده فرصت طلبانی چون «بنی امیه» قرار گیرد، و آینده اسلام را در کابوس حوادث دردناکی فرو برد و نتایج شومی را برای آیندگان به بار آورد.

(ب) تبدیل شدن خلافت (عهد) الهی به امری بشری

دومین نتیجه روشنی که از سقیفه به دست آمد تبدیل شدن خلافت الهی، که

پاورقی

۱. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲. «فَاخْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَا وَابَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ» الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱، باب كيف كانت بيعة علي ابن ابي طالب(عليه السلام).

صفحه ۱۱۷

اعتبارش از نصّ و تعیین مستقیم خداوند و رسولش نشأت می گرفت، به یک امر عادی بشری

بود، آن هم به گونه ای که می توان سرنوشت مسئله ای با این اهمّیت را در یک مشاجره کوتاه میان انصار و تنی چند از قریش، بدون حضور بزرگان اسلام، با تکیه بر عصیّت قومی و قبیله ای تعیین کرد.

در نظام اجتماعی، اگر اصلی شکسته شود، یا قانونی به نفع طایفه خاصّی رقم خورد، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که اصل های دیگر شکسته نشود.

درست به همین دلیل، پس از سقیفه، انتخاب زمامدار و خلیفه از هیچ قانون معینی پیروی نکرد. تکلیف مسأله ای با این اهمّیت روزی در میان مشاجره بین انصار و تعداد انگشت شماری از قریش رقم خورد، و روز دیگر به وصیّت خلیفه اوّل و انتخاب شخصی او و دیگر بار به شورای شش نفره سپرده شد.

جالب است بدانیم همین هرج و مرج و بی ثباتی در انتخاب خلیفه، بهانه ای شد که آن را معاویه برای نامزدی یزید برای خلافت مطرح سازد.

وی خطاب به مردم چنین گفت:

«ای مردم! شما می دانید که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و کسی را جانشین خود قرار نداد، مسلمانان خود به سراغ ابوبکر رفته و وی را انتخاب کردند. ولی ابوبکر در وقت وفاتش طبق وصیّتی خلافت را به عمر واگذار نمود. عمر هم در زمان مرگش آن را به شورای شش نفری محوّل کرد.

پس چنان که می بینید ابوبکر در تعیین خلیفه کاری کرد که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن کار را انجام نداده بود. عمر هم کاری کرد که ابوبکر نکرده بود. هر یک مصلحت مسلمانان را دیدند و عمل کردند. امروز هم من مصلحت می بینم که برای

یزید بیعت بگیرم و از اختلافات در میان امت جلوگیری نمایم!». (۱)

آری، این محصول نهال شومی بود که در سقیفه غرس شده بود. به نظر عجیب و

پاورقی

۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

صفحه ۱۱۸

طنزآلود می رسد که ردای خلافت بر اندام فردی چون یزید قرار گیرد!!

(ج) به قدرت رسیدن بنی امیه در شام (تبدیل خلافت به پادشاهی)

شاید حاضران در سقیفه از ابتدا فکر نمی کردند چیزی که آنها تصویب می کنند، پس از یکی دو دهه دیگر، تبدیل به یک حکومت سلطنتی موروثی خواهد شد.

حکومت بنی امیه پدیده ای نبود که یک روزه در دنیای اسلام سر بر آورده باشد، بلکه این حکومت طی سالیانی با حمایت های پیدا و پنهان خلفا پا به عرصه وجود گذاشت.

خلافت که عهدی الهی بود، در سقیفه به زمامداری فردی از قریش تنزل یافت و در ادامه راه، به حکومت سلطنتی بنی امیه در شام انجامید. حکومتی که عشرت طلبی و زراندوزی، برترین آمال او بود و حاکمیت اسلامی را به امپراطوری و پادشاهی موروثی تبدیل کرده بود.

آن روز که بذر برتری جویی قبیله ای در سقیفه پاشیده می شد، ابوسفیان و دودمانش با این که به حسب ظاهر از مسلمانان محسوب می شدند، ولی به علت سابقه بسیار ننگینشان در به راه انداختن جنگ ها و دشمنی ها علیه اسلام و مسلمین در وضعیتی نبودند که بتوانند از فرصت استفاده کنند و چون دوران گذشته، دیگر قبایل را به زیر فرمان آورده و آنان را علیه دین نوبنیاد بسیج کنند.

ولی از این که می دیدند تیره های بی نام و نشان قریش چون «تیم» و «عدی» توانسته بودند با تکیه بر اصل امتیازطلبی قریش، در قدم نخست انصار

را کنار زده و در مرتبه بعد سخنان صریح پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در ارتباط با خلافت و وصایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نادیده گرفته و راه دیگری بینماید؛ در دل شادمان بودند. چه این که این امتیاز می توانست مقدمه امتیازهای دیگری باشد و همین هم شد که بالاخره

صفحه ۱۱۹

دیگ طمع سران بنی امیه نیز برای به چنگ آوردن حکومت به جوش آمد!

ابوسفیان خود به این نکته اعتراف کرده، می گوید:

«إِنَّ الْخِلَافَةَ صَارَتْ فِي تَيْمٍ وَ عِدِيٍّ حَتَّى طَمِعْتُ فِيهَا؛ خلافت از آن هنگام که به دست دو طایفه تیم و عدی (قبیله ابوبکر و عمر) افتاد من نیز در آن طمع کردم!». (۱)

پر واضح بود که شخصی چون ابوسفیان که تا آخرین نفس در مقابل پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کوتاه نیامده بود، در برابر انسانهایی چون ابوبکر و عمر که آنان را از رده های پایین قوم قریش می دانست (۲)، هرگز کوتاه نخواهد آمد.

ولی هنگامی که ماجرای سقیفه اتفاق افتاد ابوسفیان در مدینه حضور نداشت. پس از مراجعت، چون از قضایا باخبر شد، ابتدا به منظور فتنه جویی به نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) رفت ولی چون جوابی نشنید به سوی ابوبکر و عمر شتافت.

عمر به ابوبکر گفت: ابوسفیان نزد ما می آید، وی مرد خطرناکی است بهتر است زکات اموالی را که جمع آوری کرده است، به خود او ببخشی تا سکوت کند! (۳)

با این نقشه عمر، دوره همزیستی مسالمت آمیز ابوسفیان با دستگاه خلافت اسلامی فرا رسید ولی اسناد تاریخی نشان می دهد که واقعیت بسیار فراتر از یک حق سکوت معمولی و بی ارزش بوده است. (۴) هر چه بود در سال سیزدهم هجری بنی امیه

پاورقی

. الاستيعاب، ص ۶۹۰ و الاغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۲. «جاءَ أَبُو سَيْفِيَانَ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقَالَ: «وَلَيْتُمْ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ أَذَلَّ بَيْتَ فِي قُرَيْشٍ» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۴.

۴. حضرت علی (علیه السلام) در پیوند منافقان با مدعیان خلافت پس از رحلت پیامبر می فرماید:

«وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَنِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمْ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا؛ خَدَّوْنَهُمْ شَمَا رَا از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنان که لازم بوده اوصاف آنان را برای شما بر شمرده است. (این منافقان) پس از پیامبر نیز به زندگی خود ادامه دادند و خود را با دروغ و بهتان (و نیرنگ) به پیشوایان گمراه و دعوت کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز کارها را به دست اینها سپردند و آنها را برگرد مردم سوار کردند و به وسیله اینان به خوردن دنیا مشغول شدند». (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰).

صفحه ۱۲۰

پادشاه این سکوت و تسلیم را این گونه از خلیفه وقت دریافت می کند.

در آن سال، ابوبکر لشکری را به سرکردگی یزید فرزند ابوسفیان و برادر معاویه برای جنگ با رومیان به سوی شام گسیل می دارد. پرچمدار این سپاه کسی جز معاویه فرزند دیگر ابوسفیان نیست. وی که پس از مرگ برادرش به عنوان فرمانده لشکر برگزیده می شود در دوره خلافت عمر به ولایت آن دیار نیز منصوب می گردد.

جالب آن که

معاویه برای تصدی این جایگاه حتی منتظر حکم خلیفه نمی ماند بلکه خود رأساً اقدام می کند و پس از مدتی حکم رسمی خلیفه هم به وی ابلاغ می گردد.

ظاهر شدن دودمان بنی امیه و فرزندان ابوسفیان در دستگاه خلافت و ولایت، آن هم با آن سرعت پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در منطقه ای بسیار دورتر از مرکز خلافت اسلامی، از اتفاقات پر رمز و راز تاریخ اسلام است.

اتفاقی که به وسیله آن شالوده حکومت استبدادی و موروثی بنی امیه در شام و سپس در سراسر دنیای اسلام آن روز، ریخته شد.

رمز و راز مماشات عمر با معاویه!

شگفت آورتر آن که بررسی های تاریخی نشان می دهد خلیفه دوم با وجود همه سخت گیری هایی که نسبت به عمال و فرمانداران خود داشت، از فاحش ترین اشتباهات معاویه چشم پوشی می کرد و با این که می دید معاویه بساط پادشاهی و سلطنت پهن کرده و بر ضد حکومت اسلامی در منطقه پهناور شام آشیانه فساد بنا نموده است، هرگز درصدد اصلاح آن، حتی به صورت یک تذکر خشک و خالی هم

صفحه ۱۲۱

برنیامد! و این راستی عجیب است.

«عمر» در حساب رسی و سخت گیری از عمال و فرماندارانش تا بدانجا جدی بود که «خالد بن ولید» را که «شمشیر خدا» لقب گرفته بود، به جرم دست اندازی به بیت المال مسلمین از فرماندهی عزل کرد. (۱)

«محمد بن مسلمه انصاری» را به جانب «عمر و بن عاص» که فرمانداری مصر را به عهده داشت روانه ساخت تا به حساب و کتاب وی رسیدگی کند و در صورت تخلف، اموالش را مصادره نماید. نماینده خلیفه

در مصر بدون آن که به طعام آماده «عمرو» دست بزند نصف دارایی او را مصادره کرد و با خود به مدینه آورد. (۲)

و آنگاه که «ابوهریره» از طریق نامشروع به بیت المال مسلمین خیانت کرد، اندوخته اش را به بیت المال بازگرداند و با شلاق بر پشت و بدن وی نواخت و با خشونت به وی خطاب کرد و گفت: «مادرت «امیمه» تو را جز برای خرچرانی نزیاییده است!». (۳)

سیره و رفتار عمر چنان بود که همه ساله دارایی و اموال فرمانداران و عمّالش را با دقت تمام رسیدگی می کرد و در صورت عزل هر یک، دارایی های آنان را مصادره می کرد. (۴)

ولی با این همه سخت گیری ها چه رازی در طرز رفتار وی با معاویه نهفته بود که در مقابل خیانت ها و بدعت های زشت او هرگز واکنش جدی از خود نشان نداد؟

در حالی که عزل معاویه و قراردادن فرد شایسته ای به جای وی، برای عمر در آن

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. همان مدرک، ص ۱۷۵. عمروعاص چنان از این برخورد برآشفته که گفت: «لَعَنَ اللَّهُ زَمَانًا صَبَرْتُ فِيهِ عَامِلًا لِعُمَرَ نَفْرِينَ بِرِئَاسَتِهِ مِنْ زَمَانَةٍ كَانَتْ تَكْفُرُ بِمَنْ كَفَرَ بِرَبِّهَا». این زمانه که من کارگزار عمر هستم».

۳. «قَالَ: مَا رَجَعْتُكَ أُمَيْمَةً إِلَّا لِرُغَيْبِ الْحُمْرِ» عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ به بعد.

صفحه ۱۲۲

زمان بسیار آسان بود، اما چنان با وی مماشات می کرد که سبب حیرت و اعجاب همه محققان بی طرف امت است.

کارهای ضدّ دینی پیدا و پنهان معاویه هیچگاه از دیدگاه عمر پنهان نبود. او خود

به هنگام دیدن معاویه می گفت: «وی کسرای عرب است!» (۱) ولی در عمل وی را برای طرد حاکمیت اسلامی و استقرار نظام پادشاهی، آزاد و مطلق العنان گذاشته بود، و قلمرو وسیعی از سرزمین کشورهای سوریه، فلسطین، اردن و لبنان امروزی را به وی ارزانی داشت و او را بر مال و جان و ناموس مسلمانان مسلط کرد.

روزی که عمر به دمشق پا نهاد، مویز بن عوف و پرمطراق معاویه را در میان صدها محافظ و نگهبان مشاهده کرد، ولی تنها به یک پرسش ساده و اجمالی بسنده کرد و دیگر هیچ مخالفت جدی از خلیفه دیده نشد. (۲)

حتی آن وقت که شنید معاویه خود را نخستین پادشاه عرب نامیده است، چندان حساسیتی از خود بروز نداد، و آنگاه که خورجین پر از پول را از ابوسفیان گرفت، با آن که می دانست آن پول ها را فرزندش معاویه از بیت المال مسلمین به پدرش داده است، از این خیانت آشکار بر نیاشفت! (۳)

حیرت انگیزتر آن که به نقل «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه، عمر هنگام مرگ که از شدت درد به خود می پیچید به اهل شوری چنین گفت:

«پس از من اختلاف نکنید و از تفرقه پرهیزید، چه این که اگر با یکدیگر اختلاف کنید معاویه وارد عمل می شود و حکومت را از چنگ شما خواهد ربود!». (۴)

راستی چرا خلیفه تا آنجا دست معاویه را در تثبیت موقعیت دودمان بنی امیه در

پاورقی

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، و اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۸۶.

۲. مراجعه شود به: الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۳ و الاصابه، ج ۳، ص ۴۱۳.

. مراجعه شود به: الغدير، ج ۶، ص ۱۶۴.

۴. «... وَ إِنْ تَحَاسَدْتُمْ وَ تَقَاعَيْدْتُمْ وَ تَدَابَرْتُمْ وَ تَبَاغَضْتُمْ غَلَبَكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ حِينَئِذٍ أَمِيرَ الشَّامِ» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷.

صفحه ۱۲۳

شام باز گذاشت که حال قدرت وی را به رخ اهل شوری می کشد؟!!

آیا منظور خلیفه از تقویت بنی امیه در شام این بود که قدرت بنی هاشم را مهار کند؟ و در صورت بروز هر گونه تحرک و قیامی از سوی بنی هاشم، آنان را با قدرت دشمنان دیرینه اسلام، یعنی بنی امیه سرکوب نماید؟!!

آری! ممکن است راز اصلی این همه مدارا و مماشات در همین نکته نهفته باشد!

در واقع، خلیفه با به حکومت رساندن بنی امیه در شام، ضریب امتیّت خویش را بالا برده و خود را در مقابل قیام های احتمالی فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بنی هاشم بیمه کرده بود و از دودمان بنی امیه به عنوان سپر حفاظتی خویش در مقابل طوفان خشم بنی هاشم استفاده کرده بود و به همین جهت، به آنان مجال می داد تا با خاطری آسوده پایه های حکومت استبدادی خویش را در آن منطقه پهناور و ثروتمند، محکم و استوار سازند. حکومتی که خون فرزندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به ناحق به زمین ریخت و فجایعی را در اسلام مرتکب شد که هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد.

این جریان در زمان عثمان که خود نیز از بنی امیه بوده است، شتاب بیشتری یافت (که در فصل بعد به آن پرداخته می شود).

این

جاست که عمق این کلام که «قُتِلَ الْحُسَيْنُ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ» امام حسین (علیه السلام) در همان روز سقیفه به شهادت رسید» بیشتر آشکار می شود.

مرحوم محقق اصفهانی در دو بیت بسیار جامع و پر معنی به همین نکته اشاره کرده، می گوید:

وَ مَا رَمَاهُ إِذِ رَمَاهُ حَزْمَلُهُ

وَ إِنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

سَهْمَهُ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيْفَةِ

وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدَيْ خَلِيْفِهِ

«آن هنگام که حرمه تیر می انداخت (و حلقوم علی اصغر را نشانه می گرفت) این حرمه نبود که تیر می انداخت، بلکه این تیر را کسی رها

صفحه ۱۲۴

کرده است که چنین بستری را برای حرمه آماده ساخته بود! این تیری است که از سوی سقیفه رها شده و کمانش در دستان خلیفه بود!». (۱)

پاورقی

۱. دیوان اشعار مرحوم محقق اصفهانی (رضوان الله علیه).

صفحه ۱۲۵

صفحه ۱۲۶

۴- شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

شورای انتصابی عمر، و به قدرت رسیدن عثمان

چهارمین نکته ای را که می توان از ریشه های ماجرای کربلا- شمرد، ماجرای تشکیل شورای انتصابی از سوی عمر بود که زمینه ساز به قدرت رسیدن عثمان و در نتیجه تقویت جبهه اموی شد.

فشرده ماجرای تشکیل این شورا و به قدرت رسیدن عثمان چنین است:

زمانی که عمر به وسیله مردی به نام «فیروز» که کنیه اش «ابولؤلؤ» بود، به سختی مجروح شد و خود را در آستانه مرگ دید،

چنین گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود: علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف. لذا امر خلافت باید به مشورت این شش نفر انجام شود، تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. آن گاه دستور داد تا هر شش نفر را حاضر سازند، سپس نگاهی به آنها کرد

و گفت: همه شما مایل هستید بعد از من به خلافت برسید؛ آنها سکوت کردند. دوباره جمله را تکرار کرد. زیر پاسخ داد: ما کمتر از تو نیستیم، چرا به خلافت نرسیم!

عمر در ادامه برای هر یک از شش تن عیبی شمرد. از جمله به طلحه گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، در حالی که به خاطر جمله ای که بعد از نزول «آیه حجاب» گفته ای از تو ناراضی بود (۱) و به علی (علیه السلام) گفت: تو مردم را به راه روشن و طریق صحیح

پاورقی

۱. منظور از آیه حجاب آیه (فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ) است که درباره زنان پیامبر آمده ر

است. طلحه گفت: پیامبر می خواهد امروز آنها را از ما بپوشاند، ولی فردا که از دنیا رفت، ما با آنان ازدواج می کنیم. پس از این سخن آیه ۵۳ سوره احزاب نازل شد و ازدواج با همسر رسول خدا را پس از رحلت آن حضرت ممنوع کرد. نکته قابل توجه آن است که این سخن عمر، درباره طلحه در تناقض آشکاری است با آنچه در آغاز گفت که پیامبر از دنیا رفت و از این شش نفر راضی بود.

صفحه ۱۲۷

به خوبی هدایت می کنی؛ تنها عیب تو این است که بسیار مزاح می کنی!

عمر در بر شمردن عیب عثمان چنین گفت:

«كَأَنِّي بِمَكَ قَدْ قَلَدْتُكَ قُرَيْشُ هَذَا الْأَمْرَ لِحُبِّهَا إِيَّاكَ، فَحَمَلَتْ بَنِي أُمِّيَّهَ وَبَنِي أَبِي مُعَيْطٍ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ، وَ آثَرْتَهُمْ بِالْفَيْءِ، فَسَارَتْ إِلَيْكَ عِصَابُهُ مِنْ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ، فَذَبْحُوكَ عَلَى فِرَاشِكَ ذَبْحًا؛ گویا می بینم که خلافت را قریش به دست تو داده اند و بنی امیه و بنی ابی معیط

را بر گردن مردم سوار می کنی و بیت المال را در اختیار آنان می گذاری و (بر اثر شورش مسلمین) گروهی از گرگان عرب تو را در بستر سر می برند!». (۱)

سرانجام ابوطلحه انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با پنجاه تن از انصار، این شش نفر را در خانه ای جمع کنند، تا برای تعیین جانشین او به مشورت پردازند؛ هرگاه پنج نفر به کسی رأی دهند و یک نفر در مخالفت پافشاری کند، گردن او را بزنند و همچنین در صورت توافق چهار نفر، دو نفر مخالف را به قتل برسانند، و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر طرف دیگر بودند، آن گروهی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست، مقدم دارند و بقیه را اگر در مخالفت پافشاری کنند، گردن بزنند و اگر سه روز از شورا گذشت و توافقی حاصل نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند!

سرانجام طلحه که می دانست با وجود علی (علیه السلام) و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دل خوشی نداشت، جانب عثمان را گرفت، در حالی که زبیر حق خود را به علی (علیه السلام) واگذار کرد. سعد بن ابی وقاص حق خویش را به پسر عمویش عبدالرحمان بن عوف داد. بنابراین، شش نفر در سه نفر خلاصه شدند:

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

صفحه ۱۲۸

علی (علیه السلام)، عبدالرحمان و عثمان.

عبدالرحمان نخست رو به علی کرد و گفت: با تویبع می کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روش ابوبکر و

عمر رفتاری کنی. علی (علیه السلام) در پاسخ گفت: می پذیرم، ولی طبق کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نظر خودم عمل می کنم. عبدالرحمان رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار نمود. عثمان آن را پذیرفت. عبدالرحمان سه بار این جمله را تکرار کرد و همان جواب را شنید. لذا دست عثمان را به خلافت فشرد. این جا بود که علی (علیه السلام) به عبدالرحمان فرمود: «به خدا سوگند! تو این کار را نکردی، مگر این که از او انتظار داری؛ همان انتظاری که خلیفه اول و دوم از یکدیگر داشتند؛ ولی هرگز به مقصود خود نخواهی رسید!» (۱)

در اینجا چند نکته قابل توجه است:

اول: نحوه تشکیل شورای شش نفره به گونه ای بود که پیش بینی شده بود، خلافت به علی (علیه السلام) نرسد؛ چرا که طلحه از قبیله «تیم» و پسر عموی عایشه بود. یعنی از همان قبیله ای که ابوبکر به آن تعلق داشت و آنان تمایلی به علی (علیه السلام) نداشتند.

سعد بن ابی وقاص نیز مادرش از بنی امیه بود و دایی ها و نزدیکانش در جنگ های اسلام در برابر کفر و شرک، به دست علی (علیه السلام) کشته شده بودند و به همین سبب، او حتی در زمان خلافت علی (علیه السلام) نیز با آن حضرت بیعت نکرد و عمر بن سعد، جنایتکار بزرگ حادثه کربلا و عاشورا فرزند اوست. بنابراین، کینه توزی او نسبت به علی (علیه السلام) مسلم بود و به همین دلیل، وی نیز به علی (علیه السلام) متمایل نبود. شخص دیگر عبدالرحمان بن عوف است که وی نیز داماد عثمان بود؛ چرا که شوهر «ام کلثوم» خواهر عثمان بود.

در نتیجه، فقط زبیر

که به علی (علیه السلام) علاقه داشت، جانب آن حضرت را می گرفت و بقیه آراء به نفع عثمان ریخته می شد.

پاورقی

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۷؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۴۲ (باتفاوت در تعبیرات) و پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۷۰.

صفحه ۱۲۹

علی (علیه السلام) در خطبه شقشقیه (خطبه سوّم نهج البلاغه) همین ماجرا را به گونه ای فشرده بیان کرده است. فرمود:

«فَصَيَّرَ غَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ مَالَ الْآخَرُ لِصَهْرِهِ، مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ؛ سرانجام یکی از آنها (اعضای شورا) به خاطر کینه اش از من روی برتافت و دیگری خویشاوندی را بر حقیقت مقدم داشت و به خاطر دامادیش به دیگری (عثمان) تمایل پیدا کرد، علاوه بر جهات دیگر که ذکر آن خوشایند نیست» (۱).

علاوه بر آن، عمر به صراحت معایبی برای طلحه و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف برشمرد، که در واقع عدم شایستگی آنان را به خلافت می رساند.

درباره طلحه گفت: رسول خدا در ماجرای آیه حجاب به خاطر سخنی که گفته بودی از تو ناراضی بود. (۲)

به سعد بن ابی وقاص گفت: تو مرد جنگ هستی که به درد خلافت و رسیدگی به امور مردم نمی خوری. (۳)

به عبدالرحمان بن عوف نیز گفت: تو مردی ضعیف هستی و مرد ضعیفی همانند تو، شایسته این جایگاه نیست. (۴)

او با این سخنان گویا به این افراد فقط حق رأی می داد، که از میان علی (علیه السلام) و عثمان یکی را برگزینند؛ اما با یک چینش حساب شده، کفه ترازو را به نفع عثمان سنگین تر کرد.

پاورقی

۱. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۵۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. همان مدرک.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۶.

صفحه ۱۳۰

شاید بر همین اساس بود که صاحب نظران سیاسی از قبل پیش بینی می کردند که حکومت به علی (علیه السلام) نخواهد رسید و آن حضرت را از شرکت در جلسه شورا منع می کردند.

بنابر نقل طبری، ابن عباس به علی (علیه السلام) گفت: وارد این شورا مشو! امیرمؤمنان (علیه السلام) پاسخ داد: نمی خواهم از جانب من مخالفتی صورت پذیرد.

ابن عباس گفت: «إِذَا تَرَى مَا تَكْرَهُهُ فِي دَرَايِنِ صُورَتِ آنِجِه رَا كِه خُوشَايِنْد تُو نِيَسْت، خُوَاهِي دِيْد.» (۱)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای آن که خود را شایسته خلافت و امامت می دانست، لازم دید در آن جلسه شرکت کند و با استدلال، حقایق خویش را به اثبات رساند و همین اقدام را نیز کرد؛ اما بار دیگر آن نقشه مرموزانه کار خود را کرد و مردم از رهبری علی (علیه السلام) بی بهره شدند.

علاوه بر آن، علی (علیه السلام) نمی خواست به ایجاد شکاف و مخالفت متهم شود، و تا نگویند اگر حضرت در آن مجلس شرکت می کرد، حقش را به وی می دادند، از این رو مولا (علیه السلام) مصلحت را به حضور در آن شورا دید.

دوم: جای تعجب نیست که عمر شورایی آن چنانی تنظیم کند که محصول آن به هر حال خلافت عثمان باشد؛ چرا که عثمان نیز برای رسیدن عمر به خلافت پس از ابوبکر خدمتی بزرگ به وی کرد.

«ابن اثیر» مورخ معروف می گوید: ابوبکر در حال احتضار،

عثمان را احضار کرد تا وصیتی در امر خلافت بنویسد. به او گفت: بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این وصیتی است که ابوبکر به مسلمانان نموده است اما بعد...».

ابوبکر در همین حال بیهوش شد، ولی عثمان خودش این جمله ها را نوشت:

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۳. در تاریخ ابن اثیر آمده است: عباس نیز علی (علیه السلام) را از شرکت در آن شورا نهی کرده بود. (کامل، ج ۳، ص ۶۸).

صفحه ۱۳۱

«أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَ لَمْ أَلْكُمْ خَيْرًا مِنْ عَمْرِ بْنِ خَطَّابٍ رَا خَلِيفَهُ بِرِ شَمَا قَرَارِ دَادِمٍ وَ از هیچ خیر و خوبی برای شما فروگذار نکردم!».

هنگامی که عثمان این جمله را نوشت، ابوبکر به هوش آمد و گفت: بخوان و او خواند. ابوبکر تکبیر گفت! و سپس افزود: من تصوّر می کنم (این که عجله کردی و خلافت را به نام عمر نوشتی برای این بود که) ترسیدی اگر من به هوش نیایم و بمیرم مردم اختلاف کنند. عثمان گفت: آری! چنین بود. ابوبکر در حق او دعا کرد! (۱)

راستی چه خدمتی از این بالاتر؟!

پیامدهای خلافت عثمان و نقش آن در تحکیم قدرت بنی امیه

با انتخاب عثمان (۲) به خلافت، بنی امیه که دشمنی آنان با اسلام و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از همان آغاز آشکار بود، قدرت یافتند و زمینه های انتقام از آل رسول الله (صلی الله علیه و آله) فراهم شد.

قدرت در خاندانی قرار گرفت که در تمامی جنگ ها بر ضد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به طور مستقیم یا غیر مستقیم مشارکت داشتند و قدرت و نفوذ رسول خدا را امری دنیوی و چیزی همانند سلطنت و حکومت می دانستند، نه ناشی

از رسالت و نبوت. به همین خاطر، پس از قدرت یافتن عثمان، ابوسفیان روزی خطاب به عثمان گفت:

«صَارَتْ إِلَيْكَ بَعْدَ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ فَأَذْرَهَا كَالْكُرْهِ، وَاجْعَلْ أَوْلَادَهَا بَنِي أُمِّيهِ، فَإِنَّمَا هُوَ الْمَلِكُ وَ لَا أَدْرِي مَا جَنَّهُ وَ لَا نَارُ/ این خلافت پس از قبیله تیم (ابوبکر) و عدی (عمر) به تو رسیده است. اکنون آن را همچون توپ (میان قبیله

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵ و کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۶ و ۶۷۸.

۲. عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس.

صفحه ۱۳۲

خودت) بگردان و پایه های آن را بنی امیه قرار ده! (این نکته را بدان که) فقط مسأله، فرمانروایی است (نه خلافت اسلامی) من که بهشت و دوزخی را نمی شناسم!».

این سخن به اندازه ای زشت و ناپسند بود که عثمان نیز از آن بر آشفت و به ابوسفیان تندی کرد. (۱)

همچنین در تاریخ آمده است در همان ایام، ابوسفیان به قبر جناب حمزه (علیه السلام) لگد زد و گفت: ای ابوعمار! مسأله ای که دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست کودکان ما رسیده و با آن بازی می کنند: (یا أبا عُمَارَه! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ، أُمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَعَلَّبُونَ بِهِ). (۲)

ولی متأسفانه عثمان بنی امیه را از مناصب حکومتی دور نکرد و با دادن پست های مختلف و اموال فراوان به آنان، عملاً در مسیر تقویت جبهه بنی امیه کوشید!

کارهایی که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق و تضعیف اسلام و

مؤمنان گردید فراوان است و ما در اینجا بخش هایی از آن را بازگو می کنیم:

سرزمین شام که از قبل در اختیار معاویه قرار داشت، در زمان خلافت عثمان نیز، همچنان در اختیار او بود و معاویه بیش از گذشته در جهت تقویت پایه های امارت خویش می کوشید. این سخن برای محققان غیر متعصب آشکار است که معاویه کسی بود که هرگز اسلام را باور نکرد. به تعبیر دانشمند معروف معاصر، ویل دورانت: «معاویه در کار دنیا ورزیده بود و به دین پایبند نبود. دین را پلیسی کم خرج

پاورقی

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۴۱۶ (شماره ۳۰۱۷). این سخن، با تعبیرات دیگری نیز در دیگر منابع اهل سنت آمده است. (رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۳ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۶۸).
۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

صفحه ۱۳۳

می دانست که نمی باید میان او و تمتع از لذات دنیا حایل شود!». (۱)

عثمان، ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خویش (۲) را والی کوفه ساخت. ولید کسی است که آیه (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)؛ «هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما نقل کند، تفحص و بررسی کنید» (۳)؛ درباره او نازل شده است. علامه امینی ادعای اجماع آگاهان به تأویل و تفسیر قرآن را بر این شأن نزول نقل می کند. (۴)

ولید کسی است که به گفته مسعودی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) وی را اهل دوزخ دانسته است. (۵)

وی به هنگام فرمانداری کوفه خلاف کاریهای زیادی انجام می داد که یکی از آنها نوشیدن خمر بود. روزی با همان حال برای نماز صبح حاضر شد و نماز صبح

را چهار رکعت خواند. (۶)

پس از عزل ولید به سبب اعتراض همگانی و ایجاد جو بدبینی میان مسلمین عثمان «سعید بن عاص» (یکی دیگر از امویان) را فرماندار کوفه ساخت. از وی نیز اموری زشت در آنجا سرزد. (۷)

سعید بن عاص از سرِ غرور و استبداد و بهره‌گیری همه‌جانبه از امارت کوفه، آن شهر را «بستان قریش!» نامید که مورد اعتراض «مالک اشتر» قرار گرفت. (۸)

فرماندار دیگر عثمان «عبدالله بن عامر بن کریز» است که پسر دایی عثمان بود. وی پس از عزل «ابو موسی اشعری» توسط خلیفه، والی بصره شد. عبدالله فقط ۲۵

پاورقی

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، فصل دهم.

۲. مسعودی تصریح می‌کند که ولید برادر عثمان از جانب مادر بود (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷).

۳. حجرات، آیه ۶.

۴. الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۶.

۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴.

۶. ماجرای شراب نوشیدن ولید به قدری مشهور است که حتی در کتاب صحیح مسلم (کتاب الحدود، باب حدّ الخمر، حدیث ۳۸) نیز آمده است. (برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد).

۷. الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰ به بعد و مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۳۷.

۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶۵.

صفحه ۱۳۴

سال داشت! که فرماندار این شهر بزرگ شد.

وی فردی رفاه طلب، خوشگذران و اهل ریخت و پاش بود. شیوه حکومتی وی مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفت؛ ولی عثمان به اعتراضات ترتیب اثری نداد. (۱)

یکی دیگر از فرمانداران عثمان از قبیله بنی امیه، «عبدالله بن ابی سرح» برادر رضاعی عثمان بود. وی از سوی عثمان والی مصر

شد.

درباره وی نوشته اند: او از دشمنان سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که آن حضرت را مورد استهزا قرار می داد و از این رو، رسول خدا فرمود: خون او هدر است، هر چند به پرده خانه کعبه چسبیده باشد.

به همین دلیل، وی مدتی فراری بود، تا آن که پس از مدتی به مکه آمد و به عثمان پناهنده شد و عثمان نیز او را پنهان نمود. آنگاه وی را در فرصتی مناسب نزد رسول خدا آورد و برای او شفاعت کرد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از سکوتی او را عفو کرد. پس از آن که عثمان به اتفاق عبدالله خارج شد، رسول خدا فرمود: این سکوت من برای آن بود که کسی برخیزد و او را گردن بزند... .

او پس از آن که به ظاهر اسلام آورد، مرتد شد.

عبدالله بن ابی سرح به هنگام فرمانداری مصر، با ستم و بیدادگری با مردم رفتار می کرد و همین سبب شکایت مصریان از وی نزد عثمان شد. (۲)

مروان بن حکم مشاور عالی عثمان

از دیگر امویان که نقش بسزایی در تصمیم گیری های عثمان داشت، مروان بن حکم بود.

پاورقی

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹ و حیاة الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، شیخ باقر شریف القرشی، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۵.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۴ - ۲۲۶ و حیاة الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

صفحه ۱۳۵

عثمان در سال های نخستین حکومت خویش،

عموی خود «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان بن حکم» را که طرید (تبعیدی) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، به مدینه بازگرداند.

«ابن قتیبه» و «ابن عبد ربّه» و «ذهبی» که همگی از معاریف اهل سنت هستند، می گویند: از جمله اموری که مردم بر عثمان انتقاد داشتند، این بود که «حکم بن ابی العاص» را نزد خود جای داد، در حالی که ابوبکر و عمر حاضر به این کار نشدند! (۱)

عثمان «حکم» را مقرب خویش ساخت و جبه خز (لباس گرانبیاض) بر او پوشانید و جمع آوری زکات طایفه «قضاعه» را بر عهده او گذاشت و آنگاه همه آن مبلغ را که سیصد هزار درهم بود به وی بخشید.

مهمتر از آن، بزرگداشت «مروان بن حکم» است. (۲) مروان که پسر عموی خلیفه بود، مورد توجه ویژه عثمان قرار داشت. وی را به دامادی خویش انتخاب کرد و آنگاه او را به عنوان معاون و مشاور عالی خود برگزید.

محققان می گویند: هر چند خلافت به ظاهر در دست عثمان قرار داشت، ولی نفوذ مروان به گونه ای بود که چنین به نظر می رسید، عثمان فقط به اسم خلیفه است! و خلیفه واقعی مروان است! (۳)

علی (علیه السلام) نیز با اشاره به این واقعیت و نفوذ و سلطه مروان در دستگاه خلافت و تأثیرپذیری عثمان از وی، خطاب به عثمان فرمود:

«أَمَّا رَضِيَّتَ مِنْ مَرْوَانَ وَ لَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَ عَنْ عَقْلِكَ مِثْلَ جَمَلِ الظَّعِينَةِ يُقَادُ حَيْثُ يُسَارُّ بِهِ» تو از مروان راضی نمی شوی و او

پاورقی

۱. رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۴۱ به بعد.

۲. درباره خباثت و مذمت از

مروان و خلاف کاریهای او رجوع کنید به: الغدير، ج ۸، ص ۲۶۰ به بعد.

۳. حياه الامام الحسين بن علي (عليه السلام)، ج ۱، ص ۳۳۷.

صفحه ۱۳۶

از تو خشنود نمی شود؛ جز آن که دین و عقلت را به انحراف بکشاند و (تو در برابر او) همانند شتری هستی که او را به هر سو بخواهند می کشند!». (۱)

در ماجرای شکایت و تظلم مردم از فرمانداران عثمان و مراجعه آنان به مدینه و وعده های عثمان به رسیدگی به دادخواهی آنان، و سپس پیمان شکنی خلیفه، نقش مروان بسیار آشکار است که در منابع معتبر تاریخی به آن پرداخته شده است.

او چنان نفوذی در دستگاه خلافت عثمان داشت که اجازه نمی داد مردم به حداقل خواسته های مشروع خویش دست یابند و پیوسته عثمان را به مجازات دادخواهان تشویق می کرد. تا آنجا که همسر عثمان (نائله) از شوهرش می خواهد به سخنان مروان توجهی نکند؛ چرا که نائله معتقد بود مروان و دیگر افراد بنی امیه عاقبت عثمان را به کشتن خواهند داد! (۲)

آری؛ عثمان بسیار قبیله و خویشاوندان خود را دوست می داشت و از این رو، آنان را بر جان و مال مردم مسلط ساخت و ریاست و امارت بسیاری از شهرهای اسلامی را به آنان سپرد. دل بستگی عثمان به بنی امیه به قدری است که گفته است:

«لَوْ أَنَّ بَيْدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِّيَّةَ حَتَّى يَدْخُلُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ؛ اگر کلیدهای بهشت در اختیارم باشد تمام آن را به بنی امیه می بخشم تا همگی وارد بهشت شوند». (۳)

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج

۲، ص ۱۴۷. در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه نیز آمده است: «فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّئَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَ تَقْضِي الْعُمْرَ» در این پیری و پایان عمر، خود را ابزار دست مروان مساز که تو را به هر سو بخواهد، براند.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۷.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۰ و الغدير، ج ۸، ص ۲۹۱. در امالی مفید از قول عثمان آمده است که گفت: «وَلَوْ كُنْتُ جَالِسًا بِبَابِ الْجَنَّةِ ثُمَّ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُدْخِلَ بَيْنِي أُمَّيَّةَ جَمِيعًا الْجَنَّةَ لَفَعَلْتُ»؛ اگر بتوانم کنار در بهشت بنشینم و توان آن را داشته باشم که همه بنی امیه را وارد بهشت سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد». (امالی مفید، ص ۷۱، و بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱).

صفحه ۱۳۷

۲ روان شدن سیل اموال به سوی بنی امیه

کار دیگری که در زمان عثمان سبب تقویت جبهه نفاق، به ویژه بنی امیه شد، بخشش های عجیب و بی حساب عثمان نسبت به این گروه بود که سبب تقویت مالی آنان گردید که ذیلا به بخشی از آن اشاره می شود:

۱ به مروان بن حکم خمس غنایم آفریقا را بخشید که مبلغ آن ۵۰۰ هزار دینار (مقال طلا) بوده است و مبلغ یکصد هزار درهم (نقره) دیگر از بیت المال به او بخشید که مورد اعتراض زید بن ارقم کلیددار بیت المال قرار گرفت.

۲ مبلغ دویست هزار نیز به ابوسفیان بخشید.

۳ از

غنايم جنگ ديگري در آفريقا مبلغ يكصد هزار دينار به عبدالله بن ابي سرح (برادر رضاعي خود) بخشيد.

۴ مبلغ سيصد هزار درهم به حارث بن حكيم (برادر مروان بن حكيم) بخشيد.

۵ به سعيد بن عاص اموي مبلغ يكصد هزار درهم بخشيد.

۶ به عبدالله بن خالد اموي مبلغ سيصد هزار درهم بخشيد و به گفته يعقوبي: عثمان دختر خویش را به تزويج عبدالله درآورد و آنگاه مبلغ ۶۰۰ هزار درهم به وی عنایت کرد!

۷ ابوموسی اشعری (والی بصره (۱)) مقدار فراوانی از اموال عراق را برای عثمان فرستاد که وی نیز همه را میان بنی امیه تقسیم کرد.

این بخشش ها غیر از اموال فراوانی بود که عثمان برای خود اندوخته بود. در تاریخ آمده است که وقتی عثمان کشته شد، میلیون ها درهم و بیش از ۵۰۰ هزار دينار برای خود ذخیره کرده بود و یک هزار شتر و یک هزار برده و تعداد زیادی اسب و

پاورقی

۱. طبری می نویسد: ابوموسی اشعری به مدت شش سال والی بصره بوده است، تا آن که عثمان پس از آن، وی را عزل و عبدالله بن عامر (پسر دایی خود) را والی آنجا کرد (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۹).

صفحه ۱۳۸

اموال ديگري نیز برای خود اندوخته بود! (۱)

آری؛ این بخشش های بی حساب و کتاب بود که مورد اعتراض مردم قرار گرفت و در نهایت به شورش عمومی انجامید.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره دوران حکومت عثمان و سوء استفاده خاندان وی از بیت المال می فرماید:

«وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ بستگان پدری اش (بنی امیه) به همکاری او برخاستند و

همچون شتر گرسنه ای که در بهار به علفزار بیفتد و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعد، به خوردن اموال خدا مشغول شدند» (۲).

در واقع، عثمان با چنین امتیازاتی، طبقه جدید اشرافی و ممتاز را پدید آورد که ره آورد آن شورش های مردمی و آثار و پیامدهایی بود که سالها دامان اسلام را گرفت.

به هر حال، بنی امیه در زمان عثمان هم دارای قدرت و فرمانروایی شدند و هم از ثروت سرشاری بهره مند گردیدند و بی تردید این امتیازات سبب قدرت حزب نفاق، در مقابله با اسلام راستین و مکتب نبوی (صلی الله علیه و آله) گردید.

این فصل را با سخنی از «جرج جرداق» نویسنده معروف معاصر، به پایان می بریم.

وی درباره تقویت بنی امیه توسط عثمان می نویسد:

«وَجَعَلَ عَثْمَانَ صَفْحَةَ فِي أَيْدِيهِمْ مِفْتَاحَ بَيْتِ الْمَالِ، وَ سَيْفَ السُّلْطَانِ؛ عثمان، هم کلید بیت المال و هم شمشیر سلطان را در دستان بنی امیه قرار داده بود!» (۳).

پاورقی

۱. مرحوم علامه امینی فهرستی از این بخشش های عثمان را با استفاده از کتابها و منابع معتبر تاریخی نقل کرده است. (الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۷ - ۲۸۶). همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۳۲ به بعد و حياه الامام الحسين بن علي (عليه السلام)، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۶۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه سوم.

۳. الامام علي صوت العدالة الانسانيه، ج ۱، ص ۱۲۴.

صفحه ۱۳۹

صفحه ۱۴۰

۵- توطئه ها در عصر امیر مؤمنان (علیه السلام)

توضیح

از جمله عواملی که در تحقق حادثه کربلا- تأثیر بسزایی داشت، توطئه هایی بود که توسط معاویه در زمان حکومت علی (علیه السلام) صورت پذیرفت.

معاویه که از مدّت

ها پیش برای رسیدن به کرسی خلافت کمین کرده بود، برای نیل به این هدف از هر وسیله ای سود می جست.

با بررسی شواهد تاریخی می توان به وضوح دستان آلوده وی را در پشت صحنه همه حوادث آن دوران که از قتل عثمان شروع شده بود، مشاهده کرد.

حوادثی که هر یک به تقویت جبهه اموی و تسلط آنان بر دنیای اسلام از یک سو، و تضعیف و غربت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از سوی دیگر انجامید.

اینک تصویر فشرده ای از نقش ویرانگر معاویه در آن حوادث مهم:

۱ ترک حمایت از عثمان

به کارگمارده شدن عناصر اصلی بنی امیه در دوره عثمان بر همه مناصب کلیدی در بلاد و ولایات و سازماندهی آنان در رده های بالایی حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی آن روز و تلقی خلیفه نسبت به بیت المال که می تواند چون ملک شخصی خویش آن را مصرف کند یا به نزدیکان و بستگان خود ببخشد، بستر مناسبی برای شکل گیری حکومت سلطنتی خودکامه و موروثی معاویه شد.

صفحه ۱۴۱

عثمان در پاسخ به کسانی که به بذل و بخشش های بی حساب و کتاب وی از بیت المال اعتراض داشتند، می گفت:

«فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ، أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَيِّحًا لِلْأُمَّةِ، وَإِلَّا فَلِمَاذَا كُنْتُ خَلِيفَةً؛ اختيار بيت المال در دست من است و هر چه را که برای امت صلاح بدانم انجام می دهم و گرنه من چه خلیفه ای هستم؟» (۱)

روشن است که به عقیده وی صلاح امت عبارت است از:

اهدای فدک به مروان، بازگرداندن حکم بن ابی العاص و مروان تبعیدی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، و سپردن

مسندی از حکومت به وی، اعطای دویست هزار درهم به ابوسفیان، اعطای صد هزار درهم به مروان، تقسیم خراج عراق بین بنی امیه و بئذل و بخشش های بی حساب و کتاب دیگر به ارقاب و نزدیکان خویش. (۲) (این بحث در قسمت قبل مشروحاً گذشت).

بدیهی است این وضعیّت نمی توانست چندان دوام داشته باشد. ثروت اندوزی و جنایات خویشاوندان عثمان بالاخره مسلمانان ناراضی را برآشفّت و شورش و انقلاب بلاد مختلف اسلامی را فرا گرفت. به ویژه مدینه مرکز خلافت اسلامی مدّتها در تب و تاب این شورش می سوخت.

عثمان که تصوّر می کرد در آن شرایط بحرانی، معاویه در یاری وی کمترین تردیدی به خود راه نمی دهد، و از هیچ فرصتی در کمک رسانی به وی دریغ نخواهد کرد، با ارسال نامه ای از او یاری طلبید و تأکید کرد تا با شتاب جنگجویان شام را با هر وسیله ای که ممکن است به سوی مدینه گسیل دارد.

ولی معاویه که به خوبی اوضاع را تحت نظر داشت و از عمق تنفّر و بیزاری مردم

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۳۳۹، ذیل خطبه ۲۵.

۲. همان مدرک، ج ۵، ص ۱۹۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ذیل خطبه ۱۵.

صفحه ۱۴۲

نسبت به خلیفه باخبر بود، در این اندیشه بود که با از میان رفتن خلیفه، قدمی به کرسی خلافت نزدیک تر خواهد شد. این بود که روزها و هفته ها در فرستادن نیروی کمکی به سوی مدینه تعلّل ورزید و این عمل خویش را چنین توجیه می کرد که صحابه با

عثمان مخالفند و من از مخالفت با صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) اجتناب می کنم!

ابن ابی الحدید به نقل از بلاذری مورخ معروف قرن سوم می نویسد: «هنگامی که عثمان از معاویه کمک خواست معاویه «یزید بن اسد قسری» را با گروهی سرباز به سوی مدینه روانه ساخت، ولی به وی فرمان داد وارد مدینه نشود، بلکه در سرزمین «ذابخش» که سرزمینی است به فاصله یک شب از مدینه، توقف کند و منتظر دستور بعدی بماند.

این بود که سپاه مذکور طبق مأموریت در بیرون مدینه رحل اقامت افکند و آنقدر درنگ کرد تا عثمان کشته شد و چون آب از آسیاب افتاد، به دستور معاویه بدون آن که هیچ کاری انجام داده باشند، به شام بازگشتند». (۱)

بلاذری بر این باور است که در واقع معاویه می خواست عثمان در این انقلاب و شورش کشته شود تا وی بتواند به نام عموزادگی و خونخواهی وی، مدعی خلافت گردد. (۲)

استاد شهید مرتضی مطهری در این مورد می نویسد:

«معاویه صفحه آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری کند تا از زنده او و خون زمین ریخته عثمان بیشتر به او نیرو می دهد تا خونی که در رگ های عثمان حرکت می کند، برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک های مؤثری به او بدهد و جلو قتل او را بگیرد، او را در چنگال حوادث

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب. «سیوطی» در «تاریخ الخلفاء» نقل می کند که فردی از

صحابه به نزد معاویه رفت، معاویه به وی گفت: آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟ پاسخ داد: خیر! اما از کسانی هستم که در مدینه حاضر بودم ولی او را یاری نکردم. معاویه گفت: چرا وی را یاری نکردی؟ پاسخ داد: چون مهاجران و انصار (از او بیزار شده و) به یاری اش نشتافتند. معاویه گفت: ولی لازم بود همگان او را یاری کنند. آن مرد پاسخ داد: اگر چنین است چرا تو با آن که سپاه شام در اختیار بود به کمکش نشتافتی؟! (تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳).

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵۴. مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش سوم کتاب.

صفحه ۱۴۳

تنها گذاشت!»، (۱).

حضرت علی (علیه السلام) خود در دو مورد از نهج البلاغه به این نکته تصریح می کند. یکی در نامه ۲۸ نهج البلاغه آنجا که در نامه ای به معاویه خطاب می کند که: «کدامیک از من و تو بیشتر با وی (عثمان) دشمنی کردیم و راه هایی را که به کشته شدن او منتهی می شد، هموار نمودیم؟ آن کسی که بی دریغ در صدد یاری او برآمد... یا آن کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او با دفع الوقت کردن، موجبات مرگش را فراهم ساخت؟».

و دیگر در نامه ۳۷ آنجا که خطاب به معاویه می فرماید:

«فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ؛ تو آنجا که یاری عثمان به سودت بود او را یاری کردی و آنجا که نیاز به یاری تو داشت وی را تنها گذاشتی!».

جستجو در شواهد و قراین تاریخی آن دوران نشان می دهد معاویه برای رسیدن

به خلافت چشم به حادثه مدینه و قتل عثمان دوخته بود، تا رقیب نیرومندی چون عثمان از میان برداشته شود و زمینه برای خلافت وی هموار گردد.

ولی پس از قتل عثمان، آنچه که وی در سر می پروراند اتفاق نیفتاد. بلکه مردم با تمام وجود و یک صدا به بیعت با امیرمؤمنان(علیه السلام) روی آوردند و این بود که به فکر نقشه های شیطانی دیگر افتاد.

۲ جنگ جمل یا روابری غیر مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

مراسم بیعت مردم و انقلابیون با امیرمؤمنان(علیه السلام) با شور و هیجان خاصی انجام شد.

پاورقی

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۸.

صفحه ۱۴۴

آن حضرت پس از آن که ابتدائاً بنا به مصالحی(۱) از پذیرش این مسئولیت استنکاف ورزید، در مقابل اصرار بیش از حد مردم، با یک شرط حاضر شد در آن اوضاع بحرانی، زمام امور را به دست گیرد:

لغو کلیه امتیازات طبقاتی که از زمان خلیفه دوم شروع شده بود و تساوی حقوق همه افراد در برابر قانون اسلام و بیت المال.

«مغیره بن شعبه» پس از بیعت با علی(علیه السلام) به آن حضرت رو کرد و گفت:

«امروز را دریاب! بگذار معاویه بر سر کار و حکومتش بماند. بگذار عبدالله بن عامر پسر دایی عثمان و فرماندار بصره به حکومتش ادامه دهد. کارگزاران بنی امیه را رها کن بر سر کارشان بمانند تا همگی با تو بیعت کنند. پس از آن هر کس را خواستی برکنار کن». علی(علیه السلام) لحظه ای درنگ کرد و فرمود: «من در دینم از راه حيله وارد نمی شوم و در کارم پستی راه نمی دهم». (۲)

در تاریخ طبری آمده است: مغیره به علی(علیه السلام) عرض کرد: «معاویه آدم گستاخی است، مردم

شام از وی اطاعت می کنند. به علاوه تو برای بقای وی بر سر قدرت، دلیل داری و آن این که عمر پیش از تو، این ولایت (شام) را به وی داده بود.»

علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يُؤْمِنِينَ أَبَدًا؛ به خدا سوگند! حتی دو روز هم او را در این پست (به ناحق) باقی نمی گذارم.» (۳)

عدالت جوئی شگفت انگیز علی (علیه السلام) ایجاب می کرد که ثروت های کلانی که عمال بنی امیه در دوران حکومت عثمان به ناحق به چنگ آورده بودند، مصادره کرده و به بیت المال برگرداند.

پاورقی

۱. مراجعه شود به: پیام امام (علیه السلام)، ج ۴، ص ۲۰۸، ذیل خطبه ۹۲ نهج البلاغه.

۲. صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۷۹. و مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۱.

صفحه ۱۴۵

این بود که آن حضرت در روز دوم حکومت خویش به طور رسمی اعلام کرد:

«وَاللَّهِ لَوْ وَجِدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأَمَاءَ لَرَدَدْتُهُنَّ؛ به خدا سوگند! اگر اموال بیت المال را بیابم که مهر زنان شده و یا کنیزانی خریده باشند، آن را به بیت المال بر می گردانم.» (۱)

هنگامی که این خبر به عمرو بن عاص رسید، بلافاصله به معاویه پیغام داد: «هر کاری از دست ساخته است، انجام ده. زیرا در غیر این صورت فرزند ابوطالب اموال را از تو جدا می کند، همان گونه که پوست از عصا جدا می شود!» (۲)

روح تساوی طلبی علی (علیه السلام) و عدم وجود کمترین اثری از انعطاف و نرمش در مقابل توقع نابجای افراد سرشناسی چون طلحه و

زبیر، آنان را پس از گذشت چند ماه از بیعت با علی (علیه السلام) به این نتیجه رساند که به نقل طبری می گفتند:

«ما لَنَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ» بهره ما از این کار (حکومت علوی) به اندازه بهره ای است که سگ از لیسیدن بینی اش می برد!». (۳)

درست در همین زمان که امثال طلحه و زبیر از رسیدن به هر مقام و امتیازی در حکومت علی (علیه السلام) به کلی مأیوس می گشتند، معاویه در شام زیرکانه اوضاع «مدینه» را زیر نظر داشت. او که به خوبی روحیه دنیاپرستی طلحه و زبیر را می شناخت و از اشتیاق شدید آنان برای رسیدن به حکومت با خبر بود، دست به توطئه ای دیگر زد. او پنهانی برای آنان نامه ای نوشت و سعی کرد با پاشیدن بذر طمع خلافت در دل‌هایشان، آنها را به جنگ با امام وادار نماید. (۴)

پاورقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲. «ما كُنْتَ صَانِعًا فَاصْنَعْ إِذْ قَشَرَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ كَمَا تُقَشِّرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاهَا» شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۲. ذیل خطبه ۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۳.

۴. معاویه در آن نامه به زبیر نوشته است: «قَدْ بَايَعْتُ لَكَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا وَاسْتَوْتَفُوا الْحَلْفَ فِدْوَنَكَ الْكُوفَةَ وَالْبُضَيْرَةَ لَا يَسِيْبَنَّكَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ... وَ قَدْ بَايَعْتُ لِطَلْحَةَ ابْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهَرَ الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ وَادَّعَى النَّاسَ إِلَيَّ ذَلِكَ» من از شامیان برای تو بیعت گرفتم، آنان نیز پذیرفتند و پیمان محکمی در وفاداری به تو بستند. پس

کوفه و بصره را دریاب! تا فرزند ابوطالب بر تو پیش دستی نکند. برای طلحه نیز پس از تو بیعت گرفتم. پس به خونخواهی عثمان برخیزید و مردم را نیز به این امر دعوت کنید!...».

هنگامی که این نامه به زبیر رسید، خوشحال شد و طلحه را بدان آگاه ساخت. آن دو در خیرخواهی معاویه در حق خویش تردیدی نداشتند. از این رو تصمیم گرفتند به مخالفت با علی (علیه السلام) برخیزند. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱).

صفحه ۱۴۶

طرح معاویه به زودی اثر کرد و آنان مغلوب حيله های وی شدند. این بود که به بهانه زیارت خانه خدا جهت خداحافظی به نزد علی (علیه السلام) آمدند. حضرت پس از اخذ مجدد بیعت، به آنان اجازه مسافرت داد و سپس به یاران خود فرمود: «به خدا سوگند هدف آنان از این مسافرت، زیارت خانه خدا نیست بلکه زیارت را بهانه ساخته اند و هدفی جز پیمان شکنی و بیوفایی ندارند.» (۱)

بالاخره آنان به مکه شتافتند تا زیر پرچم مخالفت با علی (علیه السلام) که عایشه برافراشته بود با دیگر سران بنی امیه گردهم آیند.

بدون شک، معاویه به خوبی می دانست که با امیر مؤمنان (علیه السلام) نه در سابقه و نه در فضایل، نمی تواند رقابت کند. او می اندیشید نتیجه این جنگ هر چه باشد به نفع او است، چرا که اگر امام شکست بخورد او به نتیجه دلخواه رسیده، و اگر طلحه و زبیر از میان بروند، باز دو تن از نیرومندترین رقبای او در خلافت از میدان خارج می شوند. در هر دو حالت او می تواند گامی بلند

به سوی کرسی خلافت بردارد!

فایده دیگر جنگ جمل برای معاویه آن بود که وی به تنهایی جرأت و جسارت شوریدن علیه خلیفه وقت، علی (علیه السلام) را نداشت. لذا می بایست افراد معروف دیگری چون عایشه و طلحه و زبیر این راه را برای او هموار کنند تا وی بتواند به راحتی در آن گام نهد.

در واقع او می اندیشید برای اغفال مردم سطحی نگر لازم است افرادی چون طلحه و زبیر که روزی طبق وصیت خلیفه دوم، همدریف علی (علیه السلام) از اعضای شورای شش نفره تعیین خلیفه وقت بودند، در این راه سدشکنی نمایند، تا راه شوریدن بر ضد

پاورقی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷ و تاریخ ابن اعثم، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

صفحه ۱۴۷

خلیفه مسلمین برای امثال معاویه باز گردد.

از سوی دیگر، بنی امیه که با علی (علیه السلام) عداوتی دیرینه داشتند و منتظر فرصتی بودند تا بر ضد حکومت آن حضرت بپاخیزند، با ترغیب و تحریک معاویه، از هر کوی و برزن، در مکه گرد عایشه اجتماع کردند. فرمانداران و والیان دوران عثمان که یکی پس از دیگری، توسط امیرمؤمنان معزول می شدند با ثروت های هنگفت به سوی عایشه شتافتند. مروان بن حکم داماد و مشاور خاص عثمان نیز در این جمع حضوری فعال داشت.

مورخ معروف «طبری» از «زهری» نقل می کند که «عبدالله بن عامر» پسر دایی عثمان و فرماندار بصره از طرف عثمان پس از آن که حضرت علی (علیه السلام) وی را عزل نمود با یک دنیا ثروت به مکه گریخت تا در زیر پرچم عایشه بر ضد حکومت علی (علیه السلام) وارد عمل شود.

«یعلی بن امیه» فرماندار

عثمان در یمن نیز پس از عزل شدن از طرف علی (علیه السلام) با ثروتی کلان به سوی عایشه شتافت. (۱)

بدین ترتیب، ساز و برگ نظامی و هزینه سنگین جنگ جمل از ثروت های بادآورده عمال بنی امیه که در دوران عثمان از بیت المال غارت کرده بودند، تأمین شد.

این است که اگر جنگ جمل را رویارویی غیر مستقیم معاویه با حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام) بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم.

۳ جنگ صفین، یا رویارویی مستقیم معاویه با امام (علیه السلام)

تحقیق پیرامون اتفاقات و حوادث زنجیره ای آن دوران نشان می دهد که معاویه

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۹ به بعد.

صفحه ۱۴۸

پس از هر حادثه مهم، گامی بلند به سوی خلافت و حکومت بر تمام قلمرو اسلامی بر می داشت. وی روزی با تعلل در یاری رساندن به عثمان، زمینه قتل او را فراهم ساخت، و این مانع بزرگ را از سر راه خلافت خود برداشت؛ روز دیگر با تحریک طلحه و زبیر و دیگر عمال بنی امیه نقش پشت صحنه جمل را بازی کرد و باعث قتل آن دو رقیب اصلی خود شد. این بار به فکر اجرای نقشه ای بسیار خطرناک و ویرانگر افتاد.

او که از یک سو، عنوان مظلومیت عثمان (۱) و ادعای خونخواهی وی را دستاویز خود قرار داده و از دیگر سو، راه شوریدن بر ضد خلیفه مسلمین پس از جنگ جمل باز شده بود، به جنگ مستقیم با امام (علیه السلام) برخاست. و انبوهی از شامیان را که حدود بیست سال تحت تربیت او در یک جهالت و بی خبری وحشتناکی به سر می بردند بر ضد امام (علیه السلام) بسیج کرد.

دشت پهناور صفین میدان رویارویی سپاهیان امام (علیه السلام) و معاویه بود و نبرد

ماه‌ها طول کشید، و چنان‌که می‌دانیم در واپسین ساعات نبرد، آن هنگامی که ستون‌های لشکر امام (علیه السلام) با دلاوری‌های مردانی چون «مالک اشتر» در اعماق جبهه شام نفوذ کرده بود و می‌رفت تا نماینده تمام عیار دوران جاهلیت برای همیشه از بین برود و حکومت عدل علوی سراسر قلمرو اسلام را در برگیرد، ناگهان با طرح شیطانی «عمرو بن عاص» قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها قرار گرفت و به یک باره سرنوشت جنگ به نحو دیگری رقم خورد.

مردانی که ماه‌ها دلیرانه در کنار علی (علیه السلام) ایستادگی کرده و خود را تا آستانه پیروزی رسانده بودند، در مقابل این نیرنگ شوم، عرصه را بر امام تنگ کردند. در نتیجه، کار به داستان داوری و حکمیت کشیده شد و چون داور شام عمرو بن عاص آن فریبکار

پاورقی

۱. معاویه با آویختن پیراهن عثمان در کنار منبر و برپا کردن مجالس عزاداری برای وی، احساسات مردم شام را تحریک نمود و سپاه عظیمی را بر ضد علی (علیه السلام) به راه انداخت. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۶۴.

صفحه ۱۴۹

کهنه کار، داور عراق ابوموسی اشعری را فریب داد، این شکست زشت را ننگی بزرگ برای خویش دانستند و ولی برای جبران آن، به ننگ بزرگتری تن دادند و با بهانه تراشی‌های ابلهانه، از سپاه امام کناره‌گیری کردند و بدین ترتیب دسته بزرگی به نام «خوارج» در اسلام ظهور کرد.

گروهی که جهالت و نادانی آنان از سویی و نیرنگ و خدعه‌های معاویه از سوی دیگر، شکاف بین مسلمانان را عمیق‌تر کرد و آتش فتنه جنگ دیگری را

به نام «جنگ نهروان» شعلهور ساخت.

۴ ایجاد رعب و وحشت در قلمرو حکومت علوی

معاویه پس از بازگشت از جنگ صفین برای تضعیف موقعیت امام (علیه السلام) نقشه جدیدی طراحی کرد. وی با اعزام سپاهیان غارتگر و خونخوار خود به گوشه و کنار سرزمین های تحت حکومت امام (علیه السلام)، ناامنی وسیعی را برای مسلمانان بی دفاع از عراق و یمن و حجاز به وجود آورد.

سپاهیان اعزامی معاویه که به سرزمین های بدون سرباز و نگهبان حمله می کردند و هر گاه در مقابل سپاهیان مسلح امام قرار می گرفتند، می گریختند، دستور داشتند تا در قلمرو حکومت امام (علیه السلام) بکشند، بسوزانند، غارت کنند و هر چه آبادی و آبادانی می دیدند آن را به ویرانه تبدیل نمایند!

افراد خونخوار مزدوری چون «بسر بن ارطاه»، «نعمان بن بشیر»، «سفیان بن عوف» و «عبدالله بن مسعده» مأموریت داشتند تا به فرمان معاویه، امتیّت و آرامش را از سرزمین های اسلامی بگیرند و با این ترفند مردم را از حکومت آن حضرت مأیوس سازند.

در تمام این مدت امیر مؤمنان (علیه السلام) هر قدر مردم عراق و مخصوصاً کوفه را به دفاع

صفحه ۱۵۰

از کیان اسلام و مسلمین دعوت می کرد، کمتر گوش شنوایی وجود داشت.

هنگامی که «سفیان بن عوف» به شهر انبار حمله کرد و تعدادی از مردان و زنان بی گناه را بیرحمانه به قتل رساند، امام (علیه السلام) در واکنشی شدید نسبت به این اعمال وحشیانه به سربازان بی اراده خویش خطاب کرد و فرمود:

«أَلَا- وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا- وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ: أُغْزَوْهُمْ قَبِيلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ... فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَاذَلْتُمْ حَتَّى سُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ وَ مَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ ; آگاه باشید!

من شب و روز، پنهان و

آشکار، شما را به مبارزه با این گروه (معاویه و حاکمان شام) فراخواندم و گفتم پیش از آن که آنها با شما نبرد کنند، با آنها بجنگید... اما شما هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری افکندید، و دست از یاری هم برداشتید، تا آن که مورد هجوم پی در پی دشمن واقع شدید و سرزمین هایتان از دست رفت». (۱)

«بُسر بن اِرطاه» یکی از خونخوارترین فرستادگان معاویه بود. وی حتّی به زنان و کودکان خردسال هم رحم نمی کرد.

ابوالفرج اصفهانی مورّخ مشهور در کتاب اغانی می نویسد:

«معاویه، بُسر را بعد از داستان حکمیت به قلمرو حکومت امام (علیه السلام) فرستاد و به وی فرمان داد تا در شهرهای مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و یاران امام را یافت، بکشد و اموالشان را غارت کند و حتّی به زنان و کودکانشان رحم نکند». (۲)

وقتی که امیرمؤمنان (علیه السلام) قساوت ها و بی رحمی های این مرد را شنید با این عبارت وی را نفرین کرد:

پاورقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. اغانی، ج ۱۵، ص ۴۵. و نیز مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴۰.

صفحه ۱۵۱

«بارالها! از او دینش را بازستان و عقلش را قبل از مرگش زایل کن!».

دعای امام به اجابت رسید و او قبل از مرگش عقل خود را از دست داد و با نکبت و خواری طعم مرگ را چشید. (۱)

با دقّت در آن بخشی از کلمات امام در نهج البلاغه، که به سختی از بی انضباطی و سستی مردم کوفه می نالد و دردناک تر از آن، این که برای خویش طلب مرگ می

کنند^۱ می یابیم که این کلمات بیشتر مربوط به همین دوره است که با توطئه های معاویه و عمّالش، ناامنی و غارتگری بخش های وسیعی از قلمرو حکومت امام(علیه السلام) را فراگرفته بود.

در واقع، لشکر امام(علیه السلام) به این نتیجه رسیده بود که در صورت اجابت خواسته امام(علیه السلام)، طبق نظر آن حضرت، می بایست به تمام قید و بندهای اخلاقی و انسانی پایبند باشد. اگر پیروز شوند حق ندارند اموال کسی از افراد ظاهراً مسلمان را به غنیمت بگیرند و یا زن و فرزندانشان را به اسارت گیرند و یا آزادانه همه چیز را ویران کنند و غارت نمایند. تنها چیزی که جنگ برای آنها به ارمغان می آورد همان خطر مرگ بود، بدون آن که (به ظاهر) هیچ منفعت مادی برایشان داشته باشد. این بود که جز تعداد اندکی از یاران امام(علیه السلام) که دارای انگیزه الهی بودند کسی به فریادهای آن حضرت پاسخ نگفت.

در مقابل، مردم شام به طور کامل از معاویه اطاعت می کردند، زیرا آنان آزاد بودند هر کس را بکشند. دختران و زنان را اسیر کنند و هر مالی که به چنگشان می آمد، برای خویش بگیرند. این آزادی مطلق، غرایز و امیال حیوانیشان را ارضا می کرد، لذا با دل و جان، گوش به فرمان معاویه بودند.

وقوع سه جنگ ویرانگر در کمتر از چهار سال، به علاوه ایجاد ناامنی و آشوب در اقصی نقاط سرزمین اسلامی آن روز، اشراف ناراضی را که می دیدند سفره آنان از

پاورقی

۱. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۸۷ به بعد (ذیل خطبه ۲۵).

صفحه ۱۵۲

همراهی با علی(علیه السلام) چرب

و شیرین نمی شود، و با تیزی دریاخته بودند که آینده از آن معاویه خواهد بود، بر آن داشت تا پنهانی با معاویه وارد معامله شوند. این بود که با نامه های ذلت بار از حاتم بخشی های وی برخوردار شدند و معاویه نیز با استناد به آن نامه ها وانمود می کرد، مردم عراق از وی می خواهند تا برای سامان دادن به کارهایشان به آنجا رود.

دوران غربت قرآن و به حاشیه رانده شدن خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرا رسیده بود، همه عوامل برای حاکمیت بلامنازع معاویه بر قلمرو اسلامی فراهم شده بود. تنها مانع بسیار مهم، شخص امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود که او نیز در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری به دست یکی از دست پرورده شدگان سیاهکاری های معاویه ضربت شهادت نوشید و در شب بیست و یکم شبانه و پنهان، دفن شد.

دفن غریبانه و مخفیانه این حاکم بزرگ اسلامی و الهی و پنهان ماندن قبر آن حضرت در سالهای طولانی حکایت از عمق جنایات معاویه و بنی امیه و غربت اسلام راستین و اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) داشت.

صفحه ۱۵۳

صفحه ۱۵۴

۶- شکل گیری توطئه ها در عصر امام مجتبی (علیه السلام)

ششمین نکته ای که می تواند از ریشه های ماجرای کربلا شمرده شود، و بر زمینه سازی چنان حادثه ای تأثیرگذار باشد، توطئه هایی است که در عصر امام حسن (علیه السلام) اتفاق افتاد و سبب تقویت «جبهه اموی» شد.

به عبارت دیگر: مجموعه ای از توطئه ها و حوادث که پی آمد بسیار شومی را به دنبال داشت و آن سلطه کامل معاویه بر همه بلاد اسلامی بود.

فشرده این توطئه ها و حوادث از این قرار است:

۱ فریب خوردن

برخی از فرماندهان لشکر امام حسن (علیه السلام) توسط معاویه

امام حسن (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش خطبه ای خواند و مردم را برای جنگ بر ضدّ یاغیان شامی بسیج کرد. آن حضرت «عبداللّه بن عبّاس» را به فرماندهی بخشی از لشکر خود منصوب ساخت و او را روانه جبهه نبرد کرد.

عبداللّه بن عبّاس کسی بود که دو فرزند خردسالش در زمان علی (علیه السلام) توسط «بسر بن ارطاه» فرمانده خونریز معاویه به شهادت رسیدند. (۱)

معاویه که از ماجرا مطلع شد، نامه ای خطاب به عبیداللّه بن عبّاس نوشت و از او

پاورقی

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸۳ و پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۸۹.

صفحه ۱۵۵

خواست تا دست از امام (علیه السلام) بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد؛ عبیداللّه نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح گاهان لشکریان دیدند، بی فرمانده شده اند. (۱)

۲ تضعیف موقعیت امام (علیه السلام) توسط منافقان و عوامل معاویه

در همان حال که امام (علیه السلام) برای نبرد با معاویه آماده می شد و لشکر خود را به سمت جبهه نبرد روانه می ساخت، توسط گروهی از لشکریان خود مورد تعرّض قرار گرفت؛ این حرکات موزیانه و مانند آن که بدون تردید بی ارتباط با عوامل نفوذی معاویه و دسیسه های او نبود، سبب تضعیف روحیه لشکر و پراکندگی آنان، و چنان که خواهد آمد در نهایت نیز منجر به صلح تحمیلی معاویه شد.

نفوذ عوامل معاویه در میان

لشکر آن حضرت به قدری شدید شد که مورّخان می نویسند: یک بار امام حسن (علیه السلام) توسط یکی از نیروهای خودی در حال نماز با خنجر مورد تعرض قرار گرفت (۲) و بار دیگر برخی از سپاهیان سّجاده از زیرپای حضرت کشیدند. (۳) و گاه برخی از بزرگان لشکر امام (علیه السلام) به معاویه نامه نوشتند که حاضرند امام مجتبی (علیه السلام) را دست بسته تحویل دهند و یا او را به قتل برسانند. (۴)

۳ صلح تحمیلی

در حالی که معاویه برای نبرد بر ضدّ امام حسن (علیه السلام) آماده می شد و نیروهای گسترده ای را فراهم می ساخت، جمعی از یاران بی وفای امام (علیه السلام) به صراحت از ترک

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۳، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ و مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۲.

۲. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۲، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۳. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۲، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۱.

۴. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۳.

صفحه ۱۵۶

جنگ سخن می گفتند.

مورّخ معروف اهل سنّت، ابن اثیر در کتاب «اسد الغابه» نقل می کند که امام مجتبی (علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد و نبرد با معاویه و غارتگران شام دعوت کرد و در عین حال از آنها سؤال فرمود: شما چه می خواهید؟ اگر آماده جهاد و شهادتید، دست به شمشیر برید و اگر زندگی و زنده ماندن را دوست دارید، با صراحت

بگویید!

گروه زیادی در پاسخ امام(علیه السلام) فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ؛ ما زندگی و ماندن را می خواهیم!». (۱)

در همین خطبه امام(علیه السلام) تفاوت روحیه مردم را در زمان شرکت آنها در جنگ صفین و روحیه آنان را در زمان خویش بیان کرده، می فرماید:

«وَكُنْتُمْ فِي مُتَنَدِبِكُمْ إِلَى صَفِّينَ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصَبِحْتُمْ الْيَوْمَ وَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ؛ آن روز که به سوی صفین رهسپار بودید، دین شما پیشوای دنیای شما بود؛ ولی امروز دنیای شما پیشوای دین شماست. (بر اساس منافع دنیوی حرکت می کنید و انگیزه دینی ندارید)». (۲)

به هر حال، در چنین شرایطی که امام احساس تنهایی می کرد و جز عده ای اندک از اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و یاران خاص، حاضر به همراهی نبودند، آن حضرت با معاویه صلح کرد. (۳)

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: «امام(علیه السلام) چاره ای جز صلح نداشت، چرا که یاران او

پاورقی

۱. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۴. همین خطبه در بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱ - ۲۲ نیز با اندک تفاوتی آمده است و نقل شده است که مردم در پاسخ گفتند: «الْبَقِيَّةُ وَ الْحَيَاةُ؛ یعنی ما بقا و زندگی را می خواهیم (نه جنگ و شهادت)».

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳.

۳. در تاریخ آمده است: «فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛ هنگامی که آن حضرت را تنها گذاشتند، صلح را پذیرفت». (اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴).

در تاریخ یعقوبی نیز آمده است: «فَلَمَّا رَأَى الْحَسَنُ أَنْ لَا قُوَّةَ بِهِ وَ أَنَّ أَصْحَابَهُ قَدِ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ يَقُومُوا لَهُ، صَالِحَ مُعَاوِيَةَ؛ هنگامی که امام حسن(علیه السلام) مشاهده کرد نیرویی برای

نسبت به جایگاه امام بصیرت کافی نداشتند و سیاست های او را به فساد و تباهی می کشاندند و به وعده های خویش وفا نمی کردند و بسیاری از آنان، ریختن خون آن حضرت را مباح می شمردند و آماده تسلیم امام (علیه السلام) به دشمنانش بودند و از سویی دیگر، پسرعمویش نیز وی را تنها گذاشت و به دشمن پیوست (و در یک جمله) بسیاری از آنان به زندگی زودگذر دنیا علاقمند بودند و نسبت به آخرت و پاداش اخروی بی رغبت: (وَمَيْلُ الْجُمْهُورِ مِنْهُمْ إِلَى الْعَاجِلِ، وَ زُهْدُهُمْ فِي الْأَجَلِ). (۱)

در واقع، امام (علیه السلام) یا باید به جنگی روی می آورد که امیدی به پیروزی در آن نبود، اهل بیت و اصحاب خاص خویش را در حالی به کشتن می داد، که نتیجه ای برای اسلام نداشت زیرا معاویه با فریبکاریهایش مسئولیت جنگ را به عهده امام می انداخت و مردم نیز تحت تأثیر ظواهر فریبنده معاویه قرار داشتند.

و یا آن که برای حفظ مصالح اسلام، صلح کند تا پرده های فریب را از چهره معاویه کنار بزند، باطن حکومت اموی را برای مردم آشکار سازد و عدم پایداری آنها را به تعهدات دینی و سنت نبوی (صلی الله علیه و آله) به اثبات رساند.

امام مجتبی (علیه السلام) پس از هفت ماه خلافت (۲)، بر اثر توطئه های معاویه و بی وفایی و ضعف یاران، زمامداری را طبق صلح نامه ای به معاویه واگذار کرد، تا هدف دوم محقق شود.

سرانجام توطئه های دشمنان و ضعف یاران امام (علیه السلام) و

نفوذ منافقین در سپاه اسلام موجب صلح آن حضرت و واگذاری امور به معاویه شد و با قدرت یافتن معاویه و خلافت رسمی وی، جبهه اموی به قدرتی همه جانبه تبدیل شد و از آن پس، بازگشت به عصر جاهلیت و برانداختن ارزش های الهی و سنت نبوی (صلی الله علیه و آله) به طور

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۴.

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۶۱.

صفحه ۱۵۸

بنیانی سرعت گرفت و گسترش یافت.

در فصل بعد خلافتکاری های معاویه و مبارزه او را با تعلیمات اسلام پی گیری خواهیم کرد.

صفحه ۱۵۹

صفحه ۱۶۰

۷- دوران خلافت معاویه

اشاره

دوران بیست ساله خلافت معاویه (۱) را می توان از مهمترین عوامل زمینه ساز ماجرای کربلا دانست. در این دوران حوادثی اتفاق افتاد که مقدمات پدید آمدن ماجرای کربلا را فراهم ساخت.

در واقع، این دوران از دو زاویه به فرایند حادثه کربلا کمک کرد: از یک سو، ستم ها، قتل ها و غارت ها، بدعت ها و دین ستیزی های معاویه، شکل گیری ماجرای عاشورای سال ۶۱ هجری را برای امویان و انتقام آنان از اسلام آسان می کرد و از سوی دیگر حوادث دوران او، به ویژه زمینه سازی برای خلافت فرزند فاسدش یزید، عکس العمل شدیدی را از سوی مسلمانان به ویژه اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به رهبری امام حسین (علیه السلام) به همراه داشت.

این عکس العمل ها با شروع خلافت یزید و اصرار او برای بیعت گرفتن از همه مسلمین و رسمیت بخشیدن به همه خلاف کاری هایش شدیدتر شد؛ تا آن جا که در پی یک سلسله حوادث به عاشورای

از آنها وفا نخواهم کرد!». از آنها وفا نخواهم کرد!.

پس از آن داخل کوفه شد و از مردم بیعت گرفت، و آنگاه خطبه ای برای مردم خواند و نسبت به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و همچنین امام حسن (علیه السلام) بدگویی کرد. (۱)

بدین صورت، معاویه در قدم اول حاکمیت خویش، نخست هدف خود را از آن همه تلاش ها و کشتارها به صراحت بیان کرد. او هرگز مانند یک فرمانده مسلمان

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۵. همچنین رجوع کنید به: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶. بخشی از این خطبه در مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۴۳ و سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۰۴ نیز آمده است.

صفحه ۱۶۲

برای خدا (فی سبیل الله) ننگید و رسیدن به فرمانروایی را انگیزه خویش قرار داد و همچنین با صراحت از پیمان شکنی و نادیده انگاشتن پیمان نامه صلح سخن گفت؛ در حالی که وفای به عهد و پیمان حداقل چیزی است که از یک مسلمان انتظار می رود.

او با ناسزاگویی به امیرمؤمنان (علیه السلام) پرچمدار توحید و عدالت و به امام حسن (علیه السلام) که از اهل بیت رسول خداست و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی و برادرش را «سرور جوانان اهل بهشت» نامید، همه اصول اولیه پیمان های اخلاقی، دینی و انسانی را زیر پا گذاشت و باطن خویش را برای مردم آشکار ساخت.

۲ نصب منافقان در پست های حساس

توضیح

طبیعت حکومت معاویه اقتضا می کند که برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود از افراد فاسد استفاده کند. این امر موجب می شد تا هر چه سریع تر مردم از تعالیم عادلانه و حیات بخش اسلام فاصله

گرفته و حکومت جبار وی نیز به اهداف خویش نزدیک تر گردد و صدای مخالفان را در گلو خفه سازد.

حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یک پیش بینی شگفت آور از این واقعه خبر داد:

«وَلِكِنِّي اِسِي اَنْ يَلِيَ اَمْرَ هَذِهِ الْاُمَّةِ سَيْفَهَاوُهَا وَفُجَارُهَا فَيَنْجِدُوا مَالَ اللّٰهِ دَوْلًا وَعِبَادَهُ خَوْلًا وَالصّٰلِحِيْنَ حَزْبًا وَالْفٰسِقِيْنَ حَزْبًا»
من از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امت به دست این بی خردان و نابکاران (بنی امیه) افتد. بیت المال را به غارت ببرند، آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را

صفحه ۱۶۳

همدستان خود قرار دهند». (۱)

این عبارت کوتاه و پر معنای امیر مؤمنان (علیه السلام) می رساند که حضور افراد فاسد و تبهکار در پایگاه های اصلی یک حکومت، بیانگر فساد و انحراف آن نظام و حکومت است، چنانچه حضور مردان صالح و درست کار در دستگاه حکومت، نشانه سلامت و درستی آن است.

به تصریح مورخان، تقریباً در هیچ یک از سرزمین های تحت امر اموی حتی یک فرد صالح و امین در رأس امور قرار نداشت. در واقع کارگزاران اصلی حکومت معاویه، انسان های طماع و هوس رانی بودند که به طمع رسیدن به آمال شیطانی و اغراض مادی، تن به این کار داده بودند.

ناگفته پیداست به کارگیری افراد منحرف و مفسد که علناً تظاهر به فسق و فجور می کردند تا چه میزان می توانست به عادی سازی منکرات در جامعه منجر شده و ارزش های معنوی جامعه را به خطر اندازد.

دستگاه عریض و طویل حکومتی معاویه توسط افرادی اداره می شد که تمام هوش و ذکاوت خویش را جهت آباد

کردن دنیای نامشروع خود به کار گرفته بودند. دنیاپرستان وهوس بازانی چون «عمرو بن عاص»، «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که از مشهورترین حيله گران عرب محسوب می شدند (۲)، به طمع ریاست و مقام در دام های فریب و نیرنگ معاویه گرفتار آمده بودند، دینشان را دادند و در مقابل، حکومت بخشی از سرزمین اسلامی را به تناسب ظرفیت و حساسیت، از آن خود کردند.

در واقع معاویه با توجه به شناختی که از روحیات مردم هر منطقه داشت با زیرکی و شیطنت خاص، یکی از این کارگزاران توطئه پرداز خویش را بر آن سامان

پاورقی

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲. از شعبی نقل شده است: «إِنَّ دُهَاهَ الْعَرَبِ أَرْبَعَةٌ: مُعَاوِيَةُ وَ ابْنُ الْعَاصِ وَالْمُعَيَّرَةُ وَ زِيَادٌ» زیرا که جهان عرب چهارتن بودند، معاویه، عمر و عاص، مغیره و زیاد». الذریعه، ج ۱، ص ۳۵۰ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۰.

صفحه ۱۶۴

می گماشت و بدین ترتیب چهره جامعه دینی را به طور کلی تغییر داد و بذر فساد و تباهی و بی دینی را در اطراف و اکناف جهان اسلام پاشید.

مصر را مادام العمر در اختیار «عمرو عاص» یعنی عقل منفصل خود قرار داد؛ عراق را به ستمگری خون آشام چون «زیاد» و مدینه و حجاز را به کینه توزی چون «مروان» سپرد، (۱) و جز این ها از چهره های سفاک و خونریزی چون ضحاک بن قیس، سعید بن عاص، بسر بن ارطاه و دیگران برای سرکوب و اختناق استفاده کرد و هرگاه خطری را احساس می کرد با سرعت به تعویضی حساب شده دست می زد.

هنگامی که «عبدالله» فرزند عمرو بن عاص از طرف

معاویه به حکومت کوفه منصوب شد، مغیره بن شعبه به معاویه گفت: «کوفه را به عبدالله و مصر را به پدرش «عمرو عاص» داده ای و خود را در میان دو آرواره شیر قرار داده ای!!».

معاویه با شنیدن این سخن بلافاصله «عبدالله» را عزل و «مغیره بن شعبه» را به جای وی منصوب کرد. (۲)

در این قسمت به طور اجمال ضمن معرفی برخی از کارگزاران اصلی حکومت معاویه، گوشه هایی از زندگانی ننگین و جنایت بارشان را بازگو می کنیم.

عمرو بن عاص (والی مصر)

«عمرو عاص» تقریباً سی و چهار سال، قبل از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) متولد شد. پدرش «عاص بن وائل» از دشمنان سرسخت اسلام بود که قرآن مجید در نکوهش او می فرماید: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»؛ دشمن تو بریده نسل و بی عقب است. (۳)

مادرش طبق نقل مورخان بدنام ترین زن در «مکه» بود. به گونه ای که وقتی که

پاورقی

۱. در ارتباط با معرفی مروان و فساد و گمراهی اش سابقاً بحث شد.

۲. تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۵.

۳. کوثر، آیه ۳. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۱۸ و الغدير، ج ۲، ص ۱۲۰ به بعد.

صفحه ۱۶۵

«عمرو» متولد شد، پنج نفر مدعی پدری او بودند، ولی مادرش ترجیح داد که او را فرزند «عاص» بشمرد. چرا که هم شباهتش به او بیشتر بود و هم «عاص» بیشتر از دیگران به او کمک مالی می کرد.

ولی ابوسفیان، همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است و از نطفه من منعقد شده است. (۱)

«عمرو بن عاص» در مکه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام

بود.

هنگامی که جمعی از مسلمانان مکه بر اثر فشار شدید مشرکان قریش به «حبشه» مهاجرت کردند، وی از طرف بت پرستان با شخص دیگری به نام «عمار» مأموریت یافت به حبشه برود و اگر بتواند «جعفر بن ابی طالب» رئیس مهاجران را به قتل برساند و یا حکومت حبشه را بر ضد آنها بشوراند.

ولی به اعتقاد بعضی از مورخان، هنگامی که پیشنهاد قتل «جعفر» را به نجاشی دادند «نجاشی» سخت برآشفته و به آن‌ها هشدار داد. «عمرو» که چنین انتظاری نداشت، اظهار کرد: «من نمی دانستم محمد (صلی الله علیه وآله) چنین مقامی دارد، هم اکنون مسلمان می شوم»، و با این گفته به ظاهر مسلمان شد. (۲)

مرحوم «علامه امینی» در شرح حال «عمرو بن عاص» می گوید:

«ما هیچ تردیدی نداریم که او هرگز اسلام و ایمان را نپذیرفته بود، بلکه هنگامی که در حبشه خبرهای تازه ای از پیشرفت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حجاز به گوش او رسید و از سوی دیگر حمایت صریح «نجاشی» را نسبت به مسلمانان حبشه مشاهده کرد، به ظاهر اسلام آورد و هنگامی که به حجاز بازگشت منافقانه در میان مسلمانان می زیست». (۳)

سال‌ها بدین گونه سپری شد تا هنگامی که در عهد «عمر بن خطاب» تمام شامات

پاورقی

۱. ربیع الابرار، زمخشری، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۳ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

صفحه ۱۶۶

در اختیار معاویه قرار گرفت. «عمرو عاص» مأمور فتح مصر شد و پس از فتح آن منطقه، تا چهارسال از دوران عثمان والی مصر بود، ولی پس

از آن بین «عمرو» و «عثمان» اختلافاتی پیش آمد و از حکومت مصر معزول شد و با خانواده اش به «فلسطین» منتقل گشت.

هنگامی که «معاویه» در شام بر ضدّ امیرمؤمنان (علیه السلام) شورش کرد، از «عمرو عاص» دعوت به همکاری نمود، او پس از تأمل و مشورت با نزدیکانش، سرانجام دعوت معاویه را به شرط واگذاری حکومت مصر پذیرفت (۱) و گفت:

مُعَاوِيَ لَا أُعْطِيكَ دِينِي وَ لَمْ أَنْلِ

بِهِ مِنْكَ دُنْيَا فَأَنْظُرُنْ كَيْفَ تَصْنَعُ

«ای معاویه! دینم را به تو نمی دهم که در مقابل آن به دنیا هم نرسم، بنگر که چه باید بکنی؟!». (۲)

حضرت علی (علیه السلام) طی سخنانی به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

«إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً ۚ» او حاضر نشد با معاویه بیعت کند، مگر این که عطیه و پاداشی از او بگیرد (و حکومت مصر را برای او تضمین نماید) و در مقابل از دست دادن دینش، رشوه اندکی دریافت نماید!». (۳)

و نیز در نامه ای به عمرو عاص فرمود:

«إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِـدُنْيَا أَمْرِي ظَاهِرٌ عَيْتُهُ... فَادَّهَبْتَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتَكَ ۚ» تو دین خود را برای دنیای کسی (معاویه) فروختی که گمراهی وی

پاورقی

۱. مراجعه شود به: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۸۲ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۶۵ و الغدير، ج ۲، ص ۱۴۳ به نقل از عيون الاخبار ابن قتيبه، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۴. رجوع شود به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۶۱ به بعد.

صفحه ۱۶۷

آشکار است ... هم دنیا را از دست دادی و

آری «عمرو» در دام فریبنده دنیاطلبی گرفتار شد، و پس از آن تمام قدرت فکری خویش را در شیطنت به کار گرفت. یکی از معروفترین نقشه‌های شیطانی او، داستان سر نیزه کردن قرآن هاست که در جنگ «صفین» هنگامی که لشکر «معاویه» در آستانه شکست قرار گرفت، او با یک نیزه عجب، لشکر او را از شکست حتمی نجات داد. دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنند و بگویند ما همه پیرو قرآنیم و باید به حکمیت قرآن، تن در دهیم و دست از جنگ بکشیم.

این نیزه چنان در گروهی از ساده لوحان از لشکر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مؤثر افتاد که به طور کلی سرنوشت جنگ را تغییر داد.

«معاویه» به پاس جنایات بی شمار و طراری‌های این وزیر حيله گرش، مصر را مادام العمر به وی بخشید.

ولی عجب! که حکومت سراسر نیرنگ و فریب این جرثومه فساد دوام چندانی نداشت. چند صباحی نگذشته بود که با پیدا شدن آثار و نشانی‌های مرگ، لرزه بر اندامش افتاد و با حسرت و پشیمانی فراوان در کام مرگ فرو رفت.

به گفته «یعقوبی» مورخ معروف، هنگامی که مرگ او فرا رسید، به فرزندش گفت: ای کاش پدرت در غزوه «ذات السلاسل» (در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله)) مرده بود! من کارهایی انجام دادم که نمی دانم در نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. آن گاه نگاهی به اموال بی شمار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود، ای کاش سی سال قبل مرده بودم! دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خودم را بر باد دادم!

دنیا را مقدم داشتم و آخرت را رها نمودم، از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می بینم که معاویه اموال مرا می برد و با شما بدرفتاری خواهد

پاورقی

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۹.

صفحه ۱۶۸

کرد.

یعقوبی می افزاید: هنگامی که «عمرو عاص» مرد، معاویه اموالش را مصادره کرد، و این اولین مصادره اموالی بود که توسط معاویه نسبت به اطرافیانش انجام پذیرفت. (۱)

زیاد بن ابیه (والی بصره و کوفه)

وی در آغاز از خطر سازترین و ناسازگارترین دشمنان برای معاویه به حساب می آمد. مادرش سمیه از جمله زنانی بود که معروف است بالای خانه اش در جاهلیت پرچم سرخی که خاص زنان بدکار بود برافراشته بود و از آنجا که کنیز حرث بود، وی را به ازدواج غلام رومی اش عبید در آورده بود. هنگامی که «زیاد» متولد شد به درستی مشخص نبود پدر واقعی او کیست، به همین جهت با این که به حسب ظاهر، پدرش عبید غلامی رومی بود، وی را «زیاد ابن ابیه» (زیاد فرزند پدرش!) می نامیدند.

ولی تیزهوشی و سخنوری و بی باکی «زیاد» وی را زبانزد خاص و عام کرده بود و رفته رفته به فرد سرشناسی تبدیل شده بود تا جایی که بعدها در دوران حکومت امام امیرمؤمنان (علیه السلام) از طرف آن حضرت به حکومت سرزمین پهناور فارس منصوب شد، شاید به این منظور که جذب دستگاه معاویه نشود.

ولی بارها از طرف معاویه مورد تهدید یا تطمیع قرار گرفت، امّا زیاد در مقابل وی مقاومت کرد، حتی پس از صلح امام حسن (علیه السلام) با این که تمام سرزمین های اسلامی به زیر فرمان معاویه قرار گرفت،

تنها قسمت باقیمانده، فارس بود که همچنان زیر نفوذ حکومت اموی نرفت. پاورقی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۴۶۱-۴۷۶.

صفحه ۱۶۹

معاویه با طرح نقشه ای عجیب «مغیره بن شعبه» دوست دیرین زیاد را نزد وی فرستاد تا از طریق پیشنهاد «برادر خلیفه بودن!» وی را به گردن نهادن در برابر حکومت اموی وادار نماید.

نقشه معاویه کارگر افتاد. زیاد با خود اندیشید در این صورت (برادر معاویه شدن) به یکی از قدرتمندترین مردان عرب تبدیل شده و از این پس، پدرش نه یک غلام رومی گمنام، که ابوسفیان رئیس قبیله قریش خواهد بود و دیگر از رنج بردگی و حقارت و غیر عرب بودن نژادش رهایی خواهد یافت (۱)، این بود که مغلوب این توطئه شد و به سوی دمشق رهسپار گردید.

بدین ترتیب، وی در دام هزار رنگ معاویه گرفتار آمد و یکی از کارگزاران حکومت اموی گردید و سالیان دراز تمام قدرت خود را صرف تحکیم پایه های سلطنت ننگین معاویه نمود.

ابن اثیر مورخ مشهور می نویسد:

«قضیه ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان، اولین حکمی بود که به صورت علنی بر خلاف شریعت مقدس اسلام اعلام گردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده بود:

«الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگ سار شدن است». (۲)

در واقع «زیاد» با این کار، ننگ زنازادگی خویش را می خرید. شیخ محمد عبده از «احمد عباس صالح» نقل می کند که وی پس از اظهار شگفتی از ماجرای الحاق زیاد به ابوسفیان می گوید:

«شگفت آورتر آن که شهادت به رابطه نامشروع «ابوسفیان» با «سمیه»،

که زنی

پاورقی

۱. چنانچه گذشت زیاد فرزند «عبید» غلام رومی «حرث» شمرده می شد. مراجعه شود به کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴ حوادث سال ۴۴.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۴، حوادث سال ۴۴ و مراجعه شود به: نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم، ص ۱۵۰ به بعد.

صفحه ۱۷۰

شوهردار بود، در یک مجلس علنی و رسمی صورت گرفت و زیاد هم از آن احساس شرمندگی نکرد، چرا که وی میان امتیاز برادری با خلیفه! و رسوایی و ننگ زنازادگی برادری را پذیرفت تا از منافع آن بهره مند شود! (۱)

این اتفاق در دنیای اسلام به شدت بازتاب منفی پیدا کرد، و شاعران زبردست عرب با سرودن اشعاری تند و هجوآمیز، از آن به عنوان ننگی بزرگ بر دامن بنی امیه یاد کردند. (۲)

پس از این حادثه، برگ دیگری از زندگی «زیاد» ورق خورد و وی که تا دیروز دشمن سرسخت معاویه بود برای تحکیم حکومت معاویه به خونخوارترین چهره تاریخ مبدل شده بود. فردی که شنیدن نام وی، وحشت و مصیبت را برای مردم به ارمغان می آورد.

ابن ابی الحدید دانشمند مشهور معتزلی در شرح نهج البلاغه اش می نویسد:

«معاویه، حکومت کوفه و بصره را به «زیاد بن ابیه» سپرد و او شیعیان علی (علیه السلام) را از زیر هر سنگ و کلوخ بیرون می کشید و به قتل می رسانید.» (۳)

به جرأت می توان ادعا کرد، یکی از عواملی که موجب شد تا کوفیان با ورود «عبیدالله بن زیاد» به کوفه، با سرعتی شگفت آور از حمایت «مسلم بن عقیل» دست بکشند، همین ترس و وحشتی بود که پدر

سنگ دل و بی رحمش زیاد در دل کوفیان ایجاد کرده بود.

این بود چهره واقعی یکی دیگر از زمینه سازان حادثه دلخراش کربلا.

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه ۴۴.

۲. برای آگاهی بیشتر از شرح حال زیاد مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۷۵ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۴۱ به بعد، (حوادث سال ۴۴ و ۴۵ هجری)؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۳ به بعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۲۱۶-۲۲۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۶-۲۲۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۸.

صفحه ۱۷۱

مغیره بن شعبه (والی کوفه)

«مغیره» بنا به تصریح مورّخان، یکی از مشهورترین حيله گران جهان عرب بود(۱) و بیشتر عمر خویش را در فسق و فجور سپری کرده است.(۲)

ابن ابی الحدید از استادش مدائنی نقل می کند که «مغیره» در دوران جاهلیت از زناکارترین مردم بوده است و این عمل زشت را در عهد عمر، زمانی که والی بصره بود، نیز مرتکب شد.(۳)

وی با این که تقریباً هفت سال قبل از بعثت متولد شده بود ولی تا اندکی پیش از صلح حدیبیه (سال ششم هجری) مشرک باقی مانده بود. پس از آن نیز، بعد از آن که به قتل و کشتار بی رحمانه ای دست زده بود، به مدینه پناه آورد و جان خود را به حسب ظاهر با اسلام آوردن حفظ کرد، ولی مورد استقبال پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان قرار نگرفت.(۴)

«ابن ابی

الحديد» در این باره می نویسد:

«وَ كَانَ إِسْلَامُ الْمُغَيَّرَةِ مِنْ غَيْرِ اِعْتِقَادِ صِدِّحٍ وَلَا اِنَابَةٍ وَ بَيَّهَ جَمِيلَهُ اِسْلَامَ اَوْرَدَنَ مَغِيْرَهُ اَز رُوِي اِعْتِقَادِ صَحِيْحٍ وَ بَا نَيْتِ صَادِقٍ
نبوده است». (۵)

بررسی زندگی سراسر نکبت بار مغیره خود بهترین گواه است که وی هرگز طعم ایمان را نچشیده بود.

در حافظه تاریخ هیچ نقطه روشنی از زندگی وی در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ثبت نشده

پاورقی

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۷۴.

۲. مراجعه شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۱۰، ذیل حکمت ۴۱۳.

۳. همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۹.

۴. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۵۷-۱۵۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ر

ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۸، ذیل حکمت ۴۱۳.

صفحه ۱۷۲

است، ولی پس از ارتحال پیامبر عظیم الشأن (صلی الله علیه و آله) به سختی در تحکیم حکومت خلفا کوشید، تا جایی که در حادثه یورش به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) و به آتش کشیدن آن، حضوری چشمگیر داشت.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در حضور معاویه و سران نابکار بنی امیه در خطابی به مغیره فرمود:

«أَنْتِ ضَرَبْتِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتِ مَا فِي بَطْنِهَا؛ تو همان کسی هستی که حضرت فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر خدا را چنان زدی که بدنش خونین شد و فرزندی را که در رحم داشت، سقط کرد». (۱)

وی در زمان خلافت «عمر» به عنوان والی بصره برگزیده شد، ولی پس از مدتی به جرم زناى محصنه از حکومت آنجا معزول

گشت، ولی

خلیفه، اجرای حدّ الهی یا حدّ اقل تعزیر را نسبت به وی مصلحت ندانست، (۲) بلکه به عکس پس از مدّتی او را به حکومت کوفه منصوب کرد؛ ولی این لکه ننگ از دامنش پاک نشد.

«ابن ابی الحدید» در این باره می نویسد:

«وَ كَانَ عَلِيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمَغِيرَةِ لَا تَبْعُهُ الْحِجَارَةُ؛ حضرت علی (علیه السلام) می فرمود: اگر من بر مغیره دست یابم او را سنگ سار می کنم.» (۳)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در خطابش به «مغیره» در حضور معاویه و جمعی دیگر فرمود:

«أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجِبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ؛ تو همان زناکاری هستی که مستحقّ سنگ سار شدن می باشی.» (۴)

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۰.

۲. مراجعه شود به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶۵-۱۶۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ و ج ۲۰، ص ۸ به بعد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳ و احتجاج، ج ۲، ص ۴۰.

صفحه ۱۷۳

در دوران معاویه، «مغیره» از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و مدّت ها ولایت کوفه و اطراف آن را به عهده داشت و هرگز از سبّ و لعن علی (علیه السلام) در خطبه های نماز جمعه و در حضور جمع، چشم پوشی نمی کرد.

یکی از مصیبت بارترین جنایات مغیره به جوش آوردن دیک طمع معاویه نسبت به طرح ولایت عهدی یزید بوده است که اوّل بار توسط وی به معاویه پیشنهاد داده شد و بنا به گفته خودش: «پای معاویه را در رکابی قرار داده ام که جولانگاهش بر

اُمّت محمّد (صلی الله علیه و آله) بسیار طولانی است و رشته کار این اُمّت را چنان از هم گسستم که دیگر قابل جمع کردن نیست». (۱)

«مغیره» در طول حکومت خویش در کوفه جنایات بی شماری را مرتکب شد و مطابق میل و تأکید معاویه از شکنجه و آزار شیعیان و هواداران امیرمؤمنان (علیه السلام) لحظه ای کوتاه نیامد و در مقابل اعتراض «حُجر بن عدی» مجاهد نستوهی که در راه دفاع از حریم ولایت به شهادت رسید گفته بود:

«ای حُجر! در سرزمینی که من والی آن هستم آشوب به پا می کنی؟! اِتَّقِ السُّلْطَانَ، اِتَّقِ غَضَبَهُ وَ سَيِّطَوْتَهُ؛ از سلطان بترس، از خشم و قدرت او بپرهیز». (۲)

ولی «حُجر» علی رغم این تهدیدها در دفاع از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) از پای ننشست و سرانجام در همین راه شربت شهادت نوشید.

سمره بن جندب (جانشین زیاد در بصره)

پاورقی

۱. «لَقَدْ وَضَعْتُ رَجُلًا مُعَاوِيَةَ فِي عَزْزٍ بَعِيدٍ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّهِ مُحَمَّدٍ وَ فَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَا يُرْتَقُ أَبَدًا» کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۴، حوادث سال ۵۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۰۸ به بعد.

صفحه ۱۷۴

با این که معاویه، نسبت به فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و نیز نسبت به صدها صحابی با سابقه، کمترین توجهی نداشت، بلکه موجبات آزار و قتل آنان را فراهم می ساخت، در عین حال برای آن که گفتار و کردارش به نوعی مورد قبول عامّه و پذیرش مردم قرار گیرد؛ مجبور بود برای توجیه کارهای خود به استخدام افراد دنیاپرستی تن دهد که عنوان صحابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با خود یدک می کشیدند، تا بتواند با دامن

زدن به این تفکر که صحابی پیامبر بودن مساوی با حق گفتن و حق بودن است، خلاف کاری های خویش را توجیه نماید.

در همین راستا معاویه، افرادی چون «ابوهریره» و یا حتّی کسانی مثل «سمره بن جندب» که هیچ سابقه روشنی در اسلام نداشتند تنها به بهانه درک زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جذب می کند و آنان را در خدمت جعل احادیث به نفع خود به کار می گیرد.

روحیه اسلام ستیزی و حق ناپذیری «سمره» را می توان در داستان «حدیث لاضرار» بدست آورد.

خلاصه داستان چنین است: «سمره» برای سرکشی به یک درخت خرما که متعلق به او بود، بدون اجازه وارد «بُستان» یکی از انصار می شد. مرد انصاری که با خانواده اش آنجا زندگی می کرد از وی تقاضا کرد تا پیش از ورود به منزل اجازه بگیرد، ولی سمره نپذیرفت. نزاع آنان بالا گرفت و مرد انصاری شکایت خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) «سمره» را احضار فرمود و به او پیشنهاد کرد آن درخت را به چند برابر قیمتش بفروشد ولی سمره امتناع ورزید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) درختی را در بهشت به جای آن به او وعده داد، ولی سمره همچنان سماجت کرد و زیربار نرفت.

اینجا بود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به مرد انصاری دستور داد تا درخت را از ریشه در آورد و پیش روی سمره بیفکند و فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ». (۱)

پاورقی

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۹۲، باب الضرار، حدیث ۲ و تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۶، باب بیع الماء، حدیث ۶۵۱.

برای آگاهی بیشتر از مدارک و محتوای این قاعده

مراجعه شود به: القواعد الفقهيّة تأليف آية الله العظمى ناصر مكارم شيرازی، ج ۱، ص ۲۹ به بعد.

صفحه ۱۷۵

«ابن ابی الحديد» به نقل از استادش «ابوجعفر» می نویسد:

«سمره» با گرفتن چهارصد هزار درهم از معاویه حاضر شد این حدیث را جعل کند که آیه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...) (بقره، ۲۰۷)، که در مورد حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است؛ در شأن ابن ملجم است. (۱) (مشروح این روایت به زودی خواهد آمد).

کوتاه سخن این که «معاویه» از وجود «سمره» در دستگاه خویش سود بسیار برد و او نیز از معاویه پاداش خوش خدمتی هایش را می گرفت و سرانجام به عنوان جانشین زیاد در بصره برگزیده شد، و این مرد تاریک دل، در بصره هزاران نفر را به جرم دین داری و عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به قتل رساند.

طبری مورخ معروف نقل می کند که «محمد بن سلیم» از «ابن سیرین» پرسید: آیا «سمره» کسی را به قتل رسانده است؟

پاسخ داد:

«هَلْ يُحْصَى مَنْ قَتَلَ سَمْرَةَ ابْنُ جُنْدَبٍ؟ إِسْتَتَخَلَفَهُ زِيَادٌ عَلَى الْبُضَيْرَةِ وَ أَتَى الْكُوفَةَ فَجَاءَ وَ قَدْ قَتَلَ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ مِنَ النَّاسِ؛ آیا می شود تعداد کشته شدگان به دست سمره را به شماره در آورد؟! «زیاد» او را به جانشینی خویش در بصره قرار داد و وی هشت هزار تن را به قتل رساند».

طبری می افزاید: «زیاد» از سمره پرسید: آیا نترسیدی در این میان، بی گناهی را کشته باشی؟! پاسخ داد: اگر دوبرابر این تعداد را نیز می کشتم، باکی نداشتم. (۲)

مردی به نام «ابوسوار عدوی» می گوید: «سمره» فقط از قوم من در یک سپیده دم

پاورقی

۱. شرح

نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۵۶ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۶، حوادث سال ۵۳، مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۳، حوادث سال ۵۰.

صفحه ۱۷۶

چهل و هفت تن از جمع آوری کنندگان قرآن را به قتل رساند. (۱)

با این که «سمره» برای رسیدن به منافع مادی حاضر به هر جنایتی بود و سالیان درازی در دستگاه حکومت معاویه به توجیه جنایات وی و سران بنی امیه اشتغال داشت، ولی حکومتش بر بصره بیش از شش ماه دوام نیافت، هنگامی که حکم عزلش از جانب معاویه صادر شد، از روی خشم گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ مُعَاوِيَةَ! وَاللَّهِ لَوْ أَطَعْتُ اللَّهَ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ مَا عَيْدَنِي أَبَدًا، خُذَا لَعْنَتَ اللَّهِ كَمَا أَطَعْتُ مُعَاوِيَةَ! بِه خدا سوگند! اگر آن گونه که از معاویه اطاعت کردم، از خداوند اطاعت می نمودم هرگز مرا گرفتار عذاب نمی کرد.» (۲)

۳ بستر سازی های فرهنگی برای پیشبرد اهداف شوم خویش

اشاره

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تثبیت حکومت اموی و محو تدریجی آثار اسلام، نیاز به انجام مقدمات و ایجاد بسترهای مناسب فرهنگی داشت. او می بایست فرهنگ جدیدی را از اسلام به جامعه اسلامی عرضه کند، تا در پرتو آن، امور سیاسی خود را پیش ببرد. از این رو، دست به حرکات مختلف و شگردهای گوناگونی زد که بخشی از آنها به شرح زیر است:

الف) جلوگیری از تفسیر قرآن

محو ظاهری الفاظ قرآن در جامعه اسلامی برای معاویه ممکن نبود، ولی از آن جا

پاورقی

۱. همان مدرک.

۲. همان مدرک.

صفحه ۱۷۷

که وجود قرآن با تفسیر صحیح و فهم درست آیات آن، مانع خودکامگی های او بود، از دانشمندان امت اسلامی می خواهد از تفسیر و تأویل صحیح آن پرهیزند. ماجرای گفتگوی معاویه با ابن عباس در این زمینه شنیدنی است:

در سفری که معاویه در ایام خلافت خویش به مدینه داشت، به ابن عباس برخورد کرد، وقتی که او را دید، گفت: ای ابن عباس! ما به همه سرزمین اسلامی نامه نوشتیم که کسی حق ندارد از مناقب علی و خاندانش چیزی را نقل کند پس تو نیز زبانت را نگه دار و چیزی مگو!

ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟

معاویه گفت: هرگز!

ابن عباس گفت: پس ما را از تفسیر و تأویل آن باز می داری؟

معاویه گفت: آری!

ابن عباس: بنابراین ما فقط باید قرآن بخوانیم، ولی از مقصود آن چیزی نپرسیم!

آنگاه ادامه داد: کدام یک بر ما واجب تر است، خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟

معاویه: عمل به قرآن!

ابن عباس: چگونه به قرآن عمل کنیم در حالی که نمی دانیم خدا چه امری را قصد

کرده است (بنابراین، بدون فهم آیات نمی شود به آن عمل کرد).

معاویه: اشکالی ندارد، شما تأویل و تفسیر آیات را از کسانی پرسید که مطابق تفسیر و تأویل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند!

ابن عباس: قرآن بر اهل بیت ما (رسول خدا و خاندان پاکش (علیهم السلام)) نازل شده است، آنگاه تفسیر آن را از آل ابوسفیان پرسیم؟!...

معاویه که پاسخی نداشت با نهایت گستاخی به ابن عباس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما (اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام)) نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن را برای مردم نقل کنید...

صفحه ۱۷۸

آنگاه افزود: اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود. (۱)

معاویه نمی خواهد مردم از حقایق قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به اهل بیت (علیهم السلام) بود، آگاه شوند؛ وی به دنبال تفسیر قرآن و بیان مصادیق و شأن نزول آیات مطابق «تفسیر اموی» است! و حتی بیان آن را از مردی همانند ابن عباس که آشنای به تفسیر و تأویل آیات است، بر نمی تابد؛ چرا که آگاهی از حقایق قرآن، بزرگترین مانع خودکامگی های او و حکومت اموی است و بهترین راه برای چنین هدفی، در جهل نگه داشتن مردم است؛ همان گونه که سال ها مردم شام را در بی خبری از حقیقت قرآن و اسلام نگه داشت و حداکثر استفاده را از ناآگاهی آنان در پیشبرد مقاصد خویش برد.

(ب) ترویج مذهب جبر

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش عقیده جبر را میان مسلمانان ترویج می کرد. نقل شده است که معاویه می گفت: «عمل و

کوشش هیچ نفعی ندارد، چون همه کارها به دست خداوند است» (۲).

این سخن معاویه نه از روی اعتقاد، بلکه برای تحمیل خلافت خود بر مردم بود؛ چنان که از او نقل شده است که می گفت:

«هَذِهِ الْخِلَافَةُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَضَاءٌ مِنَ قَضَاءِ اللَّهِ؛ خلافت من یکی از فرمان های خداست و از قضا و قدر پروردگار می باشد!».

(۳)

پاورقی

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۴.

۲. حياه الصحابه، ج ۳، ص ۵۲۹ (به نقل از تاريخ سياسى اسلام، ج ۲، ص ۴۱۰).

۳. مختصر تاريخ دمشق، ج ۹، ص ۸۹. وی همچنین در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید در سال ۵۶ هجری در مدینه، به وی گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ ماجرای زمامداری یزید قضای حتمی است که بندگان در این ارتباط از خود اختیاری (در مخالفت) ندارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰).

صفحه ۱۷۹

در واقع ترویج این عقیده برای جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود. بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی فایده است.

معاویه با این ترفند، بذر سستی و بی اثر بودن تلاش های معترضان را در جامعه منتشر می ساخت و آن ها را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کرد.

ج) تحریم ذکر فضایل علی (علیه السلام) و جعل حدیث درباره دیگران

معاویه برای جلوگیری از نفوذ معنوی اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و به ویژه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به مقابله با نشر فضایل آن حضرت (علیه السلام) پرداخت؛ از یک سو چنان بر شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت

می گرفت که کسی جرأت بیان فضایل مولا (علیه السلام) را پیدا نکند، و از سوی دیگر دستور داد، برای خلفای گذشته، به ویژه عثمان به نقل (و جعل) فضایل پردازند و برای ناقلان این فضایل جوایز فراوانی در نظر گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد:

«معاویه به والیان شهرها نامه نوشت و طی بخش نامه ای به همه آنان ابلاغ کرد که: علاقمندان عثمان و آنان که فضایل و مناقبش را نقل می کنند، از مقربان دستگاه حکومتی قرار داده و مورد اکرام و احترام ویژه قرار دهند و اگر کسی روایتی را در فضیلت وی نقل کرد، علاوه بر نام او، نام پدر و خویشاوندانش را بنویسید، تا به همه آنان جایزه و پاداش دهم!

این بخش نامه اجرا شد و در نتیجه جوایز و پاداش های فراوانی میان مردم سرازیر گردید و چند سالی به همین منوال گذشت، تا آن که بار دیگر نوشت: «احادیث در

صفحه ۱۸۰

فضایل و مناقب عثمان فراوان شد! از این پس از مردم بخواهید تا در فضایل دیگر صحابه به ویژه آن دو خلیفه به نقل حدیث پردازند و در برابر هر حدیثی که در فضیلت علی (علیه السلام) نقل شده است، بانقل همان فضایل برای دیگر صحابه به مقابله با فضایل علی (علیه السلام) پردازند!».

ابن ابی الحدید می افزاید:

«معاویه چنان بر شیعیان علی (علیه السلام) سخت گرفت که اگر مردی از شیعیان امیرمؤمنان (علیه السلام) می خواست حدیثی را درباره آن حضرت و یا از آن حضرت برای افراد مورد اعتماد نقل کند، از او پیمان های مؤکد می گرفت و او را سوگند می داد که این ماجرا را

پنهان نگه دارد، سپس حدیث را برای وی می گفت.

این سخت گیری ها و آن بذل و بخشش های معاویه جهت نشر فضایل خُلفا به ویژه عثمان سبب شد که احادیث دروغین فراوان شود و هر کس برای کسب متاع دنیا حدیثی در فضیلت افراد مورد نظر معاویه نقل کند». (۱)

این دانشمند بزرگ اهل سنّت در جای دیگر از کتابش می نویسد:

«بنی امیّه از آشکار شدن فضایل علی (علیه السلام) جلوگیری کردند، و هر کس روایتی را در این باره نقل می کرد، مجازات می کردند؛ تا آنجا که اگر کسی می خواست روایتی را از آن حضرت حتّی روایتی که مربوط به فضیلت وی نبود، بلکه درباره احکام دینی بود نقل کند، جرأت نداشت، نام آن حضرت را ببرد، بلکه می گفت: «عن ابی زینب» یعنی ابوزینب چنین گفته است!». (۲)

داستان جعل فضایل برای خلفای گذشته و حتّی برای خود معاویه و بیان آن در

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶ (با اختصار).

۲. همان مدرک، ج ۴، ص ۷۳. توجّه دارید که کنیه معروف آن حضرت ابوالحسن است، ولی جوّ اختناق حکومت اموی چنان بر شیعیان سخت گرفته بود که نه تنها از بردن نام و القاب آن حضرت می ترسیدند، بلکه از کنیه معروف آن حضرت نیز استفاده نمی کردند و از کنیه غیر معروف (ابوزینب) بهره می گرفتند.

صفحه ۱۸۱

منبرها و مکتب خانه ها را مرحوم طبرسی نیز در احتجاج نقل می کند. (۱)

ابن ابی الحدید از یکی از بزرگان علم حدیث نقل می کند که: «بیشترین احادیث جعلی و دروغین در فضایل صحابه، در عصر حاکمیت بنی

امیه ساخته و ترویج شد؛ هدف حدیث سازان این بود که با کوبیدن بنی هاشم به حاکمان بنی امیه نزدیک شوند (و به مال و مقام دست یابند)». (۲)

دستگاه خلافت معاویه به این مقدار نیز اکتفا نکرد، بلکه به یکی از حدیث سازان، مقدار فراوانی پول داد، تا شأن نزول برخی از آیات را به نفع دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام) و به ضرر آن حضرت تحریف کند!

معروف است معاویه مبلغ چهارصد هزار درهم به «سمره بن جندب» (یکی از حدیث سازان) داد، تا اعلام کند که این دو آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَئِئًا فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ)؛ (۳) و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند. آنان هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند) در راه فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد. (۴)

پاورقی

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۴-۸۵. مرحوم علمامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير احاديث ساختگی در فضایل خلفا و همچنین معاویه را به طور مشروح مورد بحث و بررسی قرار داده است. (رجوع کنید به: الغدير، ج ۷، ۸، ۹ و ۱۰).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶.

۳. بقره، آیات ۲۰۴-۲۰۵.

۴.

در حالی که این آیه مطابق سخن مفسران درباره «اخنس بن شریق» منافق نازل شده است، که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست به جنایاتی زد. (۱)

وی همچنین اعلام کرد آیه ۲۰۷ سوره بقره که می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ)؛ «برخی از مردم جان خویش را به خاطر خشنودی خدا می فروشند». در وصف ابن ملجم (قاتل امیر مؤمنان (علیه السلام)) نازل شده است، (در حالی که این آیه درباره علی (علیه السلام) در ماجرای لیله المبیت نازل شده بود). (۲)

تمام این تلاش ها برای آن بود که خط فضیلت علوی مورد تردید مسلمانان قرار گیرد، و بغض و کینه جانشین آن شود تا در پناه آن، معاویه خط سیاه اموی را که از سرچشمه جاهلی سیراب می شد، ترویج کند و به اهداف دنیا طلبانه خویش برسد.

(د) ترویج ناسزاگویی به علی (علیه السلام)

معاویه به پرده پوشی فضایل علی (علیه السلام) و ترویج فضایل ساختگی سایر خلفا و بعضی از صحابه اکتفا نکرد، بلکه به سب و ناسزاگویی آن حضرت روی آورد و آنچه را که پیش از آن، میان مردم شام سنت ساخته بود، به سایر بلاد اسلامی نیز گسترش داد و به سب و لعن امیر مؤمنان (علیه السلام) در محافل و مجالس و برفراز منبرها و در خطبه های نماز جمعه فرمان داد.

مرحوم علامه امینی با استناد به منابع معتبر اهل سنت می نویسد:

«معاویه پیوسته اصرار داشت که روایاتی در نکوهش مقام امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

پاورقی

۱. رجوع کنید به: تفسیر فخر رازی، روح المعانی، الدرّ المنثور، مجمع البیان و تفسیر نمونه (ذیل تفسیر آیات فوق).

۲. آری؛

این آیه در عظمت فداکاری امیرمؤمنان(علیه السلام) نازل شده است. مطابق نقل مفسران و مورخان شیعه و سنی این آیه مربوط به ليله المبيت یعنی آن شب است که مشرکان مکه قصد داشتند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را در منزلش به قتل برسانند و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به فرمان الهی بستر خود را ترک کرد و علی(علیه السلام) آن شب به جای پیامبر(صلی الله علیه و آله) خوابید. صبحگاهان که مشرکان با شمشیرهای آخته بر آن خانه هجوم آوردند، علی(علیه السلام) را در آن جا یافتند و با این فداکاری، رسول خدا از دست مشرکان نجات یافت و از همان جا هجرت رسول خدا به سوی مدینه آغاز شد. بنابراین، آیه فوق درباره عظمت کار امیرمؤمنان(علیه السلام) که با وجود خطر فراوان، شجاعانه و فداکارانه آن شب را در بستر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به سر برد، نازل شده است. (برای آگاهی از مصادر این شأن نزول، رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷، تفسیر آیه ۲۰۷ سوره بقره).

صفحه ۱۸۳

جعل کند و این کار را آن قدر ادامه داد که کودکان شام با آن خو گرفتند و بزرگ شدند و بزرگسالان به پیری رسیدند. هنگامی که پایه های بغض و عداوت نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) در قلوب ناپاکان محکم شد، سنت زشت لعن و سب مولا علی(علیه السلام) را به دنبال نمازهای جمعه و جماعت و بر منابر، در همه جا، حتی در محل نزول وحی یعنی مدینه رواج داد. (۱)

«جاحظ» نقل می کند که معاویه در پایان خطبه نماز، با کلماتی زشت (۲)، علی(علیه السلام) را مورد سب و لعن قرار می داد و آنگاه

همین جملات را طیّ بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی فرستاد، تا خطبای جمعه! نیز هماهنگ با او این گونه آن حضرت را لعن نمایند. (۳)

همچنین نقل شده است که معاویه در قنوت نماز خویش علی، حسن و حسین (علیهم السلام) را لعن می کرد. (۴)

ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «به دستور معاویه خطبا در هر آبادی و بر فراز منبرها، علی (علیه السلام) را لعن می کردند و به او و خاندان پاکش ناسزا می گفتند». (۵)

طبری (مورّخ معروف) می نویسد: «وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه ساخت، به وی گفت:

«لَا تَتَّحِمَ عَن شَتْمِ عَلِيٍّ وَ ذَمِّهِ؛ از ناسزاگویی و مذمت نسبت به علی پرهیز نکن!»». (۶)

پاورقی

۱. الغدير، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۲. این کلمات را ابن ابی الحدید در شرح خود (ج ۴، ص ۵۶) به نقل از جاحظ آورده است که به علت زشتی این کلمات، از نقل آن خودداری می کنیم.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۹.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۸ (حوادث سال ۵۱ هجری) و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲.

صفحه ۱۸۴

اصرار معاویه بر این کار تا آنجا بود که وقتی در مراسم حج شرکت کرد و وارد مدینه شد، تصمیم داشت، بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) را لعن کند. به او گفتند: «سعد بن ابی وقاص» در اینجا حضور دارد و از این کار ناخشنود خواهد شد، بنابراین، خوب است پیش از

آن، با وی مشورت کنی.

معاویه قصد خویش را با وی در میان گذاشت. سعد گفت: اگر چنین کنی، من دیگر به مسجد پیامبر نخواهم آمد. معاویه که چنین دید تا زمانی که سعد زنده بود در آنجا اقدام به لعن نکرد. (۱)

در کتاب «صحیح مسلم» (از کتاب های معروف و معتبر اهل سنت) آمده است: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را ناسزا نمی گویی؟ سعد در پاسخ گفت: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عظمت علی (علیه السلام) شنیده ام که اگر یکی از آنها در حق من بود، از داشتن شتران سرخ مو (کنایه از اموال فراوان است) برایم بهتر بود.

آنگاه سعد بن ابی وقاص آنها را نقل کرد. (۲)

معاویه کینه توز عجیبی بود و شاید کمتر کسی در کینه توزی به پای او می رسید تا آنجا که درخواست بزرگان اسلام و حتی برخی از بنی امیه را جهت ترک این عمل زشت و نفرت انگیز رد می کرد و همچنان به کار خویش ادامه می داد.

علامه مجلسی نقل می کند: در ملاقاتی که ابن عباس با معاویه داشت، به وی گفت: ای معاویه! تو علی را می شناسی و سابقه او را در اسلام می دانی و به فضل و مقام وی

پاورقی

۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۶.

۲. آن سه فضیلت عبارتند از:

الف در جریان تبوک که علی (علیه السلام) را در مدینه به جای خود گذاشت، خطاب به وی فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا بُؤَةَ بَعْدِي؛ آیا خشنود نیستی که جایگاه تو

در نزد من همانند هارون نسبت به موسی باشد (با این تفاوت) جز آن که بعد از من نبوتی نیست».

ب در جنگ خیبر بعد از آن که دیگران نتوانستند قلعه خیبر را بگشایند فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند». آنگاه پرچم را به دست علی (علیه السلام) داد و فتح و پیروزی حاصل شد.

ج وقتی که (در ماجرای مباحله) آیه ۶۱ سوره آل عمران (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را فرا خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلِي» خداوند! اینان خاندان من هستند (که مشمول این آیاتند)». (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم، با تلخیص).

صفحه ۱۸۵

آگاهی؛ اکنون که وی از دنیا رفته است، دستور بده بر منبرهایتان به وی ناسزا نگویند. معاویه با وقاحت تمام درخواست وی را رد کرد. (۱)

ابوعثمان جاحظ می گوید: گروهی از بنی امیه با توجه به آثار منفی این کار به معاویه گفتند: تو به آنچه خواستی رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار! پاسخ داد: نه به خدا سوگند! باید آن قدر این کار ادامه یابد، تا کودکان با آن بزرگ شوند و بزرگسالان با آن پیر گردند و هیچ کس فضیلتی برای علی نگوید! (۲)

به هر حال، با این برنامه، لعن علی (علیه السلام) و خاندان وی به صورت یک سنت درآمد و هفتاد هزار منبر در عصر

اموین در سراسر کشور اسلامی نصب شد و بر فراز آن ها، علی (علیه السلام) را لعن می کردند. (۳)

این برنامه تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و آثار منفی آن هر روز آشکارتر می شد تا آن که وی در زمان خلافت خویش (سال ۹۹ هجری) طی بخش نامه ای به همه بلاد اسلامی دستور لغو این سنت زشت را صادر کرد. (۴)

آری بنی امیه برای کتمان سابقه زشت خود و جلوگیری از نشر فضایل علی (علیه السلام) و در نتیجه گرایش مردم به «خطّ علوی» به سب و لعن آن حضرت روی آوردند. در واقع، آنان ادامه حکومت جنایت بار خویش را بر پایه چنین سنتی استوار می دیدند. این نکته ای است که «مروان بن حکم» بدان تصریح کرده است.

در تاریخ می خوانیم که وقتی از «مروان حکم» سؤال شد که چرا شما علی را سب و لعن می کنید؟ و این کار چه نفعی برای شما دارد؟ پاسخ داد:

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. ربیع الابرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶ (مطابق نقل الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶).

۴. کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸. (برای آگاهی بیشتر از ماجرای سنت معاویه و پیروانش در سب و لعن مولا (علیه السلام) رجوع کنید به: الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۱ به بعد و جلد ۱۰، ص ۲۵۷ به بعد شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶ به بعد پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج

«لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِدَلِكِكَ؛ حُكُومَتِ مَا جَزَا بِأَيْنِ كَارِ سَامَانَ نَمِي يَابِدُ». (۱)

آنان با طرح و گسترش چنین حرکت زشت و ناجوانمردانه ای، آزار، کشتن و اسارت خاندان هاشمی را برای مزدوران خویش امری ساده و حتی مورد رغبت و پسندیده می ساختند و در پناه آن به اهداف شوم دنیاطلبانه خویش دست می یافتند.

۴ به شهادت رساندن امام حسن مجتبی (علیه السلام)

معاویه می دانست که با وجود امام حسن (علیه السلام) نمی تواند به سادگی به اهداف شوم دراز مدت خویش و تثبیت خلافت در خاندان اموی دست یابد؛ مخصوصاً که در پیمان نامه صلح او با امام مجتبی (علیه السلام) آمده بود که معاویه پس از خویش، کسی را برای خلافت معرفی نکند و کار آن را به مسلمین بسپارد. (۲)

از این رو، معاویه برای برداشتن موانع از سر راه خویش و هموار ساختن سلطنت یزید فاسد، دست به جنایت دیگری زد و امام مجتبی (علیه السلام) را به شهادت رساند. ولی برای در امان ماندن از پی آمد چنین جنایت بزرگی، مخفیانه و با مسموم ساختن آن حضرت، به چنین عملی اقدام کرد.

مطابق نقل جمعی از مورخان شیعه و سنی، معاویه به همسر امام حسن (علیه السلام) که دختر اشعث بن قیس (۳) بود، پیام داد که اگر وی حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم سازد، او را به همسری پسرش یزید در خواهد آورد. معاویه برای جلب اعتماد «جعده دختر اشعث» مبلغ یکصد هزار درهم نیز برای وی فرستاد. دختر اشعث نیز پذیرفت که

پاورقی

۱. رجوع کنید به: انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج

۱۳، ص ۲۲۰ و الغدير، ج ۷، ص ۱۴۷، ج ۸، ص ۲۶۴ و ج ۹، ص ۳۹۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. (البته مطابق نقل ابن قتیبه در «الامامه و السياسه» جلد ۱، صفحه ۱۸۴، معاویه تعهد کرده بود که پس از مرگش، خلافت به امام حسن (علیه السلام) منتقل شود. در این صورت انگیزه معاویه برای به شهادت رساندن آن حضرت، روشن تر است. همین انگیزه را علامه امینی در الغدير، ج ۱۱، ص ۹، از ابوالفرج اصفهانی نویسنده کتاب «مقاتل الطالبین» نقل می کند؛ ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹ می نویسد: امام حسن (علیه السلام) با وی شرط کرده بود که خلافت پس از معاویه، در اختیار او قرار گیرد).

۳. برای آگاهی از زندگی و سابقه اشعث، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۶۴۴ به بعد (ذیل خطبه نوزدهم).

صفحه ۱۸۷

همسر خود حضرت امام مجتبی (علیه السلام) را مسموم سازد و به شهادت برساند (هر چند معاویه، وی را هرگز به همسری یزید در نیاورد!). (۱)

مورخ معروف «ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: معاویه می خواست برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد؛ ولی وجود امام حسن (علیه السلام) و سعد بن ابی وقاص کار را برای او مشکل می ساخت، از این رو، هر دوتن را مسموم ساخت. (۲)

تأسف بارتر آن که، وقتی خبر شهادت امام حسن (علیه السلام) به شام رسید، معاویه و دیگر درباریان جنایتکارش خوشحال شدند و به سجده افتادند. (۳)

به هر حال، تردیدی نیست که معاویه برای رسیدن به اهداف شوم خود، سعی می کرد همه موانع را

از سر راه خود بر دارد و مسیر را برای «خلافت موروثی آل امیه» هموار سازد که یکی از موانع مهم، حضور امام حسن مجتبی (علیه السلام) با آن همه شایستگی ها و عظمت فردی و خانوادگی بود. از این رو، دست خود را به این جنایت عظیم آلوده ساخت و به واسطه زنی دنیاپرست به خیال خویش به هدفش نائل شد.

۵ کشتن شیعیان به بهانه های گوناگون

توضیح

معاویه بعد از تثبیت قدرت خویش و پس از مسموم ساختن امام مجتبی (علیه السلام) برخلاف مفاد صلح نامه (۴) و بر خلاف تمام اصول انسانی و دینی به کشتار وسیع

پاورقی

۱. رجوع کنید به: کتاب های معتبر تاریخی از شیعه و سنی؛ مانند: ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۷-۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۹؛ تذکره الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲. ابن عبدالبر نیز در استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰ در شرح حال امام حسن (علیه السلام) می نویسد: گروهی گفته اند که آن زن به دسیسه معاویه و پولی که برای وی فرستاد، آن حضرت را مسموم ساخت (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْسِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَ مَا بَدَّلَ لَهَا فِي ذَلِكَ).

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۸.

۳. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۹.

۴. در یکی از بندهای صلح نامه آمده بود: «وَ أَنْ يُؤْمَنَ شِيعَتَهُ، وَلَا يَتَعَرَّضَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ؛ امیت شیعیان علی (علیه السلام)

را تضمین کند و متعرض احدی از آنان نشود». (مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸ و ارشاد شیخ مفید، ص ۳۵۵).

صفحه ۱۸۸

شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دست زدند تا با از میان برداشتن مخالفان، راه را برای خود کامگی هایش هموارتر سازد.

ابن ابی الحدید با اشاره به این دوران می نویسد: «فشارها بر شیعیان ادامه داشت، تا آنگاه که امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسید پس از آن، سختی ها و فشارها بر شیعیان افزایش یافت، به گونه ای که هر شیعه، از کشته شدن و یا تبعید و آواره شدن بیمناک بود». (۱)

امام باقر (علیه السلام) با اشاره به فضای تاریک و وحشت بار عصر معاویه می فرماید:

«وَ كَانَ عَظْمٌ ذَلِكُ وَ كِبْرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (علیه السلام) فَقَتَلَتْ شَيْعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدِهِ وَ قَطَّعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلَ عَلَيَّ الظَّنِّهِ وَ كَانَ مَنْ يُذَكَّرُ بِحُبِّنَا وَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سُجِنَ أَوْ نُهِبَ مَالُهُ أَوْ هُدِّمَتْ دَارُهُ» بیشترین و بزرگترین

فشارها بر شیعیان در عصر معاویه، پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) بود. در آن زمان در هر شهری شیعیان ما کشته می شدند و دست ها و پاهایشان با اندک گمان و بهانه ای قطع می شد. شدت سخت گیری به حدی بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد، زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش ویران می گشت». (۲)

در این هنگام، معاویه فرمانداری کوفه را به «زیاد بن ابیه» (۳) سپرد و وی که شیعیان علی (علیه السلام) را به خوبی می شناخت، به تعقیب آنان پرداخت و بسیاری از افراد سرشناس و مؤثر از دوستان علی (علیه السلام) را به قتل رساند. شدت سخت گیری و جنایت «زیاد» را ابن

ابی الحدید معتزلی این گونه ترسیم می کند:

«زیاد، شیعیان علی (علیه السلام) را زیر هر سنگ و کلوخی (در هر مکانی) یافت به قتل

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۸.

۳. شرح حال «زیاد» پیش از این گذشت.

صفحه ۱۸۹

رساند؛ آنها را دچار ترس و وحشت ساخت و دست و پای آنان را قطع کرد و چشم های آنها را از حدقه بیرون آورد، آنان را به دار آویخت و گروهی از آنان را از سرزمین عراق آواره ساخت، تا جایی که هیچ فرد سرشناسی از شیعیان در عراق نماند.»
(۱)

جنايات «زیاد» در نامه امام حسین (علیه السلام) به معاویه نیز آمده است؛ در بخشی از نامه آن حضرت می خوانیم:

«ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَيَقَطِّعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَيَصِلُ إِلَيْهِمْ عَلَى جُنُودِ النَّخْلِ؛ آنگاه زیاد را بر مسلمانان مسلط ساختی و او نیز آنان را به قتل می رساند و دست و پای آنان را به عکس یکدیگر (به طرز وحشتناک) قطع می کند و آنان را بر دار اعدام می آویزد.» (۲)

شهادت حُجر بن عدی (۳)

از جنايات عظیمی که در این مدّت توسط عمّال معاویه انجام گرفت و بسیاری از مورّخان شیعه و سنّی آن را نقل کرده اند، شهادت «حُجر بن عدی» و یاران گرانقدرش بود. اینان از مردان شایسته و به زهد و تقوا و ایمان شناخته شده بوده اند و فقط به جرم پیروی از علی (علیه السلام) و ایستادگی در برابر ناسزاگویی های «زیاد» نسبت به آن حضرت به

پاورقی

۱. فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ

وَمَدْر، وَ أَخَافَهُمْ، وَ قَطَعَ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلَ، وَ سَمَلَ الْعُيُونَ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَدَهُمْ عَنِ الْعِرَاقِ؛ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا مَعْرُوفٌ مِنْهُمْ (همان مدرک، ص ۴۴). محقق ارجمند جناب شیخ باقر قرشی می نویسد: زیاد قصد کرد کوفه را از شیعیان خالی کند و شوکت آنان را در هم بشکند؛ از این رو، پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه (و عراق) را آواره منطقه خراسان کرد، و البته همین جمعیت موجب نشر تشیع در آن منطقه و تشکیل گروه های مقاومت و مبارزه علیه امویان شد. (حیاه الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۸).

۲. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۳. حُجْر بن عدی از بزرگان صحابی رسول خدا بود. دانشمندان شیعه و سنی تعبیرات بلندی در عظمت او نقل کرده اند. درباره او نوشته اند: وی هر چند از نظر سن و سال از دیگر صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کوچک تر بود، ولی از نظر عظمت از بزرگان صحابه بود. حاکم نیشابوری در مستدرک از او با عنوان «راهب أصحاب محمّد» یاد کرده است و ابن اثیر در اسدالغابه و ابن حجر عسقلانی در الاصابه از او به عنوان «حُجْر الخیر» یاد کرده اند. درباره او آمده است که وی مردی عابد بود، همیشه با وضو بود و هر گاه وضو می گرفت، نماز می خواند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه وی را مستجاب الدعوه دانسته اند. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ الاصابه فی

تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۶ به بعد؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹ به بعد و الغدیر، ج ۱۱، ص ۵۳ به بعد.

صفحه ۱۹۰

طرز فجیعی به شهادت رسیدند، که فشرده آن چنین است:

زمانی که «مغیره بن شعبه» از سوی معاویه حاکم کوفه شد، به دستور معاویه در خطبه ها و سخنرانی ها نسبت به علی (علیه السلام) دشنام و ناسزا می گفت. در این میان «حُجر بن عدی» در برابر او ایستادگی می کرد و از فضایل علی (علیه السلام) می گفت، و معاویه را رسوا می ساخت. «حُجر» که مردی با نفوذ و از شخصیت های معروف کوفه بود، با بیانش توطئه های مغیره را خنثی می ساخت.

جمع زیادی از مردم کوفه نیز با وی همراهی می کردند و به مخالفت با سخنان «مغیره» می پرداختند. مغیره که ترس داشت دست خویش را به خون آنان آلوده سازد، تحمّل می کرد؛ ولی همیشه «حُجر» را از پی آمد سخنانش می ترساند و می گفت همه حاکمان مانند من تحمّل نخواهند کرد و در برابر تو شدّت عمل به خرج خواهند داد.

مغیره در سال ۵۱ هجری به هلاکت رسید و آنگاه معاویه «زیاد» را که والی بصره بود، با حفظ سِمَت، به ولایت کوفه منصوب کرد. «زیاد» نیز همانند دیگر والیان جور و به دستور معاویه بر فراز منابر و در سخنرانی ها به سبّ و بدگویی علی (علیه السلام) می پرداخت که با مخالفت «حُجر» مواجه می شد.

«حُجر بن عدی» و یارانش که تحمّل این ناسزاگویی ها را نداشتند، در برابر دستگاه ستمگر معاویه و «زیاد» ایستادگی کردند و از افشای

حاکم شام و آل ابوسفیان خودداری نمی کردند و به تهدیدات «زیاد» ستمگر اعتنایی نداشتند.

سرانجام زیاد، آنها را دستگیر کرد و همراه با نامه ای در مذمت و بدگویی از آنان به شام روانه ساخت.

حجر و یارانش را در «مرج عذرا» (منطقه ای در نزدیکی دمشق) نگه داشتند، تا حکم آنان از سوی معاویه صادر شود.

از میان این گروه که چهارده تن بودند، هفت تن با وساطت بعضی به نزد معاویه نجات یافتند و ولی حُجر به همراه شش تن از یارانش که مقاومت می کردند به جرم

صفحه ۱۹۱

دینداری و محبت به علی (علیه السلام) به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. (۱)

در کتاب کنز العمال (از کتاب های معروف اهل سنت) آمده است که حُجر به هنگام شهادت چنین وصیت کرد:

«لَا تُطَلِّقُوا عَنِّي حَدِيدًا وَلَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي لَأَقِ مُعَاوِيَةَ بِالْجَادَّةِ وَإِنِّي مُخَاصِمٌ رُغْلٍ وَزَنْجِيرٍ رَأْسٍ مِنْ أَيْدِيكُمْ»
و پایم باز نکنید و خونم را نشوید و مرا در پیراهنم دفن کنید! چرا که می خواهم به این صورت معاویه را در قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدا دیدار کنم. (۲)

قبر جناب حجر و یارانش امروزه در منطقه «مرج عذرا»، در نزدیکی دمشق معروف و مشهور است و زیارتگاه گروه زیادی از مسلمانان می باشد.

شهادت حُجر بن عدی و یارانش چه در همان زمان و چه پس از آن، مورد اعتراض شدید مردم قرار گرفت و از آن به عنوان لکه ننگی در زندگی معاویه یاد می شد.

امام حسین (علیه السلام) در نامه ای به معاویه به شهادت حُجر و یارانش اشاره می کند و می فرماید:

«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ

أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْظِعُونَ بِالْبَدْعِ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَكَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاطِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَالْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ، جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَاسْتِخْفَافًا بِعَهْدِهِ؛ (ای معاویه!) آیا تو همان نیستی که حجر و یارانش را

پاورقی

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸۷-۲۰۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۷۲-۴۸۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۳۵-۲۴۲؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۳-۴؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۷ به بعد و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۶۹-۵۸۶.

۲. کثر العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۳، حدیث شماره ۳۱۷۲۴؛ همچین رجوع کنید به: اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۸۶ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۱۵.

صفحه ۱۹۲

که عابد و در برابر خدا متواضع بودند، به قتل رساندی؟ آنان که از بدعت‌ها بیزار بودند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند؛ ولی تو آنان را از روی ستم و عداوت پس از پیمان‌های محکم (در عدم تعرض به آنان) کشتی و این عمل را از روی نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان او انجام دادی». (۱)

عایشه نیز در ملاقاتی با معاویه به وی گفت: چرا حجر و یارانش را کشتی؟ معاویه پاسخ داد: مصلحت امت را در آن دیدم!!! عایشه گفت: از رسول خدا شنیدم که درباره آنان می‌فرمود:

«سَيُقْتَلُ بِعِدْرَاءِ نَاسٍ، يَغْضَبُ اللَّهُ لَهُمْ وَأَهْلِيلُ السَّمَاءِ؛ به زودی در منطقه «عذاراء»، مردمانی کشته می‌شوند که خداوند و آسمانیان به خاطر آنان خشمگین می‌شوند». (۲)

از «حسن بصری» نقل شده است که می‌گفت: معاویه چهار

عمل زشت انجام داد که هر یک از آنها به تنهایی جرم و جنایت بزرگی محسوب می شود و برای تبهکاری معاویه کافی است... یکی از آن چهار مورد، کشتن حُجر بن عدی بود. سپس دو بار گفت:

«وَيْلَا لَهُ مِنْ حُجْرٍ وَ أَصْحَابِ حُجْرٍ وَ اِي بَرِ وِي (معاویه) از ماجرای حُجر و یاران حُجر!». (۳)

ماجرای شهادت حُجر به قدری مظلومانه بود که خود معاویه نیز به ظاهر از پی آمد اُخروی آن وحشت داشت!

پاورقی

۱. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ همچنین رجوع کنید به: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۴۱ و الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

صفحه ۱۹۳

در کامل ابن اثیر به نقل از ابن سیرین آمده است که معاویه به هنگام مرگ می گفت:

«يَوْمِي مِنْكَ يَا حُجْرُ طَوِيلٌ اِي حُجْر! روزی طولانی (برای محاکمه نزد خدا) با تو خواهم داشت». (۱)

شهادت عمرو بن حَمِق

از دیگر شخصیت های بزرگ اسلامی که توسط معاویه به شهادت رسید، جناب «عمرو بن حَمِق خُزاعی» است.

وی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و مطابق نقل محدثان و مورخان روزی با مقداری شیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را سیراب کرد، آن حضرت در حق وی چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ» خدایا او را از جوانی اش بهره مند ساز! عمرو نیز به برکت این دعا، هشتاد سال بر او گذشت، ولی موی سپیدی در سر و رویش دیده نشد». (۲)

وی از شیعیان خاص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود. امام کاظم (علیه السلام) هنگامی که حواریون و یاران ویژه امیرمؤمنان (علیه السلام)

را بر می شمارد، از عمرو بن حمق نیز نام می برد. (۳)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین پس از اعلام آمادگی و وفاداری خالصانه عمرو، به وی فرمود:

«لَيْتَ أَنَّ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلَكَ؛ كَاشَ دَر مِیَان لَشْكَرِیَانَم یَكْصِد نَفَر هَمَانَد تُو بُوَدَنَد.» (۴)

عمرو بن حمق به سبب عشق و ارادت به علی (علیه السلام) مورد بغض معاویه قرار داشت،

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۴. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۲.

صفحه ۱۹۴

تا آن که معاویه در زمان خلافت خویش، وی را مورد تعقیب قرار داد. عمرو از شهر خویش گریخت؛ ولی معاویه با وقاحت تمام همسرش «آمنه» را به مدت دو سال در زندان دمشق حبس کرد، تا آن که عمّال معاویه عمرو را در منطقه «موصل» دستگیر کردند؛ (۱) و او را به طرز فجیعی به شهادت رساندند و سرش را برای زیاد و او نیز برای معاویه فرستاد!

مورخان نوشته اند: نخستین سری که در اسلام شهر به شهر گردانده شد، سر «عمرو بن حمق خزاعی» بود!

ابن سعد در طبقات به نقل از شعبی (از بزرگان تابعین) می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ.» (۲)

به دستور معاویه سر بریده «عمرو» برای همسرش در زندان فرستاده شد. مأموران سنگدل حاکم شام، سر آن شهید را به دامن

آمنه انداختند و آمنه نیز کلماتی آتشین و با حزن و اندوه در فراق شوهرش بیان

امام حسین (علیه السلام) در نامه اش به معاویه به شهادت عمرو بن حمق اشاره کرده و از آن بزرگمرد به عظمت یاد می کند و می فرماید:

«أَوْلَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَبْلَتْ وَجْهَهُ الْعِبَادَةُ؛ آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؛ همان مردی که کثرت عبادت چهره اش را فرسوده کرده بود». (۴)

آری؛ معاویه با کشتن شیعیان علی (علیه السلام) به ویژه افراد بانفوذ و ایجاد ترس و وحشت

پاورقی

۱. طبری می نویسد: او را در موصل دستگیر کردند و به شهادت رساندند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷). ولی مطابق نقل ابن سعد در طبقات (ج ۶، ص ۲۵) او را در منطقه جزیره دستگیر کردند و به شهادت رساندند.

۲. طبقات، ج ۶، ص ۲۵. ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد: «أَوَّلُ رَأْسٍ أُهْدِيَ فِي الْإِسْلَامِ، رَأْسُ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، بُعِثَ بِهِ زِيَادٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ». (الاصابه، ج ۲، ص ۵۲۳).

۳. رجوع کنید به: الغدير، ج ۱۱، ص ۴۱-۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۵؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۳۳؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۳۵۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۲ و اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۶.

۴. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۳. (در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳ نیز، این جملات با تفاوتی نقل شده است).

صفحه ۱۹۵

میان آنان، در پی انتقام از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و در واقع انتقام از اسلام راستین برآمد، تا بتواند به «خط اموی» استحکام بیشتری ببخشد و راه را برای خود کامگی هایش هموارتر سازد.

۶ تنگنای اقتصادی مخالفان

یعقوبی مورخ

مشهور از حضرت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است، که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ حَوَالًا وَ دِينَهُ دَخْلًا» آنگاه که فرزندان ابوالعاص (پسر امیه) به سی تن برسند، بیت المال را در انحصار خود قرار می دهند و بندگان خدا را برده خویش، و دین خداوند را مایه فریب می سازند.» (۱)

این سه پایه های حکومت های استبدادی است که حکومت بنی امیه بر اساس آن شکل گرفته است.

معاویه که در سال های اول حکومتش با سیاستی مزورانه پا به میدان نهاد و با بذل و بخشش های فراوان و تظاهر به بردباری و چشم پوشی از دشمنانش، سعی در به سازش کشاندن آنان داشت و به هر شکل می خواست همگان در برابر حکومت او سر تسلیم فرود آورند و یا حداقل سکوت کنند پس از استحکام پایه های حکومتش سیمای واقعی خویش را نمایان ساخت و شدیدترین فشارهای اقتصادی را بر مردم بی نوا روا داشت.

وی با این که ثروت های عمومی و دارایی های کشور اسلام را به رایگان تقدیم موالیان و نزدیکان خویش می کرد، با وضع مقررات سنگین اقتصادی نسبت به

پاورقی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۶.

صفحه ۱۹۶

مخالفان خویش، چنان عرصه را بر آنان تنگ کرده بود که بسیاری از مردم با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می کردند.

او این کار را برای این انجام می داد تا احدی به فکر قیام بر ضد او نیفتد. (۱)

این سیاست در دوران یزید نیز ادامه یافت

تا جایی که نسبت به افرادی چون «عبدالله بن عباس» نیز اعمال می شد. عبدالله در نامه ای به یزید به همین نکته اعتراض کرده، می نویسد:

«فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّهَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَ إِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا مِنْهُ الْعَرِيضَ الطَّوِيلَ ۗ» به جانم سوگند! تو از حقوق ما جز مقدار ناچیزی به ما ندادی و تمام آن را خود برداشتی!». (۲)

معاویه که برای تصاحب اموال مردم مسلمان خیز برداشته بود هر روز دستوری صادر می کرد.

یک روز فرمان داد تمام اراضی مربوط به پادشاهان ساسانی که در اطراف کوفه قرار داشت، تصرف شود. در پی این فرمان، تمام آن سرزمین های وسیع و آباد جزء اموال خصوصی او قرار گرفت. درآمد این زمین ها در هر سال تا ۵ میلیون درهم می رسید.

روز دیگر فرمان داد، بصره و املاک آباد اطراف آن را به این سرزمین ها اضافه کنند.

در مرحله سوم دستور داد: هدایایی که رعایای ایرانی در ایام نوروز و مهرگان به پادشاهان ساسانی می پرداختند، از این به بعد به دستگاه خلافت بپردازند. (۳)

منطق معاویه بر این اساس بود که می گفت: زمین از آن خداست و وی خلیفه خدا! لذا هر طوری که میلش باشد عمل می کند. او می گفت:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَتُهُ اللَّهُ فَمَا أَخَذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي وَ مَا تَرَكْتُهُ كَانَ جَائِزاً

پاورقی

۱. رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۴. همچنین رجوع کنید به: عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۸. مراجعه شود به

لی زمین از آن خدا است و من هم خلیفه او، پس اگر در مالی تصرف کنم، متعلق به من است و اگر تصرف نکنم باز مجاز به تصرف آنم» (۱).

بر اساس منطق معاویه ولایات و شهرها به صورت تبعیض آمیزی اداره می شد. در حالی که مردم شام بهترین مدافعان حکومت معاویه در امتیّت و رفاه به سر برده و ارزاق عمومی به وفور و با قیمتی مناسب در اختیارشان قرار می گرفت و هر گاه و بی گاه از بذل و بخشش های بی دریغ معاویه بهره مند بودند؛ مردم شهرهای دیگر تحت فشار سخت ترین تنبیهات اقتصادی قرار داشتند.

خصوصاً شهر کوفه که پایگاه اصلی شیعیان و دوست داران امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، با وضع بسیار دردناکی روبرو بود. مغیره بن شعبه والی کوفه ارزاق عمومی را از مردم کوفه دریغ می داشت. این سیاست تبعیض آمیز معاویه تا دهها سال پس از وی نیز ادامه یافت؛ تا آن جا که عمر بن عبدالعزیز به اصطلاح عادل ترین آنان! در حالی که بر حقوق شامیان ده دینار افزوده بود بر اهل عراق هیچ نیافزود! (۲)

غصب زمین های آباد بلاد اسلامی، تنها به کوفه و بصره خلاصه نشد. بلکه پس از آن معاویه بر زمین های یمن و شام و بین النهرین نیز دست انداخت و سرزمین هایی که در گذشته عنوان خالصه و تیول داشت، از چنگ صاحبان آنها درآورد و در تصرف خویش قرار داد.

وی حتی از دو شهر مقدس مکه و مدینه نیز صرف نظر نکرد؛ هر سال مقدار زیادی

خرما و گندم از این دو شهر به عنوان مالیات و خراج می گرفت و «فدک» را که متعلق به فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود جزء تیول مروان بن حکم قرار داد! (۳)

«ابن عبد ربّه» می نویسد:

پاورقی

۱. الغدير، ج ۸، ص ۳۴۹. به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹.

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به نقش عایشه در تاریخ اسلام، قسمت سوم.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

صفحه ۱۹۸

در دوران حکومت معاویه هیچ بودجه ای از بیت المال برای شهر مقدّس مدینه اختصاص نمی یافت (۱)، چه این که در این شهر بزرگانی زندگی می کردند که همه از سران مخالفان حکومت اموی بودند.

والیان منصوب معاویه، مردم این سامان را مجبور کردند تا با بهای ناچیزی املاک خویش را بفروشند و بسیاری از زمین های اطراف مدینه را به اجبار به تصرّف دستگاه حکومت درآوردند.

به حکم معاویه، گاه مروان بن حکم و گاه نیز سعید بن عاص بر مدینه حکومت می کرد و هر دو در تضعیف اقتصادی مردم مدینه خصوصاً بزرگان قوم از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. (۲)

معاویه که مبارزه با علویان و هواخواهان مکتب علوی را وجهه نظر خویش قرارداداده بود، در بخشنامه ای به همه عمال خویش اعلام کرد:

«أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَامْحُوهُ مِنَ الدِّيْوَانِ وَ أَشْقُوا عَطَاءَهُ وَ رِزْقَهُ، مواظب باشید هر که ثابت شد که از شیعیان علی (علیه السلام) و اهل بیت او است اسم او را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مزایای او را قطع نمایید.» (۳)

این

همه سخت گیری از جانب معاویه برای آن بود که وی همواره از شیعیان احساس خطر عظیمی می کرد و لذا با قساوت تمام به این گونه اعمال ننگین و شرارت بار دست می زد.

ابن ابی الحدید، از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که شرایط چنان سخت شده بود که اگر کسی از دوستی ما یاد می کرد زندانی می شد و اموالش مصادره می گردید و یا خانه اش

پاورقی

۱. مراجعه شود به عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲. مراجعه شود به عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۵ و الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۹.

صفحه ۱۹۹

ویران می گشت. (۱)

فشارها چنان زیاد و فراگیر شده بود که «شعبی» می گوید:

«مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، إِنَّ أَحِبَّيْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَإِنْ أَبْغَضْنَا كَفَرْنَا؛ نَمِي دَانِيم بَا عَلِي (عليه السلام) چَه كَنِيم؟ اَگَر اُو رَا دوست بداریم، (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم، کافر می شویم.» (۲)

۷ بدعت ها

معاویه برای پیشبرد اهداف خویش و تحکیم پایه های مقام و موقعیت خود، که سخت به آن علاقه داشت، به احکام اسلامی نیز دست اندازی کرد و بدعت هایی را در دین پدید آورد که از مهم ترین آن ها انحراف خلافت اسلامی از مسیر صحیح خود و تبدیل آن به سلطنت استبدادی و موروثی، مخصوصاً انتخاب فرزند آلوده و ناصالحش برای ولایت عهدی بود.

این خطر به قدری جدی و مهم بود که امام حسین (علیه السلام) در جمع عده زیادی از صحابه و انصار و فرزندان آنها در

منی، با آن که جاسوسان معاویه همه جا مراقب اوضاع بودند، در این باره فرمود:

«فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ مِنْ بَيْمِ آن دارم که (در اثر اعمال معاویه) دین اسلام فرسوده گشته و به طور کامل ریشه کن گردد». (۳)

معاویه خود تصریح می کرد که خلافت را نه با محبت و دوستی مردم و نه رضایت

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۷؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۲۸.

صفحه ۲۰۰

آن ها از حکومت او، بلکه با شمشیر به دست آورده است. (۱)

بنابراین، دلیلی ندارد که خواسته های ملت مسلمان را رعایت کند.

«جاحظ» می گوید:

«معاویه آن سال را که به قدرت رسید «عام الجماعه» نامید، در حالی که آن سال «عام الفرقه و القهر و الغلبه» بود، سالی که امام به سلطنت و نظام کسرای تبدیل شد و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) غصب شد و قیصری گردید». (۲)

معاویه خود را اولین «ملک» (شاه) می خواند. (۳)

«سعید بن مسیب» می گفت: معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد. (۴)

«ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» چند ویژگی برای تفاوت نظام سلطنتی معاویه با خلافت پیش از وی برشمرده است.

نخست: دگرگونی روش تعیین خلیفه. خلفای پیشین، خود برای کسب خلافت قیام نمی کردند، ولی معاویه در پی آن بود با هر وسیله ای که شده بر مسند خلافت تکیه زند.

دوم: دگرگونی در روش زندگی خلفا و استفاده از روش پادشاهی روم و ایران.

سۆم: چگونگی مصرف بیت المال. زیرا در دوران معاویه بیت المال به صورت

ثروت شخصی او و دودمان او درآمد و کسی نمی توانست درباره حساب و کتاب بیت المال از حکومت وی بازخواست کند.

چهارم: پایان آزادی ابراز عقیده و امر به معروف و نهی از منکر. این روش از عهد

پاورقی

۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۸۱-۸۲.

۲. رساله الجاحظ فی بنی امیّه، ص ۱۲۴، به نقل از تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳۹۶. مراجعه شود به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۳، ص ۲۵۰ و الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲. مراجعه شود به: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

صفحه ۲۰۱

معاویه با کشتن «حجر بن عدی» آغاز شد.

پنجم: پایان آزادی دستگاه قضایی اسلام.

ششم: خاتمه یافتن حکومت شورایی.

هفتم: ظهور تعصبات نژادی و قومی.

هشتم: نابودی برتری قانون، بر خواسته های شخصی. (۱)

«ابن ابی الحدید» پس از نقل سخنانی در مورد خلاف کاری ها و بدعت های معاویه، می گوید:

«اعمال خلاف و آشکارای «معاویه» از قبیل: پوشیدن حریر، استعمال ظروف طلا و نقره، جمع آوری غنایم برای خود، اجرا نکردن حدود الهی و مقررات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه اش بودند، ملحق کردن «زیاد» به خود و او را برادر خود خواندن، با این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده بود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» فرزند به همسر ملحق می شود و سهم زناکار سنگسار شدن است». کشتن «حجر بن عدی» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به «امیرمؤمنان علی (علیه السلام)» و «امام حسن (علیه السلام)» و «ابن عباس» بر

روی

نخستین کسی که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در باب

دیات تغییر داد، معاویه بود.

نخستین کسی که لَبِیک را (در مراسم زیارت خانه خدا) ترک کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که از اجرای حدود الهی سرباز زد، معاویه بود.

نخستین کسی که اموالی را برای جعل حدیث اختصاص داد، معاویه بود.

نخستین کسی که به هنگام بیعت با مردم بیزاری از علی (علیه السلام) را شرط می کرد، معاویه بود.

نخستین کسی که سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (عمرو بن حَمِق) را جدا کرده و در شهرها گردش داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به سلطنت مبدل ساخت، معاویه بود.

پاورقی

۱. همان مدرک، ج ۲۰، ص ۲۷۸. مراجعه شود به: پیام امام، ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱.

صفحه ۲۰۳

نخستین کسی که به دین خدا اهانت کرد و فرزند فاجرش را به خلافت برگزید، معاویه بود.

نخستین کسی که دستور داد مدینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را غارت کنند، معاویه بود.

نخستین کسی که سب و ناسزاگویی به علی (علیه السلام) را رواج داد، معاویه بود.

نخستین کسی که خطبه نماز عید را (بر خلاف دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله)) بر نماز عید مقدم داشت، تا بتواند قبل از متفرق شدن مردم، ضمن خطبه خود، علی (علیه السلام) را سب کند، معاویه بود.» (۱)

این تنها بخشی از فجایع معاویه در زمینه تغییر احکام الهی و نقض سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زیر پا نهادن دستورات خدا بود و اگر کسی تمام تاریخ زندگانی او و سایر بنی امیه را بررسی کند، باز هم به نمونه های بیشتری دست می یابد و به راستی اگر حکومت این ظالمان بیگانه از اسلام ادامه می یافت، به یقین چیزی از اسلام

باقی نمی ماند و این سخن با مدارک گسترده ای که در دست است، جای انکار ندارد! و ما تعجب می کنیم چرا بعضی اصرار دارند چشم بر هم نهند و با این همه فجایع، باز معاویه و بنی امیه را بستایند؛ براستی شگفت آور است! انصاف کجاست؟! (۲)

۸ تحمیل بیعت یزید بر مردم

طبق نوشته «ابن عبد ربه» معاویه هفت سال تمام به منظور آماده سازی افکار عمومی برای بیعت با یزید تلاش کرد (۳) و برای رسیدن به این مقصود از همه وسایل فریب و نیرنگ سود جست و از هیچ فرصتی چشم پوشی نکرد.

معاویه، از هر کسی بهتر می دانست که مردم بعد از وی هرگز با فرد فرومایه ای

پاورقی

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ به بعد مراجعه شود که تمام مدارک مطالب فوق را از کتب برادران اهل سنت با ذکر جلد و صفحه آورده است.

۲. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۶۸ و مراجعه شود به: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۶.

صفحه ۲۰۴

چون یزید بیعت نخواهند کرد. از این رو لازم دید هر چه از دستش بر می آید پیشاپیش انجام دهد. این بود که با حيله و تزویر مدعیان آینده خلافت، چون امام حسن مجتبی (علیه السلام)، سعد بن ابی وقاص و دیگران را یکی پس از دیگری از میان برداشت. (۱)

وی حتی از عبدالرحمان فرزند خالد بن ولید، از همسنگران جاهلی خویش نیز نگذشت و چون از شامیان شنید که او را برای خلافت آینده مناسب می دانند، وی را توسط طیب مخصوص خویش به

جمعی از مورخان چون یعقوبی و ابن اثیر (۳)، بر این باورند که اولین بار طرح ولایت عهدی یزید به صورت رسمی توسط «مغیره بن شعبه» کلید زده شد. معاویه بنا داشت مغیره را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش منصوب نماید، ولی مغیره پس از اطلاع از این تصمیم، به سرعت خود را به شام رساند و برای تحکیم موقعیت خویش، ولایت عهدی یزید را به معاویه پیشنهاد داد و افزود که راضی کردن مردم کوفه با من.

معاویه که مقصود اصلی مغیره را دریافت، گفت، به کوفه بازگرد و به این کار پرداز!

پس از آن معاویه در نامه ای به «یزید» حاکم بصره نوشت:

«مغیره مردم کوفه را به بیعت یزید فراخوانده است، تو شایسته تری که نسبت به پسر برادرت! این کار را انجام دهی! هنگامی که نامه ام به دست تو رسید مردم بصره را جمع کن و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!».

وقتی که نامه معاویه به یزید رسید، در شگفتی فرو رفت و به معاویه چنین پیام داد:

پاورقی

۱. مقاتل الطالیین، ص ۷.

۲. مراجعه شود به: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۳۳، استیعاب، شرح حال عبدالرحمن و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۱.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳، حوادث سال ۵۶.

صفحه ۲۰۵

«یزید مردی است که با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و پیوسته شراب می نوشد و شب را با ساز و آواز می گذراند، اگر مردم را به بیعت وی بخوانم به ما چه خواهند گفت؟ در حالی که هنوز مردانی چون حسین بن

علی (علیه السلام)، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر در میانشان هستند. یزید را وادار که یکی دو سال به اخلاق اینان درآید! شاید بتوان در آن صورت مردم را به این بیعت راضی کرد».

معاویه از شنیدن این پیام خشمگین شد و گفت:

وای بر پسر عبید! شنیده ام در گوشش خوانده اند که وی پس از من امیر است؛ به خدا سوگند! او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می گردانم. (۱)

طبیعی بود که «یزید» در مقابل ابطال هویت و شناسنامه جعلی اش! چاره ای جز تسلیم نداشت.

بدین ترتیب، معاویه و کارگزاران وی وارد کار سخت و دشواری شده بودند، معاویه با هر زحمتی که بود از گوشه و کنار مملکت، سران و بزرگان قبایل را به دمشق فرا می خواند و با تهدید، یا بخشیدن پول های هنگفت و گاه با دادن امتیازات دیگر چون فرمانروایی و حکمرانی، آنان را به بیعت با یزید وادار می کرد.

سال ها طول کشید تا همه بلاد اسلامی جز مکه و مدینه به بیعت تحمیلی یزید تن دادند. تنها این دو شهر مخصوصاً مدینه همچنان دست نخورده باقی مانده بود. حضور افراد ذی نفوذی چون امام حسین (علیه السلام) مانع تحقق این مقصود بود.

معاویه در ابتدا به مروان بن حکم والی وقت مدینه دستور داد تا از مردم آن شهر بیعت بگیرد؛ ولی مردم مدینه اعتنایی به این امر نکردند، عبدالرحمان فرزند خلیفه اول در جمع مردم با صراحت گفت: مروان و معاویه دروغ می گویند، آن ها

پاورقی

و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۰. ابن اثیر در کامل (ج ۳، ص ۵۰۳-۵۰۵) این داستان را به نحو دیگری نقل کرده است.

صفحه ۲۰۶

می خواهند حکومت را تبدیل به پادشاهی کنند که هر شاهی مُرد، شاه دیگر (پسرش) جانشین وی گردد. (۱)

سرانجام اعتراض شدید امام حسین (علیه السلام) مروان را در انجام این مأموریت ناکام ساخت.

معاویه چاره ای ندید جز این که شخصاً به این دو شهر مقدّس سفر کند و مردم آن سامان را به بیعت تحمیلی با یزید مجبور نماید. این بود که با تعداد زیادی از نظامیان و گارد مخصوص خویش به حجاز سفر نمود.

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامه و السیاسه» داستان این سفر و سخنان عتاب آمیز معاویه را در مدینه با حسین بن علی (علیه السلام) و دیگر سرشناسان به تفصیل نقل کرده است.

وی می نویسد:

«معاویه فرمان داد مردم را به مسجد فراخوانند و چون مردم جمع شدند برخاست و در مورد شایستگی و لیاقت یزید برای خلافت سخن راند و گفت: تمام مسلمانان در کلّیه بلاد اسلامی جز شما مردم مدینه با یزید بیعت کردند، من برای اهمّیت این شهر آن را به تأخیر انداخته ام و اگر در اقیّت اسلامی کسی را بهتر از یزید می شناختم به خدا سوگند برای او بیعت می گرفتم!».

در این لحظه امام حسین (علیه السلام) برخاست و سخن وی را قطع کرد و فرمود:

«به خدا سوگند! کسی را که پدرش از پدر یزید و مادرش از مادر وی و خودش از خود او بهتر و شایسته تر است کنار نهادی و یزید را مطرح ساختی!».

معاویه گفت: «گویا خودت را می گویی؟»

امام (علیه السلام) فرمود: آری.

گفت: اما سخن تو

که مادرت از مادر یزید بهتر است سخن به حقی است. چه این که فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و کسی در دین و سابقه به پای وی

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۶.

صفحه ۲۰۷

نخواهد بود، و اما این که می گویی پدرت از پدر یزید بهتر است، خدا پدر یزید را بر پدر تو پیروز کرد!!

امام فرمود: «این جهالت و نادانی برای تو بس است که دنیای زودگذر را بر آخرت جاویدان برگزیده ای».

معاویه ادامه داد: اما این که می گویی خودت از یزید بهتر هستی به خدا سوگند! یزید برای امت محمد (صلی الله علیه و آله) از تو بهتر و شایسته تر است!!

امام (علیه السلام) فرمود: این دروغ و بهتانی بیش نیست، آیا یزید شراب خوار و عشرت پیشه از من بهتر است؟! (۱)

بنابر نقل «ابن اثیر» معاویه مدّتی در مدینه ماند تا سرانجام با تهدید صریح در حالی که نظامیان با شمشیرهای آخته و آماده اطراف مردم را در مسجد گرفته بودند، از آنان غیر از آن چهار تن بیعت گرفت و سپس به سوی شام رهسپار گردید. (۲)

با این که معاویه به حسب ظاهر از مردم شهرهای مختلف برای یزید بیعت گرفت و یزید را به عنوان جانشین انتخاب کرد، ولی این عمل به عنوان یکی از کارهای بسیار زشت معاویه در خاطره تاریخ باقی ماند.

زشتی این انتخاب تا آنجا بود که همچنان که گذشت حتی در باور فردی چون «زیاد» نمی گنجید و به همین جهت به معاویه گفت، چگونه مردم را به بیعت فرد شراب خوار و میمون باز دعوت کنیم؟

«ابن اثیر» از «حسن بصری» نقل

می کند که گفت: معاویه چهار عمل انجام داد که هر یک از آن ها برای تباهی او کافی بود، و آن گاه یکی از آن ها را چنین می شمارد:

«وَأَشْرَتْ خَلْفَهُ بَعْدَهُ إِنَّهُ سَكِيرًا خَمِيرًا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَائِيرِ»^۱ جانشین کردن فرزند بسیار مست و شراب خوار خود را که لباس

پاورقی

۱. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۵؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۲۵۰ و تاريخ طبري، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲. مراجعه شود به: کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۵۱۱ و عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲.

صفحه ۲۰۸

حریر می پوشید و به ساز و آواز مشغول بود». (۱)

به گفته یعقوبی مورخ مشهور هنگامی که به عبدالله بن عمر پیشنهاد شد با یزید بیعت کند، گفت:

«با کسی که میمون باز و سگ باز و شراب خوار و دارای فسق آشکار است، بیعت کنم، در این صورت به خداوند چه پاسخی بدهم؟». (۲)

به هر حال، علاقه فردی معاویه به فرزندش یزید و بقای خلافت در خاندان اموی سبب چنین بیعت تحمیلی گردید. در نتیجه ضربت کاری دیگری به جامعه اسلامی و شریعت نبوی (صلی الله علیه و آله) از این طریق وارد شد.

سید قطب، نویسنده و دانشمند معروف مصری می نویسد:

«تعیین یزید برای خلافت یک ضربه کاری به قلب اسلام و به نظام اسلامی و هدف ها و مقاصد آن بود». (۳)

پاورقی

۱. کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۴۸۷ و الغدير، ج ۱۰، ص ۲۲۵. معاویه خود بهتر از هر کس می دانست که یزید شایسته این جایگاه نیست؛ ولی عشق به فرزند و بقای خلافت در این خاندان، او را از پیروی حق بازداشت. از

معاویه نقل شده که می گفت: «لَوْ لَا هَوَايَ فِي يَزِيدَ لَا بُصْرَتُ رُشْدِي؛ اگر عشق و علاقه به یزید نبود، می توانستم راه صحیح را تشخیص دهم!» (تذکره الخواص، ص ۲۵۷ و رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۸).

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳. العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۱.

صفحه ۲۰۹

۸- حکومت جنایت بار یزید

اشاره

آخرین حلقه حوادثی که به ماجرای خونین کربلا ختم شد، بدست گرفتن خلافت توسط یزید بن معاویه بود.

حوادثی که از سقیفه شروع شد و هر دوره ای بیش از گذشته سبب تقویت «جبهه اموی» و منافقان گردید، در نهایت کار را به آن جا رساند که با نهایت تأسف خلافت مسلمین به دست یزید فاسد، شراب خوار و هوس باز افتاد.

او با غرور و خودخواهی در پی بیعت گرفتن و به رسمیت بخشیدن حکومت فاسد خویش برآمد و در مسیر اجرای اهداف خود، دست به هر جنایتی می زد. به گفته «مسعودی» مورخ معروف: «سیره یزید، همان روش فرعون بود؛ بلکه باید گفت فرعون در میان مردم، بیش از یزید به عدالت رفتار می کرد» (۱).

در این قسمت، برای آشنایی با افکار و عقاید و اعمال یزید، کارنامه سیاه او را کمی بررسی می کنیم.

ولادت و تربیت یزید

یزید در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری زاده شد و مادر وی «میسون» نام داشت؛ معاویه «میسون» را در حالی که یزید را در شکم داشت، طلاق داد و «میسون» وی را در

پاورقی

۱. وَ سِيرُهُ سِيرَةُ فِرْعَوْنَ، بَلْ كَانَ فِرْعَوْنُ أَعْدَلَ مِنْهُ فِي رَعِيَّتِهِ (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸).

صفحه ۲۱۰

زمانی که همسر معاویه نبود، به دنیا آورد. (۱)

برخی از نویسندگان معتقدند: یزید نزد دایی های خود در بادیه پرورش یافت و قبیله مادرش پیش از اسلام مسیحی بودند و

هنوز حال و هوای دوران مسیحیت در سر آنان بود و از این رو، یزید بیش از آن که تربیت او اسلامی باشد، تربیت مسیحی داشت. بنابراین، پرده دری وی نسبت به ارزش های اسلامی امر غریبی نبود. (۲)

شاید از این روست

که یزید در اشعار خویش به هنگامی که می خواهد شراب بنوشد چنین می سراید:

وَإِنْ حُرِّمْتُ يَوْمًا عَلَى دِينِ أَحْمَدَ

فَخُذْهَا عَلَى دِينِ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ

«اگر نوشیدن شراب در دین اسلام حرام است، آن را مطابق دین مسیح بنوش!» (۳)

دولت روم در دربار بنی امیه نفوذ داشت و برخی از مسیحیان روم در دربار شام به عنوان مستشار حضور داشتند. مورخان تصریح می کنند که به هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه، یزید به توصیه «سرجون» رومی «عبیدالله زیاد» را که والی بصره بود (با حفظ سَمْت) به حکومت کوفه نیز منصوب کرد. سرجون این توصیه را به نقل از معاویه به یزید نمود. (۴)

«ابوالفرج اصفهانی» درباره هم نشینان یزید می گوید: «در طلیعه ندیمان یزید، شاعری مسیحی به نام «اخطل» قرار داشت. این دو تن با هم شراب می نوشیدند و ساز و آوازی می شنیدند و یزید وی را در سفرها به همراه خود می برد. پس از مرگ یزید و انتقال خلافت به مروانین، اخطل در دوران خلافت عبدالملک مروان، از نزدیکان او

پاورقی

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۲. حیاة الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰. این سخن از استاد عبدالله علائلی نقل شده است.

۳. تتمه المنتهی در تاریخ خلفاء، ص ۶۶. البتّه ما معتقدیم شراب در همه ادیان الهی حرام بوده است و از جمله در دین حضرت مسیح (علیه السلام) هر چند به این دین نسبت داده شده که آن را جایز می شمارند.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸. سرجون هم پیاله

قرار گرفت و هر زمان می خواست، نزد او می رفت، در حالی که گردنبنند طلا در گردن داشت و قطرات خمر از موی صورتش می چکید». (۱)

افکار، اندیشه ها و رفتارهای ضد دینی یزید

آنچه را که تاریخ از افکار و اندیشه های این عامل فساد و تباهی و رفتارهای او نقل می کند، همه حکایت از فسق و فجور و رفتارهای الحادی دارد.

قاضی نعمان مصری می نویسد:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به معاویه نظر افکند و فرمود:

«أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدُنِّيَّتِي مِنْكَ مِنْ جَزْوٍ يَخْرُجُ مِنْ صُؤْبِكَ، يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَيَسْتَحِلُّ مِنْ حُرْمَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ أُمَّتٍ مِنْ جِهَةِ رُوزٍ (سختی) از تو خواهند داشت؟ و خاندان من از فرزندی که از صلب تو خارج می شود، روز بدی را در پیش دارد! همان فرزندی که آیات خدا را به استهزا می گیرد و آن چه را که خداوند از حریم من حرام کرده، وی حلال می شمارد». (۲)

اشعار کفرآمیز یزید و سخن گفتن از انتقام از پیامبر و یادآوری کشتگان مشرک در جنگ بدر و کشتن امام حسین (علیه السلام) در برابر آنان، همگی از عدم اعتقاد او به دین اسلام حکایت دارد. (۳)

وی در زمان خلافت پدرش به می گساری و هوسرانی مشغول بود، معاویه

پاورقی

۱. الاغانی، ج ۷، ص ۱۷۰ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۴).

۲. المناقب و المثالب، ص ۷۱ (مطابق نقل حیاة الامام الحسين (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۰).

۳. اشعار و سخنان وی را پیش از این در دوّمین ریشه از

تصمیم گرفت برای ساختن سابقه ای دینی، وی را به جهاد بر ضد «رومیان» بفرستد؛ از این رو، او را به فرماندهی لشکری برای جنگ با رومیان اعزام کرد و «سفیان بن عوف غامدی» را نیز در این مسیر با وی همراه ساخت. یزید در این سفر جهادی! معشوقه خود «امّ کلثوم» را نیز به همراه داشت. در این سفر لشکریان یزید که گروهی از لشکرش وارد روم شده بودند، به تب و آبله گرفتار شدند؛ ولی یزید در همان حال در منزلی به نام «دیر مَرّان» (محلّی در نزدیک دمشق) در کنار «امّ کلثوم» به استراحت و هوسرانی می پرداخت. وقتی از این حادثه با خبر شد (با بی اعتنایی به آنچه بر لشکریانش اتفاق افتاد)، چنین سرود:

مَا إِنْ أَبَالِي بِمَا لَاقَتْ جُمُوعُهُمْ

بِالْعَذَقَدُونِهِ مِنْ حُمَى وَ مِنْ مُوم

إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرَفِ

بِدِيرِ مَرَّانَ عِنْدِي أُمَّ كَلْثُوم!

«من باکی ندارم از این که آن جمعیت در منطقه غدقذونه (ناحیه ای در نزدیک سرزمین روم) دچار تب و آبله شدند؛ آنگاه که من در «دیر مَرّان» در میان غرفه ها بر بالش ها تکیه زده ام و امّ کلثوم را در کنار خود دارم!». (۱)

در زمان خلافت کوتاهش دربار یزید، مرکز فساد و فحشا و گناه بود و آثار آن در جامعه نیز گسترش یافته بود؛ به گونه ای که به گفته «مسعودی» در دوران حکومت کوتاه وی، حتی در محیط مقدّسی همچون مکه و مدینه جمعی به نوازندگی و استعمال آلات لهو و لعب می پرداختند. (۲)

هنگامی که گروهی از مردم مدینه به سرپرستی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» برای آگاهی

از افکار و عقاید و اعمال یزید به شام سفر کردند و برگشتند،

پاورقی

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۹ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۳-۲۴.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

صفحه ۲۱۳

عباراتی در معرفی یزید گفته اند که از عمق فاجعه ای که مسلمین گرفتار آن شده بودند، حکایت می کند.

«ابن اثیر» در کتاب خویش نقل می کند، آنان گفتند:

«ما از نزد مردی آمدم که دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد، نوازندگان به نزد وی به لهو و لعب مشغولند، با سگ ها بازی می کند، با جمعی از دزدان شب نشینی دارد.» (۱)

دیگری گفت: «به خدا سوگند! وی شراب می نوشد و به گونه ای مست می شود که نماز را نیز ترک می کند!» (۲)

«ابن جوزی»، دانشمند معروف اهل سنت از قول «عبدالله بن حنظله» نقل می کند، که گفت:

«وَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُزَمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ! إِنَّهُ رَجُلٌ يَنْكِحُ الْأُمَّهَاتِ، وَالْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ؛ ما در حالی از نزد یزید بیرون آمدم که خوف آن داشتیم که (بر اثر گناهان فراوان وی) از آسمان سنگ بر سر ما ببارد، او مردی است با مادران و دختران و خواهران نیز زنا می کند؛ وی شراب می نوشد و نماز نمی خواند.» (۳)

می گساری وی به طور علنی و سرودن اشعاری در حال مستی و دهن کجی به ارزش های اسلامی در آن حالت، از صفحات تاریخ زندگی یزید است.

«سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» می نویسد، وی در حال مستی چنین می سرود:

پاورقی

۱. قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينٌ،

يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ وَيُعْرِفُ عِنْدَهُ الْقِيَانَ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ وَيَسْمُرُ عِنْدَهُ الْحَرَابُ وَهُمْ اللَّصُوصُ (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۰۳).

۲. همان مدرک.

۳. المنتظم، ج ۴، ص ۱۷۹ (حوادث سال ۶۳). شبیه همین جملات را سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳ آورده است.

صفحه ۲۱۴

«یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه های خوانندگان گوش فرا دهید. پیاله های شراب را پی در پی سر بکشید و بحث های علمی را کنار بگذارید. نغمه های ساز و آواز (به گونه ای مستم می کند که) مرا از شنیدن صدای اذان باز می دارد و من خمره های شراب را با حوران بهشتی معاوضه کردم. (و لذات مستی را بر وعده های الهی ترجیح می دهم!)» (۱)

در تاریخ آمده است که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) یزید برای تشکر از «ابن زیاد» وی را به شام دعوت کرد و بساط باده نوشی را پهن کرد و در حالی که «ابن زیاد» در کنار وی نشسته بود، خطاب به باده به دستان و ساقیان سرود:

إِسْقِنِي شَرْبَةً تَرَوُّي مُشَاشِي

ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا ابْنَ زِيَادٍ

صَاحِبِ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي

وَلِتَسْدِيدِ مَعْنَمِي وَجِهَادِي

«ای ساقی! به من شرابی بنوشان که جان مرا سیراب کند، سپس جامی از شراب پر کن و به ابن زیاد بنوشان. همو که راز دار و امانت دار من است. آن کس که کار جهاد و غنیمت من به دست او استحکام یافت!».

آنگاه به نوازندگان دستور داد که بنوازند. (۲)

یزید به قدری دل بسته شراب بود که حتی در زمان پدرش در سفر حج هنگامی که وارد مدینه شد، در آنجا نیز بساط

شراب را گستراند! (۳)

امام حسین (علیه السلام) در نامه معروف خود به معاویه، به شراب خواری یزید اشاره

پاورقی

۱. مَعَشَرَ النَّدْمَانِ قَوْمُوا

وَاسْمَعُوا صَوْتَ الْأَغَانِي

وَاشْرَبُوا كَأْسَ مُدَامٍ

وَإِثْرَكُوا ذِكْرَ الْمَعَانِي

شَغَلْتَنِي نِعْمَةُ الْعِيدَانِ

عَنْ صَوْتِ الْأَذَانِ

وَ تَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُورِ

خُمُورًا فِي الدَّنَانِ

(تذکره الخواص، ص ۲۶۱).

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۳. رجوع کنید به: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۴.

صفحه ۲۱۵

می کند؛ آن حضرت در شمردن خلاف کاری های وی فرمود:

«وَ أَخَذُكَ النَّاسَ بِنَيْعِهِ إِثْمَكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ، وَيَلْعَبُ بِالْكَعْبِابِ؛ (از خلاف کاری های دیگر) بیعت گرفتن از مردم برای پسرک جوانت می باشد، همان که شراب می نوشد و قمار بازی می کند». (۱)

مجموعه فسادهای اخلاقی و انجام کارهای سبک و جلف توسط او به اصطلاح خلیفه مسلمین! (یزید بن معاویه) در عبارت کوتاهی از ابن کثیر مورخ و دانشمند متعصب و معروف اهل سنت چنین آمده است:

«وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ كَانَ قَدْ اشْتَهَرَ بِالْمَعَارِفِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الْعِنَا وَ الصَّيْدِ وَ اتِّخَاذِ الْعِلْمَانِ وَ الْقِيَانِ وَ الْكِلَابِ وَ النَّطَاحِ بَيْنَ

الْكِبَاشِ وَالذَّبَابِ وَالْقُرُودِ / وَ مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا يُضَيِّحُ فِيهِ مَخْمُورًا وَ كَانَ يَشُدُّ الْقِرْدَ عَلَى الْفَرَسِ مُسْرِجَةً بِحَبَالٍ وَ يَسُوقُ بِهِ وَ يَلْبَسُ
الْقِرْدَ قَلَانِسَ الذَّهَبِ وَ كَذَلِكَ الْغُلَمَانَ وَ كَانَ إِذَا مَاتَ الْقِرْدُ حَزَنَ عَلَيْهِ / يَزِيدُ بِهِ نَوَازِنَ الْغِي، شَرَابِ نَوَاشِي، خَوَانِدْغِي، شَكَارِ، بِهِ
خُدْمَتِ گِرْفَتَنِ غَلَامَانِ وَ كَنِيزَانِ خَنِياگَرِ، سَگِ بَازِي وَ بِهِ جَانِ هَمِ اِنْدَاخْتَنِ قَوچِ هَا، چَهَارِ پَايَانِ وَ بوزينه هَا شَهْرَتِ دَاشْتِ. هَر
بَا مَدَادَانِ مَسْتِ وَ مِي زَدَه بَرِ مِي خَاسْتِ. او بوزينه اى را بر پشت اسب زين شده اى سوار مى کرد

و می گرداند و بر بوزینه و غلامان، کلاه های زرّین می پوشانید و هنگامی که بوزینه اش مرد، بر او اندوهگین شد.» (۲)

او را میمونی بود که «ابوقیس» نام داشت و همدم او بود! هنگامی که آن میمون بر اثر حادثه ای مرد، یزید در مرگ او بسیار اندوهگین شد و دستور کفن و دفن وی را

پاورقی

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۹۲. این جملات با اندکی تفاوت در الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۴ نیز آمده است.

۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۳۹.

صفحه ۲۱۶

صادر کرد! و به شامیان فرمان داد که به وی در این مصیبت بزرگ! تغریب بگویند و خود نیز اشعاری در سوگ «ابوقیس» سرود! (۱)

جنايات يزید

یزید در مدّت کوتاه خلافت خویش که سه سال و چند ماه بیشتر طول نکشید، جنایات بزرگی مرتکب شد که هر یک از آن ها به تنهایی برای رسوایی و ننگ وی و خاندانش کافی است. از میان آن ها به سه جنایت مهم اشاره می شود:

۱ فاجعه خونین کربلا

مهمترین جنایتی که به دستور یزید در ابتدای حکومت وی انجام شد، ماجرای خونین کربلای سال ۶۱ هجری و شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران پاکبخته و با ایمان او و به اسارت بردن زنان و کودکان حریم نبوی (صلی الله علیه و آله) به دست عمّال وی می باشد.

یزید در ابتدای حکومت خویش نامه ای به «ولید بن عتبه» والی مدینه نوشت و از وی خواست به هر قیمتی که شده از امام حسین (علیه السلام)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای او بیعت بگیرد. (۲)

مطابق نقل «ابن عثم» هنگامی که

یزید از خودداری امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر آگاه شد، نامه دیگری به ولید نوشت و در آن تأکید کرد که در صورت امتناع

پاورقی

۱. حیاة الامام الحسین بن علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. ... أَمَا بَعْدُ! فَخُذْ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا، لَيْسَتْ فِيهِ

رُخْصَةٌ، حَتَّى يُبَايَعُوا (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴).

صفحه ۲۱۷

حسین (علیه السلام) از بیعت، سرش را برای من بفرست، تا جوایز فراوانی نصیب تو شود. (۱)

با امتناع امام (علیه السلام) از بیعت و حرکت به سمت مکه و کوفه، در نهایت کار به حادثه کربلا ختم شد.

ماجرای خونین کربلا و جنایات لشکریان یزید و سرداران سپاه او در این واقعه در کتاب های شیعه و سنی به طور مشروح آمده است و حتی میان غیر مسلمانان نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شده است. مشروح این ماجرا در بخش چهارم (بخش رویدادها) خواهد آمد.

۲ کشتار وسیع مردم مدینه

این فاجعه در ذی حجه سال ۶۳ هجری واقع شد (۲) و به واقعه «حرّه» نیز معروف است. (۳)

پس از حادثه خونین کربلا- و آگاهی مردم از ماهیت یزید و پلیدی و خباثت وی، و اعلام قیام و جهاد از سوی «عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه» و برخی دیگر از صاحب نفوذان، انقلاب خونینی در مدینه آغاز شد.

مردم مدینه نخست با عبدالله بن حنظله تا پای جان بیعت کردند و آنگاه «عثمان بن محمد بن ابوسفیان»، والی مدینه را بیرون کردند. بنی امیه در منزل مروان بن حکم اجتماع کردند و

همگی در آن جا محبوس شدند.

مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کرده و به بدگویی و سب و لعن وی پرداختند.

پاورقی

۱. ... وَلْيُكْرَمَ مَعَ جَوَابِكَ إِلَيَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتُ لَكَ أَعِنَّةَ الْخَيْلِ، وَ لَكَ عِنْدِي الْجَائِزَةَ وَالْحِظُّ الْأَوْفَرَ (فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۶).

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳. «حرّه» به معنای زمین سنگلاخی و سنگستان است و چون بخشی از مدینه از سنگلاخ و سنگ های آتش فشانی پوشیده شده است، آن منطقه «حرّه» نامیده شد و به علت پیدایش این فاجعه در آن منطقه و نفوذ سپاه شام به مدینه از طریق «حرّه و اقم» به «واقعۀ حرّه» نیز معروف شده است. (لسان العرب، واژه «حرّه»).

صفحه ۲۱۸

یزید که از ماجرا مطلع شد، لشکر عظیمی فراهم ساخت و فرماندهی آن را به عهده مردی خونریز به نام «مسلم بن عقبه» گذاشت. (۱)

این فرمانده سفاک، پس از محاصره مدینه، مقاومت آنان را درهم شکست و به قتل و غارت مدینه پرداخت و کشتار وسیعی را در این شهر به راه انداخت.

ابن اثیر می نویسد: مسلم بن عقبه، مدینه را سه روز بر لشکریانش مباح ساخت که هرگونه بخواهند در آن عمل کنند. آنان به کشتار وسیع مردم پرداخته و اموال آنان را نیز غارت کردند. (۲)

ابن قتیبه می نویسد: یکی از سربازان شامی به منزل زنی وارد شد که کودکی شیرخوار داشت، سرباز از او اموالی را طلب کرد، زن اظهار داشت: هر چه مال در خانه داشتم، همه را به غارت بردند.

سرباز سنگدل یزیدی

طفل شیرخوار را از دامن مادر جدا کرد و در برابر چشم او چنان سرش را به دیوار کوبید که مغزش متلاشی شد. (۳)

مسلم بن عقبه وقتی بر مردم مسلط شد، از آنان به عنوان بردگان یزید بیعت می گرفت که اختیار اموال و خانواده آن ها به دست یزید می باشد که هرگونه بخواهد در آن ها تصرف کند. هر کس امتناع میورزید، کشته می شد. (۴)

در این فاجعه از بزرگان مهاجر و انصار هزار و هفتصد تن و از سایر مسلمین ده هزار تن به قتل رسیدند. (۵)

پاورقی

۱. معاویه به یزید سفارش کرده بود که در صورت نقض بیعت توسط مردم مدینه، آن ها را با مسلم بن عقبه درهم بشکن!
(کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ و الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۱).

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۷.

۳. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰.

لازم به یادآوری است که به سبب نفوذ فاجعه عظیم کربلا در افکار عمومی، یزید دستور داده بود، در این ماجرا متعرض امام علی بن الحسین (علیه السلام) و خاندانش نشوند و آن ها را از این نحوه بیعت مستثنا دانست.

۵. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۳۹.

صفحه ۲۱۹

ابن ابی الحدید می نویسد: لشکریان شام، مردم مدینه را سر بریدند، آن گونه که قصاب، گوسفند را سر می برد. چنان خون ها ریخته شد، که قدم ها در میان آن ها فرو می رفت؛ فرزندان مهاجر و انصار و مجاهدان بدر را به

قتل رساند و از آن‌ها که باقی ماندند، به عنوان بردگان برای یزید بیعت گرفت. (۱)

مورخان نوشته‌اند که از بس مسلم بن عقبه خون بی گناهان را ریخت به «مُسرف» (خونریزی بی حد و حصر) معروف شد. (۲)

در این فاجعه به زنان مسلمان نیز بی حرمتی شد و جمعی از آنان مورد تجاوز قرار گرفتند. (۳)

یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: در این فاجعه مسلم بن عقبه، زنان را نیز بر سربازان خویش مباح ساخت. (۴)

سیوطی (دانشمند معروف اهل سنت) نقل می‌کند که حسن بصری از این فاجعه یاد کرد و گفت: به خدا سوگند! هیچ کس از آن حادثه نجات نیافت (یا کشته و یا زخمی شد و یا مورد آزار و توهین قرار گرفت)؛ گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان در آن ماجرا به قتل رسیدند؛ مدینه غارت شد و هزار دختر مورد تجاوز قرار گرفت!!

سپس از روی تأسف و اندوه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

آنگاه ادامه داد: این در حالی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ أَخْشَفَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخْشَفَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خداوند او را مورد خوف و خشم خود

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۰.

۳. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۵.

۴. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۹ (واژه حرّه و اقم).

صفحه ۲۲۰

قرار خواهد داد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد!». (۱)

۳ آتش زدن کعبه

لشکر یزید

پس از غارت مدینه برای نبرد با عبدالله بن زبیر به سوی مکه حرکت کرد. مسرف بن عقبه در بین راه به هلاکت رسید. (۲)

وی به هنگام مرگ، به سفارش یزید، «حصین بن نمیر» را به فرماندهی لشکر انتخاب کرد. لشکریان شام مکه را محاصره کردند و ابن زبیر را که به مسجد الحرام پناهنده شده بود، مورد حمله قرار دادند. آنان با منجنیق، حرم الهی را آتش باران کردند که در نتیجه پرده ها و سقف کعبه آتش گرفت و سوخت.

مورخان نوشته اند که این آتش سوزی در سوّم ربيع الاوّل سال ۶۴ هجری واقع شده است.

محاصره و درگیری شامیان با عبدالله بن زبیر و طرفدارانش ادامه داشت، تا

آن که خبر مرگ یزید به شامیان رسید و پس از آن، آن ها متفرّق شدند و به شام بازگشتند. (۳)

آری یزید در مدّت کوتاه خلافتش، هر سالی را با جنایتی بزرگ سپری کرد و به جان و مال و ناموس مسلمین دست تعرّض دراز کرد و از همه عظیم تر، جنایت بزرگ عاشورای سال ۶۱ هجری را پدید آورد.

پاورقی

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳. این روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کتاب های معتبر اهل سنّت با تعبیرات مختلفی آمده است؛ رجوع کنید به: صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فضل المدینه، حدیث ۱۰ و ۱۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.

برای آگاهی بیشتر از واقعه حرّه و کشتار عظیم مردم رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۰-۳۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۲۱ و انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۳۳۷-۳۵۵.

۲. پس از دفن

مسرف در آن مکان و حرکت لشکر شام، زنی قبر وی را شکافت و جنازه اش را به دار آویخت، مردم پس از اطلاع از این ماجرا، به آن مکان آمدند و جنازه اش را سنگباران کردند. (الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۴۲).

۳. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱-۳۸۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۴۱ و ج ۲، ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۳.

صفحه ۲۲۱

این بحث را با جمله ای از «ذهبی» دانشمند معروف اهل سنت به پایان می بریم: وی در معرفی یزید می نویسد:

«كَانَ نَاصِبِيًّا، فَظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسِيكِرَ، وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَ اخْتَتَمَهَا بِوَاقِعِهِ الْحَرَّةِ؛ يَزِيد ناصبی (دشمن علی و خاندانش)، خشن، تندخو و بی ادب بود. مسکرات می نوشید و مرتکب منکرات می شد. دولت وی با کشتن حسین شهید آغاز و با واقعه حرّه (مدینه) پایان یافت.» (۱)

نفرین تمام نفرین کنندگان جهان بر او باد!

پاورقی

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۳.

صفحه ۲۲۲

صفحه ۲۲۳

صفحه ۲۲۴

صفحه ۲۲۵

بخش سوم: انگیزه های قیام عاشورا

اشاره

آنچه که همه اعمال و رفتار و گفتار انسان را روح می بخشد، نیت و انگیزه اوست. نیت و انگیزه به همه کارها رنگ و جهت می دهد و بر تمامی تلاش ها سایه می افکند.

انگیزه های مادی و نیت های الهی، تأثیرهای متمایزی در تلاش های انسان می گذارند، نتایج متفاوتی به بار می آورند و نمودهای مختلفی را از خود بروز می دهند.

کسانی که در تلاش خویش، غیر خدا را می جویند، از همه ابزارهای مشروع و نامشروع و مقدمات

روا و ناروا، برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند، ولی جامع همه این تلاش ها، رسیدن به مقصد دنیوی و نیل به اهداف مادی به هر قیمتی است.

ولی هنگامی که انگیزه تلاش انجام وظیفه الهی، خشنودی حقّ و جلب رضایت خداوند باشد، آن زمان همه مقدمات، ابزارها و افراد همراه، رنگ و بوی دیگری دارند؛ سود و زیان، نفع و ضرر، کامیابی و ناکامی نیز معنای دیگری پیدا می کند.

سرباز جبهه حق و عامل به وظیفه الهی، زمانی خود را کامیاب و خوشبخت می بیند که توانسته باشد وظیفه عبودیت و بندگی خویش را به نحو احسن انجام دهد و هیچ کس و هیچ انگیزه ای جز نگاه به حضرت دوست و تکاپو برای جلب محبت پروردگار، توجه او را جلب نکرده باشد و اگر غیر از این بیاندیشد و یا عمل کند، خود

صفحه ۲۲۶

را ناکام و زیان دیده می داند.

با این مقدمه به سراغ انگیزه های قیام عاشورا می رویم.

در ارتباط با اهداف و انگیزه های قیام امام حسین (علیه السلام) تحلیل گران، تفسیر و تحلیل های مختلفی ارائه داده اند و برخی از این تحلیل ها که عمدتاً از سوی مستشرقان و یا ناآگاهان از حقیقت دین و جوهره اسلام ارائه شده است، دور از واقعیت می باشد و با مبانی اعتقادی امام حسین (علیه السلام) ناسازگار است.

برخی از تحلیل ها نیز، یک جانبه و با نگاه به پاره ای از کلمات آن حضرت است و همه جانبه نیست.

اما بهترین راه این است که به سراغ سخنان و خطبه های خود آن حضرت به طور جامع برویم و با استفاده از کلمات

۱- احیای آیین خدا و نجات اسلام از جنگال بدعت ها

به یقین نهضت خونینی همچون نهضت کربلا و استقبال امام حسین (علیه السلام) از همه حوادث شکننده آن و پذیرش شهادت خود، یاران و فرزندان و اسارت زنان و کودکانش، نمی تواند مسأله ساده ای باشد.

باید مطمئن بود که آن امام بزرگوار و یاران گرانقدرش به دنبال هدفی مهم بودند که تقدیم جان و مال و پذیرش هر نوع سختی و آزار را برای آنان سهل و آسان می کرد. هدفی که والاتر از سرمایه های زندگی مردانی همچون حماسه سازان کربلا بود.

قبلا گذری به آیات قرآن می افکنیم تا در یابیم خداوند در چه زمانی چنین اجازه ای را به مسلمانان می دهد و برای رسیدن به چه هدفی، بذل جان و مال را لازم می شمرد.

در جای جای قرآن کریم از قتال «فی سبیل الله» سخن به میان آمده است و به مجاهدان راه خدا بشارت ها داده و از آنان تجلیل شده است. (۱) یاد مردان خداپرستی را که همراه جمعی از پیامبران در راه خدا کشته شدند، گرامی داشته (۲) و از شهیدان راه خدا به عظمت یاد کرده است. (۳)

پاورقی

۱. آل عمران، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیات ۷۴، ۹۵-۹۶؛ توبه، آیات ۲۰-۲۲، ۱۱۱ و آیات فراوان دیگر.

۲. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳. آل عمران، آیات ۱۶۹-۱۷۱.

در واقع قدر مشترک این آیات، تجلیل از جهادی است که هدف آن، تقویت دین خدا و اعلائی کلمه حق باشد (وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا). (۱)

آری؛ آنجا که آیین خدا به خطر افتد و خطر سلطه شرک و کفر و ظلم و الحاد بر جامعه اسلامی احساس شود،

تقدیم جان و مال و مقام، کاری است والا و پر ارزش.

در واقع، آیین خدا که راهگشای همه انسان ها به سوی سعادت جاویدان است به قدری مهم است که مردانی همچون امام حسین (علیه السلام) و یاران با ایمانش برای نجات آن از سلطه منافقان و دشمنان حق، هستی خویش را مخلصانه تقدیم می کنند.

به تعبیر امام خمینی (قدس سره): «اسلام آن قدر عزیز است که فرزندان پیغمبر، جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سید الشهداء (علیه السلام) با آن جوان ها، با آن اصحاب، برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند.» (۲)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛ هنگامی که حادثه ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می کند) جان خویش را فدا کنید، نه دینتان را.» (۳)

تاریخ به خوبی گویای این حقیقت است که از عصر استیلای بنی امیه بر بلاد اسلامی، زحمات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تلاش مجاهدان صدر اسلام در نشر آیین خدا به تاراج رفت؛ ارزش های اسلامی زیر پا گذاشته شد؛ بدعت و فسق و فجور رایج گشت. سخن از محو نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) به میان آمد و تبعیض و بی عدالتی، ستم و بیدادگری، شکنجه و آزار مؤمنان، شاخصه این حاکمیت بود که در بخش گذشته شرح آن، با مدارک متقن گذشت.

پاورقی

۱. توبه، آیه ۴۰.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۵۱ (سخنرانی ۲۴/۳/۵۸).

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲.

صفحه ۲۲۹

خط انحراف از اسلام ناب که از ماجرای سقیفه آغاز شد، در عصر استیلای معاویه شدت گرفت، ولی تلاش

معاویه بر آن بود که با حفظ ظواهر دینی و در پس پرده نفاق، به مقاصد خویش برسد. هر چند، هر قدر سلطه او قوی تر می شد، جسارت و عقده گشایی های وی نیز، آشکارتر می گشت؛ ولی با این حال، همچنان عناوینی همچون «خال المؤمنین»، «صحابی رسول الله» و «کاتب وحی» را یدک می کشید، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم عامی، امام حسین (علیه السلام) و معاویه هر دو صحابی پیامبر بودند و اختلاف این دو با یکدیگر به اصطلاح مربوط به اختلاف در قرائت از دین و درگیری دو صحابی در نحوه برداشت از قرآن و سنت بود!

از این رو، امام حسین (علیه السلام) در اواخر عمر معاویه، مبارزه خود را به گونه ای علنی آغاز می کند و با سخنرانی معروفش در سرزمین منا، در جمع گروهی از صحابه و تابعین و فرزندان آنان به افشاگری عملکرد معاویه می پردازد و زمینه یک قیام را فراهم می کند (شرح این سخنرانی در بخش آینده خواهد آمد).

همچنین نامه هایی که آن حضرت به معاویه می نویسد و با شجاعت تمام به نکوهش او می پردازد، (۱) همگی از این حقیقت حکایت دارد که امام (علیه السلام) مبارزه خود را آغاز کرده است؛ هر چند بر اساس پابندی به صلح برادرش امام حسن (علیه السلام) دست به قیام مسلحانه نمی زند، ولی روشن است که امام (علیه السلام) قیام بزرگی را در نظر دارد و منتظر است پس از معاویه بدان اقدام کند.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه جمعی از مردم کوفه که برای همراهی و قیام، اعلام آمادگی کرده اند، نوشت:

«... فَالْصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَ»

أَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اَكْتُمُوا الْهُوَى، وَ اخْتَرِسُوا مِنَ الْأَطْنَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هِنْدَ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثُ بِهِ حَدْثٌ وَ أَنَا حَيٌّ يَا بَنِيكُمْ رَأَيْتُمْ؟

پاورقی

۱. این نامه را نیز در بخش چهارم (بخش رویدادها) بخوانید.

صفحه ۲۳۰

اکنون حرکتی انجام ندهید، و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خویش پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است پرهیز نمایید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد». (۱)

معاویه با آن که از این ماجراها مطلع بود و گاه امام (علیه السلام) را تهدید می کرد، ولی از اقدام عملی و درگیر شدن با آن حضرت پرهیز داشت، اما روشن بود که این وضع پس از مرگ معاویه ادامه نخواهد یافت.

پس از مرگ معاویه شرایط تغییر کرد چرا که از سویی، یزید به فسق و فجور و بی دینی شهره بود و از انجام هیچ گناهی حتی به صورت علنی پروا نمی کرد، و از سوی دیگر، یزید هیچ سابقه ای (هر چند به صورت ظاهر) در اسلام نداشت. جوانی خام، ناپخته و هوسران بود. به همین دلیل، میان صحابه و فرزندان آنان نیز دارای هیچ گونه امتیاز و مقبولیتی نبود و از سوی سؤم، گروه زیادی از مردم کوفه برای همراهی با امام (علیه السلام) اعلام آمادگی کرده بودند.

امام (علیه السلام) می دید اگر از این فرصت برای افشای چهره واقعی بنی امیه و یاری دین خدا استفاده نکنند، دیگر نامی از اسلام و قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باقی نخواهد ماند.

امام حسین (علیه السلام) با هدف احیای دین خدا قیام و حرکت خویش را

آغاز کرد؛ در مرحله نخست اگر ممکن است با تشکیل حکومت اسلامی و در غیر این صورت، با شهادت خود و یارانش به مقصود بزرگ خود برسد.

به هر حال، می بایست دین از دست رفته و سنت فراموش شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زنده کرد و چه کسی سزاوارتر از فرزند رسول خداست که پیش گام چنین حرکتی شود.

پاورقی

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۳۶۶.

صفحه ۲۳۱

امام حسین (علیه السلام) نخست با این جمله:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ زَمَانِي كَمَا أَنَّ اسْلَامِي كَرَفَتَارِ زَمَامَدَارِي مِثْلَ يَزِيدَ شُود، باید فاتحه اسلام را خواند» (۱).

تصریح کرد که با وجود خلیفه ای همچو یزید، فاتحه اسلام خوانده است و دیگر امیدی به بقای دین خدا در حکومت یزید نمی رود.

همچنین در نامه ای به جمعی از بزرگان بصره به بدعت های موجود در جامعه اشاره کرده، و هدفش را از قیام بر ضد حکومت یزید، احیای سنت و مبارزه با بدعت ها معرفی می کند. می فرماید:

«وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ اسْتَمِعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ مِنْ شِمَا رَا بَه كِتَابِ خِدا وَ سُنَّتِ پيامبرش فَرَا مِي خَوَانِمِ ؛ چَرَا كِه (این گروه) سُنَّتِ پيامبر را از بين برده و بدعت (در دین) را احیا کردند. اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم» (۲).

آن گاه که در مسیر کربلا با «فرزدق» ملاقات می کند، به روشنی از بدعت ها و خلاف

کاری های حاکمان شام و قیام برای نصرت دین خدا سخن می گوید:

«يَا فِرْزَدُقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرِبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْتَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛ أَي فِرْزَدُقُ! ائِنان گروهی اند

پاورقی

۱. لهوف، ص ۹۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

صفحه ۲۳۲

که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند، باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خدا و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم. تا آیین خدا پیروز و برتر باشد». (۱)

تعبیراتی با این مضمون، در کلمات و خطابه های امام حسین (علیه السلام) بسیار دیده می شود، که در بخش آینده قسمت مهمی از آنها خواهد آمد؛ این مطلب را با جمله دیگری از آن حضرت پایان می دهیم:

امام (علیه السلام) در خطبه ای که در مسیر کربلا در جمع لشکریان حرّ ایراد کرد، فرمود:

«الَّا- تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا- يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا- يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا؛ آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است راغب

دیدار پروردگارش (شهادت) باشد». (۲)

امام حسین (علیه السلام) با این کلمات هم هدف خویش را از قیام و حرکتش بیان می کند و هم آمادگی خویش را برای شهادت در طریق مبارزه با باطل و احیای دین خدا اعلام می دارد.

بنابراین، روشن است که یکی از اهداف مهم قیام امام حسین (علیه السلام) احیای دین خدا، مبارزه با بدعت ها و مفسد دستگاہ بنی امیہ و رهایی اسلام از چنگال منافقان و دشمنان خدا بود و در این راه موفقیت بزرگی نصیب آن حضرت شد، هر چند آن

پاورقی

۱. تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

صفحه ۲۳۳

حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی (صلی الله علیه و آله) جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

در زیارت معروف اربعین می خوانیم:

«وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَفْسٌ عَبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرُهُ الصَّلَاةُ ۗ» (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».

همچنین در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) وقتی که ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله، خطاب به امام سجاد (علیه السلام) گفت:

«يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟ ۗ» ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟!«

امام (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَادْنُ ثُمَّ اقِمِ ۗ» اگر می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین) علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی

که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه بین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)». (۱)

امام چهارم (علیه السلام) می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، ولی امام حسین (علیه السلام) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد (صلی الله علیه و آله) که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود (و هر قدر زمان می گذرد این حقیقت آشکارتر می شود).

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

صفحه ۲۳۴

به گفته شاعری با اخلاص:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها

هر جا ز فراق تو چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت

از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها گردیده کهن اما

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

در دفتر آزادی، نام تو به خون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

این سان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همت مردانه

ای مفتخر از عزم همواره مسلمان ها

صفحه ۲۳۵

قسمت اول

با آن که به حسب ظاهر عواملی چون امتناع امام حسین (علیه السلام) از بیعت با یزید و یا پاسخ به دعوت کوفیان، در تحقّق این قیام خونین بی تأثیر نبود، ولی در عین حال در کلمات امام (علیه السلام)، به طور مکرّر از اصلاح اّمت و دو فریضه مهمّ امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از انگیزه های اساسی این نهضت بزرگ یاد شده است.

دو فریضه ای که قرآن هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب

فراموش کردن آن معرّفی کرده، می فرماید:

(فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ)؛ چرا در قرون (و اقوام) پیش از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند. (۱)

همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داود و عیسی (علیهما السلام) قرار گرفتند، می فرماید:

(كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)؛ (چون) آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه

پاورقی

۱. هود، آیه ۱۱۶.

صفحه ۲۳۶

بدکاری انجام می دادند. (۱)

در حقیقت این بی تفاوتی و سازشکاری آنان بود که موجب تشویق افراد گناهکار می شد، و در نهایت به هلاکت همگان انجامید.

در آیه ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی های امت اسلامی به عنوان «امت برتر» دانسته، می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ)؛ شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه این که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید. (۲)

نکته جالب توجه در این آیه آن است که دلیل بهترین امت بودن را «امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خدا» می‌شمرد. و جالب تر این که «امر به معروف و نهی از منکر» را بر «ایمان به خدا» مقدم می دارد تا بیانگر این معنی باشد که بدون این دو فریضه، ریشه های ایمان به خدا نیز در دلها سُست می شود و پایه های آن فرو می ریزد و به تعبیر دیگر ایمان به خدا بر آن دو

فريضة استوار می گردد. (۳) همان گونه که اصلاح همه امور جامعه بر آن دو استوار است.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيُسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فريضة بزرگ

پاورقی

۱. مائده، آیه ۷۹.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. رجوع شود به تفسیر نمونه، ذیل آیه.

صفحه ۲۳۷

الهی است که بقیه فرائض با آن ها بر پا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود و حقوق افراد تأمین می گردد و در سایه آن زمین آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها روبه راه می گردد». (۱)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در بیانی نورانی فرمودند:

«قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ قوام شریعت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی استوار است». (۲)

از این روایات پر معنی به خوبی استفاده می شود که اگر در جامعه ای این دو فريضة، یعنی مسئولیت همگانی در برابر فساد به فراموشی سپرده شود، پایه های شریعت در هم شکسته و رفته رفته اصل دین از بین می رود. و امور جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود.

این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) احیاء کنندگان امر به معروف و نهی از منکر را نماینده خدا در زمین و جانشین پیامبر و کتاب معرفی می کنند. (مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ. (۳)

علی (علیه السلام) در تبیین جایگاه بسیار مهم این دو فریضه در مقایسه آن با سایر فرایض می فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؛ تمام کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در

پاورقی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۱۵، ح ۶. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸.

۲. غرر الحکم، حکمت ۶۸۱۷.

۳. مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره مائده. رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷.

صفحه ۲۳۸

برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر یک دریای پهناور» (۱).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که تا چه اندازه این موضوع در اسلام از اهمیت و ارزش بی نظیری برخوردار است.

حضرت علی (علیه السلام) در سخن دیگری به مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرده، می فرماید:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيءٌ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ؛ ای مؤمنان! هر کس ببیند ستمی صورت می گیرد و مردم را به سوی کار زشتی دعوت می کنند، اگر تنها در دلش آن را انکار کند سالم مانده و گناهی بر وی نیست (به شرط

آن که بیشتر از آن نتواند) و کسی که آن را با زبانش انکار کند، پاداش الهی نصیب او شده و مقامش از اوّلی برتر است و آن کس که برای اعتلای نام خدا و سرنگونی ظالمان با شمشیر به مبارزه برخیزد، او کسی است که به راه راست هدایت یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در دلش تابیده است!». (۲)

به راستی امام حسین (علیه السلام) را باید قهرمان این میدان دانست. آن حضرت علاوه بر

پاورقی

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۳.

صفحه ۲۳۹

امر به معروف قلبی و زبانی، عمل به آن را نیز به منتهای اوج خود رساند و بالاترین مرحله عملی آن را انجام داد، و با شجاعتی وصف ناپذیر به همگان اعلام کرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ، وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ، فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها شکمیا است، با ما بماند و الا از ما جدا شود!!». (۱)

مطابق روایات قیام با شمشیر (در جای خود) عالی ترین و پرفضیلت ترین مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که امام حسین (علیه السلام) به آن اقدام کرد.

امیر مؤمنان پس از بیان مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر (قلبی، زبانی و عملی)، فرمود:

«وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ مَنْ كَلَّمَهُ عِدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ اما از همه مهم تر سخن به حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته شود». (۲)

امام حسین (علیه السلام) نه تنها با سخنانش به افشای جنایات بنی امیه پرداخت

که با شمشیر بر ضد آنان به مبارزه برخاست و تا پای جان ایستادگی کرد و این حرکت خویش را «امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور جامعه» نامید و در بیان و سخنان خویش، به طور مکرر از این فریضه بزرگ یاد کرد، و با صراحت، یکی از انگیزه های حرکتش را احیای همین امر مهم شمرد.

قسمت دوم

اکنون به مهمترین بخش از سخنان آن حضرت و یارانش، در این مورد گوش جان می سپاریم.

۱ آن حضرت دو سال قبل از هلاکت معاویه، در میان جمع زیادی از مهاجرین و

پاورقی

۱. ینابیع المودّه، ص ۴۰۶.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۳۷۴. برای آگاهی بیشتر از مراحل سه گانه امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود به: جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴ به بعد.

صفحه ۲۴۰

انصار در سرزمین مقدّس «منا»، طی یک خطابه بسیار مهم، سرشناسان جامعه اسلامی آن روز را به سبب مسامحه و سهل انگاری نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار داد و فرمود: چرا از نکوهشی که خداوند نسبت به علمای یهود فرموده است پند نمی گیرید؟ آنجا که فرمود:

(لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْيَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ) ؛ چرا علمای یهود، مردم را از سخنان گناه آلود و خوردن حرام نهی نمی کردند. (۱) (از فساد و تباهی جامعه جلوگیری نمی کردند).

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِإِنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الدِّينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفُسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ؛ خداوند تنها از این جهت بر آنها

عیب می گیرد که آنها با چشم خود شاهد زشتکاری و فساد ستمکاران بودند ولی (هیچ عکس العملی نشان نمی دادند و) آنان را نهی نمی کردند».

سپس در مورد اهمیت و عظمت این دو فریضه فرمود:

«إِذَا أُدِّيتْ وَ أُقِيمَتْ، إِشِيَتْ قَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنًا وَ صَعْبًا؛ هرگاه فریضه امر به معروف و نهی از منکر به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعم از آسان و دشوار انجام خواهد شد.» (۲)

این خطابه بسیار مهم امام (علیه السلام) در آن شرایط خفقان بار و در آن جمع کثیر، نشان می دهد که امام منتظر فرصتی بود تا این فریضه الهی را در حدّ اعلا جامه عمل

پاورقی

۱. مائده، آیه ۶۳.

۲. تحف العقول، ص ۱۶۸-۱۷۰ و بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹، ح ۳۷.

صفحه ۲۴۱

بپوشاند.

همان گونه که در نامه ای به معاویه می نویسد:

«ای معاویه! به خدا سوگند از این که الان با تو نبرد نمی کنم، می ترسم در پیشگاه الهی مقصّر باشم.» (۱)

یعنی من دنبال فرصت مناسبی هستم تا با تو بستیزم.

۲ بعد از هلاکت معاویه، زمانی که امام (علیه السلام) از سوی والی مدینه به بیعت با یزید فراخوانده شد، امام (علیه السلام) به شدت بر آشفت و آن را مردود شمرد و شبانگاه به سوی روضه شریف نبوی رفته به راز و نیاز پرداخت و در آن نیایش خالصانه به درگاه الهی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَ نِيَّ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أُنْكِرُ الْمُنْكَرَ...؛ خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد (صلى الله عليه وآله) و من هم فرزند دختر

او هستم، از آنچه برای من پیش آمده تو آگاهی، خداوندا! من معروف را دوست داشته و از منکر بیزارم!». (۲)

در واقع امام (علیه السلام) انگیزه های اصلی قیام خویش را در این جمله کوتاه، آن هم در کنار مرقد پاک جد بزرگوارش (صلی الله علیه و آله) در مقدس ترین مکان ها بیان داشت و آن را به سینه تاریخ سپرد.

۳ شاید بتوان صریح ترین و رساترین تعبیر امام (علیه السلام) در تبیین انگیزه اصلی قیامش را جمله ای دانست که در وصیت نامه آن حضرت به برادرش محمد حنفیه آمده است.

پاورقی

۱. در مختصر تاریخ دمشق (ج ۷، ص ۱۳۷) در شرح حال امام حسین (علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشت: «...وَمَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ».

در احتجاج طبرسی (ج ۲، ص ۸۹ ح ۱۶۴) آمده است: «مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...» همچنین رجوع کنید به: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

صفحه ۲۴۲

آن حضرت پس از آن که انگیزه هایی چون هوی و هوس و کسب مقام را از قیام خود دور دانست، چنین نوشت:

«وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرِهِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ مِنْ تَنَاهَا بِهَ انْغِيْزَهٗ اَصْلَاحِ دَرِ اُمَّتِ جَدِّمِ بِيَا خَاسْتَمِ، مِي خَوَاطِمِ اَمْرِ بِهٖ مَعْرُوفٍ وَ نَهْيِ اَزِ مَنْكَرِ كَنَمِ وَ بِهٖ رُوشِ جَدِّمِ»

و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار نمایم!». (۱)

امام (علیه السلام) در این عبارات کوتاه و گویا در همان آغاز راه، هدف حرکت الهی خویش را بیان می کند که قصدش کشورگشایی و به چنگ آوردن مال و مقام دنیا نیست، بلکه هدفش فقط اصلاح جامعه اسلامی و احیای امر به معروف و نهی از منکر است.

۴ بعد از آن که مسلم بن عقیل (علیه السلام) سفیر آن حضرت در کوفه توسط نیروهای ابن زیاد با مکر و حيله دستگیر شد و به مجلس او وارد گشت و او، مسلم را متهم به فتنه انگیزی ساخت، آن حضرت در پاسخ گفت:

«ما لهذا آتیتُ، وَ لَکِنُّکُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْکَرَ، وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ... فَأَتَيْنَاهُمْ لِنِائِمُرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ؛ من برای این چیزها که تو می گویی به کوفه نیامدم، بلکه شما منکرات و زشتی ها را ظاهر و معروف و خوبی ها را دفن کرده اید... پس ما به پا خواستیم تا مردم را به معروف دعوت کنیم و از منکرات دور سازیم». (۲)

۵ هنگامی که امام (علیه السلام) با سپاه «حرّ» رو به رو گشت و بیوفایی کوفیان آشکار شد و امام (علیه السلام) خود را با شهادت مواجه دید در میان اصحاب خویش برخواست و طی سخنانی چنین فرمود:

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۱؛ لهوف، ص ۷۱. مراجعه شود به: انساب الاشراف بلاذری، ص ۸۲.

صفحه ۲۴۳

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ آیا نمی بینید به

حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است (قیام کند و) شیفته ملاقات پروردگار (و شهادت) باشد». (۱)

از این سخن امام (علیه السلام) استفاده می شود که در چنین شرایطی از جان باید گذشت یعنی در مرحله ای که خطر، کیان دین و مذهب را تهدید می کند، وجود ضررهای مالی و جانی نمی تواند مانع امر به معروف و نهی از منکر، گردد.

۶ طبق نقل مورخان آنگاه که حرّ مانع حرکت امام شد، امام (علیه السلام) در نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

«... فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛ شَمَا مِي دَانِيدِ پِيَامْبِرِ خِدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دَرِ زَمَانِ حَيَاتِشِ فَرَمُود: هَرِ كَسِ سُلْطَانِ سَتْمِگَرِي رَا بِيِنْدِ كِه حَرَامِ خِدا رَا حَلَالِ شَمْرِدِه وَ پِيْمَانِ خِدا رَا شَكْسْتِه، بَا سَنَّتِ پِيَامْبِرِ مُخَالَفَتِ مِيورزِدِ وَ دَرِ مِيَانِ بِنْدِگَانِ خِدا بِه ظَلَمِ وَ سَتْمِ رِفْتَارِ مِي كِنْدِ و لي بَا او بِه مَبَارَزِه عَمَلِي وَ كِفْتَارِي بَرْنَخِيژِد، سَزَاوَارِ اسْتِ كِه خِداوَنْدِ او رَا دَرِ جَايْگَاهِ آن سُلْطَانِ سَتْمِگَرِ (جَهَنَّمِ) وَارْدِ كِنْدِ». (۲)

امام (علیه السلام) با این سخنان ضمن گوشزد کردن وظایف همه قشرهای مردم، خصوصاً بزرگان کوفه، عزم جزم خویش را برای اصلاح امور و مبارزه کامل با خودکامگان و

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

. فتوحابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

صفحه ۲۴۴

ستمگران بنی امیه اعلام می دارد، و این مبارزه را مشروط به حمایت آنها هم نمی کند و آماده است جان گرامی خویش را در این راه نیز فدا کند و لذا ما امروز در برابر مرقد آن حضرت ایستاده، و می گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ / من شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف کرده و نهی از منکر را بجا آوردی». (۱)

نکته قابل توجه آن است که این گواهی، گواهی در محکمه قضا و در حضور قاضی و داور نیست بلکه به این معنی است که من به این حقیقت اذعان دارم که نهضت تو، نهضت امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی بود.

۱. زیارت وارث.

صفحه ۲۴۵

۳- تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران

انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدس خویش، درصدد تشکیل حکومت برآمدند؛ چرا که بدون شک با تشکیل حکومت، بهتر می توان مردم را به سوی ارزش های معنوی و انسانی سوق داد و در راه بسط عدالت اجتماعی کوشید و فرامین الهی را به صورت ضابطه مند اجرا کرد و به برقراری عدل و دفع ظلم و شرک و بیدادگری کمک نمود.

همچنین بسیاری از احکام الهی است که بدون تشکیل حکومت نمی توان آنها را اجرا کرد و یا لا اقل به طور مطلوب تحقق نمی یابد.

از این رو، پیامبران پیشین تا آنجا

که شرایط اجازه می داد، درصدد تشکیل حکومت دینی بودند و پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز در نخستین فرصت، اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در مدینه کرد و خود شخصاً رهبری این حکومت را به عهده گرفت.

آن حضرت برای ادامه خط حاکمیت صالحان به فرمان الهی در روز عید غدیر خم، علی (علیه السلام) را به جانشینی خود و امامت مردم پس از خویش منصوب کرد. از این رو، در روایات ما، از ولایت و رهبری، به عظمت یاد شده است، از جمله در روایت معروف امام باقر (علیه السلام) می خوانیم:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَ

صفحه ۲۴۶

الْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج اصل اساسی بنیان نهاده شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

آنگاه در پاسخ به این سؤال که از این پنج اصل کدام یک برتر است، می فرماید:

«الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ، وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ ولایت از همه چیز برتر است؛ چرا که ولایت (و تشکیل حکومت اسلامی) کلید بقیه است و والی (امام) راهنمای مردم نسبت به آن چهار امر مهم می باشد» (۱).

آری؛ با تشکیل حکومت دینی و پذیرش حاکمان صالح به خوبی می توان به اجرای احکام الهی کمک کرد و اصول، اخلاق و احکام شریعت را تحقق عینی بخشید.

متأسفانه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رهبری امت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را از خلافت دور نگه داشتند؛ ولی آن حضرت هر زمان که فرصتی دست می داد، بر حق حاکمیت خویش پای می فشرد، و خود را سزاوارتر از همه به

سرانجام آن حضرت در سال ۳۵ هجری در یک بیعت عمومی به خلافت ظاهری رسید و در مسیر اقامه قسط و عدل و احیای ارزش‌های دینی تلاش کرد، ولی زخم‌های بر جای مانده از دوران گذشته و حوادث سخت و شکننده دوران خلافت و در نهایت شهادت مولا (علیه السلام)، سبب شد که علی (علیه السلام) به تمام اهداف والای خویش دست نیابد.

توطئه‌های معاویه چه در عصر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و چه در عصر خلافت کوتاه امام حسن (علیه السلام) و تلاش‌های جبهه نفاق برای «تضعیف خطّ علوی» و ناآگاهی جمعی از مردم و دنیازدگی گروه دیگر، بار دیگر سنگ آسیای خلافت را از محورش خارج ساخت و این بار دشمنان قسم خورده حاکمیت اسلام راستین، بر اریکه قدرت قرار گرفتند!

پاورقی

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام (به این مضمون، روایات متعددی در همین باب وجود دارد).

صفحه ۲۴۷

امام حسین (علیه السلام) که شایسته و وارث حاکمیت نبوی و علوی و رهبر معنوی امت اسلامی بود، برای احیای ارزش‌های اسلامی و بسط قسط و عدل و مبارزه با ستمگران به هدف تشکیل حکومت اسلامی به پا خاست، به این قصد که اگر ممکن شود با تشکیل حکومت اسلامی و گرنه با شهادت خویش و یارانش، چهره واقعی بنی امیه را آشکار سازد و به ریشه کن ساختن درخت ظلم و کفر و نفاقشان پردازد و اسلام و امت مظلوم اسلامی را یاری کند.

امام حسین (علیه السلام) در خطبه‌ای با صراحت هدف از تلاش و تکاپوی خویش را چنین بیان می‌کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا

فِي سُلْطَانٍ، وَلَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَتْرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ ; خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق تلاش برای بسیج مردم)

صورت گرفت، به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت ها و احکامات مورد عمل قرار گیرد». (۱)

امام خمینی (قدس سره) در سخنی در تبیین همین مطلب می گوید: «... آنهایی که خیال می کنند حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر این سخن صحیح نیست بلکه صفحه اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء

پاورقی

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰ و بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

صفحه ۲۴۸

باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد». (۱) هر چند امام (علیه السلام) می دانست سرانجام در این راه شهید می شود.

در جای دیگر می گوید: «زندگی سید الشهداء، زندگی حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا همه این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل درست کنند». (۲)

با این مقدمه اکنون برای اثبات این مطلب (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزه با ستمگران) به سراغ سخنان و سیره آن حضرت می رویم.

نگاهی به گذشته

اگر به زندگی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نگاه کنیم به خوبی در می یابیم که آن حضرت از نوجوانی

فقط اهل بیت (علیهم السلام) را شایسته خلافت اسلامی می دانست.

در تاریخ می خوانیم: «روزی عمر بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خطبه می خواند و در خطبه خویش گفت: من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم!

امام حسین (علیه السلام) که در گوشه مسجد نشسته بود خطاب به عمر فریاد زد:

از منبر پدرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پایین بیا! این منبر پدر تو نیست (که بر فراز آن قرار گرفته ای و این گونه ادعاها می کنی!).

عمر گفت: ای حسین! به جانم سوگند قبول دارم که این منبر پدر توست، نه پدر من، ولی بگو چه کسی اینها را به تو یاد داده است؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!!

حسین (علیه السلام) فرمود: اگر من مطیع فرمان پدرم باشم به جانم سوگند او هدایت کننده است و من هدایت شده او خواهم بود. او بیعتی بر گردن مردم از زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پاورقی

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳.

۲. همان مدرک، ص ۴.

صفحه ۲۴۹

دارد که آن را جبرئیل از ناحیه خداوند نازل کرد و جز منکر کتاب خدا، این مطلب را انکار نمی کند. مردم آن را با قلب خویش شناختند (و دانستند حق با پدرم است) ولی با زبان آن را انکار کردند؛ وای بر منکران حقوق ما اهل بیت!...

عمر گفت: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد! (ولی من بی تقصیرم چرا که) مردم ما را امیر ساختند و ما نیز پذیرفتیم و اگر پدرت را امیر می کردند، ما اطاعت می کردیم!

امام حسین (علیه السلام) پاسخ داد: ای پسر خطاب! کدام مردم

تو را بر خویش امیر ساختند، پیش از آن که تو ابوبکر را بر خود (و مردم) امیر قرار دهی. وی نیز بدون حجت و دلیلی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بدون رضایت آل محمد (علیهم السلام) تو را بر مردم امیر ساخت. آیا رضایت شما دو نفر، همان رضایت (خدا و) پیامبر است؟!...

عمر که پاسخی نداشت، خشمگین از منبر فرود آمد و به همراه جمعی نزد علی (علیه السلام) رفت و از حسین (علیه السلام) شکایت کرد...» (۱).

امام حسین (علیه السلام) در تمام دوران خلافت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) و برادرش امام حسن (علیه السلام) برای تقویت حکومت اسلامی در کنار آن بزرگواران حضور داشت و با دشمنان حکومت اسلامی مبارزه می کرد.

سخن امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت جهت یزید برآمد و به شهرها سفر کرد، در مدینه نیز اجتماعی برای معرفی و بیعت برای یزید تشکیل داد و گفت:

به خدا سوگند! اگر من در میان مسلمین کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می گرفتم!!

پاورقی

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷۷-۷۸.

صفحه ۲۵۰

امام حسین (علیه السلام) برخاست و فرمود:

«وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَاً وَأُمَّاً وَنَفْساً، به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و شایستگی ها و ارزش های فردی و صفات انسانی بهتر است، کنار گذاشتی!».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟

فرمود: آری!

معاویه خاموش شد. (۱)

مطابق روایت دیگری امام (علیه السلام) فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَحَدِي خَيْرٌ مِنْ حَدِيهِ، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» به خدا سوگند! من از او (یزید) به خلافت سزاوارترم.

چرا که پدرم از پدرش و جدّم از جدّش و مادرم از مادرش بهتر است و خودم نیز از او بهترم!». (۲)

از این کلمات صریح، به خوبی روشن می شود که امام حسین (علیه السلام) در آن زمان فقط خود را شایسته خلافت می دانست و معتقد بود شخصی همانند او با آن عظمت خانوادگی و معنوی باید زمام امور مسلمین را به دست گیرد.

تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی در زمان یزید

پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، شرایط برای مبارزه با ستمگران و تشکیل حکومت اسلامی بیش از زمان گذشته فراهم شده بود و آن حضرت در این

پاورقی

۱. الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۶۵.

صفحه ۲۵۱

مسیر اقداماتی را در پیش گرفت:

الف) ترک بیعت با یزید (و اعلام عدم شایستگی او برای خلافت)

با توجه به این که امام حسین (علیه السلام) یزید را هرگز شایسته این جایگاه رفیع نمی دانست و خود را به حق شایسته ترین فرد برای امر خلافت می دید، با یزید بیعت نکرد و حکومت او را به رسمیت نشناخت.

از این رو، هنگامی که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید و آن حضرت توسط والی مدینه احضار شد، امام (علیه السلام) در پاسخ به عبدالله بن زبیر که پرسید چه خواهی کرد؟ فرمود: «هیچ گاه با یزید بیعت نخواهم کرد، چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن (علیه السلام) تنها شایسته من است». (إِنِّي لَا أُبَايِعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ). (۱)

همچنین به والی مدینه نیز فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَ مَعِدُنُ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ

الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةِ، مُغْلَبٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا- يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ ؛ ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم... در حالی که یزید مردی است، فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان ؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد». (۲)

همچنین امام (علیه السلام) در پی اصرار «مروان بن حکم» برای بیعت با یزید، با قاطعیت فرمود:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي

پاورقی

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

صفحه ۲۵۲

رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحْرَمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَيْفِيَانَ ؛ هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدّم رسول خدا شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!». (۱)

در واقع امام (علیه السلام) با این جمله، عمق فاجعه زمامداری یزید را بیان می کند و با استشهاد به کلام رسول خدا (صلى الله عليه وآله) تصدّی خلافت توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می شمارد.

در سخن دیگری که آن حضرت خطاب به برادرش محمّد حنفيّه می فرماید، بار دیگر بر عدم بیعت با یزید به هر قیمتی تأکید میورزد و می فرماید:

«يَا أُخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ؛ ای برادر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید

بن معاویه بیعت نخواهم کرد» (۲).

ب) تصریح به شایستگی خود برای خلافت

امام حسین (علیه السلام) علاوه بر آن که یزید را شایسته این جایگاه والا نمی دانست، به شایستگی خود نسبت به امر ولایت و حاکمیت اسلامی تصریح می کند. در واقع امام (علیه السلام) با این جملات در مسیر تشکیل حکومت اسلامی و به عهده گرفتن خلافت مسلمین حرکت می کند.

امام حسین (علیه السلام) در خطبه ای که پس از نماز عصر در جمع لشکریان «حز» خواند، فرمود:

پاورقی

۱. لهوف، ص ۹۹ و بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

صفحه ۲۵۳

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمِدْعَيْنِ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛
ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (و امامت مسلمین) از این مدعیان دروغین سزاوارتریم».
(۱)

همه اینها علاوه بر مواردی است که امام حسین (علیه السلام) در حیات معاویه آنگاه که مسأله ولایتعهدی یزید مطرح شد به شایستگی خویش بر امر خلافت تأکید ورزید (که پیش از این گذشت).

ج) پاسخ به دعوت کوفیان

از نمودهای تلاش امام حسین (علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی، پاسخ به دعوت کوفیان جهت پذیرش رهبری قیام بر ضد حکومت نامشروع یزید است.

همچنین فرستادن امام (علیه السلام) سفیر و نماینده خود، جناب مسلم بن عقیل (رحمه الله) را به کوفه برای ارزیابی دعوت آنان و بسیج نیروها و گرفتن بیعت از مردم، حکایت از عزم امام (علیه السلام) جهت تشکیل حکومت اسلامی و الهی دارد.

با توجه به این که کوفه مرکز علاقمندان و شیعیان علی بن

ابی طالب (علیه السلام) بود، تصمیم امام حسین (علیه السلام) بر آن بود که این شهر را پایگاه اصلی قیام و نهضت اسلامی خود قرار داده و از آن مکان انقلاب را رهبری کرده و به دیگر شهرها گسترش دهد.

نامه سران کوفه به محضر امام (علیه السلام)

پس از مرگ معاویه و به دنبال یک گردهمایی در منزل «سلیمان بن سرد خزاعی» جمعی از بزرگان کوفه نامه ای به محضر امام (علیه السلام) نوشته و برای پذیرش رهبری آن

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با اندکی تفاوت).

صفحه ۲۵۴

حضرت جهت برپایی نهضتی همگانی اعلام آمادگی کردند.

مضمون نامه را که نام چهارتن از بزرگان شیعه، یعنی سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر و گروهی دیگر از شیعیان در آن آمده، چنین است:

«خدای را سپاس می گوئیم که (معاویه) آن دشمن ستمکار و کینه توز را نابود ساخت، همو که بدون رضایت امت بر کرده آنان سوار شد و اموال آنها را غصب کرد و خوبان آنان را کشته و به نابکاران میدان داد...

اینک ما، امام و پیشوایی نداریم؛ به سوی ما بیا! بدان امید که خداوند به برکت وجود تو همه ما را بر محور حق گرد آورد.

نعمان بن بشیر (والی کوفه) در دارالاماره است و ما با او در نماز جمعه و اجتماعات عمومی حاضر نمی شویم (و به او اعتنایی نداریم) و اگر با خبر شویم که به سوی ما می آیی، او را از کوفه بیرون کرده و به شام ملحقش می سازیم». (۱)

پاسخ امام (علیه السلام) و اعزام مسلم به کوفه

به دنبال نامه های متعدد مردم کوفه و اعلام آمادگی برای پذیرش رهبری امام (علیه السلام)، آن حضرت نامه ای در پاسخ به آنان نوشت، سپس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به آن شهر فرستاد. نامه امام (علیه السلام) چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

پاورقی

فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ; أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدْوَكَ الْجَبَّارَ الْعَيْنِدَ، الَّذِي انْتَرَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا
 أَمْرَهَا، وَغَصَبَهَا فَبَيْتَهَا، وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا، وَاسْتَبَقَى شَرَّارَهَا،... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ! لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ
 يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالنُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمَارَةِ، لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَتِهِ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدِهِ، وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ
 قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَا حَتَّى نَلْحَقَهُ بِالشَّامِ. (بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٣٣)

صفحه ٢٥٥

الْمُسْلِمِينَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِئًا وَ سَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَصَّصْتُمْ وَ
 ذَكَرْتُمْ، وَ مَقَالَهُ جُلُّكُمْ : «أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ». وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ
 عَمِّي وَ نَفْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرَتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَ أَمْرُكُمْ وَ رَأْيِكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَئِكُمْ، وَ ذَوِي الْفَضْلِ وَ الْحِجْبِيِّ مِنْكُمْ، عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ،
 أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْأَخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ
 اللَّهِ وَ السَّلَامِ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان از حسین بن علی (علیه السلام) به بزرگان از مؤمنان و مسلمانان! هانی و سعید همراه نامه
 هایتان به سوی من آمدند و این دو تن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده)

این

بود که : «امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارشان را برای من بنویسد.

هر گاه به من اطلاع دهد که بزرگان و خردمندان شما با آنچه که در نامه هایتان ذکر شده، همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد. ان شاء الله

(در پایان نامه اضافه فرمود:) به جانم سوگند! امام و پیشوا تنها کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را بر پا دارد، دین حق را

صفحه ۲۵۶

پذیرفته و خود را وقف راه خدا کند». (۱)

این نامه به خوبی گویای این حقیقت است که امام (علیه السلام) در مسیر قیام برای سرنگونی حکومت پلید اموی و تشکیل حکومت اسلامی گام بر می داشت. از این رو، برای ارزیابی اوضاع، نخست نماینده ای آگاه و مورد اعتماد را به آن شهر اعزام می کند، تا از حقیقت امر آگاه شود و با بسیج نیروها و آمادگی شیعیان در این راه قدم بردارد.

جمله پایانی سخن امام (علیه السلام) نیز تأکیدی است بر شایستگی خود جهت امامت و رهبری و عدم لیاقت حاکم شام که نه به کتاب خدا عمل می کند و نه عدل و داد را بر پا می دارد و نه خود را وقف راه خدا می کند که این خود قرینه ای است بر عزم امام جهت پذیرش امامت

و خلافت مسلمین و برپایی عدل و داد.

امام(علیه السلام) همچنین در نامه ای که همراه با اعزام مسلم(علیه السلام) خطاب به او مرقوم می دارد، بار دیگر بر بسیج نیروها و آماده سازی مردم تأکید میورزد. در این نامه می خوانیم:

«... وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سَفِيَانَ، فَإِنَّ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَيَّ يَبْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَيْرِ، حَتَّى أَعْمَلَ عَلَيَّ حَسَبَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى...» (چون به کوفه رسیدی) مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم متفقاً بیعت کردند، مرا با خبر ساز تا برابر آن عمل کنم». (۲)

پراکنده ساختن مردم از حمایت خاندان ابوسفیان و فراخوانی مردم به اطاعت امام(علیه السلام) و یکپارچگی آنان برای بیعت و همراهی، همه و همه نشان از تهیه ساز و

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

صفحه ۲۵۷

کارهای مناسب جهت تشکیل حکومت دارد.

پس از ورود مسلم(علیه السلام) به کوفه و بیعت گروه زیادی از مردم با وی و اعلام آمادگی آنان برای جانبازی و همراهی با امام(علیه السلام) و انعکاس آن به محضر امام(علیه السلام) توسط فرستادگان جناب مسلم، امام حسین(علیه السلام) از مکه عازم کوفه می شود. (۱)

امام(علیه السلام) در گفتگویی با ابن عباس می فرماید:

«وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجِبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَقَامَ لَهُمُ الْعُدْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ» اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم، چرا که حجت الهی بر من تمام شده

همچنین به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتَتْنِي بَيْعُهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَنِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بِيَعْتِ چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق (۳) سوگند خورده اند، به دستم رسیده است» (۴).

امام (علیه السلام) در ملاقات با عبدالله بن مطیع هنگامی که از علّت خروج حضرت از مکه سؤال می کند به صراحت می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم، بدان امید که (با تشکیل حکومت اسلامی) نشانه های

پاورقی

۱. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد شیخ مفید، ص ۴۱۸.

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶ و نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده است که اگر سوگند خود را شکستند، همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح است.

۴. تاریخ ابن عساکر (در شرح حال امام حسین (علیه السلام))، ص ۱۹۴، حدیث ۲۴۹.

صفحه ۲۵۸

حق زنده و بدعت ها نابود شود» (۱).

به هر حال، با توجه به شواهد تاریخی که بخشی از آن گذشت و قسمتی از آن در بخش رویدادها خواهد آمد یکی از اهداف قیام امام حسین (علیه السلام) تشکیل حکومت اسلامی و در واقع بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصلی خویش بود، تا در پناه آن عدل و داد گسترش یابد، حق احیا شود و باطل و پلیدی و

بدعت ها نابود گردد.

پشتیبانی و اعلام آمادگی مردم کوفه و تأکید و اصرار آنان بر این امر، حجت را بر امام (علیه السلام) تمام کرد که باید با نیروی چند ده هزار نفری بر ضد حاکم غاصب و فرمانروای ستمگری مانند یزید قیام کند و از این رو به سمت کوفه آمد و قبل از آن نیز توسط سفیر خویش جناب مسلم از همراهی کوفیان با خبر شد.

قیام برای تشکیل حکومت اسلامی با آگاهی از شهادت

اکنون جای طرح این سؤال است که آیا امام حسین (علیه السلام) از شهادت خویش و یارانش در مسیر حرکت به سوی کوفه و قیام بر ضد یزید، آگاه بود، یا خیر؟ و اگر از این امر مطلع بود، آگاهی به شهادت با قیام و برنامه ریزی برای تشکیل حکومت اسلامی چگونه سازگار است؟

بر اساس شواهد تاریخی جای هیچ تردیدی نیست که امام حسین (علیه السلام) از فرجام قیام خویش آگاه بود و با یقین به شهادت، نهضت خویش را آغاز کرد و شواهد روشن آن در همین کتاب آمده است ولی در این قسمت نخست به بخشی از شواهد مزبور که علم و آگاهی امام (علیه السلام) به شهادت خویش را تأیید می کند، اشاره کرده سپس به پاسخ پرسش فوق می پردازیم.

لازم به ذکر است روایات و اخباری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر

پاورقی

۱. اخبار الطوال دینوری، ص ۲۴۵.

صفحه ۲۵۹

اکرم (صلی الله علیه وآله) در موضوع شهادت امام حسین (علیه السلام) نقل شده است به اندازه ای مشهور بود که ابن عباس می گوید:

«ما كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ هُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام) يُقْتَلُ بِالطَّفِّ ۚ ما اهل بیت همگی تردیدی نداشتیم که امام حسین (علیه السلام)

در سرزمین طف (کربلا) به شهادت خواهد رسید» (۱).

چنان که از مفاد این روایت استفاده می شود، نه تنها امام، بلکه عموم اهل بیت حتی از محل شهادت آن حضرت با اطلاع بودند.

علامه مجلسی در بحارالانوار هفتاد و یک روایت در این باره نقل کرده است! (۲)

نمونه هایی که به دنبال می آید تنها بخش کوچکی از آن است که از زبان خود آن حضرت نقل شده است.

۱ امام (علیه السلام) در آغاز حرکتش در مدینه در خطاب به بنی هاشم چنین نوشت:

«إِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ؛ هَر كَسٍ اَز شَمَا بَه مَن بِيوَنَدَد بَه شَهَادَتِ مِي رَسَد وَ هَر كَسٍ بَمَانَد بَه پِيروزي نَخَوَاهَد رَسِيد.» (۳)

۲ هنگامی که یکی از برادرانش خبر شهادت امام را از زبان امام حسن (علیه السلام) نقل کرد، امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ أَنَّ تَرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبَتِهِ فَتَطْنُ أَنْتَكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ؛ پَدَرَم نَقْل كَرْدَه اَسْت كَه رَسول خَدَا (صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اَو

پاورقی

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۶.

۳. موسوعه كلمات الحسين، ص ۲۹۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۶. جالب آن که شبیه همین مضمون را در حال عزیمت از مکه در جمع مردم بیان فرمود: «مَنْ كَانَ بِإِذْلًا- فِينَا مُهْجَتُهُ مُوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللهِ نَفْسُهُ فَلْيَبْرَحْ لِي مَعَنَا؛ هَر يَكِّ اَز شَمَا حَاضِر اَسْت دَر رَاه مَا خُون قَلْبَش رَا نَثَار كَنْد وَ اَز جَانَش بَكْدَرْد بَا مَا هَمْرَاه بَاشَد» (اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۹۳).

صفحه ۲۶۰

را از کشته

شدن پدرم و من با خبر ساخته است و فرمود که تربت من نزدیک تربت پدرم خواهد بود، تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمی دانم؟» (۱).

۳ شبیه همین مطلب در گفتگوی آن حضرت با برادرش محمد حنفیه در مکه عنوان می شود. آنگاه که محمد حنفیه پیشنهاد کرد امام (علیه السلام) از رفتن به عراق خودداری کند، فرمود:

«آتانی رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْدَ مَا فَارَقْتِكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ بعد از آن که از تو جدا شدم رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را در خواب دیدم که فرمود: ای حسین! حرکت کن، زیرا خداوند خواسته است تو را کشته ببیند.» (۲).

۴ نمونه دیگر، سخنی است که امام هنگام اعزام مسلم به وی فرمود: من تو را به سوی اهل کوفه روانه ساختم، خداوند آن گونه که خود دوست دارد و می پسندد کارت را سامان دهد.

آنگاه امام افزود:

«أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ امیدوارم که من و تو در جایگاه شهدا قرار گیریم.» (۳).

این سخن گویای این حقیقت است که امام (علیه السلام) برای خود و یارانش راه شهادت را برگزیده است و همین را آرزو می کند.

۵ عجیب آن که آن حضرت در پاسخ مردی از اهل کوفه، با اشاره به نامه های

پاورقی

۱. لهوف، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

۳. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

صفحه ۲۶۱

مردم کوفه، آنان را قاتل خویش معرفی کرده، می فرماید:

«هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي؛ این نامه های

مردم کوفه است ولی من آنان را جز قاتل خود نمی دانم». (۱)

۶ صریح تر از همه این ها سخنانی است که امام (علیه السلام) در جمع مردم مکه قبل از حرکت به سوی عراق ایراد کرد و چنین فرمود:

«... وَ خَيْرَ لِي مَضِرَعِ اَنَا لاقِيهِ، كَأَنِّي بِاَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِسِ وَ كَرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي اَكْرَاشًا جَوْفًا وَ الْجِزْبَةَ سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ؛ خداوند برای من «شهادت گاهی» اختیار کرده است که من به آن خواهم رسید. گویا می بینم که گرگ های بیابان های عراق میان نوایس (قبرستان یهود در نزدیکی کربلا) و کربلا بند بند مرا جدا کرده و شکم ها و جیب های خالی خود را (با کشتن من و دریافت جوایز) پر می کنند. از روزی که با دست قضا و قدر الهی نوشته شده، چاره ای نیست». (۲)

با ملاحظه این سخن و نمونه های فراوان دیگر از این دست، شکی باقی نمی ماند که امام نه تنها از اصل کشته شدن خویش آگاهی داشت، بلکه دقیقاً از محلّ شهادت و نیز قاتلان خود با اطلاع بوده است.

اینک با توجه به این که امام (علیه السلام) از سرانجام این حرکت آگاه بود، این سؤال مطرح می شود که چگونه اطمینان امام به شهادت با حرکت آن حضرت برای دستیابی به حکومت اسلامی قابل جمع است؟ یعنی چگونه می شود امام (علیه السلام) هم سرانجام کار را

پاورقی

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۳، ص ۲۱۱ (بخش امام حسین (علیه السلام)).

۲. لهوف، ص ۳۵.

صفحه ۲۶۲

بداند و به شهادت خویش و یارانش یقین داشته باشد و در عین حال به قصد تشکیل حکومت اسلامی

قیام کند؟

پاسخ به این سؤال به اندازه ای اهمّیت دارد که برخی از نویسندگان را که نتوانستند بین «ادای وظیفه» و «آگاهی از نتیجه» وفق دهند، بر آن داشت تا به طور کلی آگاهی امام از فرجام کار را انکار کنند! و تمام ادله تاریخی و روایی را که در این موضوع وارد شده است، زیر سؤال برند!

غافل از آن که نتیجه کار نمی تواند تعیین کننده وظیفه مردان الهی باشد. در فرهنگ دین، آنچه مهم است تشخیص وظیفه و عمل به آن است و اما رسیدن به نتیجه دلخواه، در مرحله دوّم قرار دارد.

تعالیم قرآن و اسلام و سیره معصومین (علیهم السلام) گویای این واقعیت است که جمع بین «وظیفه» و «نتیجه» هر چند اولویت دارد، ولی «عمل به وظیفه» مقدّم بر «رسیدن به نتیجه» می باشد.

به عبارت دیگر: بر هر فرد با ایمانی لازم است در مسیر انجام وظیفه گام نهد، هر گاه به نتیجه مطلوب برسد چه بهتر؛ و اگر نرسد نفس این کار که وارد مسیر انجام وظیفه شده، خود مطلوب مهمّی است که می تواند افراد بهانه جو را به کار وادارد. زیرا بسیار می شود که بهانه جویان به بهانه این که حصول نتیجه مشکوک است، از انجام وظیفه و رسیدن به نتیجه باز می مانند.

این است که امام (علیه السلام) در کنار سخنانی که با صراحت از شهادت خویش و یارانش یاد می کند، در عین حال از انگیزه های الهی حرکت خویش نیز به عنوان وظیفه الهی و تکلیف دینی، سخن به میان می آورد و حتّی می فرماید: «بیوفایی یاران و کمی نفرات مرا از تکلیفم باز نمی

آن حضرت در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ به همین نکته اشاره کرده، می فرماید:

صفحه ۲۶۳

«أَلَا قَدْ أَعْيَدْتُ وَ أُنذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسَيْرَةِ عَلَى قَلْبِهِ الْعِتَادِ وَ خَذَلَهُ الْأَضْيَابُ ; آگاه باشید! که من حجت را تمام کردم و از عاقبت شوم مخالفان حق، خبر دادم. آگاه باشید! که من با همین خانواده، با وجود نداشتن سپاه و بیوفایی یاران، جهاد خواهم کرد». (۱)

آری، امام (علیه السلام) در صدد ادای وظیفه است و نداشتن سپاه و کمی یاران، خللی در عزم او وارد نمی کند. این است که امام با وجود این که کاملاً از عاقبت امر آگاه بود، با انگیزه تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و این درست به حکم «عمل به وظیفه» بوده است.

سیره امامان معصوم (علیهم السلام) همواره طبق «تکلیف دینی» و «عمل به وظیفه» بوده است. آنان از این منظر در هر حال احساس پیروزی می کردند. و به تعبیر قرآن به «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ ; یکی از دو نیکی» (۲) شهادت یا پیروزی می رسیدند.

چه پیروز می شدند و چه شهید می شدند، هر دو صورت برای آنان پیروزی بود.

بر همین مبنا است که امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتَدِ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَ التَّقْوَى سَيْرَتَهُ ; اگر قضای الهی بر آنچه می پسندیم نازل شود، خداوند را بر آن نعمت سپاسگزاریم و برای شکرگزاری از او یاری می طلبیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه به آن امید داریم مانع شود، (و به شهادت برسیم) پس کسی

که تیش حق و درونش تقوا باشد از حق نگذشته (و)

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. توبه، آیه ۵۲.

صفحه ۲۶۴

به وظیفه خود عمل کرده است» (۱).

حرکت امام (علیه السلام) یکی از جلوه های باشکوه «عمل به وظیفه» بود، نتیجه هر چه بود فرقی نمی کرد، لذا می فرماید :

«أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا أَمْ ظَفِرْنَا ؛ امیدواریم آنچه خداوند برای ما مقرر فرموده خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم!» (۲)

با این بیان روشن است که هیچ منافاتی بین آگاهی از سرانجام کار (شهادت) و عمل به وظیفه (قیام برای تشکیل حکومت اسلامی) نیست.

در پایان، یادآوری این نکته نیز ضروری است که وجود انگیزه تشکیل حکومت در این قیام مقدس، به معنی دستیابی عملی و بالفعل به آن حکومت در همان برهه از زمان نیست، بلکه شهادت آن حضرت زمینه ساز کوتاه شدن دست بازماندگان دوران جاهلیت از حکومت اسلامی در آینده بود و این واقعیتی است که امام به دنبال آن بود.

به علاوه انگیزه های حرکت امام (علیه السلام) منحصر به این یک هدف نبود، اهداف دیگری نیز در تحقق این حرکت مقدس دخیل بوده که در مباحث گذشته به آنها اشاره شد.

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

صفحه ۲۶۵

صفحه ۲۶۶

صفحه ۲۶۷

در این بخش، به حوادث مربوط به امام حسین (علیه السلام) از عصر معاویه تا شهادت آن حضرت در کربلا می پردازیم. در این سیر تاریخی، از یک سو، رویدادها و حوادثی مورد توجه است که از روح مبارزه و نستوهی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر، به سلسله ماجراهایی پرداخته

می شود که از پی یکدیگر به عاشورای سال ۶۱ هجری و شهادت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یارانش منجر گردیده است. در این بخش، رویدادهایی که مربوط به اصحاب آن حضرت است، مورد بحث قرار نگرفته است، مگر آنچه را که در ضمن کلمات امام (علیه السلام) آمده است.

لازم به یادآوری است که در ذیل نقل این رویدادها، عمدتاً نکاتی در تحلیل و یا تجلیل از آن رویداد آمده است.

صفحه ۲۶۸

۱ خواستگاری امّ کلثوم

مرحوم بحرانی در کتاب «عوامل» چنین نقل می کند: معاویه به مروان که استاندار حجاز بود نامه ای نوشت و از وی خواست «امّ کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. مروان به سراغ عبدالله بن جعفر رفت و جریان خواستگاری را با او در میان گذاشت.

عبدالله گفت: اختیار «امّ کلثوم» به دست من نیست؛ بلکه به دست آقای ما حسین (علیه السلام) است که دایی این دختر است.

موضوع را به اطلاع امام حسین (علیه السلام) رساندند؛ فرمود: «از خداوند طلب خیر می کنم؛ خدایا این دختر را به آنچه مایه خشنودیت از آل محمد است موفق بدار!»

(روز موعود فرا رسید) و مردم در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجتماع کردند؛ مروان نیز آمد و کنار امام حسین (علیه السلام) نشست و گفت: امیر مؤمنان! (اشاره به معاویه است!) به من فرمان داده است که «امّ کلثوم» را برای «یزید» خواستگاری کنم و مهریه او را مطابق خواسته پدرش قرار دهم، به هر مقدار که باشد! همراه با آشتی میان دو قبیله (بنی هاشم و بنی امیه) و نیز ادای دیون پدرش.

سپس خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: صفحه بدان! کسانی که به خاطر

وصلت شما با یزید به حال شما غبطه می خوردند، بیشترند از کسانی که به یزید به سبب وصلتش با شما غبطه بخورند. (آنگاه گفت:) مایه شگفتی است که چگونه یزید برای کسی مهریه قرار می دهد و حال آن که وی در شأن و منزلت همتایی ندارد و مردم با توسل به روی او طلب باران می کنند. ای اباعبدالله! سختم را با نظر مثبت پاسخ بگو!

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَ وَحْيَهُ، وَ أَيَّمُ اللَّهُ لَا يَنْقُضُ نَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئاً إِلَّا أَنْتَقَضَهُ مِنْ حَقِّهِ، فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ

صفحه ۲۶۹

آخِرَتِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَنَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ.

یا مزوانُ قد قلتَ فسمِعنا.

أَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمُ أَبِيهَا بِالْغَا مَا بَلَغَ، فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عِيدُونَا سِنَّهُ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَنَاتِهِ وَ نِسَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَةً، يَكُونُ أَرْبَعِمِائَةً وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِيهَا، فَمَتَى كُنَّ نِسَائُنَا يَقْضِينَ عَنَّا دُيُونَنَا؟ وَ أَمَا صَلُحَ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيِّينِ، فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَا كُمْ فِي اللَّهِ، وَ لَمْ نَكُنْ نُصَالِحْكُمْ لِلدُّنْيَا، فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يَسْتَمَهْرُ؟ فَقَدْ اسْتَمَهَرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، وَ مِنْ أَبِي يَزِيدَ وَ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ يَزِيدَ كُفُوٌ مَنْ لَا كُفُوَ لَهُ، فَمَنْ كَانَ كُفُوَهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كُفُوُهُ الْيَوْمَ مَا زَادَتْهُ إِمَارَتُهُ فِي الْكِفَاءِ شَيْئاً.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: بِوَجْهِهِ يُشْتَسْقَى الْغَمَامُ، فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله).

وَ أَمَّا قَوْلُكَ: مَنْ يَعْبُطُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْبُطُهُ

بِنَا، فَإِنَّمَا، يَغِيْبُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ، وَ يَغِيْبُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ.

فَأَشْهَدُوا جَمِيعاً إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمَّتِهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا، وَ قَدْ نَحَلْتُهَا ضَمِيْعَتِي بِالْمِدْيَنَةِ» أَوْ قَالَ «أَرْضِي بِالْعَقِيْقِ، وَ إِنِّي غَلَّتْهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَةَ آلَافِ دِينَارٍ، فَفِيهَا لَهُمَا غَنِيٌّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

«ستایش مخصوص خداوندی است که ما را برای خویش اختیار نمود و برای دینش انتخاب کرد و ما را بر خلقش برگزید و کتاب و وحی خود را بر (خاندان) ما نازل فرمود. به خدا سوگند! هر کس حقی از ما را کم بگذارد، خداوند در دنیا و آخرت حقش را کم خواهد گذاشت و هر کس بر ما برای مدتی سلطه یابد، باید بداند که

صفحه ۲۷۰

عاقبت کار، از آن ما خواهد بود و این مطلب را به زودی خواهید دانست.

سپس فرمود: ای مروان! تو سخن گفتی و ما شنیدیم (و اکنون ما می گوئیم و تو بشنو:).

امّا این که گفتی مهریه این دختر، مطابق خواسته پدرش هر چند زیاد باشد خواهد بود؛ به جانم سوگند! ما هرگز از سنت رسول خدا در مهریه دختران، همسران و اهل بیتش تجاوز نخواهیم کرد. که (مهر السنه است) همان دوازده «اوقیه» (واحدی است در وزن) که برابر با ۴۸۰ درهم است.

و امّا این که گفتی: دیون پدرش را نیز ادا خواهیم نمود؛ (ای مروان!) از چه زمانی زنان ما دیون ما را ادا می کردند (که امروز چنین شود؟!).

و امّا در مورد مسأله صلح میان این دو قبیله، باید بگوئیم که ما با شما در راه خدا

و برای خدا دشمنی کرده ایم و لذا حاضر نیستیم به خاطر دنیا با شما مصالحه کنیم!

به جانم سوگند! (برای سازش با شما) از قرابت نسبی (بنی هاشم با بنی امیه) کاری ساخته نیست؛ تا چه برسد به قرابت سببی (پیوند زناشویی).

و اما آن سخت که گفته ای: تعجب می کنم چگونه یزید مهریه قرار می دهد؛ پاسخ آن این است که کسی که از یزید و پدر و جدش بهتر است، مهریه قرار می داد (چه برسد به یزید!).

و اما پاسخ این سخت که گفتی: یزید کفو و همتایی ندارد این است که آن کس که قبل از امروز کفو او بوده، همین امروز نیز کفو اوست بدون آن که فرمانروایی وی چیزی بر شأن او بیفزاید.

و اما آن سخت که درباره یزید گفته ای با توسل به روی وی طلب باران می شود، این تنها به برکت چهره رسول خدا بوده است (نه یزید).

و اما این که گفته ای: کسانی که به خاطر وصلت با یزید، به حال ما غبطه می خورند، بیشتر از کسانی هستند که به حال یزید به جهت وصلتش با ما غبطه

صفحه ۲۷۱

خواهند خورد؛ پاسخش آن است که فقط نادانان به خاطر وصلت ما با یزید، به حال ما غبطه می خورند، ولی عاقلان و خردمندان، به حال یزید به سبب وصلتش با ما غبطه خواهند خورد.

(سرانجام امام (علیه السلام) پس از سخنانی فرمود: «همگی شاهد باشید که من «ام کلثوم» دختر «عبدالله بن جعفر» را به ازدواج پسر عمویش «قاسم بن محمد بن جعفر» درآوردم! و مهریه اش را ۴۸۰ درهم قرار دادم و زمین حاصلخیزم را در مدینه

نیز به این دختر بخشیدم». یا این که فرمود: «مزرعه ام را در سرزمین عقیق به وی بخشیدم که درآمد آن سالانه ۸ هزار دینار است و همین مزرعه برای زندگی این دو کافی است، ان شاء الله!». (۱)

این سخنان تیری بود که بر قلب ناپاک یزید خصوصاً، و بنی امیه عموماً، نشست و نقشه ای را که برای فریب مردم، از طریق نزدیکی به بنی هاشم، کشیده بودند نقش بر آب کرد.

بنی امیه افراد منفور و آلوده ای بودند که می خواستند از طریق انتساب به بنی هاشم در میان مردم کسب آبرویی کنند و پایه های قدرت شیطانی خود را از این طریق تقویت نمایند؛ یک نمونه آن جریان خواستگاری امّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بود.

ولی امام حسین (علیه السلام) به موقع اقدام فرمود و تیر آنها به سنگ خورد، و ساحت مقدّس بنی هاشم با انتساب به بنی امیه آلوده نشد.

۲ وحشت از نام علی (علیه السلام)

پاورقی

۱. العوالم، ج ۱۷، ص ۸۷ ح ۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴-۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷-۲۰۸، ح ۴.

صفحه ۲۷۲

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه قرار داد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش سهمیه ای از بیت المال قرار دهد؛ او نیز چنین کرد.

امام سجّاد، علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: من به نزد او رفتم (تا حقّ خود را از بیت المال بگیرم) مروان به من گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

پرسید: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی!

گفت: علی و علی؟! پدرت چه منظوری دارد که نام همه فرزندانش را علی می گذارد؟ سپس سهمیه مرا

مشخص کرد. وقتی که به نزد پدرم باز گشتم و ماجرا را بازگو نمودم؛ پدرم فرمود:

«وَيَلِي عَلَى ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَهُ الْأُدْمُ، لَوْ وُلِدَ لِي مِائَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُسَمِّيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا؛ وَ أَيْ بِرِيسْرِ زَنْ زَاغِ چشمی که پوست ها را دباغی می کرد، من اگر یکصد فرزند داشته باشم، دوست دارم جز «علی» نامی دیگر برای آنان انتخاب نکنم.» (۱)

آری دشمنان اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) می خواستند نام «علی» از اذهان مردم فراموش شود، ولی فرزندان علی (علیه السلام) سعی داشتند این نام هر چه پررنگ تر در سینه ها نقش بندد، به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) نام «علی» را برای همه فرزنداناش برگزیده بود، تا خاری در چشم دشمنان باشد.

۳ افتخار شما فقط فاطمه است!

مرحوم طبرسی در احتجاج نقل کرده است که روزی مروان بن حکم به امام

پاورقی

۱. کافی، ج ۶، ص ۱۹، ح ۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱، ح ۸.

صفحه ۲۷۳

حسین (علیه السلام) گفت: اگر افتخارتان به فاطمه (علیها السلام) نبود، دیگر چه چیزی داشتید که با آن بر ما افتخار کنید؟!

امام حسین (علیه السلام) که پنجه قدرتمندی داشت، گلوی مروان را گرفت و آن را به شدت فشار داد و آنگاه عمامه اش را بر گردنش پیچید تا آنجا که مروان سست شد و بر زمین افتاد؛ آنگاه وی را رها کرد. سپس به جماعتی از قریش رو کرد و فرمود:

«أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَيَّدْتُمُونِي إِنْ صَيَّدْتُمْ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ حَبِيبِينَ كَانَا أَحَبَّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مِنِّي وَ مِنْ أَخِي؟ أَوْ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي وَ غَيْرِ أَخِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

قال: وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مُلْعُونُ

ابْنُ مَلْعُونٍ غَيْرُ هَذَا وَ أَبِيهِ طَرِيدَى رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ جَابَزَسَ وَ جَابَلَقَ أَحَدَهُمَا بِيَابِ الْمَشْرِقِ وَ الْأَخْرِ بِيَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ
مِمَّنْ يَنْتَحِلُ الْإِسْلَامَ أَعْدَى لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَ مِنْ أَبِيكَ إِذْ كَانَ. وَ عَلَامَةُ قَوْلِي فِيكَ أَنَّكَ: إِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ
رِدَاؤُكَ عَن مَنكِبِكَ».

«شما را به خدا سوگند می‌دهم که اگر راست می‌گویم، سخنم را تصدیق کنید. آیا در زمین کسی را می‌شناسید که از من و برادرم (امام حسن (علیه السلام)) نزد رسول خدا محبوبتر باشند؟ و آیا بر روی زمین، کسی جز من و برادرم، فرزند دختر پیامبر وجود دارد؟ همگی پاسخ دادند: نه، هرگز!».

سپس فرمود: «به یقین در روی زمین ملعون پسر ملعونی را غیر از این مرد (مروان) و پدرش (حکم) نمی‌شناسم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این دو تن را (به خاطر نفاقشان) طرد کرد. (آنگاه رو به مروان کرد و فرمود:) به خدا سوگند! در میان مشرق و مغرب از میان کسانی که ادعای اسلام می‌کنند، پر عداوت تر از تو و از پدرت نسبت به خدا و رسولش و اهل بیتش نمی‌شناسم و نشانه این سخنم آن است که تو هر گاه

صفحه ۲۷۴

خشمگین می‌شوی، ردایت از شانه هایت فرو می‌افتد!».

راوی می‌گوید: وقتی که مروان خشمگین شد و از آن مجلس برخاست، تکانی خورد و ردایش از شانه اش فرو افتاد! (۱)

بنی امیه اصرار داشتند افتخارات اهل بیت (علیهم السلام) به فراموشی سپرده شود، و اگر نتوانند، لا اقل آن را محدود سازند که نمونه آن را در حدیث بالا مشاهده کردیم. ولی امام حسین (علیه السلام)

با بیان منطقی خود، این مرد لجوج اموی یعنی «مروان» را که از دشمنان سرسخت اهل بیت بود بر سر جای خود نشاند و نشان داد گرچه وجود فاطمه زهرا(علیها السلام) از بزرگترین افتخارات اهل بیت(علیهم السلام) است ولی افتخارات آنها فراتر و گسترده تر از آن است.

۴ مصادره اموال معاویه

در حدیثی آمده است که امام حسین(علیه السلام) اموالی را که از یمن برای معاویه می بردند، مصادره کرد و در پی آن به معاویه نوشت:

«مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ عِيرًا مَرَّتْ بِنَا مِنَ الْيَمَنِ تَحْمِلُ مَالًا وَ حُلَلًا وَ عَتَبًا وَ طَبِيبًا إِلَيْكَ، لَتُودَّعَهَا خَزَائِنُ دِمَشْقَ، وَ تَعْلَلَّ بِهَا بَعْدَ النَّهْلِ بَنِي أَبِيكَ، وَ إِنِّي اِحْتَجْتُ إِلَيْهَا فَأَخَذْتُهَا وَ السَّلَامُ؛ از حسین بن علی(علیه السلام)، به معاویه بن ابی

سفیان؛ اما بعد! گذر کاروانی به ما افتاد که از یمن همراه با اموال، پوشاک، عنبر و عطریات، به سوی تو می آمد، تا آنها را در خزانه دمشق جای دهی و فرزندان پدرت را با آن سیر کنی. من بدانها نیاز داشتم، از این رو آنها را تصرف کردم. والسلام».(۲)

پاورقی

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۹۶-۹۷، ح ۱۶۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸ (با اختصار) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۶، ح ۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۰۹ و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

صفحه ۲۷۵

معاویه با شنیدن این خبر سخت برآشفته؛ به خصوص این که فزونی اموال بنی هاشم را خطری برای خود می دید ولی چاره ای جز سکوت نداشت.

۵ ملاقات با حسین ممنوع!

بلاذری دانشمند معروف اهل سنت نقل می کند: ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) مانع ملاقات مردم عراق با امام حسین(علیه السلام) شده بود. امام(علیه السلام) به ولید فرمود:

«يَا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، عَاصِيًا لِزَيِّهِ، عَلَامٌ تَحُولُ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ عَرَفُوا مِنْ حَقِّي مَا جَهَلْتَهُ أَنْتَ وَ عُمَّكَ؟!؛ ای کسی که به خویشتم ستم نموده،

و پروردگارت را نافرمانی کرده‌ای! چرا مانع ملاقات من با مردمی می شوی که قدر و منزلت مرا می شناسند، در حالی که تو و عمویت (معاویه) نسبت به آن جایگاه جاهلید؟».

ولید در پاسخ گفت: ای کاش حلم و بردباری ما در برابر تو، سبب نشود کسانی غیر از ما نسبت به تو دست به کار جاهلانه ای بزنند. تنیدی های زبانت را می بخشم تا زمانی که دست به اقدامی نزنی؛ که در آن صورت کاری مخاطره آمیز انجام داده ای و اگر می دانستی که پس از ما چه بر تو خواهد گذشت (چرا که همه مثل من بردبار نیستند) همین گونه که امروز ما را دشمن می داری، دوست خواهی داشت!! (۱)

آری؛ بنی امیه می دانستند که اهل بیت (علیهم السلام) عموماً و امام حسین (علیه السلام) خصوصاً، در درون دل‌های مردم جای دارند و ارتباط آنها با مردم پایه های حکومت متزلزل آنها را متزلزل تر می سازد، لذا با هر وسیله ای این رابطه را قطع می کردند.

آری؛ آنها از ملاقات مردم با امام حسین (علیه السلام) وحشت داشتند، و انواع مزاحمت ها را برای مسلمانان پاکباز که عاشقان اهل بیت (علیهم السلام) بودند، روا می داشتند؛ ولی امام

پاورقی

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۵۷، ح ۱۵.

صفحه ۲۷۶

حسین (علیه السلام) با شمشیر زبان بر آنها می تاخت و رابطه را برقرار می ساخت.

۶ بر خورد شدید امام حسین (علیه السلام) با معاویه

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج چنین نقل می کند: «هنگامی که معاویه «حُجر بن عدی» و یارانش، آن مردان شجاع و پاکباز از شیعیان علی (علیه السلام) را به شهادت رساند، در همان سال برای مراسم حج رهسپار حجاز شد. وقتی

که امام حسین (علیه السلام) را ملاقات کرد به آن حضرت گفت:

ای اباعبدالله! آیا به تو خبر رسیده که ما با «حجر» و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟!

امام فرمود: «وَمَا صَنَعْتَ بِهِمْ؟ بِأَنَّهُمْ جَكَوْنَه رِفْتَار كَرَدِيد؟».

گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر آنان نماز گذاردیم!!

امام (علیه السلام) تبسم تلخی کرد و فرمود:

«خَصِيْمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيْعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَلَا صَيَّرْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبْرْنَا لَهُمْ، وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي وَ قِيَعْتِكَ فِي عَلِيٍّ وَ قِيَامِيكَ بِبُغْضِنَا، وَ اعْتِرَاضِكَ بِنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى نَفْسِكَ، ثُمَّ سَيَلِّمُهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَ لَهَا... فَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدِمَ إِسْلَامُهُ، وَ لَا حَدَّثَ نِفَاقُهُ، وَ لَا نَظَرَ لَكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعِّ»

ای معاویه آنان با تو دشمن بودند، (ولی مسلمان خالص بودند) اما اگر ما پیروان تو را به قتل برسانیم نه آنان را کفن می کنیم و نه بر آنان نماز می خوانیم و نه آنان را به خاک می سپاریم (چرا که آنان را مسلمان نمی دانیم!).

به من خبر رسیده که تو نسبت به پدرم علی (علیه السلام) دشمنی میورزی (و ناسزا می گویی) و به دشمنی با ما برخاسته ای و نسبت به بنی هاشم عیب جویی می کنی. هر زمان که چنین اعمالی انجام می دهی، به خویشتن مراجعه کن، سپس از وجدان خود حق را بپرس (و عیوب خود را بنگر) خواه به ضرر تو باشد یا به نفع تو...

صفحه ۲۷۷

به خدا سوگند! تو در دشمنی با ما، از مردی (عمرو عاص) اطاعت کردی که سابقه ای در اسلام ندارد، نفاق او

تازگی نداشته و قصد خیری برای تو ندارد. به هر حال، یا خودت برای خویش چاره ای بیندیش و یا این کارها را رها کن! (۱)

معاویه می خواست با این سخن قدرت نمایی کند، و امام را تهدید نماید و شیعیان علی (علیه السلام) را تحقیر کند / ولی امام (علیه السلام) چنان پاسخی به او داد که دهانش بسته شد. در ضمن به یکی از ریشه های مهم بدبختی او، یعنی اطاعت از عمر و عاص، اشاره فرمود.

۷ نامه شدید اللحن امام حسین (علیه السلام) به معاویه

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه (۲) نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ إِلَيْكَ عَنِّي أُمُورٌ لَمْ تَكُنْ تَتَنَبَّأَنِي بِهَا... وَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ رَقِيَ إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّمَا رَقَاهُ الْمُلَاقُونَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَكَذِبَ الْغَاوُونَ الْمَارِقُونَ، مَا أَرَدْتُ حِزْبًا وَلَا خِلَافًا، وَإِنِّي لَأَخْشَى اللَّهَ فِي تَزَكِّيكَ ذَلِكَ مِنْكَ وَمِنْ حِزْبِكَ الْقَاسِطِينَ الْمُحْلِينَ، حِزْبِ الظَّالِمِ، وَأَعْوَانِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرٍ وَأَصِيحَابِهِ الْعَابِدِينَ الْمُحِبِّينَ الَّذِينَ كَانُوا يَشْتَفِعُونَ الْبِدْعَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَفَقَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيَتْهُمْ الْمَوَاقِيقَ الْغَلِيظَةَ، وَالْعُهُودَ الْمُؤَكَّدَةَ جُرْأَةً عَلَى اللَّهِ وَاسْتِخْفَافًا بَعْهَدِهِ.

پاورقی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۸۹، ح ۱۶۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۹۱۳۰، ح ۱۹.

۲. این نامه در پاسخ نامه ای است که معاویه به امام حسین (علیه السلام) نوشته و به پندار خود در آن هم نصیحت کرده بود و هم تهدید. نامه معاویه، در الغدير ج ۱۰، ص ۲۴ آمده است.

صفحه ۲۷۸

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ

الْحَمِيقِ الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أْبَلْتَ وَجْهَهُ الْعِبَادَةَ؟ فَقَتَلْتَهُ مِنْ بَعْدِ مَا أُعْطِيْتَهُ مِنَ الْعُهُودِ مَا لَوْ فَهَمْتَهُ الْعُصْمُ نَزَلْتَ مِنْ شَعْفِ الْجِبَالِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدْعَى زِيَادًا فِي الْإِسْلَامِ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَقَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : «أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ». ثُمَّ سَلَطْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ يَقْتُلُهُمْ وَ يَقَطُّعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ، وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ؟

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةَ! لَكَأَنَّكَ لَسْتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ الْحَضْرَمِيِّ الَّذِي كَتَبَ إِلَيْكَ فِيهِ زِيَادٌ أَنَّهُ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَ دِينِ عَلِيِّ هُوَ دِينُ ابْنِ عَمِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الَّذِي أُجْلِسَ بِكَ مَجْلِسَيْكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ كَانَ أَفْضَلُ شَرَفِكَ وَ شَرَفِ آبَائِكَ تَجَشُّمَ الرَّحْلَتَيْنِ : رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ، فَوَضَعَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ بِنَا مِنْهُ عَلَيْكُمْ، وَ قُلْتَ فِيهَا قُلْتَ: لَا تَرُدَّنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فِي فِتْنَةٍ. وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ لَهَا فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ إِمَارَتِكَ عَلَيْهَا.

وَ قُلْتَ فِيهَا قُلْتَ: أَنْظِرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ. وَ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَعْرِفُ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِكَ، فَإِنْ أَفْعَلْ فَإِنَّهُ قُوْبَةٌ إِلَى رَبِّي، وَ إِنْ لَمْ أَفْعَلْهُ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِدِينِي، وَ أَسْأَلُهُ التَّوْفِيقَ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

وَ قُلْتَ فِيهَا قُلْتَ: مَتَى تَكْذِبُنِي أَكْذَبُكَ، فَكَيْدُنِي يَا مُعَاوِيَةَ فِيمَا بَدَا لَكَ، فَلَعَمْرِي لَقَدِيمًا يُكَادُ الصَّالِحُونَ، وَ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ لَا تُضَيِّرَ، إِلَّا- نَفْسِيكَ وَ لَا- تَمَحِّقُ إِلَّا- عَمَلِيكَ، فَكَيْدُنِي مَا بَدَا لَكَ، وَ اتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةَ! وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ كِتَابًا لَا يُغَادِرُ صَيِّغَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسٍ لَكَ قَتْلَكَ بِالظَّنِّ، وَ أَخَذَكَ بِالثُّهْمِ، وَ إِمَارَتِكَ صَبِيًّا يَشْرَبُ الشَّرَابَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكَلابِ،

مَا أَرَاكَ إِلَّا قَدْ أُوْبِقْتَ نَفْسَكَ، وَ أَهْلَكْتَ دِينَكَ، وَ أَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ وَ السَّلَامَ».

اما بعد! نامه تو به دستم رسید که در آن یادآور شده ای: از جانب من به تو اخباری رسیده است که گمان نمی کردی من دست به چنین کارهایی بزنم، البته فقط خداست که انسان ها را به سمت خوبی ها هدایت کرده و موفق می گرداند، و اما این که

صفحه ۲۷۹

گفته ای چنین اخباری از جانب من به تو رسیده، باید بگویم: گزارش این گونه خبرها کار چاپلوسان سخن چین و تفرقه انداز است؛ گزارش گران گمراه بی دین دروغ گفته اند.

من در حال حاضر، قصد جنگ و درگیری با تو را ندارم (به خاطر پیمان صلحی که میان تو و برادرم امام حسن (علیه السلام) امضا شده است) و برای ترک مبارزه با تو و با حزب ستمکارت که حرام خدا را حلال شمرده اند، همان گروه ستم پیشه و یاران شیطان رانده شده از خدای خود بیمناکم!

آیا تو قاتل حُجر بن عدی و یارانش نیستی؟ همان ها که عابدان خدا ترس بودند؛ بدعت ها بر آنان گران بود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند. تو آنها را پس آن که امان دادی و عهد و پیمان های محکم بستی (که آزاری به آنها نرسانی) از روی بیدادگری و دشمنی کشتی! و این جز به خاطر نافرمانی در برابر خداوند و سبک شمردن پیمان الهی نبود.

آیا تو قاتل «عمرو بن حَمِق» نیستی؟ همان مردی که عبادت فراوان چهره اش را فرسوده کرده بود. او را نیز پس از پیمان های عدم تعرّض

به قتل رساندی، پیمان هایی که اگر آهوان بیابان آن را در می یافتند از بلندای کوه ها به زیر می آمدند!

آیا تو همان کس نیستی که در اسلام (برای نخستین بار) «زیاد» را (به پدرت) نسبت داده ای و او را فرزند ابوسفیان خواندی (۱) در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین حکم کرد که: «فرزند از آن شوهر است و برای زناکار جز سنگسار شدن، نصیبی نیست!».

پس از آن که زیاد را به ابوسفیان ملحق کردی، این مرد آلوده را بر مسلمانان مسلط ساختی که آنها را به قتل برساند و دست و پایشان را قطع کرده و آنها را بر

پاورقی

۱. «زیاد» چون پدرش معلوم نبود او را به مادرش نسبت می دادند و به «زیاد بن سمیه» یا «زیاد بن ابیه» معروف بود (یعنی زیاد، پسر پدرش!)؛ یکی از کسانی که با مادر زیاد ارتباط داشت، ابوسفیان بود. از این رو، معاویه برای جذب زیاد، در یک جلسه رسمی، او را فرزند ابوسفیان و برادر خویش اعلام کرد! و این بدعت و جنایت خطرناکی بود.

صفحه ۲۸۰

شاخه های نخل به دار بیاویزد!

سبحان الله! ای معاویه گویا تو از امت اسلامی نیستی و این مردم نیز از تو نیستند!

(ای معاویه!) آیا تو قاتل «حضر می» نیستی؟ همان کسی که زیاد (والی کوفه) در باره او به تو نوشت که وی بر دین علی (علیه السلام) است. (بدان که) دین علی (علیه السلام)، همان دین پسر عمش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ همان پیامبری که تو را به جایگاه امروزی رسانده است! و اگر این جایگاه را بدست نمی آوردی، چه افتخاری داشتی؟ برترین قدر و

منزلت تو و پدرانانت، همان تحمّل رنج کوچ های زمستانه و تابستانه بود، (۱) خداوند بر شما منت نهاد و آن زحمت ها را از دوش شما به برکت ما (خاندان نبوت) برداشت.

(سپس افزود:) در گفته های خطاب به من چنین آمده بود که: «این امت را در فتنه و آشوب میاندازا!» (پس بدان که) من برای امت اسلامی فتنه ای بزرگتر از فرمانروایی تو سراغ ندارم!

از جمله سخنان خطاب به من این بود که: «ملاحظه خودت و دینت و امت محمّد را بنما (و از مخالفت و قیام بر ضدّ من بر حذر باش)!».

به خدا سوگند! من کاری را برتر از جهاد با تو سراغ ندارم؛ پس اگر چنین کاری کنم، مایه تقوّب و نزدیکی من به پروردگار خواهد بود و اگر دست به کاری نزّم، از خداوند (برای ترک جهاد) استغفار می کنم و از او در آنچه را دوست دارد و بدان خشنود است طلب توفیق می نمایم.

همچنین به من گفته ای: «هر گاه تو نقشه ای بر ضدّ من طرح کنی، من نیز چنین می کنم».

ای معاویه! هر چه می توانی بر ضدّ من توطئه کن؛ به جانم سوگند! همیشه تاریخ، صالحان مورد توطئه و آزار قرار می گرفتند. من امیدوارم دسیسه های جز به خودت

پاورقی

۱. اشاره است به سفرهای تجارتي قریش که در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای نسبتاً گرمی داشت و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت، سفر می کردند.

صفحه ۲۸۱

آسیب نرساند، و جز کار و تلاشت را تباه نسازد، پس هر چه

به خاطر می رسد، درباره من فروگذار نکن!

ای معاویه! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نمی کند و همه آنها را شماره خواهد کرد.

و بدان که خداوند فراموش نمی کند که تو چه افرادی را با یک پندار و بهانه به قتل رسانده ای و با اتهامات واهی دستگیر کرده ای؟

همچنین جوانکی شرابخوار و سگ باز را (اشاره به یزید است) به ولایت عهدی خود رسانده ای. با این کار، خودت را خوار کرده و دینت را نابود ساخته و مردم را تباه کرده ای! و السلام. (۱)

این نامه شجاعانه و متین و حساب شده امام (علیه السلام) آن هم در زمانی که ظاهراً قدرتی در دست ندارد، در برابر سلطان ستمگر و جباری همچون معاویه که همه چیز را در دست داشت، نامه ای که گوشه هایی از تاریخ ننگین بنی امیه را افشا می کند و به نقد آن می پردازد، نشان می دهد که امام (علیه السلام) حتی در زمان قدرت معاویه نیز دست از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بر نمی داشت و با صراحت حکومت معاویه را غیر اسلامی بلکه غیر انسانی، معرفی می کرد.

امام (علیه السلام) در این نامه به سه بخش از کارنامه سیاه معاویه اشاره می کند که هر کدام از دیگری شرم آورتر است:

نخست، ریختن خون افراد پاکباز و با تقوا و با ایمانی که از بهترین الگوهای جهاد و ظلم ستیزی بودند، مانند «حجر بن عدی» و «عمر بن حمق»، و دیگر زنده کردن

پاورقی

۱. الامامه و السیاسه، ج

یک سنت زشت جاهلی و مخالفت با قانون مسلم اسلامی «الولد للفراش و للعاهر الحجر»؛ و دیگر، سپردن پست های کلیدی کشور اسلامی به افراد بدنام و بی آبرو و بی شخصیت.

امام (علیه السلام) در این نامه جهاد با دستگاه فرعونی معاویه را از آرزوهای مهم خویش می شمرد، و از تهدیدهای او کمترین هراسی به خود راه نمی دهد.

۸ همان نامه به روایت دیگر

مطابق روایتی دیگر، سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه چنین نوشت:

«أَمَا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكُّرًا أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنِّي أُمُورٌ أَنْتَ لِي عَنْهَا رَاغِبٌ، وَ أَنَا بغيرِهَا عِنْدَكَ جَدِيدٌ، فَإِنَّ الْحَسَنَاتِ لَا يَهْدِي لَهَا، وَلَا يُسَدِّدُ إِلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَقَاهُ إِلَيْكَ الْمَلَاقُونَ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمِ، وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرْبًا وَ لَا عَلَيْنِكَ خِلَافًا، وَ إِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لَخَائِفٌ لِلَّهِ فِي تَرْكِ ذَلِكَ...

أَلَسْتَ الْقَاتِلَ حُجْرًا أَخَا كِنْدَةَ وَ الْمُصَيَّبَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَ يَسْتَعْظِمُونَ البِدْعَ، وَ لَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمًا، ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا مِنْ بَعْدِ مَا كُنْتَ أُعْطَيْتَهُمُ الْإِيمَانَ الْمُعْلَظَةَ، وَ الْمَوَاقِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَ لَا تَأْخُذْهُمْ بِحَدِيثِ كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، وَ لَا بِأَحْنَهُ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ.

أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْعَبِيدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَحَلَّ جَسَدُهُ، وَ صَيَّرَتْ لَوْعُهُ، بَعِيدًا مَا أَمَّنْتَهُ وَ أُعْطَيْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللَّهِ وَ مَوَاقِيقِهِ مَا لَوْ أُعْطِيَتْهُ طَائِرًا لَنَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَ اسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ.

أَوْ لَسْتَ الْمُدْعَى زِيَادَ بْنَ سُمَيَّةَ الْمُؤَلَّودِ عَلَى فِرَاشِ عُبَيْدِ ثَقِيفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ

فَدَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) «الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَكْتُ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّدًا وَ تَبَعْتُ هَوَاكَ بِغَيْرِ هُدًى مِنْ اللَّهِ، ثُمَّ سَلَطْتُهُ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ، يَفْطَعُ أَيْدِيَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَرْجُلَهُمْ، وَ يَسْمَلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يُصَيِّمُ لُبَّهُمْ عَلَى جُدُوعِ النَّخْلِ، كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ لَيْسُوا مِنْكَ.

أَوْ لَسْتَ صَاحِبَ الْحَضْرَمِيِّينَ الَّذِينَ كَتَبَ فِيهِمْ ابْنُ سُمَيَّةَ أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى دِينِ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ: أَنْ أَقْتُلَ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ، فَقَتَلْتَهُمْ وَ مَثَلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَ دِينَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَاللَّهُ الَّذِي كَانَ يَضْرِبُ عَلَيْهِ أَبَاكَ وَ يَضْرِبُكَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ شَرُّكَ وَ شَرُّ أَبِيكَ الرَّحْلَتَيْنِ.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: «أَنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدِينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ، وَ اتَّقِ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرِدَهُمْ إِلَى فِتْنَةٍ». وَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةَ أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا، وَ لَا أَعْلَمُ نَظْرًا لِنَفْسِي وَ لِدِينِي وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَيْنَا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أَجَاهِدَكَ فَإِنَّ فِعْلَهُ قُوبَهُ إِلَى اللَّهِ، وَ إِنْ تَرَكْتَهُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبِي، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفِيقَهُ لِإِرْشَادِ أَمْرِي.

وَ قُلْتَ فِيمَا قُلْتَ: «إِنِّي إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنَكِّرُنِي، وَ إِنْ أَكِدَكَ تَكِدُنِي». فَكِدْنِي مَا بَدَاكَ، فَإِنِّي أَرْجُوا أَنْ لَا يَضُرَّنِي كَيْدُكَ فَيَّ، وَ أَنْ لَا يَكُونَ عَلَى أَحَدٍ أَضَرُّ مِنْهُ عَلَى نَفْسِكَ، لِإِنَّكَ قَدْ رَكِبْتَ جَهْلَكَ، وَ تَحَرَّضْتَ عَلَى نَقْضِ عَهْدِكَ، وَ لَعَمْرِي مَا وَفَيْتَ بِشَرْطٍ، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقِتْلِكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْعُهُودِ وَ الْمَوَاقِيقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا قَاتِلُوا وَ قَتُلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِمْ إِلَّا لِذِكْرِهِمْ فَضْلَنَا، وَ تَعْظِيمِهِمْ حَقَّنَا،

فَقَتَلْتَهُمْ مَخَافَهُ أَمْرٍ. لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلُوا أَوْ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكُوا.

فَأَبَشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ، وَاسْتَيْقِنْ بِالْحِسَابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَابًا (لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)، (۱) وَ لَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لِيَأْخُذَكَ بِالظَّنِّ، وَ قَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَيَّ

پاورقی

۱. کُهِف، آیه ۴۹.

صفحه ۲۸۴

التُّهْمِ، وَ نَفِيكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرْبَةِ، وَ أَخَذِكَ النَّاسَ بَيْنَعَه إِيْنِكَ غُلَامَ حَدَثٍ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَلْعَبُ بِالْكِلابِ، لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا- وَ قَدْ خَبِرْتِ نَفْسِيكَ، وَ بَيَّزْتِ دِينِيكَ، وَ غَشَشْتِ رَعِيَّتِيكَ، وَ أَخْزَيْتِ أَمَانَتِيكَ، وَ سَمِعْتِ مَقَالَه السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، وَ أَخَفْتِ الْوَرَعَ التَّقِيَّ لِأَجْلِهِمْ وَ السَّلَامُ».

نامه تو به دستم رسید؛ یادآور شده ای که درباره من خبرهایی به تو رسیده است که از من انتظار آن را نداشتی (و برای تو ناخوشایند بود).

البته تنها خداوند است که انسان را به سمت کارهای نیک هدایت کرده و به انجام آن موفق می کند.

اما این که گفته ای : گزارش هایی درباره من به تو رسیده. این نوع گزارش ها کار چاپلوسان سخن چین است.

و من اکنون آهنگ جنگ و درگیری با تو را ندارم؛ ولی به خدا سوگند که در ترک این عمل از خداوند بیمناکم!...

آیا تو قاتل «حُجْر کندی» و جمعی از نمازگزاران عبادت پیشه نیستی؟ همان ها که ظلم را ناخوش داشتند و بدعت ها را بزرگ شمردند، و در مسیر رضای خدا از هیچ ملامت و سرزنشی نترسیدند؟

تو آنها را پس از سوگندهای غلیظی که یاد کرده ای و پیمان های محکمی که بر عدم تعرض به آنان بسته ای، و این که آنها را به خاطر اختلافی که میان تو

و آنان وجود داشت، و کینه ای که در دل نسبت به آنان داشتی آزار ندهی، با ستم و عداوت هر چه تمامتر به قتل رسانده ای! مگر تو نبودی که عمرو بن حمق، صحابی رسول خدا را آن عبد صالحی که عبادت فراوان، وی را فرسوده و بدنش را نحیف و رنگ رخسارش را دگرگون کرده بود به قتل رساندی؟ آن هم پس از آن که به وی امان داده بودی. چنان پیمان و

صفحه ۲۸۵

میثاقی که اگر به پرندگان آسمان می دادی، از بالای کوه ها نزد تو فرود می آمدند! ولی تو با نافرمانی پروردگارت و سبک شمردن آن پیمان ها، او را به قتل رسانده ای.

مگر تو نبودی که زیاد بن سمیه را همان کس که در حباله نکاح غلام ثقیف بود فرزند پدرت (ابوسفیان) خوانده ای؟ در حالی که رسول خدا فرمود: «فرزند متعلق به مردی است که زن در حباله نکاح اوست» و برای زناکار جز سنگسار شدن نصیبی نیست». ولی تو سنت رسول خدا را عمداً ترک کرده ای و از هوای نفس خود بدون توجه به دستورات الهی پیروی نموده ای.

سپس او را بر کوفه و بصره مسلط ساختی و او نیز برای خوش خدمتی به تو دست و پای مسلمانان را بریده، چشم های آنان را کور می کند و آنان را به دار می کشد. گویا تو از این امت نیستی و آنها نیز از تو نیستند!

مگر تو نبودی که دستور دادی حضرمی ها را همان ها که پسر سمیه درباره آنان نوشت که از دوستان و پیروان

علی (علیه السلام) هستند به قتل برساند و به او نوشتی که هر کس که پیرو علی است را به قتل برسان!

او نیز به فرمان تو آنها را کشت و بدن آنان را قطعه قطعه کرد!

(ای معاویه) به خدا سوگند! دین علی همان (دینی) است که آن حضرت به خاطر آن، بر ضدّ پدرت (ابوسفیان) و تو شمشیر می زد و به برکت همان دین است که تو در این جایگاه نشسته ای و اگر این آیین نبود، منزلت تو و پدرت همان سفرهای (پر مشقت) تابستانه و زمستانه (برای تحصیل مقداری از مال دنیا) بود.

همچنین به من گفته ای که: «مراقب خودت و دینت و امتّ محمّد باش و از ایجاد تفرقه و فتنه میان امتّ اسلامی بپرهیز!» ولی به یقین! من بزرگترین فتنه را برای این امتّ فرمانروایی تو می دانم! و کاری برای خویش و برای دین خود و امتّ محمّد برتر از جهاد با تو سراغ ندارم!

پس اگر دست به جهاد بزنم مایه تقربّ به خداوند است و اگر (به خاطر شرایط

صفحه ۲۸۶

خاص) آن را ترک کنم، از خداوند طلب مغفرت می کنم و از او می خواهم که مرا برای درستی کارم توفیق دهد.

از جمله به من نوشته ای که: «اگر مرا انکار کنی، تو را انکار خواهم کرد و اگر با من از در دسیسه درآیی، من نیز چنین خواهم نمود!»

(با صراحت می گویم) هر چه می توانی درباره من مکر و حيله بکار ببر، من امیدوارم که حيله تو آسیبی به من نرساند و فریب و توطئه ات، بیش از هر کسی به خودت زیان رساند، چرا که

تو بر مرکب جهل خویش سوار شده ای و بر نقض عهد و پیمان تلاش می کنی. به جانم سوگند! تو هرگز به پیمان های خود وفادار نبوده ای و با کشتن آن مؤمنان پاکباز پس از آن همه سوگندها و پیمان های مؤکد بی اعتبار بودن پیمان هایت را روشن ساختی.

آنان را بدون آن که دست به جنگ و پیکاری بر ضدّ تو بزنند و کسی را کشته باشند به قتل رساندی. و این کار را با آنان فقط به این خاطر کردی که فضایل ما را بازگو می کردند و حقّ ما را بزرگ می شمردند.

تو آنان را برای ترس از کاری (یعنی قیام و مبارزه بر ضدّ تو) کشته ای؛ ولی اگر آنان را نمی کشتی، شاید پیش از آن که کاری بکنند، عمرت به پایان می رسید (و دستت به کشتن آنها آلوده نمی شد) و یا آنان عمرشان به پایان می رسید (و ضرری به تو نمی رساندند).

ای معاویه! خودت را به قصاص و انتقام (الهی) بشارت ده و به حساب رسی الهی یقین داشته باش! و بدان که برای خداوند کتاب (و محلّ ثبت اعمالی است که) «هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه آنها را احصا می کند»، و خداوند هرگز فراموش نمی کند که تو چگونه مسلمانان را با گمان و پندار دستگیر کرده ای و با اتهامات واهی آنان را به قتل رسانده ای و جمعی دیگر از اولیای خدا را از خانه هایشان به مکان های دور دست تبعید کرده ای و برای پسرک خود که خمر

سگ باز است، از مردم بیعت گرفته ای.

من تو را جز این نمی بینم که به خودت زیان رسانده ای و دینت را نابود ساخته ای و نسبت به رعیت خود، خیانت ورزیده ای، و امانت خود را تباه ساخته ای و به سخنان سفیه نادان، گوش فرا داده ای، و به خاطر آن گروه نادان، انسان های پرهیزکار متقی را ترسانده ای. والسلام.

وقتی که معاویه نامه امام حسین (علیه السلام) را خواند گفت: این نامه نشان می دهد که او نسبت به ما کینه و دشمنی خاصی دارد!

یزید که آنجا حاضر بود، به پدرش گفت: به وی پاسخی بده که وی را کوچک کند و در آن نامه، پدرش را به بدی یاد کن!

همزمان عبدالله بن عمرو بن عاص وارد شد. معاویه به وی گفت: نامه حسین را دیده ای؟

عبدالله پرسید: چه نامه ای؟ معاویه نامه را برای وی خواند. عبدالله برای خوشایند معاویه گفت: چرا به وی جواب تحقیر آمیزی نمی دهی؟

یزید نیز به پدرش گفت: نظرت درباره پیشنهاد من چیست؟

معاویه رو به عبدالله کرد و گفت: یزید هم همین پیشنهاد را داده است.

عبدالله گفت: یزید حرف درستی زده است!

معاویه (با سیاست شیطانی مخصوص خود) به آنان گفت: شما دو تن اشتباه می کنید؛ آیا می پندارید اگر از علی (علیه السلام) عیب گویی کنم، گفته های من حقیقت دارد؟ من چه عیبی برای علی (علیه السلام) بگویم؟ برای شخصی چون من صحیح نیست که به باطل و به چیزی که نمی دانم عیبجویی کنم و اگر چنین کنم مردم بدان اهمیت نمی دهند و آن را نمی پذیرند.

نمی توانم از حسین (علیه السلام) هم عیبی بگویم، چرا

که من در وی عیبی نمی بینم. من ابتدا در نظر داشتم، نامه ای در جواب وی بنویسم و وی را تهدید کنم و بترسانم، ولی بعداً

تصمیم گرفتم چنین کاری نکنم و با وی به تندی برخورد ننمایم! (۱)

همان گونه که گفتیم امام (علیه السلام) در این نامه معاویه را بر سکوی اتهام نشانیده، و او را محاکمه و محکوم کرده است.

در ادامه نامه، او را به شدیدترین وجهی زیر رگبار سرزنش و ملامت گرفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است.

افزون بر این عملاً به او اعلان جنگ داده و او را مستحق هر گونه تحقیر و مجازات دانسته است.

و این نشان می دهد مبارزه با بنی امیه از زمان یزید شروع نشد؛ بلکه از زمان پدرش آغاز گردیده بود.

۹ حکومت معاویه بزرگترین فتنه!

مروان بن حکم در نامه ای به معاویه نوشت: من از ایجاد شورش و فتنه توسط حسین آسوده نیستم و گمان می کنم که تو روزهای طولانی و سختی را با حسین در پیش داری!

معاویه نیز به امام حسین (علیه السلام) نامه ای به این مضمون نوشت:

«خبردار شدم که جمعی از مردم کوفه تو را به اختلاف و درگیری فرا خوانده اند. در حالی که تو عراقیان را آزموده ای و می دانی چگونه کار پدر و برادرت را تباه ساختند (و با آنها بی وفایی کردند) از خدا بترس و به یاد پیمان صلح باش؛ چرا که اگر تو با من کید و مکر نمایی، من نیز چنین خواهم کرد!».

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ نوشت:

پاورقی

۱. رجال کشی، ص ۴۹-۵۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۸۹-۹۳، ح ۱۶۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴،

«أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَعِيرِ الَّذِي بَلَغَكَ عَنِّي جَدِيرٌ، وَ الْحَسَيْنَاتُ لَا يَهْدِي لَهَا إِلَّا اللَّهُ، وَ مَا أَرَدْتُ لَكَ مُحَارِبَةً وَ لَا عَلَيْكَ خِلَافًا، وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ لِي عِنْدَ اللَّهِ عُذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكَ!! وَ مَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وِلَايَتِكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ!!!» ; نامه ات به دستم رسید، من

سزاوار نسبت هایی که به من داده شده است، نیستم و جز خداوند کسی نمی تواند انسان را به نیکی ها هدایت کند. من اکنون بنای مبارزه و مخالفت با تو را نَبَسْ.....والبته گمان نمی کنم که برای ترک جهاد با تو، نزد خداوند عذری داشته باشم و من هیچ فتنه ای را، بزرگتر از فرمانروایی تو بر این امت نمی شناسم!!».

معاویه با خواندن نامه گفت: «إِنَّ أَثْرَنًا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِلَّا أَسَدًا» ; ما اباعبدالله (حسین بن علی) را جز یک شیر نمی یابیم! (و مبارزه با شیر خطرناک است!!)». (۱)

آری شجاعت امام حسین (علیه السلام) از همان آغاز کار چنان آشکار بود که حتی دشمن خطرناک و قلدری همچون معاویه او را «شیر» خطاب می کرد، او به حق پسر شیر خدا بود، (أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ)، و جز این انتظاری از او نمی رفت.

این نامه های آتشین، آتش کینه و عداوت را در دل بنی امیه روز به روز شعله ورتر می ساخت و در انتظار انتقام به سر می بردند، ولی تردیدی نیست که این نامه ها در مهار کردن خود کامگی های این دودمان آلوده و شجره خبیثه تأثیر عمیقی داشت.

۱۰ نکوهش معاویه بر انتخاب یزید

قاضی نعمان مصری (۲) نقل می کند که امام حسین (علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشت و در

پاورقی

دمشق، ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۳۷ (شرح حال امام حسین (علیه السلام)).

۲. قاضی نعمان بن محمد مصری از علمای امامیه (متوفای ۳۶۳ ق) نویسنده کتاب دعائم الاسلام است.

صفحه ۲۹۰

آن نامه او را به خاطر کارهای زشتی که انجام می داد، سرزنش و محکوم کرد.

از جمله در آن نامه آمده است:

«ثُمَّ وَلَّيْتَ ابْنَيْكَ وَهُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَلْهُو بِالْكَلَابِ، فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَ أَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُؤَلِّي عَلَى أُمَّهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَنْ يَشْرَبُ الْمُسِيكِرَ؟ وَ شَارِبُ الْمُسِيكِرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسِيكِرِ مِنَ الْأَشْرَارِ. وَ لَيْسَ شَارِبُ الْمُسِيكِرِ بِأَمِينٍ عَلَى دِرْهَمٍ فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟! فَعَنْ قَلِيلٍ تَرُدُّ عَلَى عَمَلِكَ حِينَ تُطَوَّى صَحَائِفُ الْإِسْتِغْفَارِ».

«تو پسر جوانت را که خمر می نوشد و با سگ ها بازی می کند، بر تخت حکومت نشانده ای. بنابراین، در امانت، خیانت و مسلمین را بدبخت کرده ای و حق فرمان پروردگارت را ادا نکرده ای.»

تو چگونه مردی باده نوش را بر امت محمد فرمانروایی داده ای؟ در حالی که نوشنده مسکرات از فاسقان است و از اشرار به شمار می آید. باده نوش، حتی بر درهمی امین نیست، چه رسد بر یک امت؟!»

به زودی به کیفر عملت خواهی رسید، در آن زمان که پرونده عذر خواهی (و طومار زندگی) بسته شود!». (۱)

امام (علیه السلام) آینده بسیار تاریک جامعه اسلامی را بعد از روی کار آمدن یزید پیش بینی کرد و به پدر گمراهش معاویه گوشزد نمود، ولی او گوش شنوایی نداشت که پیام حق را درک کند، غرق آرزوها و گرفتار خیالات خام خویش بود.

۱۱ پاسخ کوبنده امام (علیه السلام) به معاویه

معاویه که برای زمینه سازی خلافت یزید و گرفتن

بیعت به حجاز آمده بود، در مدینه جلساتی را تشکیل داد. از جمله در روز دَوم ورودش، سراغ حسین بن علی (علیه السلام) و ابن عباس فرستاد. ابن عباس زودتر آمد، معاویه با وی به صورت آهسته مشغول

پاورقی

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۳، ح ۴۶۸.

صفحه ۲۹۱

گفتگو شد، تا آن که حسین (علیه السلام) وارد شد. معاویه وقتی که حسین (علیه السلام) را دید در سمت راست خویش بالشتی را برای وی آماده کرد. امام حسین (علیه السلام) وارد شد (و برای رعایت ادب اسلامی) سلام کرد. معاویه وی را در سمت راست خویش نشانید و از او جویای احوال فرزندان امام حسن (علیه السلام) شد. (و احترام نمود).

پس از آن معاویه خطبه ای را درباره خلافت و بیعت برای فرزندش یزید خواند و از فضایل او یاد کرد و خواستار بیعت برای او شد.

ابن عباس دستش را برای سخن گفتن بالا برد و آماده شد که پاسخ معاویه را بدهد، ولی امام حسین (علیه السلام) به وی اشاره کرد و فرمود: «دست نگهدار! مقصود او (معاویه) از سخنانش من هستم و به من بیش از همه تهمت زده است». ابن عباس سکوت کرد و حسین (علیه السلام) ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَمَّا بَعِيدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقَائِلُ وَإِنْ أَطْنَبَ فِي صِفَةِ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ جَمِيعِ جُزْءِ، وَقَدْ فَهِمْتُ مَا لَبِسْتَ بِهِ الْخَلْفَ بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ إِجْزَائِ الصِّفَةِ وَالتَّنَكُّبِ عَنِ اسْتِيبْلَاحِ الْبَيْعَةِ، وَهَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَاوِيَةَ! فَضَحَّ الصُّبْحُ فَحَمَهُ الدُّجَى، وَبَهَّرَتِ الشَّمْسُ أَنْوَارَ السُّرُجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ حَتَّى أَفْرَطْتَ، وَ أَشْتَأْتُرَتْ

حَتَّى أَجْحَفْتُ، وَ مَنَعْتُ حَتَّى بَخَلْتُ، وَ جَزْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ. مَا يَذَلْتُ لِإِذَى حَقٍّ مِنْ أُمَّتٍ حَقَّهُ بِنَصِيبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطَانُ حَظَّهُ
الْأَوْفَرَ، وَ نَصَبَ بِيَهُ الْأَكْمَلَ، وَ فَهَمْتُ مَا ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزِيدٍ مِنْ اكْتِمَالِهِ وَ سِيَاسَتِهِ لِأَمْنِهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، تُرِيدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ
فِي يَزِيدٍ، كَمَا أَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوبًا، أَوْ تَنْعَتُ غَائِبًا، أَوْ تَخْبِرُ عَمَّا كَانَ مِمَّا احْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خَاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ يَزِيدٌ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مَوْجِعِ
رَأْيِهِ، فَخُذْ لِيَزِيدٍ فِيمَا أَخَذَ بِهِ مِنَ اسْتِيفَائِهِ الْكِلَابِ الْمُهَارِشَةَ عِنْدَ التَّحَارُشِ، وَ الْحَمَامِ السَّبْقِ لِأَثْرَابِهِنَّ، وَ الْقَيْنَاتِ ذَوَاتِ الْمَعَارِفِ،
وَ ضُرُوبِ الْمَلَاهِي، تَجِدُهُ نَاصِرًا، وَ دَعَّ عَنْكَ مَا تُحَاوِلُ.

فَمَا أَغْنَاكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ جَوْرَ هَذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَنْتَ لَاقِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا بَرَحْتَ تُقَدِّرُ بِاطِلَا فِي

صفحة ٢٩٢

جَوْرٍ، وَ حَقَاقًا فِي ظُلْمٍ، حَتَّى مَلَأْتَ الْأَسْقِيَةَ، وَ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمَوْتِ إِلَّا غَمَضَةٌ، فَتَقَدِّمَ عَلَى عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فِي يَوْمٍ مَشْهُودٍ، وَ لَاتَ
حِينَ مَنَاصٍ، وَ رَأَيْتَكَ عَرَضْتَ بِنَا بَعِيدَ هَذَا الْأَمْرِ، وَ مَنَعْتَنَا عَنْ آبَائِنَا، وَ لَقَدْ لَعَمْرُ اللَّهِ أَوْرَثْنَا الرَّسُولَ (صلى الله عليه وآله) وَ لَادَةً، وَ
جِئْتَ لَنَا بِهَا مَا حَجَجْتُمْ بِهِ الْقَائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّةِ بِذَلِكَ، وَ رَدَّهَ الْإِيمَانَ إِلَى النَّصْفِ، فَرَكِبْتُمْ الْأَعْلِيلَ، وَ فَعَلْتُمْ
الْأَفَاعِيلَ، وَ قُلْتُمْ: كَانَ وَ يَكُونُ، حَتَّى أَتَاكَ الْأَمْرُ يَا مُعَاوِيَةَ مِنْ طَرِيقِ كَانَ قَضِيْدَهَا لِغَيْرِكَ، فَهَنَّاكَ فَاعْتَبِرُوا يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ، وَ
ذَكَرْتَ قِيَادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمِ بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ تَأْمِيرَهُ لَهُ، وَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ يَوْمَئِذٍ فَضِيلَةٌ
بِصُحْبِهِ الرَّسُولِ، وَ بِيَعْتِهِ لَهُ، وَ مَا صَارَ لِعَمْرٍو يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَنْفَ الْقَوْمِ إِمْرَتَهُ، وَ كَرِهُوا تَقْدِيمَهُ وَ عَدُّوا عَلَيْهِ أفعالَهُ فَقَالَ (صلى الله عليه وآله) عليه

«لَا جَزَمَ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَا يَعْمَلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ الْيَوْمِ غَيْرِي» فَكَيْفَ يُحْتَجُّ بِالْمَنْسُوحِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فِي أَوْكَادِ الْأَحْوَالِ وَأَوْلَاهَا بِالْمُجْتَمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الصَّوَابِ؟ أَمْ كَيْفَ صَاحَبَتْ بِصَاحِبِ تَابِعٍ وَحَوْلِكَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ فِي صِيَحْبَتِهِ، وَلَا يَعْتَمِدُ فِي دِينِهِ وَفَرَايَتِهِ، وَتَتَخَطَّاهُمْ إِلَى مُسِيرٍ مَفْتُونٍ، تُرِيدُ أَنْ تَلْبَسَ النَّاسَ شُبُهَهُ يَسِدُّ بِهَا الْبَاقِيَ فِي دُنْيَاهُ، وَتَشْقَى بِهَا فِي آخِرَتِكَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلكُمْ».

«آیا بعد (از حمد و ثنای الهی) ای معاویه! هر گوینده ای هر چند بسیار طولانی در وصف رسول خدا(صلی الله علیه وآله) سخن بگوید، هرگز نمی تواند از همه اوصاف آن حضرت، بخشی را ادا کند.

بی گمان دانستم که تو درباره جانشین واقعی بعد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) کمتر سخن گفته ای و از بیان جریان واقعی آن طرفه رفته ای.

هیئات ای معاویه! سپیدی صبح، تاریکی و ظلمت شدید شب را رسوا کرد، و روشنایی خورشید، نور چراغ ها را بی فروغ ساخت. تو به حد افراط برتری جویی کردی و به اندازه ای بیت المال را به خود اختصاص دادی که به حد اجحاف رساندی و به گونه ای (حق خدا و خلق) را منع کردی تا آنجا که به وصف بخل گرفتار شدی.

صفحه ۲۹۳

ستمگری را از حد گذراندی. سهم حق دار را به او نپرداختی، تا این که شیطان، بهره فراوان و نصیب کامل خود را، به دست آورد.

من می دانم تو برای چه هدفی از کمالات یزید و سیاست و مدیریتش درباره امت محمد(صلی الله علیه وآله) گفته ای! تو با این توصیفات می خواهی مردم

را درباره یزید گمراه سازی و دچار اشتباه کنی. گویا تو کسی را که در پرده است و مردم او را نمی شناسند معرفی می کنی؟ یا فردی را که اعمالش از دید مردم پنهان است وصف می نمایی؟ یا از کسی خبر می دهی که با دانش ویژه ای او را کشف کرده ای؟!

در حالی که یزید با اندیشه و اعمال خویش، خود را معرفی کرده است. پس تو برای یزید سرنوشتی را رقم بزنی که خود به آن علاقمند است که همان جنگ و ستیز با سگان ستیزه جو و بازی کبوتران نر و ماده و تماشای زنان نوازنده و خواننده و هرزه و نواختن آلات لهو و لعب است، که او را در این زمینه پیشرو خواهی یافت، و رها کن آنچه را اکنون در صدد آن هستی. (ای معاویه!) چه فایده که افزون بر گناهانت، با وزر و بال گناهان خلق (که بر عهده گرفته ای) خدا را ملاقات کنی؟!

به خدا سوگند! تو راه باطل را در بیدادگری، و خشم و غضب را در ستمگری پیموده ای، تا آنجا که پیمانۀ آن را پر نمودی؛ در حالی که میان تو و مرگ جز به اندازه یک چشم بر هم زدن فاصله نیست! پس از آن، با اعمالی مشخص، در روزی آشکار، بر خدا وارد می شوی و چاره ای جز این نخواهی داشت.

تو را در حالی می بینم که به ما بدی کردی و حقّ پدران ما را از ما منع نموده ای، و حال آن که به خدا سوگند! پیامبر(صلی الله علیه و آله) از زمان ولادت، ما را وارث آن کرده بود،

و همان استدلالی که پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله) (در جریان سقیفه) آوردند، تو نیز علیه ما آوردی!

وی (خلیفه اول) آن دلایل را باور کرد، ولی بعداً انصاف داد (و به خطای خود اعتراف کرد) در نتیجه دست به توجیحات زد و هر چه خواستید، انجام دادید و چنین و چنان گفتید تا این که امر حکومت به دست تو (ای معاویه) افتاد، البته از راهی که

صفحه ۲۹۴

هدف آن غیر از تو بود؛ صاحبان خرد باید عبرت بگیرند.

و یادآوری کردی که آن مرد (عمرو بن عاص) در زمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عنوان امیر از طرف حضرت انتخاب شده بود، آری چنین بود. آن روز عمرو بن عاص به خاطر همراهی و بیعت با پیامبر(صلی الله علیه و آله)، دارای فضیلتی بود، ولی با این حال به گونه ای عمل کرد که مردم امارت وی را نپذیرفتند و کارهای ناپسند او را برشمردند، تا جایی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «ای مهاجران! از امروز به بعد جز من کسی بر شما امارت نخواهد داشت». چگونه به عمل منسوخ پیامبر(صلی الله علیه و آله) که در شرایط خاصی صورت گرفت (سپس آن را نسخ فرمود) می توان تمسک جست؟

یا چگونه با کسی همدمی که نمی توان به او اعتماد کرد؟ و اطراف تو کسی است که دین و خویشاوندی اش مورد اطمینان نیست، تو می خواهی مردم را به سوی مردی اسرافگر و فریب خورده سوق دهی و آنان را در مسیری بیندازی که وی در دنیایش لذت ببرد و تو آخرت خویش را بر باد دهی، به یقین این همان زیان آشکار

است. از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می‌کنم! (۱)

این خطبه حساب شده و منطقی، و در عین حال صریح و شجاعانه بیانگر این حقیقت است که اولاً: امام حسین (علیه السلام) سعی داشت با منطق و استدلال روشن، جلو خود کامگی های معاویه را مخصوصاً در نصب یزید به خلافت بگیرد و عواقب شوم دنیوی و اخروی آن را نمایان کند. صفات زشت واقعی یزید را بر شمرد، امواج خروشان افکار عمومی مسلمین را بر ضد او نشان دهد.

ثانیاً: به معاویه گوشزد کرد که افکار عمومی مسلمین بر ضد تو و مخصوصاً بر ضد یزید است، همه از سوابق زشت او آگاه شده اند و پرده پوشی بر آن ممکن نیست.

اضافه بر همه اینها نزدیک بودن پایان عمر او و بازخواست در دادگاه عدل الهی را

پاورقی

۱. الامامه و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۰۹ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۳-۵۸۴.

صفحه ۲۹۵

به او یادآور شد و او را به شدت انداز کرد.

همه اینها نشان می‌دهد که بر خلاف پندار بعضی از گویندگان، امام حسین (علیه السلام) در عصر خلافت معاویه هرگز دست از مبارزه با او و یارانش برنداشت.

۱۲ من کسی را صالح تر از یزید نمی‌دانم!!

معاویه پس از ایراد آن خطبه (خطبه پیشین) و شنیدن پاسخ کوبنده امام حسین (علیه السلام) به مدت سه روز از مردم فاصله گرفت و بیرون نیامد (تا غوغای مردم فرو نشیند) پس از سه روز از منزل خارج شد و دستور داد که مردم را در مسجد جمع کنند.

مردم در مسجد اجتماع کردند و آنها که از بیعت با یزید امتناع کرده بودند، کنار منبر نشستند.

معاویه حمد و ثنای الهی را به جای آورد،

آنگاه در فضل یزید و قرائت قرآنش سخن گفت! سپس گفت: ای مردم مدینه! من مصمم هستم که برای یزید بیعت بگیرم و از این رو، شهر و روستایی نبود جز آن که برای بیعتش افرادی را اعزام کردم، و مردم همه تسلیم شدند و بیعت کردند. من بیعت مردم مدینه را تأخیر انداختم چرا که با خود گفتم: بزرگ این قوم و اصل و ریشه آن اینجاست و اینان کسانی اند که من در امر بیعت با آنها مشکلی ندارم و کسانی که از بیعت با یزید امتناع کردند، به مهربانی با او سزاوارترند! به خدا سوگند! اگر کسی را می یافتم که از یزید جهت تصدی امر خلافت بهتر و شایسته تر بود، برای همان شخص بیعت می گرفتم!!

امام حسین (علیه السلام) برخاست و گفت: «وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ أُمَّاً وَ نَفْساً» به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید از جهت پدر، مادر و ارزش های فردی (دینی و صفات انسانی) بهتر است، کنار گذاشتی».

معاویه گفت: گویا خودت را می گویی؟!

فرمود: آری!

صفحه ۲۹۶

معاویه گفت: پاسخش آن است که آری از نظر مادر، به جانم سوگند! مادر تو از مادر وی (یزید) بهتر است. اگر مادرت هیچ فضیلتی نداشت، جز آن که زنی از زنان قریش بود، کافی است، چرا که زنان قریش افضل همه زنانند! چه برسد به این که وی دختر رسول خداست. علاوه بر آن که دین و سابقه وی در اسلام، فضیلت دیگری است. بنابراین، به خدا سوگند! مادرت از مادرش بهتر است.

و اما پدرت! بدان که پدر تو کار پدرش را (معاویه) به خدا واگذار

کرد و (در آن منازعه) خداوند پدرش را بر پدر تو پیروز ساخت.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «حَسْبُكَ جَهْلُكَ! آتَزَتْ الْعَاجِلَ، عَلَى الْأَجَلِ؛ چه قدر نادانی؛ تو دنیای زودگذر را بر آخرت برگزیدی! (و با نیرنگ و حيله بر تخت قدرت نشستی)».

معاویه گفت: و اما این که خودت را برتر از یزید می دانی، به خدا سوگند! یزید برای سرپرستی امت محمد از تو بهتر است!

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «هَذَا هُوَ الْأَفْكَ وَالزُّورُ، يَزِيدُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِي اللَّهْوِ خَيْرٌ مِنِّي؛ این سخن تو بسیار نادرست و باطل است، آیا یزید شارب الخمر و آن کس که خریدار لهو و گناه است، از من بهتر است؟!».

معاویه که پاسخی نداشت، گفت: پسر عمویت را ناسزا مگو؛ چرا که اگر نزد وی از او بدگویی کنی (آنقدر بردبار است که) هرگز به تو ناسزا نخواهد گفت!!!

معاویه که در برابر سخنان محکم امام حسین (علیه السلام) درمانده شده بود، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما می دانید رسول خدا از دنیا رفت ولی کسی را خلیفه قرار نداد! مسلمانان ابوبکر را خلیفه کردند! و بیعت و خلافت او، بیعتی صحیح بود. ابوبکر به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد و هنگامی که وقت مرگش فرا رسید، رأیش بر این قرار گرفت که عمر را به جانشینی خود برگزیند. عمر نیز به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کرد، تا هنگام مرگش چنین به خاطرش رسید که خلافت را به شورای

صفحه ۲۹۷

شش نفره واگذار نماید. در نتیجه ابوبکر برای بعد از خودش راهی را پیش گرفت که رسول خدا انجام نداده بود و عمر نیز

به شیوه ای عمل کرد که ابوبکر آن گونه عمل نکرده بود. همه اینها کارهایی را که به تشخیصشان به نفع مسلمین بوده، انجام دادند؛ من هم تشخیص داده ام، برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی! و با یک نظر منصفانه! جهت مسلمانان، برای یزید بیعت بگیرم. (۱)

معاویه از یک سو می دانست اگر مدینه یعنی کانون هدایت های پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مرکز بزرگان اسلام اعم از مهاجران و انصار و فرزندان آنها با فرزند او بیعت نکند کار او سامان نمی گیرد و مناطق دیگری که بیعت کرده اند تدریجاً باز می گردند، لذا سعی داشت به هر حيله ای شده برای یزید بیعت بگیرد: از طریق تطمیع، تهدید، فریب و نیرنگ و هر وسیله ممکن دیگر. ولی کسی که نقشه های او را نقش بر آب کرد و او را در رسیدن به مقصود ناکام گذاشت، امام حسین (علیه السلام) بود که در جلسات تبلیغی معاویه حضور می یافت و با فصاحت و بلاغت و شجاعتی که از پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) به ارث برده بود، دهان معاویه را می بست و نیرنگ او را برای همه مردم فاش می ساخت.

۱۳ خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز

سُلیم بن قیس روایت کرده است که: «یک سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین (علیه السلام) به اتفاق عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفت. در این سفر امام (علیه السلام) مردان و زنان بنی هاشم و خادمان آنها را و از انصار هر کس را که با امام (علیه السلام) و اهل بیتش آشنا بود جمع کرد. سپس به سراغ اصحاب رسول خدا آنها که به درستی

و تقوا معروف بودند، و در موسم حج حضور داشتند فرستاد و همه آنها را در منا جمع فرمود. در

پاورقی

۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

صفحه ۲۹۸

نتیجه جمعیتی بیش از هفتصد نفر در آن مکان اجتماع کردند که اکثر آنها از تابعین و حدود دویست نفر نیز از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند. امام حسین (علیه السلام) برخاست و میان آنان خطبه ای ایراد کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشَيْعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُمْ فَصَدَّقُونِي وَ إِنْ كَذَبْتُمْ فَكَذَّبُونِي، وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ قِرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ».

«اما بعد! همه شما دیدید، دانستید و شاهد بودید که این مرد طغیانگر (معاویه) با ما و شیعیان ما چه کرده است؟! من اکنون می خواهم از شما اموری را پرسم که اگر راست گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر (خدای ناکرده) خلاف گفتم، تکذیب نمایید! و شما را به حق خداوند و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و نسبتی که با پیامبران دارم، سوگند می دهم که حادثه امروز را به مردم برسانید و سخنانم را برای آنان بازگو کنید و در شهرهایتان افراد مطمئن از مردم را دعوت کنید!».

در روایت دیگری آمده است که پس از جمله «اگر سختم نادرست باشد، آن را تکذیب نمایید» فرمود:

«اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ

فَمَنْ آمَنَ مِنَ النَّاسِ وَوَقَّعْتُمْ بِهِ فَاذْعُوهُمْ إِلَىٰ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيَغْلِبَ،
وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ...».

«سخن مرا بشنوید و یادداشت کنید، و هنگامی که به شهرها و قبیله هایتان باز گشتید، افراد مورد اعتماد از مردم را، به سوی (اهداف) ما فرا خوانید؛ چرا که من می ترسم امر دین کهنه و نابود شود و حق از بین برود، و مغلوب شود، هر چند که خداوند نورش را کامل می کند، اگر چه کافران آن را ناخوشایند دارند!».

آنگاه امام (علیه السلام) هر چه از آیات قرآن که درباره اهل بیت نازل شده بود را تلاوت و

صفحه ۲۹۹

تفسیر فرمود و تمام سخنانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره پدرش (علی علیه السلام)) و مادرش (حضرت زهرا (علیها السلام)) و برادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود، نقل کرد و اصحاب نیز گفتارش را تصدیق کرده، می گفتند: همه ما این سخنان را شنیده ایم و تابعین نیز می گفتند: ما نیز این اخبار را از افراد موثق و مورد اعتماد صحابه شنیده ایم.

آنگاه امام فرمود:

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ إِلَّا خِدَّتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ وَبِدِينِهِ...؛ شما را به خدا سوگند می دهم! این سخنان را برای کسانی که به آنان و دینشان اعتماد دارید، نقل کنید.».

سلیم بن قیس می گوید: از جمله اموری که امام حسین (علیه السلام) آنان را به اقرارش سوگند داد، این بود که فرمود:

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حِينَ آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ، وَقَالَ

أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنْزِلِهِ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنْزِلٍ تَسَعَهُ لَهُ وَ جَعَلَ عَائِدَتَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي، ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ مِنْ تَكَلَّمَ. فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ، ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ...! قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: «أَفْتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كَوِّهِ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ بَنِيهِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ،

صفحة ٣٠٠

وَ قَالَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ»، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَ بِصَاحِبَتِهِ وَ ابْنَتَيْهِ». قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أُنشِدْكُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوِثَاءَ يَوْمَ خَيْبَرَ ثُمَّ قَالَ: لَا دَفَعُهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ، كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعَثَهُ بِرِأْيِهِ وَ قَالَ: لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ

مِنِّي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَمْ تُنَزَّلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمَهُ لَهَا ثِقَةٌ بِهِ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ: يَا أَخِي وَ اذْعُوا لِي أَخِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَ لِي كُلُّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كُلَّ يَوْمٍ خَلْوَةٌ، وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ، إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَ إِذَا سَأَلَتْ أَبْدَاهُ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ حِينَ قَالَ لِفَاطِمَةَ (عليها السلام): زَوَّجْتُكَ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي، أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا، وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ بَنِي آدَمَ، وَ أَخِي عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

صفحه ۳۰۱

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَمَرَهُ بِعُشَلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جَبْرَائِيلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قال: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ فِي آخِرِ خُطْبِهِ خُطْبَهَا: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟» قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید علی بن ابی طالب (علیه السلام) برادر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بود، در آن زمان که رسول خدا (صلى الله عليه وآله) یارانش را با یکدیگر برادر قرار داد، میان علی و خودش، عقد برادری و اخوت

خواند و به وی فرمود: «در دنیا و آخرت تو برادر من و من برادر تو خواهم بود»؟ همگی گفتند: آری به خدا سوگند!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا زمین مسجد (مسجد النبی) را و زمین منزل های خود را خرید، سپس در آنجا ده حجره ساخت که نه تایی آن را برای خود و دهمی آن را در وسط آن مکان برای پدرم (علیه السلام) قرار داد. سپس (به فرمان خدا) همه درهایی را که به مسجد باز می‌شد، بست به جز در خانه پدرم را. در این باره برخی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعتراض کردند! رسول خدا فرمود: «من از پیش خود درهای خانه های شما را نبستم و در خانه او را باز نگذاشتم، بلکه خداوند به من چنین فرمان داد». سپس رسول خدا به جز پدرم مردم را از خوابیدن در مسجد نهی کرد... همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

سپس امام در ادامه این سخن افزود: «آیا می‌دانید که عمر بن خطاب سعی داشت سوراخی به اندازه چشم خود از منزلش به مسجد باقی بگذارد، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جلو این مقدار را نیز گرفت؛ سپس خطبه ای خواند و فرمود: خداوند به من فرمان داد که بنای مسجد را پاک قرار دهم و لذا جز من و برادرم (علی علیه السلام) و فرزندانش کسی حق سکونت در آن ندارد؟» همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم!

امام (علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید رسول خدا (صلی الله علیه

علی (علیه السلام) را در روز غدیر خم به ولایت منصوب کرد و فرمود: حاضران به غایبان این جریان را اطلاع دهند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جریان جنگ تبوک (هنگامی که علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت، در پی سخنان کنایه آلود منافقان و گلایه علی (علیه السلام) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به وی) فرمود: موقعیت و جایگاه تو در نزد من، همانند جایگاه هارون است، نسبت به موسی (هارون، جانشین حضرت موسی بود) و تو بعد از من، سرپرست تمامی مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام (علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که نصارای نجران را برای مباحله فرا خواند، جز علی (علیه السلام) و همسرش و دو فرزندش را همراه خود نبرد؟» گفتند: آری به خدا سوگند! (پس علی (علیه السلام) به منزله نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود).

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که در جنگ خیبر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست علی (علیه السلام) سپرد و فرمود: پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، پیوسته به صف دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند، خداوند فتح و پیروزی را به دست او تحقّق می بخشد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای جریان

برائت (و خواندن آیات نخستین سوره توبه میان مشرکان هنگام حج) علی (علیه السلام) را فرستاد، و (برای پیش گیری از اعتراض بعضی) فرمود: (جبرئیل از جانب خداوند به من فرمان داد که این آیات را) جز خودم و یا مردی از (بستگان) من (که به جای من است) نباید ابلاغ کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم!

فرمود: «آیا می دانید که هیچ گاه سختی و مشکلی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روی

صفحه ۳۰۳

نمی آورد مگر آن که علی (علیه السلام) را به سبب اعتمادی که به وی داشت برای رفع آن می فرستاد و دیگر آن که هرگز وی را به نام، فرا نمی خواند مگر آن که در پی آن می فرمود: ای برادرم! و می فرمود: برادرم را فراخوانید؟» همه گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بین علی و جعفر و زید (بن حارثه) داوری کرد (و هر یک را به وصفی ستود) و درباره علی (علیه السلام) فرمود: ای علی تو از منی و من از تو و تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنانی؟» گفتند: آری به خدا سوگند!

امام فرمود: «آیا می دانید که علی (علیه السلام) هر روز با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلوتی داشت و هر شب بر وی وارد می شد (و در مجلس خصوصی از محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استفاده می کرد) و هرگاه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سؤالی می کرد، به وی پاسخ می داد و هرگاه سکوت می کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خود شروع به

سخن گفتن با او می نمود؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) ادامه داد: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وی را بر جعفر و حمزه برتری داد آنگاه به فاطمه(علیها السلام) فرمود: تو را به تزویج بهترین فرد از اهل بیتم در آوردم؛ همان کس که قبل از همه اسلام آورد و از همه حلیم تر است و دانش وی از همه بیشتر است؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

امام(علیه السلام) فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: من سرور فرزندان آدم می باشم و برادرم علی(علیه السلام)، سرور عرب است و فاطمه(علیها السلام) سرور زنان اهل بهشت است و فرزندانم حسن و حسین(علیهما السلام) سرور جوانان اهل بهشتند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمان داد که غسلش دهد و به وی خبر داد که جبرئیل در این کار کمکش می کند؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

صفحه ۳۰۴

فرمود: «آیا می دانید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه اش فرمود: من می روم و میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم؛ پس به این دو تمسک جوئید که هرگز گمراه نخواهید شد؟» گفتند: آری به خدا سوگند می دانیم.

خلاصه این که : امام(علیه السلام) هر چه را که در قرآن و همچنین به زبان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به طور ویژه درباره علی(علیه السلام) و درباره اهل بیتش آمده بود بیان کرد و صحابه و تابعین را سوگند داد (و از

آنان اقرار گرفت) صحابه می گفتند: آری ما شنیدیم و تابعی می گفت: آری برای ما نیز افراد موثق فلانی و فلانی نقل کرده اند.

سپس در پایان آنان را سوگند داد و فرمود: «آیا شنیده اید که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرمود: هر کس گمان کند مرا دوست دارد در حالی که علی(علیه السلام) را دشمن می دارد، دروغ گفته است، نمی شود مرا دوست بدارد و علی را دشمن». دشمن».

کسی سؤال کرد: ای رسول خدا! چرا نمی شود؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست می دارد، به یقین خدا را دوست دارد و هر کس علی را دشمن بدارد، به یقین با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خدا را دشمن داشته است؟» همگی گفتند: آری، این را نیز شنیده ایم.

پس از آن همگی متفرق شدند (و این خبر در تمام شهرها پیچید). (۱)

امام(علیه السلام) با این خطابه حساب شده و پر معنی در آن مجمع بزرگ، که در آن زمان مهمترین مجمع در نوع خود محسوب می شد، با حضور دویست نفر از صحابه و صدها نفر از تابعین و شخصیت های سرشناس و معروف علمی و دینی جهان اسلام

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۸۱-۱۸۵.

صفحه ۳۰۵

چند هدف مهم را دنبال می فرمود:

۱ امام نشان داد که حاکمان ظالم بنی امیه که دستور داده اند علی(علیه السلام) را بر فراز منابر سب و ناسزا گویند به چه کسی بدگویی می کنند؟ آن کس که همچون جان پیامبر(صلی الله علیه

وآله) و برادر و جانشین و وصی او بود، و همین امر سبب شد که مردم از یک سو به ماهیت ضد اسلامی بنی امیه پی ببرند و از سوی دیگر با این برنامه ننگین یعنی ناسزاگویی بر منابر به مبارزه برخیزند.

۲ هدف دیگر این بود که قدرت بنی امیه دلیلی بر حقیقت آنها شمرده نمی شود و مردم جنایات آنها را به دست فراموشی نسپارند.

۳ امام (علیه السلام) بذره‌های انقلابها و قیام های آینده را بر ضد این شجره خبیثه ملعونه در افکار پاشید و چیزی نگذشت که به ثمر نشست.

۴ اگر امام (علیه السلام) در کربلا با قیام و مبارزه نظامی خود و نوشیدن شربت شهادت، بنی امیه را رسوا ساخت، در اینجا با این قیام فرهنگی افکار را بیدار ساخت و راه و رسم مبارزه با این گروه از منافقان را که متأسفانه بر جایگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) تکیه زده بودند، نشان داد.

۱۴ من فقط برای اقامه حق قیام کردم

از خطبه های امام حسین (علیه السلام) است که درباره امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است (این کلام از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است): «اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ) (۱) وَقَالَ: (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) إِلَى قَوْلِهِ: (لَبَسَ

پاورقی

۱ . مائده، آیه ۶۳.

صفحه ۳۰۶

مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (۱) وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذِلَّةَكَ عَلَيْهِمْ لِإِنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَكْرِرَ وَ الْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذِلَّةِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: (فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنِ) (۲) وَقَالَ: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (٣) فَيَدَأُ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ أَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَاقِيَتْ اسْتَيْقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيَّيْنَاهَا وَصَيَّبْنَاهَا، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْأَسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَقِسْمَهُ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخَذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا، وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ بِعَصَابِهِ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَبِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ، وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَيُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا، وَتَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكِرَامَةِ الْأَكَابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نِلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ، فَاسِيءَتْخَفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَيْمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ، وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلَا مَالَ يَدُلُّتُمُوهُ، وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلذِّي خَلَقَهَا، وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوَرَةَ رُسُلِهِ وَأَمَانَهُ مِنْ عَذَابِهِ.

لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنِّونَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تُحِلَّ بِكُمْ نِقْمَهُ مِنْ نِقْمَاتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَهُ فَضَلَّيْتُمْ بِهَا وَمَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تَكْرُمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرُمُونَ، وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِيَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةٌ، وَالْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمِنُ فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ، وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ، وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تَعْنُونَ، وَبِالْأَذْهَانِ وَالْمُصَانِعِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا

پاورقی

٢ . مائده، آيه ٤٤.

٣ . توبه، آيه ٧١.

صفحه ٣٠٧

أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ، وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَ مَا سَلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِفِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمَوْوَنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدًا، وَ عَنْكُمْ تَضِيدًا، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَ لِكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَ أَسَلِمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتِكُمْ، فَأَسَلِمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ، إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَ جُزْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِثْرِهِ خَطِيبٌ يَضَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَيْطَوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ وَ الْمُعِيدَ، فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَصَيِّدٍ ظُلُومٍ، وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيهَا فِيهِ تَنَازَعْنَا، وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا التَّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ

سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَإِنَّكُمْ إِلَّا تَنْصِرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظَّلْمَةُ عَلَيْكُمْ، وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ».

«ای مردم! از آنچه که خداوند دوستان خود را به آن موعظه کرده است، پند گیرید؛ مانند نکوهشی که از علمای یهود فرموده است. آنجا که می گوید: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ)؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کردند» و نیز فرمود: (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

صفحه ۳۰۸

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

«کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند؛ چه بدکاری انجام می دادند!».

این سرزنش و نکوهش برای این بود که آنها از گروه ستمکاران، منکرات و مفسادی روشن می دیدند، ولی آنان را نهی نمی کردند، و این به خاطر آن بود که به آنچه (از دنیا و زرق و برق دنیوی) نزد آنان بود طمع داشتند و از آنها می ترسیدند؛ با آن که خداوند می فرماید: «(فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخْشَوُا اللَّهَ)؛ از مردم نترسید، فقط از من بترسید».

همچنین فرمود: «(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می

کنند». خداوند در اینجا از میان همه فریضه ها از امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده، چرا که می دانست اگر این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد فرایض دیگر، اعم از آسان و دشوار، اقامه می گردد چون که امر به معروف و نهی از منکر، در حقیقت دعوت به اسلام همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد صحیح می باشد.

شما ای گروه سرشناس و قدرتمند! افرادی هستید که به علم و دانش معروف هستید و به خیر و نیکی یاد می شوید و به خیرخواهی مشهورید و به خاطر خدا در دل مردم ابّهتی دارید که شرافتمندان از شما حساب می برند و افراد ضعیف به شما احترام می گذارند و کسانی که بر آنان برتری نداشته و حقّ نعمتی بر آنان ندارید، شما را بر خود ترجیح می دهند. شما از کسانی که خواسته هایشان (نزد حاکمان) ردّ

صفحه ۳۰۹

می شود، شفاعت می کنید. با هیبت ملوکانه و کرامت بزرگان گام بر می دارید (به هر حال، شما افراد با نفوذی در جامعه اسلامی هستید). آیا همه این جایگاه های اجتماعی برای این نیست که مردم به شما امیدوارند که به حقّ خدا قیام کنید، هر چند نمی توانید تمام حقوق الهی را ادا کنید. در حقیقت حقوق پیشوایان (واقعی) را سبک شمرده اید (و در اطاعت از آنها کوتاهی ورزیده اید) و حقّ ناتوانان را پایمال کرده اید ولی حقّ خویش را به زعم خود گرفته

اید. (آری! حقوق خود را گرفته اید، ولی از گرفتن حقوق مردم غافلید!) شما نه مالی را (برای احیای حقوق خدا و خلق) بذل کرده اید، نه جانی را برای خدایی که آن را آفریده، به مخاطره انداخته اید، و نه با خاندان خود در راه خدا (با دشمنان خدا) دشمنی ورزیده اید. (با این حال) شما از خداوند آرزوی بهشت او، همچواری پیامبرانش و ایمنی از عذابش را دارید؟!!

ای امیدواران به خدا! من می ترسم که خداوند شما را به کیفی از کیفیهای خود گرفتار سازد؛ چرا که شما به سبب کرامت الهی (و انتساب به قبیله رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و صحابه پیامبر) به مقامی رسیده اید که مورد احترام و برتری هستید. مردان الهی را که به شما معرّفی می شوند گرامی نمی دارید با این که خود به خاطر خدا مورد احترام مردم هستید.

شما می بینید که پیمان های الهی شکسته می شود، ولی نگران نمی شوید! با این که برای نقض پیمانی از پدران خود به هراس می افتید، اکنون پیمان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کم ارزش شده، و افراد نابینا، گنگ و زمین گیر و ناتوان و ضعیف در شهرها رها شده اند و مورد ترحم و حمایت قرار نمی گیرند (آری، عدالت اجتماعی پایمال شده است؛ ولی شما سکوت اختیار کرده اید).

شما نه در حدّ منزلت و جایگاه خود عمل می کنید و نه کسانی را که در آن حد عمل

صفحه ۳۱۰

می کنند، مورد حمایت قرار می دهید و با سهل انگاری و سازش با ستمکاران، خود را آسوده خاطر نگه می دارید.

همه این موارد، از

اموری است که خداوند به شما دستور داده از آنها نهی کنید و جلوگیری به عمل آورید، ولی شما از انجام آن غافلید.

مصیبت شما از همه مردم بیشتر است چرا که شما در حفظ منزلت و جایگاه دانشمندان و علمای دین، مغلوب و ناتوان شدید. ای کاش تلاش خود را می کردید!

این همه (فریاد من برای شکستن سکوت توسط شما و قیام برای خدا) از این روست که سررشته کارها و اجرای احکام الهی، به دست علمای الهی است؛ همان ها که امین بر حلال و حرام خداوند می باشند؛ اما این جایگاه از شما گرفته شده، و این نیست مگر آن که از اطراف حق پراکنده شده اید و در سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از برهان روشن اختلاف نموده اید.

اگر در مقابل آزارها صبر پیشه می کردید، و در راه خدا مشکلات را تحمل می نمودید، امور الهی به شما عرضه می شد و از ناحیه شما صادر شده و به شما باز می گشت؛ ولی شما برای ستمکاران امکان تعرض به جایگاه خویش را فراهم کردید و اجرای احکام الهی را به دست آنان سپردید، آنها نیز به شبهات عمل کرده و در شهوات سیر می نمایند.

اگر سرنوشت مسلمین به دست آنان افتاد، برای آن است که شما از مرگ فرار کرده و به زندگی دنیا که روزی از آن جدا خواهید شد دل بسته اید. در نتیجه مردم مستضعف را در چنگالشان گرفتار ساختید، به گونه ای که برخی ها به بردگی کشیده شده و بعضی نیز دشواری های زندگی مغلوبشان کرده است.

ستم گران به

دلخواه خود در امور کشور اسلام عمل می کنند. با هوس رانی، بدنامی و رسوایی به بار می آورند و همه این ها به خاطر آن است که به اشرار اقتدا

صفحه ۳۱۱

نموده و بر خداوند جبار جرأت کردند. در هر شهری خطیبی بر منبر دارند که به سودشان سخن می گوید، کشور در قبضه آنان است و دستشان در همه جا باز است. مردم در برابر آنان بردگانی هستند که نیروی دفاع از خود ندارند. برخی از این ها جبار سرکش اند و بعضی با تمام نیرو بر مردم ناتوان سخت می گیرند، آنها فرمانروایی هستند که نه مبدء را می شناسند و نه معاد را!

شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم در حالی که سرزمین اسلام در دست ظالمی دغل و باجگیری ستمگر و فرمانروایی بی رحم است.

در آنچه که ما با شما درگیریم خداوند داور و حاکم است. قاضی اختلافات ما اوست.

خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما (در طریق و تلاش برای بسیج مردم) صورت می گیرد به خاطر رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نیست. هدف ما آن است که نشانه های دینت را بنمایانیم و اصلاح و درستی را در آبادی هایت آشکار سازیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و به فرایض، سنت ها و احکامت عمل شود.

(ای مردم!) اگر شما ما را یاری نکنید و به دادخواهی ما بر نخیزید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما مسلط می شوند، و در خاموش کردن نور پیامبران می کوشند.

خداوند ما را کفایت می کند و بر او توکل می کنیم و به سوی

او باز می گردیم و باز گشت همه به سوی اوست. (۱)

خطبه بالا به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) در طول دوران حکومت معاویه، و قبل از یزید نیز هرگز خاموش نبود. سکوت را در برابر آن ظالم بیدادگر مجاز

پاورقی

۱. تحف العقول، ص ۱۷۱-۱۷۲ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹.

صفحه ۳۱۲

نیشمرد و خطرات سنگین این کار را به جان می خرید!

او پیوسته در بیدار ساختن مردم به خصوص نخبگان امت تلاش می کرد و همه را برای قیام بر ضد آن حکومت غیر اسلامی که در رأس آن بقایای عصر جاهلیت یعنی فرزند ابوسفیان بود فرا می خواند.

لحن امام (علیه السلام) در این خطبه و استدلالات متین و محکم و پرمایه آن حضرت و فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، حکایت از این دارد که این فرزند به حقّ علی بن ابی طالب (علیه السلام) با همان منطق کوبنده پدر در برابر ظالمان ایستاده بود و از هر فرصتی بهره می گرفت.

مبادا مردم تدریجاً به آن وضع ناهنجار خو بگیرند و تعلیمات اسلام را فراموش کنند و به حکومت های فرعونی تن در دهند.

۱۵ توطئه شبانه برای گرفتن بیعت

(ولید فرماندار مدینه شبانه کسی را خدمت امام (علیه السلام)، و «عبدالله بن زبیر» فرستاد و آنها را به خانه خود دعوت کرد)

«عبدالله بن زبیر» رو به امام (علیه السلام) کرد و عرضه داشت: ای اباعبدالله! این ساعت که ولید ما را خواسته، ساعتی نیست که «ولید» نشست عمومی برای مردم داشته باشد، از این که در این ساعت ما را فراخوانده من از آن احساس خطر می کنم. به نظر شما برای چه منظوری ممکن است ما

را خواسته باشد؟

امام (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أُخْبِرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي مَنَامِي كَأَنَّ مِنْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ، وَرَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَارًا، فَأَوْلْتُ ذَلِكَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ مَاتَ».

«ای ابابکر! (کنیه عبدالله بن زبیر) اکنون به تو می گویم: گمان می کنم معاویه از دنیا رفته است؛ چرا که من شب گذشته در خواب دیدم که منبر معاویه سرنگون شده

صفحه ۳۱۳

واز خانه اش آتش زبانه می کشد. من پیش خود چنین تعبیر کردم که وی مرده است».(۱)

مطابق روایت ابومخنف امام (علیه السلام) فرمود: «قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَتْ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِنَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوا فِي النَّاسِ الْخَبْرُ؛ من گمان می کنم طغیانگر این قوم هلاک شده است؛ از این رو ولید قصد دارد پیش از آن که مردم با خبر شوند، از ما بیعت بگیرد».(۲)

عبدالله بن زبیر گفت: «ای فرزند علی! به یقین همین گونه است که می گویی، اکنون اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه خواهی کرد؟!».

امام (علیه السلام) فرمود: «أَصْبَحَ أَنِّي لَا أَبِيعُ لَهُ أَبَدًا، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ (علیه السلام)، فَصَبَحَ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ وَحَلَفَ لِأَخِي الْحَسَنِ (علیه السلام) أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وَلَدِهِ أَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا، فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةَ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَفِ لِي وَلَا لِأَخِي الْحَسَنِ (علیه السلام) بِمَا كَانَ ضَمِنَ فَقَدْ وَاللَّهِ أَتَانَا مَا لَا قِيَامَ لَنَا بِهِ، أَنْظُرْ أَبَا بَكْرٍ أَنِّي أَبِيعُ لِيَزِيدَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعَلِّنُ الْفِسْقِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلابِ وَالْفُهُودِ، وَيُبَغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا».

«من هرگز با

وی بیعت نخواهم کرد. چرا که امر خلافت پس از برادرم حسن (علیه السلام) شایسته من است. ولی معاویه آن گونه که دلش خواست عمل کرد، در حالی که معاویه با برادرم امام حسن (علیه السلام) پیمان مؤکد بسته بود که پس از خودش، امر خلافت را به هیچ یک از فرزندان او نسپارد؛ بلکه اگر من زنده بودم آن را به من واگذار کند، اکنون او از دنیا رفته، در حالی که به پیمانش درباره من و برادرم وفا نکرده، به خدا سوگند! حادثه ای رخ داد که آینده روشنی ندارد!

علاوه بر آن، آیا می شود من با یزید بیعت کنم (و زمام امور مسلمین را به دست او بسپارم) با این که او مردی فاسق است که بر همگان آشکار است. شراب می نوشد و با سگان و یوزپلنگان بازی می کند (مردی سبکسر و آلوده است) و با خاندان

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

صفحه ۳۱۴

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشمنی میورزد! نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی (بیعت من با یزید) اتفاق نخواهد افتاد». (۱)

این نخستین گام شرارت از سوی یزید بعد از مرگ پدرش معاویه بود که می خواست پیشدستی کند و به پندار خود از امام (علیه السلام) بیعت بگیرد و آن را وسیله ای برای گرفتن بیعت از سایر مردم قرار دهد، اما چنان که در بحث آینده خواهیم دید تیرش به خطا رفت و اساساً امام (علیه السلام) را نشناخته بود، چرا که او از فرهنگ خاندان نبوت بیگانه بود.

او نمی دانست امام حسین (علیه السلام) شهادت آمیخته با

قداست و سربلندی را بر بیعت با ظالمان فاسق و آلوده، به یقین ترجیح می دهد و محال است دست بیعت در دست مردی بیگانه از اسلام و فاسد بگذارد که اگر بگذارد چیزی از آیین جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) باقی نمی ماند!

۱۶ چگونه توطئه خنثی شد؟

امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن زبیر در حال گفتگو بودند که فرستاده ولید نزد آنان بازگشت و گفت: «ای اباعبدالله! امیر برای شما دو تن جلسه خاصی ترتیب داده، مناسب است نزد او بروید!».

امام حسین (علیه السلام) به وی تندی کرد و فرمود:

«إِنِّطَلِقُ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أُمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ مِنَّا فَإِنَّهُ صَائِرٌ إِلَيْهِ، وَ أَمَا أَنَا فَإِنِّي أَصِيرُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«ای بی مادر! به سوی امیرت برگرد! هر یک از ما اگر بخواهیم نزد وی می رویم

پاورقی

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

صفحه ۳۱۵

ولی من هم اکنون نزد او می روم إن شاء الله».

سپس امام (علیه السلام) رو به حاضران کرد و فرمود:

«قُومُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَأَنْظُرُ مَا عِنْدَهُ وَ مَا يُرِيدُ».

«به خانه های خود بروید من اکنون به نزد ولید می روم تا ببینم چه خبری نزد اوست و چه می خواهد».

عبدالله بن زبیر به امام (علیه السلام) عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا فدایت شوم! من می ترسم تو را رها نکنند، مگر آن که بیعت کنی، یا کشته شوی».

امام پاسخ داد:

«إِنِّي لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَحْدِي، وَ لَكِنْ أَجْمَعُ أَصْحَابِي إِلَيَّ وَ خَدَمِي وَ أَنْصَارِي وَ أَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شِيعَتِي، ثُمَّ أَمُرُهُمْ أَنْ يَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ سَيْفَهُ مَسْلُولا تَحْتَ ثِيَابِهِ،

ثُمَّ يَصِيرُوا بِإِزَائِي، فَإِذَا أَنَا أَوْ مَيَّاتُ إِلَيْهِمْ وَقُلْتُ: يَا آلَ الرَّسُولِ ادْخُلُوا! دَخَلُوا وَفَعَلُوا مَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ، فَأَكُونُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ، وَلَا أُعْطَى الْمَقَادَةَ وَالْمَدْلَةَ مِنْ نَفْسِي، فَقَدْ عَلِمْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا قِيَامَ بِهِ، وَ لَكِنْ قَضَاءُ اللَّهِ ماضٍ فِيَّ، وَ هُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ مَا يَشَاءُ وَيَرْضَى».

«من به تنهایی نزد او نمی روم، بلکه گروهی از اصحاب و یاران و مردان حق از شیعیانم را با خود می برم و به آنان دستور می دهم که هر یک شمشیری را زیر لباسش پنهان کند و پشت سر من بیایند، اگر (احساس خطر کردم و) به آنان اشاره نمودم و گفتم «ای آل پیامبر وارد شوید!» آنان داخل شوند و به آنچه فرمان دهم عمل خواهند کرد. بنابراین، من از بیعت امتناع خواهم کرد و زمامم را هرگز به دست او نمی سپارم و خود را ذلیل نخواهم کرد.

به خدا سوگند! می دانم حادثه ای رخ داده است که آینده اش روشن نیست، ولی قضای الهی درباره من به انجام خواهد رسید و اوست که در خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

صفحه ۳۱۶

آنچه را که بخواهد و بپسندد انجام می دهد».(۱)

آری تصمیم فرماندار مدینه، ولید بر این بود که به هر قیمت شده از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد، غافل از این که امام(علیه السلام) پیش بینی های لازم را نموده، و با رعایت تمام جوانب کار به سوی او می رود و او را ناکام می سازد.

ولی چرا امام(علیه السلام) ترجیح داد، دعوت ولید را بپذیرد و شبانه نزد او برود؟ دلیلش این بود که می

خواست بر حسب ظاهر از جریان های پشت پرده آگاه گردد، تا در عمل انجام شده قرار نگیرد، و در برابر مرگ معاویه و بیعت با یزید که امام (علیه السلام) پیش بینی فرموده بود از موضع قدرت سخن بگوید.

۱۷ همان مطلب به روایت دیگر

امام حسین (علیه السلام) به منزلش رفت، لباس پوشید و آبی خواست و وضو ساخت. آنگاه دو رکعت نماز گزارد و در نمازش به گونه ای که می خواست دعا کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، کسی را به سراغ جوانان، خویشان، بنی هاشم و دوستان و اهل بیتش فرستاد و آنان را از تصمیم خود آگاه ساخت، سپس فرمود:

«كُونُوا بَابَ هَذَا الرَّجْلِ فَإِنِّي ماضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلَّمُهُ، فَإِن سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَ سَمِعْتُمْ كَلَامِي وَ صَحَّتْ بِكُمْ فَأَدْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَ اقْتَحِمُوا مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَ لَا تَعْجَلُوا، فَإِن رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَضَعُوا سَيْوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي ; بر در خانه این مرد (ولید) بایستید. من به نزد او می روم و با او سخن می گویم اگر شنیدید که صدایم بلند شد و شما را فرا خواندم: «ای خاندان پیامبر وارد شوید»، بدون اجازه به منزل

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲ و رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

صفحه ۳۱۷

هجوم آورید، و شمشیرها را از نیام خارج سازید، ولی شتاب نکنید؛ اگر چیز ناخوشایندی (از دشمنان درباره من) دیدید، فوراً شمشیر بکشید و هر کس که قصد کشتن مرا داشت به قتل برسانید».

مطابق نقل دیگری: امام حسین (علیه السلام) از منزل خارج شد،

در حالی که چوب دستی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دستش بود، و همراه او سی تن از مردان بنی هاشم و یاران و شیعیانش بودند. امام (علیه السلام) آنها را بیرون در خانه ولید نگه داشت، و فرمود:

«أَنْظِرُوا مَاذَا أَوْصِيَتْكُمْ، فَلَا تَعْتَدُوهُ، وَ أَنَا أَرْجُوا أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ سَالِمًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ۚ مَرَقِبَ بِاشِيد، وَ از سفارشی که به شما کردم، تخطی نکنید ۚ امیدوارم که سالم به سوی شما بازگردم إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (۱)

شجاعت حسینی ایجاب می کرد از دعوت حاکم مدینه به خاطر وحشت از توطئه سرباز نزنند، ولی درایت آن امام بزرگوار نیز ایجاب می کرد که جانب احتیاط را از دست ندهد، از این رو جمعی از جوانان شجاع و نیرومند بنی هاشم و شیعیان را با خود به سوی خانه حاکم مدینه، (ولید) برد که در صورت لزوم آنها را به درون خانه بخواند و توطئه دشمن را درهم بشکنند!

جالب این که امام (علیه السلام) همراهان را با خود به درون خانه نبرد بلکه شخصاً وارد شد، و آنها بر در خانه ماندند.

ادامه این ماجرا نشان می دهد که امام (علیه السلام) با چه صلابت و شهامتی با ولید سخن گفت و او را برای همیشه در برابر پیشنهاد بیعت با یزید مایوس و ناکام کرد و موضع خود را در برابر او آشکار ساخت.

۱۸ پاسخ کوبنده امام (علیه السلام)

پاورقی

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ و الفتوح، ج ۵، ص ۱۶-۱۷.

صفحه ۳۱۸

امام حسین (علیه السلام) بر ولید وارد شد و (طبق آداب اسلامی) سلام کرد ۚ ولید با خوشرویی پاسخ داد و او را نزد خویش نشانده. مروان بن حکم

با این که پیش از این، بین وی و ولید کینه و نفرت حاکم بود در مجلس حضور داشت... .

امام(علیه السلام) فرمود:

«هَيْلُ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَائِنَهُ خَبْرَ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَقَدْ طَالَتْ عَلَيْهِ، فَكَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟ ; آیا از حال معاویه به شما خبری رسیده است؟ چرا که وی مدتی طولانی بیمار بود، اکنون حالش چگونه است؟».

ولید آهی کشید، آنگاه گفت: ای اباعبدالله! خداوند تو را در مرگ معاویه پاداش دهد! وی عمومی صادق! برای تو بود، که اکنون طعم مرگ را چشیده است و این نیز نامه امیرالمؤمنین یزید است!

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اکنون برای چه منظوری مرا خواسته ای؟!»

ولید پاسخ داد: تو را برای بیعت دعوت کردم، و همه مردم با یزید بیعت کرده اند!

امام(علیه السلام) (برای این که آن مجلس بدون درگیری پایان یابد) فرمود:

«إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بِيَعْتِهِ سِرًّا، وَإِنَّمَا أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدُوِّ دَعَوَاتِ النَّاسِ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعَوَاتِنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ أَمْرُنَا وَاحِدًا ;

شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند، دوست دارم بیعت من (اگر بخواهم بیعت کنم) علنی و در محضر مردم باشد! چون صبح شد، و تو مردم و ما را برای بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم یکسان خواهد بود!». (۱)

مطابق نقل شیخ مفید امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقْنَعُ بِيَعْتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعُهُ جَهْرًا فَيَعْرِفَ النَّاسُ ; من گمان نمی کنم

پاورقی

۱ . فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۱۹

تو به بیعت پنهانی من با یزید،

قانع باشی، مگر آن که من آشکارا بیعت کنم تا مردم همگی با خبر شوند».

ولید گفت: آری!

امام (علیه السلام) فرمود:

«فَتَضَبُّحٌ وَ تَرَى رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ / پس بگذار صبح شود، تا نظرت در این باره مشخص گردد».(۱)

مطابق نقل ابومحنف، امام (علیه السلام) پس از شنیدن خبر مرگ معاویه فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون» سپس ادامه داد:

«أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنَ الْبَيْعِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتَهُ سِرًّا، وَلَا أَرَاكَ أَنْ تَعْتَرِي بِهَا مَنِي سِرًّا دُونَ أَنْ تُظْهَرَهَا عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ عَلَانِيَةً / اما پاسخم به تقاضای بیعت تو

آن است که، کسی مانند من به طور پنهانی بیعت نمی کند و تو نیز این نوع بیعت را کافی نمی دانی، جز آن که بیعت آشکارا میان مردم باشد (تا از این طریق از مردم بیعت بگیری)».

ولید گفت: آری!

امام فرمود:

«فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعِ دَعْوَتَنَا مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ أَمْرًا وَاحِدًا / بنابراین، وقتی که (فردا) میان مردم آمدی و همه مردم و ما را به بیعت فراخواندی، تصمیم ما و مردم به گونه واحدی خواهد بود».(۲)

ولید گفت: «ای اباعبدالله! سخن درستی گفتمی و من این گونه پاسخ را پسندیدم و من باورم درباره تو همین بود. اکنون برو در پناه خدا، تا فردا با مردم بیایی».

پاورقی

۱. ارشاد مفید، ص ۳۷۴.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۸.

صفحه ۳۲۰

مروان که در جلسه حاضر بود، به ولید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین هم اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز چنین فرصتی، به چنگ نخواهی آورد، مگر آن که کشتار فراوانی میان شما اتفاق افتد. جلوی او را بگیر و مگذار از

نزد تو بیرون رود، تا بیعت کند و گرنه گردنش را بزنی!

امام(علیه السلام) ناگهان از جایش برخاست و فرمود:

«يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَائْتَمْتُ بِأَيِّ پسر زرقاء (زن چشم کبود بد سیرت)، تو مرا می کشی، یا او؟ به خدا سوگند! دروغ گفתי و گناه کرده ای!». (۱)

به روایت ابن اعثم امام(علیه السلام) به وی فرمود:

«وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ أَمْرٌ بَصْرَبِ عُنُقِي؟! كَذِبْتَ وَاللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ رَأَى ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَيَقِيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَإِنْ شِئْتَ ذَلِكَ فَرَمَّ ضَرْبِ عُنُقِي إِنْ كُنْتَ

صَادِقًا! وای بر تو ای پسر زرقاء! تو فرمان کشتن مرا می دهی؟ به خدا سوگند دروغ می گویی! به خدا سوگند! اگر کسی از مردم چنین اراده ای کند، قبل از آن که بتواند کاری کند، زمین را از خورش سیراب می کنم! اکنون اگر راست می گویی، بیا تهدید خود را عملی کن و گردنم را بزنی!». (۲)

۱۹ ادامه همان سخن

آنگاه امام(علیه السلام) با صراحت وارد بحث شد و رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعِيدُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنَا فَتِيحُ اللَّهِ وَ بِنَا حَتَمٌ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي

پاورقی

۱. ارشاد مفید، ص ۳۷۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

صفحه ۳۲۱

لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ».

«ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه

رفت و آمد فرشتگان و محلّ نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و آن کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد! ولی به هر حال بگذار صبح شود و به انتظار بمانیم و ببینیم کدام یک از ما، به خلافت و بیعت شایسته تریم!». (۱)

مرحوم صدوق (قدّس سرّه) می گوید: امام (علیه السلام) به ولید فرمود:

«یا عُبَيْهَ (۲) قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلُ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَ مَعِيذُ الرَّسَالَةِ، وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا، وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا، فَنَطَقَتْ بِأُذُنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ» وَ كَيْفَ أَبَايُحُ أَهْلُ بَيْتِ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) هَذَا».

«ای پسر عبّهبه! تو می دانی که ما اهل بیت کرامت و بزرگواری و معدن رسالتیم، و ما میم آن نشانه های حق که خدا به دل هایمان سپرده و زبان ما را بدان گویا ساخته که به اذن خداوند گویا است. سپس فرمود: از جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است!» اکنون من چگونه با خاندانی که رسول خدا درباره آنان چنین فرمود، بیعت نمایم؟!». (۳)

این سخن صریح از یک سو با دلیل عقلی، یزید را محکوم می کرد، چرا که یک فرد

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸-۱۹؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص

۲. با توجه به این که والی مدینه در آن زمان ولید بن عتبه بود، عبارت «یابن عتبه» صحیح می باشد.

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۰ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

صفحه ۳۲۲

آلوده به فسق و فجور و قتل بیگناهان هرگز سزاوار خلافت و حکومت بر مردم نیست، و از سوی دیگر با دلیل نقلی زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با صراحت فرمود خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.

این سخنان همچون پتکی بر سر ولید فرود آمد، و فهمید با کسی روبرو است که آشیانه اش بسیار بلند است و در این دامها هرگز نمی افتد.

۲۰ پاسخ نهایی: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است!

فردای آن روز، امام (علیه السلام) برای شنیدن خبرها، از منزل بیرون آمد؛ در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! نصیحتی به تو می کنم؛ از من بشنو که خیر و صلاح تو در آن است!

امام (علیه السلام) فرمود:

«وَمَا ذَلِكُ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ؛ نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم!».

مروان گفت: پیشنهاد می کنم با امیرالمؤمنین! یزید بیعت کنی که برای دین و دنیای تو سودمندتر است!!!

امام (علیه السلام) کلمه استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) را بر زبان جاری ساخت و فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود باید فاتحه اسلام را خواند!».

سپس امام (علیه السلام) رو به مروان کرد و فرمود:

«وَيَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِيَعِّهِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الزَّلِيلِ! لَا أَلُوْمُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ

اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَأَنْتَ فِي صِلَابِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعِهِ يَزِيدًا».

«وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می خوانی، در حالی که وی مردی فاسق

صفحه ۳۲۳

است؟! تو کسی هستی که دارای لغزش های بزرگی می باشی، به یقین سخن ناروایی گفتی. البته من تو را برای این گفتار سرزنش نمی کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله)، تو را هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن عاص بودی لعنت کرد. به یقین آن کس را که پیامبر خدا لعنت کند، از او جز این انتظار نمی رود که مرا به بیعت با یزید فرا خواند!».

سپس فرمود:

«إِلَيْكَ عَنِّي يَا عِدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا، وَقَدْ سَيِّمَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ، وَعَلَى الطُّلُقَاءِ أَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ...»؛ از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خداییم و حق

همیشه در میان ماست، و زبان ما جز به حق سخن نمی گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خلافت بر دودمان ابوسفیان و بر آزادشدگان (به دست پیامبر پس از فتح مکه) و فرزندان آنها، حرام است».(۱)

مروان با شنیدن سخن امام حسین (علیه السلام) به خشم آمد و گفت: من هرگز تو را رها نخواهم کرد، مگر آن که با یزید بن معاویه بیعت کنی!

شما خاندان ابوتراب کینه فرزندان

ابوسفیان را در دل دارید، و البته جا دارد که با آنها دشمن باشید و آنان نیز با شما دشمنی ورزند.

امام فرمود:

«وَيْلَكَ يَا مَرْوَانُ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رِجْسٌ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛ وای بر تو ای مروان! از من دور شو که تو پلیدی و ما از اهل بیت

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۳-۲۴؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ (با تفاوت).

صفحه ۳۲۴

طهارتیم که خداوند درباره آنان به پیامبر (صلى الله عليه وآله) وحی کرده است و فرمود: «خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». (۱)

پس از این سخن امام (علیه السلام)، مروان سرش را (با خواری) به زیر افکند و ساکت شد. امام (علیه السلام) ادامه داد:

«أَبَشِّرْ يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) يَوْمَ تَقْدِمُ عَلَى رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَن حَقِّي وَحَقِّ يَزِيدَ؛ ای پسر زرقاء، به خاطر همه آنچه را که از رسول خدا ناخشنودی، تو را به عذاب الهی بشارت می دهم؛ در آن روز که در محضر پروردگارت و جدم رسول خدا درباره حق من و حق یزید از تو سؤال خواهد کرد».

مروان با خشم و غضب از امام (علیه السلام) جدا شد و به نزد ولید رفت و آنچه را که از امام شنیده بود، برای وی بازگو کرد. (۲)

مطابق نقل ابن شهر آشوب، وقتی این ماجرا (سهل انگاری ولید، در بیعت گرفتن از

امام حسین (علیه السلام) به یزید رسید، بلافاصله ولید را از فرمانروایی مدینه برکنار و مروان را به جای وی منصوب کرد! (۳)

۲۱ امام حسین (علیه السلام) کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله)

از ابوسعید مقبری نقل شده است که: «در مسجد مدینه امام حسین (علیه السلام) را دیدم در حالی که خرامان خرامان می رفت و این اشعار «یزید بن مفرغ» را می خواند که مضمونش چنین است:

لَا دَعْوَتُ السَّوَامِ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ

مُغِيرًا، وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا

يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَيْمًا

وَالْمَنَايَا يَزُودُنِي أَنْ أَحِيدًا

پاورقی

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۴-۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۶.

صفحه ۳۲۵

«من آن نیستم که گله های آرام شتر را در سپیده دم آسوده بگذارم و اگر از بیم، تن به بیدادگری دهم و ترس از مرگ، مرا از راه به در برد، نامم یزید (نام شاعر) نباشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند! به یقین امام (علیه السلام) از خواندن این شعر مقصودی دارد (و می خواهد چنین بگوید که اگر تسلیم خواسته های یزید شوم من حسین فرزند پیامبر نخواهم بود). (۱)

امام حسین (علیه السلام) شبانگاه کنار قبر جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رفت و عرض کرد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، أَنَا فَرْحُوكَ وَابْنُ فَرْحَتِكَ، وَ سَبْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَ ضَيَعُونِي وَ أَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي، وَ هَذَا شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى الْفَاكِ ; سلام بر تو ای رسول خدا!

من حسین پسر فاطمه ام / منم فرزند دلبنده تو و فرزند دختر تو و من سبط تو هستم که مرا میان امت به یادگار

گذاشتی.

ای پیامبر خدا! گواه باش که آنان دست از یاری من برداشتند و مقام مرا پاس نداشتند؛ این شکوه من است نزد تو، تا آنگاه که تو را ملاقات کنم».

سپس امام برخاست و به نماز ایستاد و پیوسته در رکوع و سجود بود. (۲)

امام (علیه السلام) تصمیم نهایی خود را در برابر خواسته های یزید گرفت و به خاطر نجات اسلام و مسلمین در راه پرخطری که در پیش داشت آگاهانه گام نهاد، و پیمانی را که با خدا بسته بود که هرگز با ظالمان و ستمگران همکاری نکند بلکه مبارزه با آنان را وظیفه اصلی خود بداند فراروی خود قرار داد، و آماده حرکت از مدینه شد.

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، همان و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶.

صفحه ۳۲۶

۲ خدایا! من نیکی ها را دوست دارم

چون شب دوّم شد امام (علیه السلام) بار دیگر کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و دو رکعت نماز گزارد و پس از آن عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ حَضَرَ نَبِيَّ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ! وَ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ مَا (۱) اخْتَرْتَ مِنْ أَمْرِي هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضَى؛ بار الها! این قبر

پیامبر تو محمد (صلی الله علیه و آله) است و من فرزند دخت محمد (ص)م. از آنچه برای من پیش آمده است آگاهی. خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. من از تو

ای خداوند صاحب جلال و بزرگواری می خواهیم به حق این قبر و کسی که در آن است راهی را که خشنودی تو در آن است
برایم مقرر داری». (۲)

امام (علیه السلام) انگیزه اصلی قیام خود یعنی امر به نیکی ها و مبارزه با زشتی ها و پلیدی ها را در این عبارت کوتاه در
پیشگاه خداوند و در یکی از مقدس ترین مکان ها در کنار قبر جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می دارد و آن را به سینه
تاریخ برای قضاوت آیندگان می سپارد.

۲۳ وداع امام حسین (علیه السلام) با قبر جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله)

برای مدتی کوتاه خواب چشمان امام (علیه السلام) را فرا گرفت ؛ پس از بیداری برخاست با قبر جدش وداع کرد و عرضه
داشت:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكِ كُرْهًا، وَ فُرِّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ حَيْثُ

پاورقی

۱. در مقتل الحسين خوارزمی تعبیر به «الّا اخترت» شده است.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۷ ؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

صفحه ۳۲۷

أَنْنِي لَمْ أَبَايغَ لِيَزِيدَ بِنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ رَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكِ عَلَى الْكِرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنْنِي السَّلَامُ ؛
پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! من

به ناچار از جوار قبر تو خارج می شوم. میان من و تو جدایی افتاد ؛ زیرا من دست بیعت به یزید بن معاویه، آن مرد شراب
خوار و فاجر، ندادم. اکنون با ناراحتی تمام از نزد تو بیرون می روم. خدا حافظ (ای پیامبر خدا)».

هنگامی که مردم از قصد امام حسین (علیه السلام)

برای حرکت به کوفه با خبر شدند، گروهی از آنان امام(علیه السلام) را از این سفر برحذر داشتند.(۱)

امام(علیه السلام) بعد از خودداری و استنکاف از بیعت با یزید و در واقع اعلان جنگ به حکومت بنی امیه، همان تفاله های دوران جاهلیت عرب، ناگزیر از سفر به سوی کوفه بود، زیرا نفوذ بنی امیه در مدینه که در دوران حکومت عثمان به اوج خود رسیده بود، هنوز در میان افراد سرشناس و متنفذ مدینه زیاد بود، و مکه نیز به عنوان حرم امن خدا باید از هر گونه درگیری برکنار باشد.

در حالی که کوفه مرکز شیعیان و علاقه مندان اهل بیت(علیهم السلام) بود و اگر اختلاف و پراکندگی و ترس و بزدلی را از خود دور می کردند ساقط کردن حکومت یزید و یزیدیان منفور برای آنان کار مشکلی نبود.

به هر حال امام(علیه السلام) بعد از مخالفت علنی با بیعت و به طور کل با حکومت یزید و آل ابی سفیان ناچار از این سفر بود.

۲۴. اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد!

امام(علیه السلام) هنگام صبح به خانه بازگشت. برادرش محمد حنفیه به نزد وی آمد و عرض کرد: «برادرم! تو محبوبترین و عزیزترین مردم نزد من هستی. به خدا سوگند! من از خیرخواهی در حق کسی دریغ نمی کنم، تو از همه به خیرخواهی من

پاورقی

۱. منتخب طریحی، ص ۴۱۰؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۴ و ینابیع الموده، ص ۴۰۱ (به اختصار).

صفحه ۳۲۸

سزاوارتری. زیرا من و تو از یک ریشه ایم و تو جان و روح و چشم و بزرگ اهل بیت من هستی، و پیروی تو بر من واجب است. چرا که خداوند تو را بر من شرافت

بخشید. و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده است».

محمد حنفیه در ادامه افزود:

«به مکه برو، اگر آنجا برای تو امن بود پس در آنجا بمان؛ و اگر چنین نبود به سوی یمن رهسپار شو. که آنان یاران جدّ و پدر تواند. آنان مهربانترین و با محبت ترین و مهمان نوازترین مردم اند. اگر آنجا برای تو امن بود که می مانی و گرنه به شن زارها و شکاف کوهها رفته! و از شهری به شهر دیگر کوچ کن! تا بینی کار این مردم به کجا منتهی می شود و خداوند بین ما و این گروه فاسق داوری خواهد کرد».

امام (علیه السلام) فرمود:

«یا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ؛ أَيِ بَرَادِر! به خدا سوگند! اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

محمد حنفیه از سخن گفتن باز ایستاد و گریست. امام (علیه السلام) نیز مدتی با وی گریست، سپس فرمود:

«يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، لَقَدْ نَصَيْحَتَ وَأَشْرَبْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لِدَلِّكَ أَنَا وَإِخْوَتِي وَبَنُو أَخِي وَشِيعَتِي، وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلِيَّكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ، فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ وَلَا تُخْفِ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ؛ بَرَادِر! خداوند به تو پاداش نیکو دهد. خیرخواهی کردی و به

راه درست اشاره کرده ای. من اکنون عازم مکه هستم و خود و برادرانم و برادرزادگان و پیروانم را برای این سفر آماده کرده ام. برنامه

و رأیشان همان برنامه و رأی من است. اما تو ای برادرم! ماندن تو در مدینه ایرادی ندارد تا در میان آنان

صفحه ۳۲۹

چشم (خبررسان) من باشی و از تمام امورشان مرا با خبر ساز!». (۱)

تعبیرات امام (علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که بنی امیه عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده بودند، ولی او تصمیم نهایی خود را گرفته بود که هرگز تن به ذلت و ننگ، ذلت و ننگی که مایه سرافکندگی مسلمین و تزلزل مبانی اسلام است ندهد. آری، هرگز با یزید بیعت نکند و حکومت او را به رسمیت نشناسد.

این عهدی بود که با خدا و جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته بود و بر این عهد وفادار ماند و شربت شهادت را با افتخار نوشید.

۲۵ وصیت نامه تاریخی امام حسین (علیه السلام)

سپس امام (علیه السلام) دوات و کاغذی خواست و این وصیت نامه را برای برادرش محمد حنفیه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ: أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ، وَأَنَّ السِّيَاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْتَرَاءً، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ

بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ».

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۰-۳۲؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

صفحه ۳۳۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این وصیّتی است از حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) به برادرش محمّد، معروف به ابن حنفیه: حسین شهادت می دهد که معبودی جز خدای یگانه ای که شریکی ندارد نیست، و محمّد بنده و فرستاده اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و این که بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز بدون شک خواهد آمد، و خداوند خفتگان در قبرها را بر می انگیزد. و من از سر مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امتّ جدّم به پا خواستم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) رفتار نمایم. هر کس سخن حقّ مرا پذیرفت، پس خداوند به پذیرش (و پاداش) آن سزوارتر است، و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است.

این وصیّت من است به تو ای برادر! توفیق من جز از ناحیه خداوند نیست. بر او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست».

نامه را به پایان برد و آن را مهر کرد و به برادرش محمّد سپرد و با وی خداحافظی کرد. (۱)

این وصیّت نامه تاریخی

به خوبی اهداف امام(علیه السلام) را از قیام آینده اش نشان می دهد، و می گوید: قیام آن حضرت، نه برای کشورگشایی بود، نه از سر هوس حکومت و سلطه بر مردم، یا به چنگ آوردن مال و مقام دنیا؛ بلکه هدف، اصلاح امت اسلام و برطرف ساختن کژیهای بود که بر اثر حکومت ناهلان به وجود آمده بود، و نیز احیای امر به معروف و نهی از منکر و سنت و سیره پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بود.

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۳-۳۴ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰.

صفحه ۳۳۱

به یقین گام نهادن در چنین وادی خطرناکی که ستمگران بنی امیه به وجود آورده بودند، جز این هدف الهی، هدفی نمی توانست داشته باشد، هر چند عافیت طلبان و مصلحت اندیشان نزدیک بین، آن را نمی پسندیدند.

۲۶ من هرگز تن به ذلت نخواهم داد!

محمد بن عمر از پدرش عمر بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) (یکی از برادران امام حسین(علیه السلام)) چنین نقل می کند: «هنگامی که برادرم امام حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید امتناع کرد، در وقت مناسبی به نزدش رفتم و عرض کردم: ای ابا عبدالله! فدایت شوم. برادرت امام حسن(علیه السلام) از پدرش (امیرمؤمنان(علیه السلام)) برایم نقل فرمود: در این هنگام گریه مهلتم نداد و صدای گریه ام بلند شد امام(علیه السلام) مرا به سینه چسباند و فرمود:

«حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ» به تو خبر داد که من کشته می شوم؟!».

عرض کردم: خدا نکند ای فرزند رسول خدا!

فرمود: «سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبَرَكَ؟» تو را به حق

پدرت سوگند! آیا تو را به کشته شدنم با خبر ساخت؟» عرض کردم: آری، پس چرا اقدام نکرده و بیعت نمودی؟

فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تَرْبِيَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبِيَّتِهِ، فَتَطُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمُهُ، وَأَنَّهُ لَا أُعْطَى الدَّيْنِيَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَتَلْقَيْنِ فَاطِمَةَ أَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِذَا هَا فِي ذُرِّيَّتِهَا / پدرم نقل

کرد که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) وی را از شهادتش و شهادت من با خبر ساخت، و این که تربیت من نزدیک تربیت او خواهد بود. تو گمان کردی به چیزی آگاهی داری که من ندارم!؟

(و همچنین خبر داد که) من هرگز تن به ذلت و خواری نخواهم داد، و این که

صفحه ۳۳۲

فاطمه (علیها السلام) به دیدار پدرش خواهد شتافت در حالی که از ظلم امتش بر فرزنداناش شکایت خواهد کرد و هر کس که او را نسبت به فرزنداناش بیازارد هرگز وارد بهشت نخواهد شد». (۱)

۲۷ مادرم! می دانم که شهید می شوم!

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) می خواست از مدینه بیرون رود، ام سلمه (همسر باوفای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)) نزد وی آمد و عرض کرد: پسر من! با رفتنت به سوی عراق مرا اندوهگین مساز، چرا که از جدت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «فرزندم حسین (علیه السلام) در سرزمین عراق در دشت کربلا کشته خواهد شد».

امام فرمود:

«يَا أُمِّيَا وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَ أَنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ، وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بَيْدٌ، وَ إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي، وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا، وَ إِنِّي أَعْرِفُ

مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيعَتِي، وَ إِنْ أَرَدْتَ يَا أُمَّةَ أَرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجَعِي ؛ اى مادر! به خدا سوگند! من نیز این را مى دانم، و یقیناً من کشته خواهم شد

و راه گریزی برایم نیست.

به خدا سوگند! من روزی را که در آن کشته مى شوم و کسی را که مرا مى کشد و مکانی را که در آن دفن مى شوم، مى دانم! و آنان که از اهل بیت و نزدیکان و شیعیانم کشته مى شوند. همه را مى شناسم!

ای مادر: اگر بخواهی قبر و مرقدم را به تو نشان دهم؟!».

سپس به سوی کربلا اشاره کرد، زمین هموار شد تا آنجا که مرقد و مدفن و جایگاه سپاهیان خود و نیز محلّ توقّف و شهادت خود را به وی نشان داد. در این هنگام

پاورقی

۱. لهوف (الملهوف)، ص ۹۹-۱۰۰.

صفحه ۳۳۳

امّ سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار کرد.

امام (علیه السلام) فرمود: «یا أُمَّةَ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا، وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ، وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقْتَدِينَ، وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِينًا ؛ اى مادر!

خداوند چنین خواست که مرا در طریق (مبارزه با) ظلم و عداوت ستمگران کشته (و شهید) ببیند و نیز خواست که خاندان و خویشان و زنان مرا پراکنده و رانده از دیار خویش و کودکانم را مذبوح، ستمدیده و گرفتار زنجیر اسارت، ببیند در حالی که آنان فریادرسی را مى طلبند، ولی یار و یاورى نمى یابند».

در روایت دیگری آمده است امّ سلمه

عرض کرد: «نزد من تربتی است که جدت (رسول خدا(صلی الله علیه وآله)) آن را در شیشه ای به من سپرده است».

امام(علیه السلام) فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ..... لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً؛ به خدا سوگند! من به یقین می دانم شهید خواهم شد و اگر به سوی عراق هم نروم نیز مرا خواهند کشت».

سپس تربت دیگری را گرفت و آن را در شیشه ای قرار داد و به ام سلمه سپرد و فرمود: «اجعلها مع قاروره جدی فإذا فاضتا دماً فأعلمی أتی قد قُتلتُ؛ آن را نزد شیشه جدم بگذار، پس هر گاه خون در آن دو شیشه جوشید، بدان که من کشته شده ام!».

ام سلمه می گوید: چون روز عاشورا رسید، عصر آن روز بدان دو شیشه نگاه کردم ناگهان دیدم خون در آن می جوشد پس فریادی کشیدم. (۱)

۲۸ پایان این راه شهادت است!

حمزه بن حرمان یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) می گوید: درباره رفتن امام حسین(علیه السلام) و ماندن محمّد بن حنفیه (در مدینه) گفتگو می کردیم؛ امام صادق(علیه السلام)

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲ و ج ۴۵، ص ۸۹ ح ۲۷ و الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳.

صفحه ۳۳۴

فرمود: «ای حمزه، من خبری به تو می دهم ولی پس از این درباره آن چیزی مپرس. هنگامی که امام حسین(علیه السلام) از (برادرش محمّد بن حنفیه) جدا شد و آهنگ حرکت کرد، کاغذی خواست و در آن نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَالسَّلَامِ؛ بسم الله الرحمن

الرحیم، از حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) به همه بنی هاشم: اَمَا بَعْدُ، هر کس از شما به من بیوندد، شهید خواهد شد، و هر کس چنین نکند، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام». (۱)

این خبر کوتاه و پرمعنی نشان می دهد که امام (علیه السلام) از همان آغاز، پایان راه را می دید، و علی رغم پندارهای نادرست کسانی که از وسعت بینش و آگاهی امامان (علیهم السلام) اطلاعی ندارند، به ما می گوید امام (علیه السلام) با علم به این که فرشته شهادت در انتظار او است از مدینه حرکت کرد.

آری؛ او به خوبی می دانست که برای ترک بیعت با یزید به خاطر حفظ و پاسداری از اسلام چه بهای گرانی را باید پردازد و این، عظمت مقام آن حضرت را شفاف تر نشان می دهد.

در ضمن اشاره فرمود که: بازماندگان و به تعبیر دیگر عقب افتادگان از قافله شهادت نیز به جایی نخواهند رسید و در زیر سلطه دژخیمان یزیدی روزگار بدی خواهند داشت.

۲۹ امام حسین (علیه السلام) از مدینه خارج می شود

امام حسین (علیه السلام) در شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال ۶۰ هجری،

پاورقی

۱. الملهوف، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۴-۸۵ و کامل الزیارات، ص ۷۶ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۳۵

به اتفاق فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خاندان خود جز محمّد بن حنفیه از مدینه خارج شد در حالی که این آیه را تلاوت می کرد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ موسی از شهر خارج شد در حالی که نگران بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، عرض کرد: پروردگارا! مرا از

این گروه ستمگر رهایی بخش». (۱)

امام (علیه السلام) شاهرآه (مدینه مکه) را در پیش گرفت. پسر عمویش مسلم بن عقیل عرض کرد: «ای فرزند دختر رسول خدا! به عقیده من اگر همانند عبدالله بن زبیر از راه فرعی می رفتیم بهتر بود، زیرا نگرانیم دشمنان ما را تعقیب کنند!».

امام (علیه السلام) به وی فرمود: «لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي! لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرَ إِلَى آيَاتِ مَكَّةَ أَوْ يَقْضِيَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى؛ نه به خدا سوگند ای پسر عمو! من هرگز از این راه جدا نمی شوم تا خانه های مکه را ببینم یا خداوند آنچه را که دوست دارد و می پسندد پیش آورد». (۲)

امام (علیه السلام) در همان گام های نخستین نشان می دهد که شجاعانه قدم بر می دارد، و چنان نیست که از یک گروه گشتی دشمن که بخواهد در اثنای راه بر او یورش برد، وحشتی به خود راه دهد، بلکه آماده است ضربات خود را یکی پس از دیگری بر آنها وارد سازد.

برای امام حسین (علیه السلام) زببنده نیست که از ترس چنین حملاتی راه اصلی را رها کرده از بیراهه برود.

در ضمن این حقیقت آشکار می شود که دشمن غدار و سفاک، همچون سایه، پسر

پاورقی

۱. قصص، آیه ۲۱.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۴-۳۵ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ (با اندکی تفاوت).

صفحه ۳۳۶

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) را دنبال می کرد، زیرا در برابر مطامع آنها تسلیم نشده بود.

۳۰ ورود امام حسین (علیه السلام) به مکه

امام حسین (علیه السلام) در شب جمعه سوّم شعبان (سال ۶۰ هجری) در حالی که این آیه را تلاوت می کرد وارد سرزمین

مکه شد: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ۗ وَ هَنگامی (موسی) به جانب مدین روانه شد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و به مقصود برساند)». (۱) و با ورود به مکه خاندانش بسیار خوشحال شدند، ولی حضور امام (علیه السلام) در مکه برای عبدالله بن زبیر که در اندیشه بیعت مردم مکه با خود بود، سخت و نگران کننده بود، زیرا می دانست با وجود امام حسین (علیه السلام) در مکه کسی با وی بیعت نخواهد کرد. (۲)

به یقین مکه مقصد نهایی امام حسین (علیه السلام) نبود زیرا می دانست درگیری میان او و یزیدیان حتمی است و او نمی خواست حرم امن خدا مورد هتک یزیدیان قرار گیرد، و قداست آن با هجوم این گروه خدانشناس که حرمتی برای ارزشهای والای اسلام قائل نبودند زیر سؤال برود.

همان گونه که در مورد عبدالله بن زبیر چنین اتفاق افتاد، او مدتی بعد مکیان را با خود همراه کرد و به هنگام هجوم لشکر یزید به خانه خدا پناه برد ولی آنها احترام کعبه را نگاه نداشتند و با سنگ هایی که از منجنیق پرتاب شد آن را درهم کوبیدند.

۳۱ تلاش ابن عباس و عبدالله بن عمر برای منصرف ساختن امام (علیه السلام)

پاورقی

۱. قصص، آیه ۲۲.

۲. ارشاد مفید، ص ۳۷۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۷ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲ (با مقداری تفاوت).

صفحه ۳۳۷

امام حسین (علیه السلام) باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة را در مکه ماند. در آن ایام «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن عمر» نیز در مکه بودند. آن دو

که قصد مراجعت به مدینه را داشتند با هم نزد امام(علیه السلام) آمدند. عبدالله بن عمر عرض کرد: ای اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته اند، من می ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند. من از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده، یاری اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می کند!» و من مصلحت می بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده ای اکنون نیز صبر پیشه ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!

امام حسین(علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «أَبَاعَیْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُزِيدَ وَأَدْخُلُ فِي صُلْحِهِ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ(صلی الله علیه و آله) فِيهِ وَفِي أَبِيهِ مَا قَالَ؟! ای اباعبدالرحمن! آیا من با یزید بیعت کنم و با وی از در سازش درآیم با آن که پیامبر(صلی الله علیه و آله) درباره وی و پدرش آن سخنان را فرمود؟!» (عبدالله بن عمر هیچ پاسخی در برابر این سخن نداشت).

ابن عباس که تا آن لحظه ساکت نشسته بود، عرض کرد: ای اباعبدالله! راست گفتی. پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حیات خود فرمود:

«مرا با یزید چه کار؟! خداوند کار یزید را مبارک نگرداند! او فرزندم و دخترزاده ام حسین (علیه السلام) را خواهد کشت. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست فرزندم در میان گروهی که از کشته شدنش جلوگیری نکرده اند، کشته نخواهد شد مگر آن که خداوند میان قلب و زبانش جدایی افکند (و آنان را به نفاق گرفتار کند).

سپس ابن عباس گریست و امام حسین (علیه السلام) نیز همراه او گریه کرد و فرمود: «يَا بَنَ

صفحه ۳۳۸

عَبَّاس! تَعَلَّمْتُ أَتَى ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) ای ابن عباس! آیا می دانی که من فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هستم!».

ابن عباس پاسخ داد: «آری! می دانیم و مطمئنیم که کسی جز تو در این دنیا فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیست و یاری تو بر این امت همانند فریضه نماز و زکات که هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نیست واجب است».

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاس! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مِنْ دَارِهِ وَ قَرَارِهِ وَ مَوْلَاهُ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجَاوَرَةِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهَاجِرِهِ، فَتَرَكَوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَ لَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ لَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَ لَمْ يَتَّعِزَّ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) ای ابن عباس! چه می گویی درباره گروهی که دخترزاده پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را از خانه و کاشانه و زادگاهش و از حرم رسول خدا و از

مجاورت قبرش و مسجد و محلّ هجرتش بیرون کرده اند؟ و او را نگران و هراسان تنها گذاشته اند که نه در جایی آسایش دارد و نه در دیاری پناه. می خواهند خونس را بریزند با آن که هرگز چیزی را برای خداوند شریک قرار نداده و جز او را ولیّ خود برنگزیده و از سنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چیزی را تغییر نداده است».

ابن عبّاس عرض کرد: «من درباره آنها جز این نمی گویم که: «أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى»؛ آنان به خدا و رسولش کافر شده اند و نماز را جز به حالت کسالت (و از روی نفاق) به جا نمی آورند». (۱) «يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»؛ در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند آنها افراد بی هدفی هستند که نه به سوی اینها و نه سوی آنهایند و هر کس را که خداوند گمراه

پاورقی

۱. توبه، آیه ۵۴.

صفحه ۳۳۹

کند راهی برای او نخواهی یافت!». (۱)

سپس ابن عبّاس افزود: «بر امثال این گروه عذاب هولناکی فرود خواهد آمد، ولی ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تو بزرگ همه افتخار کنندگان به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و فرزند سرور زنان عالم حضرت بتول(علیها السلام) هستی. ای فرزند دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گمان مکن که خداوند از آنچه را که ستمگران انجام می دهند غافل است. من گواهی می دهم که هر کس از همراهی با تو دوری

کند و در اندیشه جنگ با تو و پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) باشد، بهره ای (از ایمان) ندارد!».

امام فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ؛ خدایا گواه باش!».

ابن عباس ادامه داد: «فدایت شوم ای فرزند دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! گویا می خواهی من به تو بیوندم و تو را یاری کنم! به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند! اگر من با این شمشیرم در پیش روی تو آنقدر بجنگم که شمشیر از کفم رها شود، باز یک صدم از حق تو را ادا نکردم! اکنون من در خدمت هستم فرمان ده!».

عبدالله بن عمر که تا آن لحظه شاهد گفتگوهای امام و ابن عباس بود و مراتب اخلاص و ارادت ابن عباس را شنید به سخن آمد و رو به ابن عباس کرد و گفت:

«ای ابن عباس! بس است، از این گونه سخنان بگذریم!» آنگاه عبدالله بن عمر رو به امام کرد و عرض کرد:

«ای اباعبدالله! از تصمیمی که گرفته ای، دست بردار و از همین جا به مدینه بازگرد و با این گروه از درِ سازش در آی و از زادگاه و حرم جدت رسول خدا دور مشو! و به دست این گروهی که بهره ای از ایمان ندارند بهانه مده! و اگر بنای بیعت نداری، تا وقتی که مخالفت علنی نکردی، با تو کاری ندارند. امید است یزید بن معاویه که خدا لعنتش کند مدت زیادی عمر نکند و خداوند تو را از شر وی کفایت کند».

پاورقی

۱. نساء، آیات ۱۴۲ - ۱۴۳.

صفحه ۳۴۰

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ! أَسْأَلُكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَنَا عِنْدَكَ عَلِي

خَطَا مِنْ أَمْرِي هَذَا؟ فَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ عَلَى خَطَا فَرَدْنِي فَإِنِّي أَخْضَعُ وَأَسْمَعُ وَأَطِيعُ؛ برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین

بر این سخن باد! ای عبدالله (ابن عمر)! تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا به نظر تو من در تصمیم خود اشتباه می‌کنم؟ اگر من در اشتباهم، بگو که من می‌شنوم و می‌پذیرم».

عبدالله بن عمر گفت: «نه به خدا سوگند! خداوند هرگز فرزند دختر رسول خدا را در اشتباه نمی‌گذارد، و هرگز یزید بن معاویه که خدا لعنتش کند با تویی که پاک و برگزیده خاندان پیامبری، در امر خلافت هم پایه نیست، ولی می‌ترسم که این چهره زیبای تو را آماج شمشیرهای خود قرار داده و از این امت برخورداری را که انتظارش را نداری ببینی. پس با ما به مدینه برگرد و اگر دوست نداشتی که بیعت کنی، هرگز بیعت مکن ولی در خانه ات بنشین (و پرچم مخالفت بلند نکن!).»

امام (علیه السلام) فرمود: «هَيْهَاتَ يَا بَنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ أَصَابُونِي، وَإِنْ لَمْ يُصَيِّبُونِي فَلَا يَزَالُونَ حَتَّىٰ أَبَايَعُ وَ أَنَا كَارِهِ، أَوْ يَقْتُلُونِي، أَمَا تَعْلَمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَنَّ مِنْ هَوَانِ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ أَنَّهُ أُتِيَ بِرَأْسِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَىٰ بَعْثِهِ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَالرَّأْسُ يَنْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟! أَمَا تَعْلَمُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كُلُّهُمْ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَصِبُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ؛ اتَّقِ اللَّهَ

أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدَعَنَّ نَصِيحَتِي وَادْكُرْنِي فِي صِيَلَاتِكَ... يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَضَعُ عَلَيْكَ وَيَثْقُلُ فَأَنْتَ فِي أَوْسَعِ الْعُذْرِ، وَ لَكِنْ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَلَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعِهِ لَهُمْ حَتَّى تَعْلَمَ إِلَى مَا تَوَوَّلُ الْأُمُورُ».

«هیئات! ای فرزند عمر! این گروه مرا رها نخواهند کرد هر چند مرا بر حق دانند، و

صفحه ۳۴۱

اگر هم مرا بر حق ندانند باز رهایم نخواهند کرد تا به اکراه هم شده بیعت نمایم یا مرا به قتل رسانند. ای عبدالله بن عمر! آیا نمی دانی از نشانه های پستی دنیا نزد خدا این است که سر «یحیی بن زکریا» را برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده علیه آنان به روشنی سخن می گفت؟! ای اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که قوم بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می کشتند آنگاه (با خیالی آسوده) در بازارها نشسته و به خرید و فروش می پرداختند آن چنان که گویی هیچ کار خلافی مرتکب نشده اند؟! خداوند نیز در کیفرشان شتاب نفرمود تا آن که پس از فرصتی، آنان را با صلابت و قدرت به کیفر رساند (و در هم کوبید).

ای اباعبدالرحمن! از خدا بترس! و دست از یاری من بر مدار و در نماز خود مرا یاد کن... .

ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می انجامد!».

سپس امام (علیه السلام) رو به عبدالله بن عباس کرد و

فرمود: «يَا بَنَ عَبَّاسِ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَلَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَيْرِ مُنْذُ عَرَفْتُكَ، وَكُنْتَ مَعَ وَالِدِي تُشِيرُ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ الرَّشَادُ، وَقَدْ كَانَ يَسْتَنْصِرُ حُكْمَكَ وَيَسْتَشِيرُكَ فَتُشِيرُ عَلَيْهِ بِالصَّوَابِ، فَامْضِ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَكَلَالَتِهِ، وَلَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكَ، فَإِنِّي مُسْتَوْطِنٌ هَذَا الْحَرَمَ، وَمُقِيمٌ فِيهِ أَبَدًا مَا رَأَيْتُ أَهْلَهُ يُحِبُّونِي، وَيَنْصُرُونِي فَإِذَا هُمْ خَذَلُونِي اسْتَبَدَلْتُ بِهِمْ غَيْرَهُمْ، وَاسْتَعَصَيْتُ بِكَلِمَتِهِ الَّتِي قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ (عليه السلام) يَوْمَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ: (حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) فَكَانَتِ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا».

«ای ابن عباس! تو پسر عموی پدر منی، و از آن زمان که تو را شناختم همواره، به خیر و نیکی فرمان می دادی؛ تو با پدرم (امیرمؤمنان) همراه بوده ای و از بیان

صفحه ۳۴۲

گفتار درست، نزد او نیز به هنگام مشورت دریغ نمیورزیدی. آن حضرت با تو مشورت می کرد و تو نیز سخن صحیح و درست را بیان می کردی. پس در پناه و حمایت خداوند به مدینه برو و خبرها و گزارش ها را از من پنهان مکن. من در این حرم امن الهی می مانم و تا آنگاه که مردمش مرا دوست داشته و یاریم کنند، خواهم ماند و هر گاه مرا رها کنند (و احساس کنم امتیث حرم در خطر می افتد) به جای دیگر خواهم رفت، و به سخن ابراهیم (علیه السلام) آنگاه که در آتش افکنده شد پناه می برم که گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» خدا مرا کافی است و او بهترین حامی من است». در نتیجه، آتش بر او سرد و سالم گردید».

در

این هنگام ابن عباس و ابن عمر هر دو به شدت گریستند و امام (علیه السلام) نیز برای مدتی با آنها گریست؛ سپس با آن دو خداحافظی کرد و عبدالله بن عمر و ابن عباس رهسپار مدینه شدند. (۱)

این گفتگوها به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) برخلاف پندار کج اندیشان از همان آغاز تصمیم نهایی خود را گرفته بود، و تسلیم در برابر یزید و حکومت خودکامه بنی امیه را که بر محو آثار اسلام می کوشیدند، خطری عظیم برای اسلام می دانست. آری تصمیم گرفته بود تا پای جان بایستد و تسلیم نشود، حتی طبق صلاحدید افرادی همچون ابن عباس یا عبدالله بن عمر حاضر نبود در خانه بنشیند و سکوت اختیار کند، و شاهد و ناظر خشکیدن درخت تنومند اسلام به وسیله آفت عظیمی همچون حاکمان بنی امیه باشد.

او می خواست سایه این درخت بارور همچنان بر سر مسلمانان جهان باشد، هر چند آبیاری آن با خون پاکش صورت پذیرد!

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۳۸-۴۴ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳.

صفحه ۳۴۳

۳۲. نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه به هنگام اعزام حضرت مسلم (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) زمانی که در مکه بود، پیوسته از جانب مردم کوفه، نامه دریافت می کرد. مردم کوفه در نامه های خود، حضرت را به جانب کوفه و پذیرفتن رهبری خویش دعوت می کردند.

امام (علیه السلام) نامه ای در پاسخ مردم کوفه نوشت و به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله که آخرین فرستادگان کوفیان بودند ارسال کرد.

نامه چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى

الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، أَمَا بَعِيدٌ: فَإِنَّ هَانِئًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ، وَمَقَالَهُ جُلُّكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَاقْبَلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ.

وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَمْرُؤُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَأَمْرِكُمْ وَرَأْيِكُمْ.

فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ: أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكِكُمْ، وَذَوِي الْفَضْلِ وَالْحِجَجِي مِنْكُمْ، عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلِكُمْ، وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ، وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ).

«به نام خداوند بخشاینده مهربان از حسین بن علی (علیه السلام)، به بزرگان مؤمنان و مسلمانان!

هانی و سعید همراه نامه هایتان به سوی من آمدند و این دوتن آخرین کسانی بودند که نامه هایتان را آوردند محتوای همه نامه هایتان (به طور فشرده) این بود

صفحه ۳۴۴

که:

«امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا! امید است که خداوند به وسیله تو ما را بر محور حق و هدایت گرد آورد». اکنون من، برادر، پسر عمو و شخص مورد اعتماد از خاندانم مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم؛ به او فرمان دادم که تصمیم و برنامه ها و افکارتان را برای من بنویسد. اگر نوشت که بزرگان، اندیشمندان و خردمندان شما، با آنچه که در نامه هایتان بود همراه و هماهنگند؛ به زودی به سوی شما خواهیم آمد این شاء

در پایان نامه نوشت: «به جانم سوگند! امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدل و داد را برپا دارد، دین حق را پذیرفته، و خود را وقف در راه خدا کند و السلام».(۱)

مردم کوفه با نامه های متعددی که برای امام(علیه السلام) نوشتند و برای پذیرش رهبری آن حضرت و مبارزه با دشمنان اسلام اعلام آمادگی کامل کردند، خود را در بوته آزمایش جدیدی قرار دادند.

و امام(علیه السلام) با این که سابقه سوء آنها را در دوران حکومت پدر و برادر بزرگوارش به خوبی می دانست، اما به این امید که حوادث دردناک گذشته و بلاهایی را که حکام ظالم و بی رحم و بی ایمان بنی امیه بر سر آنها آورده اند، آنها را بیدار کرده باشد، به نامه های آنها پاسخ مثبت داد، و برای آزمون آنان نماینده خاص خود مسلم بن عقیل، آن مرد شجاع و پاکباخته را به سوی آنها روانه نمود.

حضرت مسلم نیز با این که خطرات بزرگ این سفر را پیش بینی می کرد رهسپار کوفه گشت، ولی تجربه نشان داد که کوفیان جز گروه محدودی همان بی وفایان سست عنصری هستند که در گذشته بودند.

پاورقی

۱. ارشاد مفید، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۴۵

۳۳ برنامه ریزی برای بیعت و قیام

امام(علیه السلام) پس از نوشتن نامه، مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی تسلیم کرد و فرمود: «إِنِّي مُوَجِّهُكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ، وَ

سَيَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ، فَأَمُضِ عَلَي بَرَكَهِ اللَّهُ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَأَنْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِهَا، وَادْعِ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَ اخذلهم عن آل أبي سفيان، فَإِنَّ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَي بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبْرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَي حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و این نامه هایشان به من است و خداوند به زودی کار تو را آن گونه که دوست دارد و می پسندد به انجام برساند و امیدوارم من و تو هم رتبه شهیدان باشیم! پس در پناه خداوند به سمت کوفه حرکت کن! چون به کوفه رسیدی، نزد مطمئن ترین مردم آنجا منزل گزین و مردم را به پیروی از من دعوت کن و آنان را از حمایت آل ابی سفیان بازدار. اگر مردم را در بیعت با من متحد دیدی، مرا به زودی باخبر ساز تا برابر با آن عمل کنم إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

سپس امام دست در گردن مسلم انداخت و با وی خداحافظی کرد و هر دو گریستند. (۱)

مسلم (علیه السلام) برای آن که کسی از بنی امیه از مأموریت وی با خبر نگردد مخفیانه از مکه به سوی مدینه حرکت کرد. چون به مدینه رسید ابتدا به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و دو رکعت نماز گزارد. سپس در تاریکی شب با خانواده خود خداحافظی کرد و به همراه دو تن راهنما از قبیله قیس که آنان را برای این کار اجیر کرده بود از مدینه خارج شد. در بین راه آن

دو تن راه گم کرده و از همراهی با وی بازماندند و همگی به

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۳ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

صفحه ۳۴۶

شدت تشنه شدند. آن دو رو به مسلم کرده گفتند: این راه را بگیر و برو تا به آب برسی و خود از تشنگی جان سپردند! (ولی مسلم راه را ادامه داد و نجات یافت و نامه ای به امام (علیه السلام) نوشت و ماجرا را خبر داد و امام (علیه السلام) تأکید فرمودند راه خود را همچنان ادامه دهد، او اطاعت کرد و ادامه داد و به کوفه رسید). (۱)

۳۴ نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم بصره و برنامه ریزی برای قیام

امام حسین (علیه السلام) نامه ای در یک نسخه به پنج تن از اشراف بصره مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هيثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر به این مضمون نوشت و توسط فرستاده ای برای آنان فرستاد.

«أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِبُيُوتِهِ، وَ اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَ بَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ (صلى الله عليه وآله) وَ كُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسَ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ، فَوَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ...

وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَّتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

وَ رَحْمَةُ اللَّهِ».

«اما بعد: خداوند محمّد (صلی الله علیه وآله) را بر خلقش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت، و برای انجام رسالتش وی را انتخاب کرد، سپس او را به نزد خویش برد، در حالی که حقّ خیرخواهی بندگان را ادا کرده بود و رسالتش را به درستی ابلاغ نمود. (سپس افزود):

پاورقی

۱. ارشاد مفید، ص ۳۸۱.

صفحه ۳۴۷

ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اوصیا و وارثان او و شایسته ترین مردم به جانشینی وی بودیم، ولی قوم ما، ما را (به ناحق) کنار زدند و ما نیز (به ناچار) پذیرفتیم، چرا که تفرقه را ناخوش داشته و عافیت (سلامت دین و امت اسلامی) را دوست داشتیم. در حالی که ما به یقین می دانستیم از کسانی که بر این مسند تکیه زدند، سزاوارتریم... .

اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، چرا که (این گروه) سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند، اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می کنم. والسلام علیکم ورحمة الله». (۱)

بصره از مراکز حسّاس عراق بعد از کوفه بود و امام (علیه السلام) دوستان فراوانی در آنجا داشت هر چند دشمنان و مخالفان نیز کم نبودند، شاید امام (علیه السلام) می خواهد با این نامه آنها را بیازماید و روحیه سران آنان را کشف کند، یا لاقلاً از مخالفت صریح آنها جلوگیری فرماید.

به هر حال تصریح امام (علیه السلام) به این که هدف

احیای اسلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کنار زدن سنت شکنان ظالم و غاصب است، نشان می دهد که شعار حضرت (علیه السلام) در این حرکت از آغاز چه بوده و چه هدفی را دنبال می کرد.

۳۵ من مأموریت دارم!

در برخی از نوشته ها آمده است که: «ابن عباس» خدمت امام (علیه السلام) آمد و حضرت را به بیعت با یزید و سازش با بنی امیه توصیه کرد! امام (علیه السلام) فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي وَإِنَّهُمْ يَطْلُبُونَنِي أَيْنَ كُنْتُ، حَتَّى

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

صفحه ۳۴۸

أَبَايَعُهُمْ كُرْهًا وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيُعَذِّبُونَ عَلَيَّ كَمَا اِعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي يَوْمِ السَّبْتِ، وَإِنِّي ماضٍ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) حَيْثُ أَمَرَنِي، وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

«هیئات! هیئات! ای ابن عباس! اینان دست از من برنخواهند داشت و هر جا باشم به من دست خواهند یافت تا به اجبار بیعت کرده و مرا به قتل برسانند. به خدا سوگند! آنان همانند یهود که در روز شنبه پیمان خدا را شکستند و ستم کردند به من ستم خواهند کرد. (۱) من به همان راهی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا بدان مأمور ساخته است، خواهم رفت، ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. (و هر چه پیش آید از آن باک نداریم)».

ابن عباس عرض کرد: ای پسر عمو! شنیدم که قصد رفتن به عراق را داری، با آن که آنان مردمی فریبکارند. آنان تو را به جنگ می خوانند، شتاب مکن و در مکه بمان.

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«لَإِنْ أُقْتِلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُسْتَحِلَّ

بِمَكَّةَ، وَ هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ وَ قَدْ وَجِبَ عَلَيَّ إِجَابَتُهُمْ وَ قَامَ لَهُمُ الْعُذْرُ عَلَيَّ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ به خدا سوگند!

اگر من در آن مکان آنچنانی کشته شوم نزد من محبوب تر است از این که در اینجا بمانم و حرمت مکه شکسته شود. (علاوه بر آن) اینها نامه ها و فرستادگان کوفیان است. بر من لازم است دعوت آنان را پاسخ دهم تا حجت الهی بر آنان تمام شود».

عبدالله بن عباس با شنیدن سخنان امام، به قدری گریست که محاسنش تر شد و دردمندانه صدا زد: «واحسیناه، وا اسفاه علی الحسین».

و نیز روایت شده است: عبدالله بن عباس، برای جلوگیری از حرکت امام (علیه السلام) به سمت کوفه، بسیار پافشاری کرد. امام (علیه السلام) برای آرام کردن وی به قرآن تفأل زد و این آیه آمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ» هر کسی مرگ را می چشد و

پاورقی

۱. ماجرای روز شنبه در میان قوم یهود بدین صورت بوده است که آنان از صید ماهی در آن روز منع شدند ولی گروهی از آنان بدون توجه به فرمان خداوند، به صید ماهی پرداخته و مورد خشم الهی قرار گرفتند و گرفتار عقوبت شدند.

صفحه ۳۴۹

شما پاداش خود را خواهید گرفت!»، (۱)

امام (علیه السلام) افزود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم»، (۲) «صَيَدَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؛ خدا و پیامبرش راست فرمودند».

سپس فرمود: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَلَا تُلَاحِ عَلَيَّ بَعِيدَ هَذَا فَإِنَّهُ لَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ ابن عباس! دیگر پس از این پافشاری مکن که فرمان و قضای خداوند برگشت ندارد!»، (۳)

این تعبیرات به وضوح نشان می دهد

که امام(علیه السلام) یک مأموریت الهی در این حرکت داشت که از سوی خداوند و پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او ابلاغ شده بود، و در آن مسیر با عزم راسخ گام بر می داشت.

ولی امثال ابن عیّاس که از مسائل پشت پرده غیب بی خبر بودند به گونه ای دیگر به مسأله نگاه می کردند، و پیمودن طریق عافیت و تسلیم شدن در برابر بیعت یزید را از سر خیرخواهی ترجیح می دادند!

در ضمن، این نکته نیز از سخن بالا استفاده می شود که امام(علیه السلام) می دانست به فرض محال هرگاه تن به چنین بیعت ننگینی می داد، آنها دست از حضرتش بر نمی داشتند، در کمین بودند و از هر فرصتی برای قتل او استفاده می کردند زیرا حضرت را خطر مهمّی برای خود می دانستند و راستی هم چنین بود!

۳۶ پیمان کوفیان حجت را بر امام تمام کرد

در حدیثی می خوانیم امام(علیه السلام) به عبدالله بن زبیر چنین فرمود:

پاورقی

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۳. معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۴۶.

صفحه ۳۵۰

«أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَنِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ؛ بیعت چهل هزار تن از مردم کوفه که در وفاداری به طلاق و عتاق سوگند خورده اند(۱) به دستم رسیده است».

عبدالله ابن زبیر عرض کرد: «آیا می خواهی به سراغ مردمی بروی که پدرت را کشته و برادرت را از نزدشان بیرون کردند؟».

(۲)

این روایت نشان می دهد که مردم عراق از ظلم و ستم بنی امیه به ستوه آمده بودند، و هتک مقدّسات الهی و ارزشهای اسلامی به وسیله این بازماندگان عصر شرک و جاهلیت همه را

به ماهیت این جنایتکاران خائن آشنا ساخت و تردیدی برای مردم در کفر آنها باقی نگذارد.

لذا آنها به دنبال رهبری می گشتند که در سایه او قیام کنند، چه رهبری بهتر از امام حسین (علیه السلام). سیل نامه های کوفیان و بیعت آنان با امام (علیه السلام) حجت را بر حضرت تمام کرد، هر چند این افراد بی وفا این بار هم عهد و پیمان خود را شکستند و سرانجام امام (علیه السلام) را تنها گذاردند.

۳۷ فقط جان بر کفان با ما همراه شوند!

هنگامی که امام (علیه السلام) تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه ای به این مضمون ایراد فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ، وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ

پاورقی

۱. منظور از سوگند به طلاق و عتاق این بوده که اگر سوگند خود را بشکنند همسران آنها خود به خود مطلقه شوند و تمام غلامان آنها آزاد گردند. جمعی از فقهای عامه عقیده داشتند که این گونه سوگند صحیح و مؤثر است.

۲. تاریخ ابن عساکر، (شرح حال امام حسین (علیه السلام))، ص ۱۹۴، ح ۲۴۹.

صفحه ۳۵۱

خَيْرَ لِي مَضِرِّعُ أَنَا لَا قِيَّةَ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَ كَرَبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلُ الْبَيْتِ، نَصَبُوا عَلَيَّ بَلَاءَهُ وَ يُوفِينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدُّ عَن رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لِحْمَتُهُ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بَاذِلًا- فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا

فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

«حمد و سپاس از آن خداست، آنچه او بخواهد (همان شود)، و هیچ توان و قوتی جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش (حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)). (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاده، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادرم و جد و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادت گاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان بین نوایس و کربلا بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. (آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم). ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیبایم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ذریه اش روشن می شود و وعده اش را در مورد آنان وفا خواهد کرد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من به خواست خداوند

فردا صبح حرکت خواهم کرد» (۱).

پاورقی

۱. لهوف (الملهوف)، ص ۱۲۶ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

صفحه ۳۵۲

این خطبه کوتاه، از پر معنی ترین خطبه های امام (علیه السلام) است که نشان می دهد:

اولاً امام (علیه السلام) از آینده این سفر پر خطر سفر به عراق به خوبی آگاه بود ولی چون رضای خدا را در آن می دانست به آن اقدام فرمود.

به تعبیر دیگر، آن را یک آزمون بزرگ الهی می دید که در کوتاه مدت و دراز مدت آثار مهمی برای جهان اسلام در بر خواهد داشت، و سبب رسوایی خطرناکترین دشمنان اسلام و سرنگونی آنان خواهد شد، و درسی پر از عبرت و حماسه و عزت و افتخار برای آیندگان بجا خواهد گذارد.

ثانیاً هیچ کس از همراهان خود را که در این مسیر گام نهاده بودند از آینده آن بی خبر نگذاشت و اغفال نکرد تا فقط پاکبازان عاشق شهادت در راه خدا با او حرکت کنند، همان کسانی که باید نامشان در دفتر روزگار به عنوان بهترین شهیدان راه حق رقم خورد.

۳۸ احترام حرم الهی

سید بن طاووس با سند خویش از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «محمد بن حنفیه (برادر امام حسین (علیه السلام)) در شبی که فردایش امام (علیه السلام) از مکه رهسپار عراق بود، به محضر امام (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر! تو بی وفایی کوفیان را نسبت به پدر و برادرت، شناخته ای، من نگرانم که با تو نیز چنین کنند. اگر در مکه بمانی، تو عزیزترین و محترم ترین شخص خواهی بود.

امام فرمود: «یا اخی قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ،

فَاكُونَ الَّذِي يُسَبِّحُ بِهِ حُزْمَهُ هَذَا الْبَيْتِ ؛ برادر! من بیم از آن دارم که یزید، خونم را در حرم (امن خدا) بریزد و بدین سبب حرمت این خانه شکسته شود».

محمد بن حنفیه عرض کرد: «اگر از این جهت نگرانی، به سمت یمن یا به

صفحه ۳۵۳

سرزمین های ناشناخته دیگر کوچ کن که تو در آنجا محفوظ تری و کسی به تو دست نخواهد یافت».

امام (علیه السلام) پاسخ داد: «أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ ؛ در این باره می اندیشم».

ولی دیدند که امام (علیه السلام) سحرگهان آماده کوچ کردن (به سوی عراق) است ؛ چون خبر به محمد بن حنفیه رسید. نزدیک آمد و مهار ناقه امام (علیه السلام) را به دست گرفت و عرض کرد:

ای برادر! آیا نفرمودی که در این باره می اندیشم؟

امام (علیه السلام) فرمود: آری.

عرض کرد: پس چه شده است با این شتاب رهسپاری؟

فرمود: «أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ، قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ؛ هنگامی که از تو جدا شدم، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم، به من فرمود: ای حسین! رهسپار (عراق) شو، خداوند می خواهد تو را کشته ببیند!».

محمد بن حنفیه گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ؛ ما از آن خداییم و به سوی خدا بر می گردیم». با این حال چرا این زنان را با خود میبری؟!

امام (علیه السلام) فرمود: «قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا ؛ رسول خدا به من فرمود: خداوند می خواهد که آنان را اسیر ببیند!!».

امام (علیه السلام) پس از این گفتگو با برادرش خداحافظی کرد و رفت! (۱)

دستوری که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) در عالم رؤیا به فرزند دلبندهش امام حسین (علیه السلام) داد، پرده از روی حقیقت مهمی برداشت و آن این گاه درهم شکستن دشمن سبب پیروزی و رسیدن به اهداف مقدس می شود و گاه شهادت و اسارت، و این بار نوبت

پاورقی

۱. لهوف (الملهوف)، ص ۱۲۷-۱۲۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

صفحه ۳۵۴

شهادت و اسارت بود!

بی شک، خواست خدا بدون حکمت نیست، حکمت بالغه الهی ایجاب می کرد که با شهادت امام و یارانش و اسارت همسر و خواهر و دخترانش از یک سو، پرده از چهره ننگین حاکمان ظالم و بی ایمان بنی امیه برداشته شود و جهان اسلام بر ضد آنها بشورند و از سوی دیگر، امام حسین (علیه السلام) و یارانش جایگاهی در تاریخ جهان پیدا کنند که اسوه و قدوه ملت‌های مظلوم گردند و درس آزادگی را از مکتب آنها فراگیرند و از سوی سوم، امام (علیه السلام) به مقامی رسد که بزرگترین شفیع روز جزا گردد!

۳۹ امام (علیه السلام) از شهادت خویش خبر می دهد

چون به مردم مدینه خبر رسید که امام (علیه السلام) قصد دارد به سمت عراق حرکت کند، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب (علیها السلام)) نامه ای بدین مضمون برای امام (علیه السلام) نوشت:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، به حسین بن علی (علیه السلام) از عبدالله بن جعفر، اما بعد! تو را به خدا سوگند می دهم از مکه خارج مشو! من بیم آن را دارم که در آن صورت، تو و خاندانت کشته شوید و در نتیجه نور زمین خاموش شود، چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنانی. در رفتن به سمت عراق شتاب مفرما! من از یزید و همه بنی امیه، برای جان و مال و

فرزندان و خاندانت امان می گیرم. والسلام».

امام(علیه السلام) در پاسخ وی نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَّ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ، وَأُعْلِمُكَ أَنَّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي مَنَامِي فَحَبَّرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا مَاضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي؛ وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّي لَيَعْتَدَنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَى السَّبْتِ وَالسَّلَامِ؛ أَمَّا بَعْدُ! نَامَةٌ بِه دَسْتَم رَسِيد، آن

صفحه ۳۵۵

را خواندم و مقصودت را دانستم. به تو خبر می دهم که من جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمانی داد و من در پی انجام آن فرمان می روم خواه (ظاهراً) به نفعم باشد یا به زیانم. به خدا سوگند! ای پسر عمو! اگر من در آشیانه بومی نیز باشم، مرا از آنجا بیرون آورده و به قتل می رسانند. به خدا سوگند ای پسر عمو! آنان همچون قوم یهود که در ماجرای روز شنبه (یوم السبت) ستم نموده اند، بر من ستم روا خواهند داشت».(۱)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که امام(علیه السلام) خود را بر سر دو راهی می دید: تسلیم شدن در برابر یزید و بر جنایات و گمراهی های آل امیه صحّه نهادن، و عدم تسلیم و تن به شهادت شرافتمندانه و بیدارگر سپردن، و امام(علیه السلام) دوّمی را برگزیده بود، هر چند گروهی راه اوّل را توصیه می کردند.

امام(علیه السلام) با نامه های داغ و کوبنده و هشدارهای شدیدی که در زمان حکومت معاویه می داد و شرح آن گذشت سازش ناپذیری خود را اثبات فرموده

بود، و آنها هم تصمیم داشتند یا آن حضرت را به زور وادار به تسلیم کنند یا شهید نمایند، ولی نمی دانستند در پشت این شهادت چه تحوّل و حرکتی روی خواهد داد، و چه آثاری در کوتاه مدّت و دراز مدّت در جهان اسلام به جای خواهد گذاشت.

۴۰ امام حسین (علیه السلام) امان دشمن را نمی پذیرد

عبدالله بن جعفر به دنبال پیشنهاد خود و پاسخ امام (علیه السلام) هراسان شده به نزد عمرو بن سعید (فرماندار مکه) رفت و تقاضای امان نامه برای امام (علیه السلام) کرد و از وی خواست به امام (علیه السلام) اطمینان دهد و از او بخواهد به مکه بازگردد. عمرو بن سعید نامه ای برای

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۱۵-۱۱۶ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۵۶

امام (علیه السلام) نوشت و در آن یادآور شد که به نزد من بیا که تو در کنار من در امان و آسایشی.

چون امان نامه فرماندار مکه به دست امام (علیه السلام) رسید، در پاسخ چنین مرقوم داشت:

«إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِيٍّ وَصَلْتِي فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا فَنَسَأَلُ اللَّهَ مَخَافَهُ فِي الدُّنْيَا تُوجِبُ لَنَا أَمَانَ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ؛ اِگَر مَقْصُودَتِ از اَيْنِ نَامِه نِيكِي وَ پِيُونَد بَا مِنْ اَسْتِ دَر دُنْيَا وَ آخِرَتِ

پاداش نیک بینی، به یقین! آن کسی که مردم را به سوی خداوند فرا می خواند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، هرگز با

خدا مخالفت نمی کند. بهترین امان، امان خداست، و آن کس که در دنیا از خداوند نترسد به خدا ایمان نیاورده است. از خداوند خوفی را در دنیا طلب می کنیم که موجب امان ما در آخرت نزد او باشد!». (۱)

این گفتار امام (علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که اولاً: امام (علیه السلام) به گفته ها و امان آنها اطمینانی نداشت، زیرا بنی امیه و عوامل آنها نه ایمان درستی به خدا داشتند، نه به روز قیامت، و امان نامه چنین اشخاصی در خور اعتماد نیست، و با این طناب های پوسیده هرگز نمی شد، به چاه رفت.

ثانیاً: امام (علیه السلام) به فرمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدفی را دنبال می کرد که فراتر از فکر و درک آنها بود. در خوشبینانه ترین فرض، آنها می خواستند امام (علیه السلام) سالم بماند و امام (علیه السلام) می خواست دین و آیین جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) سالم بماند، چیزی که با حکومت بنی امیه تفاله های عصر جاهلیت و بت پرستی ممکن نبود.

پاورقی

۱. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین (علیه السلام))، ص ۲۰۳.

صفحه ۳۵۷

۴۱ قیام برای اعلاى کلمه حق

فرزدق (شاعر معروف عرب) در بیرون مکه با کاروان امام حسین (علیه السلام) برخورد کرد. امام (علیه السلام) از وضعیت مردم کوفه سؤال کرد و فرزدق پاسخ داد: «دلهای مردم با تو و شمشیرهایشان بر ضد توست!».

امام (علیه السلام) فرمود: «یا فرزدق! ان هؤلاء قوم لزموا طاعة الشيطان، و ترکوا طاعة الرحمن، و اظهروا الفساد فى الارض، و ابطلوا الجود، و شربوا الخمر، و استأثروا فى اموال الفقراء و المساکين، و انا اولى من قام بنصيره دين الله و اغزاز شرعه و الجهاد فى سبيله»

لِتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا؛ ای فرزددق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان

را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکار ساختند و حدود الهی را از بین بردند و باده ها نوشیدند و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند و من از هر کس به یاری دین خداوند و سربلندی آیینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خداوند پیروز باشد». (۱)

فرزدق با شنیدن این سخن برگشت و رفت.

این سخن به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) روی حمایت و وفاداری مردم کوفه به هیچ وجه حساب نمی کرد، بلکه رفتن به سوی سرزمینی که شهادت او در آن، موج عظیمی را در جهان اسلام بیندازد، و پایه های قدرت ظالمان فرومایه را متزلزل کند وظیفه خود می دانست، و الا سزاوار بود با شنیدن سخن فرزدق و با جوابی که خود به او داد، مسیر خویش را تغییر داده به مکه بازگردد، یا راه دیگری را در پیش گیرد.

پاورقی

۱. تذکره الخواص، ص ۲۱۷-۲۱۸ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۴.

صفحه ۳۵۸

و به تعبیر دیگر، امام (علیه السلام) مبارزه با کسانی که اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا مقدم شمرده، و حدود الهی را تعطیل، و فسق و فجور را آشکار ساخته، و حقوق مستضعفان را پایمال کرده بودند، وظیفه اصلی خود می دانست؛ به هر قیمتی که تمام شود و هر بهایی که لازم است برای آن پردازد!

۴۲ نامه دیگر از امام (علیه السلام) در پاسخ مردم کوفه

چون امام (علیه السلام) به وادی «حاجز بطن الرمه» (۱) رسید، نامه ای توسط «قیس بن مسهر صیداوی» برای کوفیان فرستاد که مضمون آن چنین است:

«بِسْمِ

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، مِنَ الْحَسَنِينَ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَائِئِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلَأِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنْعَ، وَ أَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذِكْرَكَ الْأَعْظَمَ الْأَجْرِي، وَ قَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ لِثَمَانِ مَضِيَّيْنِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَمَاذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَ جِدُّوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی (علیه السلام) به برادران مؤمن و مسلمان! سلام عليكم؛ سپاس می گویم خدایی را که معبودی جز او نیست، اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید، مرا از حسن نیت و اتحاد بزرگانتان بر یاری ما و گرفتن حق ما با خبر ساخت. از خداوند خواهانم تا کارمان را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند، من روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز تروییه از مکه به سوی شما

پاورقی

۱. بطن الرمه، منزلی است در مسیر کوفه که مردم بصره و کوفه در آنجا به یکدیگر می رسند.

صفحه ۳۵۹

رهسپار شده ام. هنگامی که فرستاده من به نزدتان آمد هر چه بیشتر در کارتانه شتاب و تلاش کنید. من در همین روزها اگر خدا بخواهد بر شما وارد می شوم. سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما باد!».

قیس بن مسهر صیداوی با نامه امام (علیه السلام) به سمت کوفه حرکت کرد، تا آنگاه

که به «قادیسیه» رسید. «حصین بن تمیم» وی را دستگیر کرد و به نزد «عبیدالله بن زیاد» فرستاد. عبیدالله به وی گفت: بر فراز قصر دارالاماره برو و به حسین بن علی (علیه السلام) ناسزا بگو.

قیس بر فراز قصر رفت و چنین گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی (علیه السلام) بهترین خلق خدا، پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده وی به سوی شما هستم، از او در وادی حاجز جدا شدم، او را اجابت کنید». سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) طلب رحمت نمود.

عبیدالله بن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زیر افکندند؛ پیکر شریفش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید. (۱)

این نامه به خوبی نشان می دهد که مردم کوفه دست بیعت در دست نماینده امام (علیه السلام) مسلم بن عقیل گذارده بودند، امام (علیه السلام) چون از روحیه ضعیف کوفیان و سابقه پیمان شکنی آنان آگاهی داشت، این نامه را برای تقویت روحیه آنها نوشت، شاید این بار بر سر پیمان خود بایستند و به این امید که امام (علیه السلام) به زودی به آنها می پیوندند در کنار «مسلم» باشند و مقاومت کنند و اگر چنین می کردند، اوضاع شکل دیگری به خود می گرفت.

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۴۱۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹-۳۷۰ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۶۰

گرچه فرستاده امام (علیه السلام) دستگیر و شهید شد؛ ولی او در واقع رسالت خود را انجام داد و از فراز قصر دارالاماره گفتنی ها را گفت، ولی مردم بزدل و عافیت طلب کوفه گویی این پیام صریح

را نشیندند، و سرانجام مسیر خود را به سوی تسلیم و ذلت تغییر دادند.

۴۳ قیام برای احیای حق

محدث معروف «دینوری» نقل کرده است: امام حسین (علیه السلام) هنگامی که از «بطن الرّمّه» راه افتاد و با عبدالله بن مطیع (۱) که از عراق می آمد، برخورد کرد. وی به امام (علیه السلام) سلام داد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای پسر رسول خدا! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّ تو بیرون کشاند؟

امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتِهِ الْبِدْعِ؛ مردم کوفه نامه نوشتند و از من خواستند که به سوی آنان بروم بدان امید که (با قیام علیه بنی امیه) نشانه های حق زنده و بدعت ها نابود شود». (۲)

هنگامی که امثال «محمد بن حنفیه» و «ابن عباس» و «عبدالله بن عمر» از حرکت امام (علیه السلام) به سوی کوفه تعجب کنند و از فلسفه و عمق این حرکت سرنوشت ساز در تاریخ اسلام بی خبر باشند، جای تعجب نیست که فردی مانند عبدالله بن مطیع که در اسلام سابقه ای نداشت به شگفتی فرو رود.

ولی آنچه برای ما مهم است عبارت امام (علیه السلام) در جواب او است، که فرمود: «هدف من احیای حق و نابود کردن بدعتهاست»، خواه از طریق غلبه بر حریف باشد، یا از

پاورقی

۱. «عبدالله بن مطیع» در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد. و همانند عموم مردم در جامعه پر التهاب صدر اسلام نشو و نمو یافت. در ماجرای حرّه هنگام یورش سپاه یزید به مدینه و قتل عام مردم آن شهر از

مدینه گریخت و به سپاه عبدالله بن زبیر در مکه پیوست. در زمان محاصره اول خانه خدا توسط سپاه یزید و نیز در زمان محاصره دوم توسط سپاه حجاج بن یوسف ثقفی در کنار ابن زبیر به دفاع برخاست. وی سرانجام از سوی ابن زبیر به حکومت کوفه منصوب شد ولی پس از اوج گرفتن قیام مختار از کوفه به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت و از شرم به مکه نزد عبدالله بن زبیر بازنگشت. (مراجعه شود به: اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۷ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵).

۲. اخبار الطوال دینوری، ص ۲۴۵.

صفحه ۳۶۱

طریق شهادت و اسارت!

۴۴ گفتگوی پر معنی امام (علیه السلام) با فرزندش علی اکبر (علیه السلام)

خوارزمی مورخ معروف نقل می کند: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به منزل «ثعلبیه» (۱) رسید. موقع ظهر بود امام (علیه السلام) در آنجا فرود آمد، خواب سبکی وی را فرا گرفت. سپس گریان از خواب برخاست. فرزندش علی بن حسین (علیه السلام) عرض کرد: پدرجان! سبب گریه تو چیست؟ خداوند دیدگان را گریان نکند.

امام (علیه السلام) پاسخ داد: «یا بَنِي إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكْذَبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأُعْلِمُكَ أَنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا حَسِيْنُ! إِنَّكُمْ تَسِيرُونَ الْمَسِيرَ وَالْمَنَائِيَا بِكُمْ تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا نَعِيَتْ إِلَيْنَا؛ فَرَزْنَدَمُ! اِيْنَ زَمَان، سَاعَتِي

است که خواب آن دروغ نیست. در خواب دیدم اسب سواری در برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین! شما شتابان می روید و مرگ با شتاب شما را به بهشت می برد!»، پس دانستم که از مرگ ما خبر می دهد».

علی اکبر عرض کرد: «يا أَبَتِ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ

؛ پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟!».

امام(علیه السلام) فرمود: «بلی یا بُنَّی وَالَّذِی إِلَیْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادُ! ؛ آری، فرزندم! سو گند به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست، بر حَقیم».

علی اکبر(علیه السلام) عرض کرد: «إِذَا لَا نُبَالِی بِالْمَوْتِ ؛ پس، از مردن باکی نداریم».

امام حسین(علیه السلام) فرمود: «جَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَّی خَیْرَ مَا جَزَى بِهِ وَلَمَدًا عَنِّ وَالِإِمْد ؛ خداوند به تو بهترین پاداشی که از ناحیه پدری به فرزندش داده می شود، عطا فرماید».(۲)

پاورقی

۱. ثعلبیه، در یک منزلی شقوق در مسیر کوفه به مکه واقع شده است. در این مکان مردی به نام ثعلبه از بنی اسد، آبی را استخراج کرد و به همین مناسبت آن مکان به نام وی معروف شد. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۸).

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

صفحه ۳۶۲

به یقین امام(علیه السلام) برای خود گریه نمی کرد، زیرا در سخنان پیشین آن حضرت، استقبال از شهادت کراراً آمده بود، و این خواب مطلب جدیدی در این زمینه نداشت، گریه امام(علیه السلام) یا به حال فرزندان و اصحاب بود، یا به حال اسلام و مسلمین.

و در هر حال آزمون بزرگی برای فرزند رشیدش علی اکبر(علیه السلام) بود، پاسخ شجاعانه و مخلصانه او نیز همه چیز را روشن ساخت، و نشان داد این خاندان در مسیر حق، از هیچ چیز باک ندارند، و از خبر شهادت در اضطراب فرو نمی روند بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کنند.

۴۵ بنی امیه در تعقیب امام(علیه السلام)

در منزلگاه «ثعلبیه» مردی به نام «اباهزه آزدی» به محضر امام(علیه السلام) شرفیاب شده سلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شد

که از حرم خدا و حرم جدت محمد (صلی الله علیه و آله) بیرون آمدی؟

امام (علیه السلام) فرمود:

«يَا أَبَا هِرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَ أَيْمُ اللَّهِ يَا أَبَا هِرَّةَ لَتَقْتَلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ! وَ لَيَلْبَسَنَّاهُمْ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا، وَ لَيَسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ».

«ای اباهرّه! بنی امیه دارایی ام را تصرف کردند و من شکیبایی کردم، حرتم را شکستند، صبر کردم، در صدد ریختن خونم بودند، به ناچار از آنان دور شدم و سوگند به خدا! ای اباهرّه! گروهی ستمگر مرا خواهند کشت و ولی به یقین، خداوند لباس ذلت فراگیر بر آنان خواهد پوشانید و شمشیر برنده ای را بر آنان خواهد کشید

صفحه ۳۶۳

و خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبأ خوارتر گردند همان قومی که زنی زمامدارشان بوده و بر مال و جانشان حکم می راند» (۱).

۴۶ امام حسین (علیه السلام) مردم را برای بازگشت آزاد می گذارد

هنگامی که امام (علیه السلام) به منزلگاه «زباله» (۲) رسید، خبر شهادت برادر رضاعی اش عبدالله بن یقطر (علاوه بر شهادت مسلم و هانی) را شنید، نوشته ای را بیرون آورد و برای مردم خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرُ فَضِيحٍ! قَتَلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنُ عُرْوَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ، وَ قَدْ خَدَلْتَنَا شِيعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْأَنْصَةَ رَافٍ فَلْيَنْصِرْ رِفًا، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ بِهَذَا نَامِ خَدَاوَنَدِ بَخْشَنَدِهِ مَهْرَبَانٍ، أَمَّا بَعْدُ! خَبْرُ نَاغَوَارِ شَهَادَتِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ بِهَذَا نَامِ خَدَاوَنَدِ بَخْشَنَدِهِ مَهْرَبَانٍ، أَمَّا بَعْدُ! خَبْرُ نَاغَوَارِ شَهَادَتِ

مان دست کشیدند، پس هر کس از شما بخواهد برگردد می تواند. هیچ بیعتی از ما بر عهده او نیست».

به دنبال این سخنان، مردم از چپ و راست از اطراف امام پراکنده شدند، تنها همان عدّه از یاران آن حضرت که از مدینه با او همراه بودند، باقی ماندند.

این سخن را بدان جهت فرمود که عدّه ای فکر می کردند امام (علیه السلام) به شهری وارد می شود که مردم آن سامان همه مطیع فرمان او هستند و امام زمام حکومت را به دست خواهد گرفت و آنها بهره مادی خواهند برد! ولی هنگامی که دیدند مردم بی وفای کوفه دست از یاری امام کشیدند و قاعدتاً راهی جز شهادت برای امام و یارانش

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷-۳۶۸.

۲. زباله، منزلگاهی است معروف، در مسیر کوفه به مکه، نزدیک منزل ثعلبیه.

صفحه ۳۶۴

نیست از گرد آن حضرت پراکنده شدند. (۱)

این سخنان به خوبی نشان می دهد که امام (علیه السلام) رسالت و مأموریت خاصی در این سفر خطرناک برای خویش می دید، و گرنه بعد از علم و اطلاع از پیمان شکنی مردم کوفه و شهادت «مسلم» و «هانی» و «عبدالله بن یقطر» می بایست به مکه، یا مدینه باز گردد و تردیدی به خود راه ندهد، نه این که به سوی کوفه که ابن زیاد بر آن تسلط کامل پیدا کرده بود برود، به خصوص این که بیعت را از همه همراهان بر می دارد و با صراحت می گوید ما به سوی خطر پیش می رویم آنها که غیر

از این گمان می کردند آزادند، بازگردند.

۴۷ امام (علیه السلام) حقایق را برای یارانش بازگو می کند!

دانشمند معروف اهل سنت «قندوزی» نقل می کند که امام (علیه السلام) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بیوفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَضْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعَنَ الْأَسِنَّةَ فَلَيْتُمْ مَعَنَا وَإِلَّا فَلَيْتُمْ صَيْرَفُ عَنَا؛ ای مردم! هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه ها بردبار است، با ما بماند و الا از ما جدا شود.» (۲)

۴۸ اهداف امام در قالب اشعاری بر معنا

امام (علیه السلام) همچنان به سوی کوفه پیش می رفت تا فرزدق، شاعر معروف را دید،

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۴۲۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴ (با مختصر تفاوت).

۲. ينابيع المودّة، ص ۴۰۶.

صفحه ۳۶۵

فرزدق سلام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی با آن که آنان پسر عمویت مسلم بن عقیل و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ مُسَيْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رَوْح و رِيحَان و

بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است.»

سپس این اشعار را ایراد فرمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ

فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءُ

فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَزْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا

فَقَلِّهِ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا

فَمَا بَالُ مَنْزُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ

اگر (لذات) دنیوی

با ارزش به شمار آید، سرای پاداشِ الهی (بهشت) از آن برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده، شهادت در زیر ضربات شمشیر در راه خدا بهتر است و اگر روزی‌ها به تقدیر الهی تقسیم شده، حریص نبودن در طلب روزی زیباتر است و اگر اموال و دارایی برای واگذاشتن جمع‌آوری می‌شود، چرا آزادمردان (در بذل و بخشش آن) بخل بورزند؟ (۱)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب این جمله را نیز در ذیل این سخن نقل کرده است:

عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ يَا آلَ أَحْمَدَ

فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أَرْحَلُ

پاورقی

۱. تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین (علیه السلام))، ص ۱۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

صفحه ۳۶۶

سلام خداوند بر شما ای آل احمد! من می بینم به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد. (۱)

و «اربلی» مؤلف «کشف الغمّه» بر آن اشعار افزوده است:

وَإِنْ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا

كَمَالًا فَحَسُنَ الْخُلُقُ أَبْهَى وَ أَكْمَلُ

اگر کردار آدمی روزی مایه کمال اوست پس اخلاق نیکو، زیباتر و کاملتر است. (۲)

در روایتی آمده است که امام به دختر مسلم بن عقیل رو کرد و فرمود:

«يَا ابْنَتِي، أَنَا أَبُوكَ وَ بَنَاتِي أَخَوَاتُكَ ; دَخِرْتُم! مَنْ بَعْدِي فِي جَايِ الْخَوَاهِرَانِ تَوْ هَسْتَنْد!». (۳)

اوج عظمت امام (علیه السلام) و اهداف او در این اشعار کاملاً جلوه گر است او می داند برای رهایی خود از ننگ تسلیم در برابر خودکامگان فرومایه و برای نجات اسلام از چنگال مشرکان مسلمان نما از دودمان بنی امیه راهی جز پذیرش شهادت و آمادگی برای استقبال از شمشیرها وجود ندارد. امام (علیه السلام) از این طریق یاران خود را نیز برای

این هدف بزرگ می سازد و آماده می کند.

۴۹ خطبه امام (علیه السلام) در نخستین برخورد با دشمن

امام (علیه السلام) در منطقه «ذو حسم» (۴) با سپاه حَزَّ (سپاهی که از سوی ابن زیاد برای جلوگیری از ورود امام (علیه السلام) به کوفه فرستاده شده بود) برخورد کرد و هر دو سپاه در آنجا فرود آمدند، چون وقت نماز ظهر رسید امام به «حجاج بن مسروق» فرمود:

پاورقی

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸.

۳. مشیرالاحزان، ص ۴۵.

۴. ذو حُسم (یا ذو حُسم) نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

صفحه ۳۶۷

«أَذُنَ رَحِمَكَ اللَّهُ! ... حَتَّى نُصَلِّيَ ; اِذَانِ بَگُو: خَدَاوَنَد تَرَا رَحْمَتِ كُنَد... تَا نَمَازِ بَگَزَارِیْم.» حِجَّاجِ بَرِخَاسْتِ وَ اِذَانِ كُفْتِ، اَنكَاهِ اِمَامِ (عَلِيهِ السَّلَامِ) بَه حَزَّ بِنِ يَزِيدِ خَطَابِ كَرَد:

«يَا بَنَ يَزِيدَ! اَتُرِيدُ اَنْ تُصَلِّيَ بِاَصْحَابِكَ وَ اُصَلِّيَ بِاَصْحَابِي؟ ; اَيَا تَوْ قَصْدِ دَارِي بَا يَارَانِ خَوِيْشِ نَمَازِ بَگَزَارِي وَ مَن نِيْزَا بَا يَارَانِ خَوْدِ نَمَازِ بَگَزَارِم؟».

حر پاسخ داد: شما با یاران نماز بگزار، ما نیز به تو اقتدا می کنیم!

امام (علیه السلام) به «حجاج بن مسروق» فرمود: «اقامه بگو» اقامه گفت و امام (علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به او اقتدا کردند. پس از نماز از جای خویش برخاست و به شمشیرش تکیه داد و (خطبه خواند) و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعِيذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي لَمَ أَقْدِمُ عَلَى هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتْتَنِي كُتْبُكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِلَيْنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْكُمْ، فَإِنْ تَعْطُونِي

مَا يَتَّقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عُهُودِكُمْ وَمِنْ مَوَاقِعِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مِصْرِكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ كَارِهِينَ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ انصُرْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ».

«ای مردم! این اتمام حجتی است در پیشگاه خداوند و مسلمانان حاضر، من خود به سوی دیار شما نیامدم مگر آن که نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان به سویم آمدند و گفتند: به سوی ما بیا چرا که ما پیشوایی نداریم بدان امید که خداوند به وسیله تو ما را در مسیر هدایت گرد آورد. اگر همچنان بر دعوت خود باقی هستید که اکنون آمدم. بنابراین، اگر با من پیمان و میثاق های محکم می بندید به گونه ای که مایه اطمینان خاطر م گردد، با شما وارد شهرتان می شوم و اگر چنین نکنید و از آمدنم به این دیار ناخشنودید به مکانی که از آنجا آمده ام باز می گردم».

حر و سپاهیان‌ش در برابر سخنان امام (علیه السلام) ساکت مانده و جوابی ندادند. (۱)

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵ و ارشاد مفید، ص ۴۲۷ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۶۸

و طبق روایت دیگری فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرُوفُهَا، وَاسْتَمَرَّتْ جِدًّا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابُهُ كَصُبَابِهِ الْإِنَاءِ، وَحَسْبِ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

«همه شما می بینید که چه پیش آمده است، می بینید اوضاع زمانه دگرگون و نامشخص

شده، خوبی آن روی گردانیده و با شتاب در گذر است، و از آن جز اندکی همانند ته مانده ظرف ها و زندگی پستی همچون چراگاه دشوار و خطرناک، باقی نمانده است. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی گردد، در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است شیفته دیدار پروردگارش (شهادت) باشد. به یقین من مرگ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم». (۱)

علامه مجلسی افزوده است که امام (علیه السلام) در ادامه چنین فرمود:

«إِنَّ النَّيَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ ; مردم بندگان دنیایند، و دین همانند چیز خوش طمع و

لذیذی بر زبانشان است که تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است، آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که به بلا (در امر دین) آزموده شوند، تعداد دین داران اندک گردند». (۲)

با این که «حرّ بن یزید ریاحی» بیشترین احترام را در ظاهر به امام (علیه السلام) گذارد و خود

پاورقی

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ (با مختصر تفاوت).

۲ . مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶. (قابل توجه آن که : خوارزمی معتقد است که امام (علیه السلام) این سخن را در روز دَوْم محرم، در کربلا ایراد فرموده است).

صفحه ۳۶۹

و یارانش پشت سر امام نماز خواندند، ولی مأمور بود به هر قیمتی شده اجازه ندهد امام (علیه السلام) به کوفه نزدیک شود، و اجازه بازگشت به مدینه را هم ندهد، بلکه امام (علیه السلام)

را در یک منطقه دور از آبادی ها فرود آورد تا لشکرها فرار کنند و امام(علیه السلام) را در محاصره کامل قرار دهند.

اگر می بینیم امام(علیه السلام) می فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر حاضر به همکاری نیستید به جایگاه اصلی ام باز می گردم، در واقع برای اتمام حجت بر آن گروه پیمان شکن است، زیرا اگر امام(علیه السلام) می خواست باز گردد، بعد از خبرهای قطعی که از شهادت مسلم و هانی و پیمان شکنی اهل کوفه به او رسیده بود و هیچ مانعی در ظاهر وجود نداشت، باز می گشت.

او به خوبی می داند مسیر او به سوی کربلا، میدان جانبازی و شهادت او است، و این خبر از جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به او رسیده بود.

۵۰ خطبه دیگر امام (علیه السلام) در برابر لشکر حَرّ

مطابق روایتی: هنگام نماز عصر امام(علیه السلام) به مؤذن خود فرمان داد اذان و اقامه بگوید، سپس امام(علیه السلام) جلو ایستاد و هر دو سپاه به آن حضرت اقتدا کردند، پس از نماز امام برخاست و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ نَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَإِنْ تَتَّقُوا بِاللَّهِ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، وَ إِنْ كَرِهْتُمُونَا وَ جَهَلْتُمْ حَقَّنَا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ عَلَيَّ خِلَافَ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ».

«ای مردم! من فرزند دختر رسول خدایم، ما به ولایت این امور بر شما (امامت بر مسلمین) از این مدعیان دروغین که در میانتان به ظلم و ستم و تجاوز رفتار

سزاوارتریم. اگر به خدا اعتماد کنید و صاحبان حق را بشناسید، مایه خشنودی خداوند است و اگر ما را ناخوش داشته و حق ما را شناسید و عقیده شما برخلاف آن باشد که در نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان گفتند، از نزد شما باز می گردم».

حرّ بن یزید در پاسخ عرض کرد: «ای اباعبدالله (علیه السلام)! ما از این نامه ها و فرستادگان بی خبریم».

امام (علیه السلام) به یکی از خدمت گزاران به نام عقبه ابن سمعان، رو کرد و فرمود: «یا عُبَّه! هَاتِ الْخُرُجِينَ اللَّذَيْنِ فِيهِمَا الْكُتُبُ؛ ای عقبه! آن دو خورجین نامه ها را بیاور».

عقبه نیز نامه های شامیان و کوفیان را حاضر کرد و پیش روی آنان ریخت، آنان پیش آمده، به نامه ها نگاه کرده و می گذشتند!

حر گفت: «ای اباعبدالله! ما از آنان که این نامه ها را نوشتند نیستیم، مأموریت ما آن است که از تو جدا نشده تا تو را نزد امیر عبیدالله بن زیاد ببریم».

امام (علیه السلام) تبسمی کرد و فرمود:

«الْمَوْتُ أَذْنِي إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؛ مرگ از انجام این کار به تو نزدیک تر است!» (۱)

این دوّمین اتمام حجّت امام (علیه السلام) به کوفیان و سپاه «حرّ» است که در میان آنها به یقین از نامه نگاران و دعوت کنندگان امام (علیه السلام) فراوان بودند، زیرا کسی جز «حرّ» نوشتن نامه را انکار نکرد.

به یقین از آنها بسیار بودند و شرمنده شدند ولی اراده آنها از آن ضعیف تر بود که درست بیندیشند و از راه خطا بازگردند.

جمله آخر امام (علیه السلام) مانند پتکی بر سر «حر» وارد شد و چیزی نگفت.

پاورقی

۵ گفتگوی پرمعناي امام (عليه السلام) با حرّ

امام (عليه السلام) پس از گفتگو با حرّ، به یاران خود رو کرد و فرمود: «زنان را بر مرکب ها سوار کنید تا بینیم حرّ و یارانش چه خواهند کرد؟».

اصحاب امام سوار شدند و زنان را جلوی کاروان حرکت دادند. ولی سواران کوفه پیش آمده و راه را بر آنان بستند. امام دست به قبضه شمشیر برد و بر سر حرّ فریاد کشید و فرمود: «ثَكَلْتِكِ أُمَّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟»؛ مادرت به عزایت بنشیند! می خواهی چه کار کنی؟!».

حرّ پاسخ داد: به خدا سوگند اگر کسی از عرب جز تو چنین سخنی بر زبان جاری می ساخت، پاسخش را می دادم، هر که می خواست باشد! اما به خدا سوگند که من نمی توانم نام مادرت را (به علّت عظمت فوق العاده آن حضرت) بر زبانت جاری سازم، ولی ناچارم شما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام (عليه السلام) در پاسخ فرمود:

«إِذَا وَاللَّهِ لَا أَتَّبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي؛ به خدا سوگند من نمی آیم مگر آن که کشته شوم!».

حرّ پاسخ داد: «به خدا سوگند! من نیز از تو دست نمی کشم مگر آن که خود و یارانم کشته شویم!».

حضرت فرمود:

«بَرَزَ أَصِيحَابِي وَ أَصِيحَابُكَ وَ أَبْرَزُ إِلَيَّ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ إِنِ قَتَلْتُكَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْكَ؛ یارانم با یاران تو می جنگند و من با تو نبرد خواهیم کرد. اگر

غلبه کردی سرم را نزد ابن زیاد ببر و اگر من تو را به قتل رساندم،

مردم را از تو آسوده کردم!».

حرّ گفت: «ای اباعبدالله! من مأمور نیستم با تو نبرد کنم، بلکه مأموریت من آن

صفحه ۳۷۲

است از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم.... من می دانم که همگان برای نجات خویش در فردای قیامت به شفاعت جدّ تو امید بسته اند، و اگر با تو بستیزم می ترسم در دنیا و آخرت زیانکار باشم / ولی من در این شرایط نمی توانم از تو دست کشیده و به کوفه برگردم، این راه را در پیش گیر و هر جا که خواستی برو، تا به عییدالله بن زیادنامه ای بنویسم که او با من مخالفت کرد و من نتوانستم کاری بکنم، تو را به خدا سوگند می دهم جان خویش را حفظ کن!».

امام(علیه السلام) فرمود:

«یا حُرُّ! كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِي أَنَّي مَقْتُولٌ / ای حرّ / گویا از کشته شدن مرا می ترسانی؟».

حرّ عرض کرد: «آری اباعبدالله! من در این مورد شکی ندارم (که اینها چنین تصمیمی دارند) مگر آن که از همان راهی که آمده ای برگردی».

امام(علیه السلام) فرمود:

ما أذرى ما أقول لك و لكنى أقول كما قال أخو الأوس حيث يقول:

سَأَمْضَى وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى

إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا، وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا

وَ وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ

وَ فَارَقَ مَدْمُومًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا

أَقْدِمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا

لِتَلْقَى حَمِيسًا فِي الْوِغَاءِ عَزْمًا

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلْمُ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أُدَمَّ

كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرْغَمًا

تنها پاسخی که می توانم به تو بدهم همان پاسخی است که آن مرد از قبیله اوس (به پسر عموی خویش هنگامی که می خواست به یاری پیامبر برود)، داد:

(سپس اشعاری به این مضمون بیان فرمود:)

«من

این راه را می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

آنگاه که آهنگ خیر کند و در راه اسلام مجاهدت نماید.

و برای مردان صالح از جان خود مایه بگذارد.

صفحه ۳۷۳

و از بدی ها دوری گزیده و با تبهکاران مخالفت ورزد.

من جانم را بر کف گرفته و دیگر قصد ماندن ندارم تا در کشاکش نبرد با تمام سپاه دشمن بستیزم.

پس اگر زنده ماندم پیشمان نخواهم بود، و اگر کشته شوم نکوهش نمی شوم.

تو را ذلت همین بس که با خواری به این زندگی (ننگین خود) ادامه دهی!!» (۱).

تعبیرات و اشعاری که در این گفتار امام (علیه السلام) از آن استفاده شده نشان می دهد که شجاعت پدرش علی (علیه السلام) در وجود مبارکش به طور کامل وجود داشته است، همان گونه که پدرش فرمود: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِيطَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بَثْدِي أُمِّهِ» به خدا سوگند عشق و علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است». (۲) او هم می فرماید: «سَأَمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَيَّ الْفَتَى» من از این طریق می روم و مرگ و شهادت (در راه خدا و نشر حق و عدالت) برای جوانمردان عیب و عار نیست!»

شجاعتی که سبب می شود بر مرگ لبخند زند و از هیچ تهدیدی نهراسد و شاهد مقصود مقدس خویش را به هر قیمت شده در آغوش گیرد.

یک بار دیگر اشعار فوق را که زبان حال امام (علیه السلام) است زمزمه کنید و به محتوای آن بیندیشید، چگونه از مرگی که مایه حیات و عزت و افتخار است و حیاتی که مایه ننگ و خواری و بدبختی است، سخن می گوید.

۵۲ تعبیر دیگری از امام (علیه السلام) درباره ذلت ناپذیری

پاورقی

۱. فتوح ابن

اعثم، ج ۵، ص ۱۳۸-۱۴۰؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷-۳۷۸ (با مقداری تفاوت).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

صفحه ۳۷۴

در روایت دیگری آمده است که حضرت بعد از خواندن آن اشعار فرمود:

«لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا- الْمَوْتُ الَّذِي لَا- حَيَاةَ مَعَهُ، أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي، هَيْهَاتَ طَاشَ سِهْمُكَ وَ خَابَ ظَنُّكَ لَشْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسِي لِأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هِمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ قَتْلِي؟! مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزِّي وَ شَرَفِي فَإِذَا لَا أُبَالِي بِالْقَتْلِ».

«در شأن چون منی نیست که از مرگ بهراسد! مرگ در راه رسیدن به عزت و احیای حق، چقدر آسان است؟! آری مرگ در راه عزت و سربلندی جز زندگانی جاوید نیست! و زندگی ذلت بار جز مرگ تهی از زندگی نمی باشد.

آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ هیهات! تیرت به خطا رفت و پندارت بیهوده است!

من آن نیستم که از مرگ بترسم، روحم بزرگ تر و همتم برتر از آن است که از ترس مرگ زیر بار ستم بروم!

آیا به بیش از کشتن من قادرید؟! خوشا به کشته شدن در راه خدا!

ولی شما بر نابودی عظمت و عزت و شرف من ناتوانید، حال که چنین است من از کشته شدن باکی ندارم!». (۱)

راستی آفرین بر این همّت، و درود خدا بر این عظمت روح و

آیا این گونه سخنان تاکنون از کسی شنیده شده؟

آیا هر کس توان گفتن این کلمات را دارد؟

پاورقی

۱. احقاق الحق، ج ۱، ص ۶۰۱ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

صفحه ۳۷۵

درود بر تو ای پیشوای آزادگان و ای سالار شهیدان! که عالیترین درس را در کوتاهترین عبارت به ما آموختی، درود و صد هزار درود!

۵۳ خطبه دیگری از امام (علیه السلام) در جمع یاران حرّ

سرانجام امام (علیه السلام) و حرّ هر کدام با سپاهیان خود به راه خویش ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه» (۱) رسیدند. امام (علیه السلام) در آنجا برای یاران خود و سپاه حرّ، پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعِيدُونِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ، وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مِدْخَلَهُ». أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَأَسَيَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ.

قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعِيَّتِكُمْ أَنْتُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَتَّخِذُونِي، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعِيَّتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بِيَعِيَّتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِبُكَرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَآخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمًا! وَالْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيْبُكُمْ ضَيَعْتُمْ (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ) وَسَيُعْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ،

وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

«ای مردم! پیامبر خدا (علیه السلام) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در

پاورقی

۱. بیضه (به کسر باء) آبگاهی است میان واقصه و عذیب.

صفحه ۳۷۶

میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند، و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد.»

هان ای مردم! این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پایبند شده و از پیروی خداوند سرپیچی کرده اند، فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند. آنان بیت المال را به انحصار خویش در آورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من (که فرزند رسول خدایم) به قیام برای تغییر این اوضاع، از همه کس سزاوارترم.

نامه های شما به دستم رسید و فرستادگانتان با خبر بیعت شما به نزد آمدند (و گفتند: شما با من پیمان بسته که مرا در برابر دشمن تنها نخواهید گذاشت.

اکنون اگر به بیعت خود وفادار ماندید، به رشد و کمال خود دست یافتید، من حسین بن علی (علیه السلام) و فرزند فاطمه دختر رسول خدایم. من در کنار شما، و خاندانم در کنار خاندان شما است. اسوه و الگوی شما من هستم.

و اگر چنین نبودید و پیمانتان را شکسته اید و از بیعت خویش با من دست کشیده اید، به جانم سوگند! این رفتار از شما ناشناخته (و عجیب) نیست! چرا که شما با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم، همین

گونه رفتار کردید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد. (در واقع این شماست که) همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساخته اید. (قرآن می فرماید): «فَمَنْ نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ»؛ هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». (۱)

و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

هنگامی که این خطبه به پایان رسید، یاران امام (علیه السلام) به نزدش آمده و همگی برای

پاورقی

۱. فتح، آیه ۱۰.

صفحه ۳۷۷

یاری حضرت اعلام یاری کردند و امام (علیه السلام) از خداوند برای آنها خیر و سعادت طلب نمود. (۱)

این گفتار تاریخی امام (علیه السلام) با صراحت تمام هدف قیام خونین عاشورا را شرح می دهد، بیانی که برای هر زمان و هر مکان کاربرد دارد. امام (علیه السلام) قیام خود را تبلوری از وظیفه عمومی همه مسلمین می داند که در برابر حکام جائز و ظالم بر عهده دارند. ظالمانی که نه فقط بندگان خدا را به زنجیر ستم گرفتار ساخته اند، بلکه حلال خدا را حرام کرده و حرام او را حلال شمرده اند.

به یقین، سکوت در برابر چنین افرادی برای هیچ مسلمانی جایز نیست! چرا که سکوت سبب امضای اعمال آنان می شود و امضای اعمال آنان سبب اتحاد سرنوشت سکوت کننده، با ظالمان و طاغیان می گردد.

آری؛ همه باید فریاد کشند و قیام کنند و کاخ بیدادگران را واژگون کنند و از همه سزاوارتر به این امر، فرزند پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیهم السلام) است.

چه منطقی از این گویاتر و زنده تر!

۵۴ عبدالله بن حُرّ جعفی و از دست دادن فرصت

هنگامی

که امام (علیه السلام) با سپاه اندک خویش به «قصر بنی مقاتل» (۲) رسید در آنجا خیمه ای توجّهش را جلب کرد، پرسید: «این خیمه از کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام (علیه السلام) «حجاج بن مسروق جعفی» را به نزد او فرستاد. حجاج به خیمه عبیدالله بن حرّ آمد، سلام کرد و گفت:

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. این قصر که موضعی است میان عین التمر و قُطْقُطَیْه (نزدیک کوفه)، منسوب به مقاتل بن حسان بوده است.

صفحه ۳۷۸

ای پسر حرّ! به خدا سوگند! اگر شایسته آن باشی که پذیری خداوند به تو کرامتی عظیم هدیه کرده است.

گفت: کدام کرامت؟

حجاج پاسخ داد: این حسین بن علی (علیه السلام) است، که تو را به یاری خویش فرا می خواند. پس اگر در رکاب آن حضرت با دشمنانش نبرد کنی، پاداش بزرگی نصیب تو خواهد شد و اگر کشته شوی، به فیض شهادت نایل گردی.

«عبیدالله بن حرّ» گفت: من از کوفه بیرون نیامدم مگر آن که بیم داشتم حسین بن علی (علیه السلام) به کوفه قدم گذارد و من آنجا باشم و یاری اش نکنم. در کوفه هیچ یآوری نمانده مگر آن که به دنیا رو کرده است، خدمت امام برگرد و این مطلب را به عرضشان برسان.

حجاج نزد امام آمد و ماجرا را به عرض امام (علیه السلام) رساند. امام برخاست و باتنی چند از یاران خود به نزد عبیدالله بن حرّ آمد. عبیدالله از امام (علیه السلام) استقبال گرمی به عمل آورد و امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«أَمَّا

بَعْدُ، يَا بَنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مَضِرَّكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ وَ خَبَرُونِي أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نَصْرَتِي، وَأَنْ يَقُومُوا دُونِي وَيُقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَأَنَّهُمْ سَيَأْتُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَ لَسْتُ أَذْرِي الْقَوْمَ عَلَى مَا زَعَمُوا، لِأَنَّهُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَى قَتْلِ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ (رحمه الله) وَ شِيعَتِهِ. وَ أَجْمَعُوا عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُبَايِعُنِي لِيُزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَ أَنْتَ يَا بَنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤَاخِذُكَ بِمَا كَسَبْتَ وَ أَسِيلُكَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْآيَامِ الْخَالِيَةِ، وَ أَنَا أَدْعُوكَ فِي وَقْتِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ تُغْسِلُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ أَدْعُوكَ إِلَى نَصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينَا حَقَّنَا حَمْدَنَا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ قَبْلِنَاهُ، وَ إِنْ مُنِعْنَا حَقَّنَا وَ رُكِبْنَا بِالظُّلْمِ كُنْتَ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ».

«اما بعد! ای پسر حر! همشهریان تو این نامه ها را برایم نوشتند و خبر دادند که

صفحه ۳۷۹

همگی بر یاری من متفق اند و در کنار من ایستاده و با دشمنانم پیکار خواهند کرد. و از من خواستند که نزدشان بروم و من نیز آمدم. ولی گمان نمی کنم که آنان بر عهدشان پایدار بمانند، زیرا آنان بر کشتن پسر عمویم مسلم بن عقیل (رحمه الله) و یارانش (با دشمنان) همکاری کردند، و همگی با پسر مرجانه عبیدالله بن زیاد که از من می خواهد با یزید بیعت کنم، همراه شده اند. و تو ای پسر حر بدان! به یقین خداوند در برابر کارهایی که انجام داده ای و گناهانی که در ایام گذشته مرتکب شده ای، از تو بازخواست خواهد کرد، و من در این لحظه از تو می خواهم که با

آب توبه گناهانت را شستشو دهی و تو را به یاری خاندان اهل بیت (علیهم السلام) فرا می خوانم.

اگر حَقَّمان را به ما دادند خدا را بر آن شکر کرده و می پذیریم و اگر آن را از ما بازداشتند و به ظلم و ستم بر ما چیره شدند تو در طلب حق، از یاوران من خواهی بود (و در هر دو صورت زبانی نخواهی دید).

عبداللہ بن حرّ عرض کرد: به خدا سوگند! ای فرزند رسول اللہ (صلی اللہ علیہ وآلہ) اگر در کوفه کسانی بودند که تو را یاری کرده و در رکابت پیکار می نمودند، من مقاوم ترین آنان در برابر دشمنانت بودم. ولی من در کوفه شاهد بودم که مدعیان پیروی تو از ترس بنی امیّه و شمشیرهایشان به خانه های خود خزیدند. تو را به خدا سوگند که این خواهش را از من مکن. من هر چه بتوانم از کمک های مالی از تو دریغ نخواهم کرد این اسب را از من بپذیر که در پی کسی با آن روان نشدم مگر آن که بر او دست یافتم و با آن از مهلکه ای نگریختم جز آن که نجات یافتم و این شمشیر را تقدیم تو می کنم که به هر چه فرود آوردم آن را برید.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَلْمَانَ (فرمود):

«يَا بَنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ بَخَلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ،... قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ»

صفحه ۳۸۰

سَمِعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ» / ای فرزند

حرّ! ما به قصد اسب و شمشیرت نیامدیم، ما آمدیم تا از تو یاری بطلبیم. اگر از تقدیم جانت در راه ما دریغ میورزی، هیچ نیازی به مالت نداریم... من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «هر کس فریاد استغاثه اهل بیت مرا بشنود و به یاریشان نشتابد خداوند وی را به رو در آتش دوزخ اندازد».

آنگاه امام حسین (علیه السلام) برخاست و به نزد یاران خود برگشت. (۱)

در روایتی آمده است که امام پس از این گفتگوها در پایان به عبیدالله بن حرّ چنین فرمود:

«فَالَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعَيْنَنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرْنَا إِلَّا هَلَكَ؛ اگر قصد یاری ما را نداری، پس از خدا بترس و با آنان که با ما

می جنگند مباش! به خدا سوگند! هر کس فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاری ما نشتابد یقیناً آخرت او تباہ خواهد شد».

عبیدالله بن حرّ عرض کرد: نه، هرگز چنین نخواهد شد! إن شاء الله (و من با دشمن شما همراهی نخواهم کرد). (۲)

امام (علیه السلام) بار دیگر با این سخنان پر معنی خود نشان می دهد با این که امیدی به مردم کوفه ندارد و می داند آنها بیوفاتر از آن هستند که به پیمان و دعوت نامه های خود وفا کنند و به یاری او برخیزند، باز به راه خود ادامه می دهد، زیرا رسالت او چیز دیگری است و برنامه ای دیگر.

در ضمن هر کس را ببیند با او اتمام حجّت می کند، و صاحبان نفوس مطمئنّه و سعادت‌مندان پرافتخار و مؤمنان راستین را با خود همراه می سازد، تا در آن

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷-۳۰۸ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

صفحه ۳۸۱

تاریخی عاشورا شهد شهادت را بنوشند و با خون های پاک خود نهال اسلام را آبیاری کنند و پرده از چهره منافقان و دشمنان قسم خورده اسلام برافکنند.

۵۵ در پستی دنیا همین بس...

از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امام حسین (علیه السلام) (در مسیر کربلا) در هیچ منزلگاهی فرود نیامد و کوچ نکرد، مگر آن که از «یحیی بن زکریا» پیامبر بزرگ خدا و کشته شدن وی یاد فرمود، و روزی چنین فرمود:

«وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَعْغِي مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر «یحیی بن زکریا» را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه بردند!». (۱)

در روایت دیگری امام (علیه السلام) در توضیح این مطلب، فرمود:

«إِنَّ امْرَأَةَ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَارَادَتْ أَنْ تَزُوجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتْ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَزَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَلَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟

قَالَتْ: رَأَسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بِنْتَهُ حَاجَهُ غَيْرَ هَذِهِ.

قَالَتْ: مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ... فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمَرَتْ الْأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتًا نُصْرًا».

«همسر پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود، خواست دخترش را به همسری آن پادشاه درآورد. پادشاه با یحیی بن زکریا در این مورد مشورت کرد حضرت وی را از این کار برحذر داشت، همسر پادشاه از این ماجرا با خبر شد و دخترش را آرایش

کرد و به نزد پادشاه فرستاد؛ دختر به نزد پادشاه رفت و به طنازی و عشوه گری پرداخت (تا هوش از سر پادشاه ربود).

پادشاه گفت: (برای آن که به وصالت برسم) چه می خواهی؟

دختر گفت: سر یحیی بن زکریا را!

پادشاه گفت: دخترم! چیز دیگری بخواه.

گفت: جز این نمی خواهم!

امام (علیه السلام) ادامه داد: ... وی پس از این تصمیم به قتل حضرت یحیی (علیه السلام) گرفت و آن حضرت را به قتل رساند. آنگاه سر مبارکش را در طشت طلائی نهاد و به نزد آن دختر فرستاد (وچندان نگذشت که زمین دختر را در خود فرود برد و «بخت نصیر» بر آنان مسلط شد).» (۱)

آنجا که سر یحیی را دفن کردند پیوسته از آن محل خون می جوشید تا بخت نصیر گروه زیادی از ظالمان بنی اسرائیل را کشت تا خون از جوشش افتاد.

لذا در پایان این ماجرا می خوانیم امام حسین (علیه السلام) به فرزندش امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

«يَا وَدَلْدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسِيْرُ كُنْ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمَهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكُفْرَةَ الْفَسِيْقَةَ سَبْعِينَ أَلْفًا؛ فرزندم! علی جان! به خدا سوگند خون من آرام

نخواهد گرفت تا آنگاه که خداوند (فرزندم) مهدی (عج) را مبعوث کند و او هفتاد هزار تن از منافقین کافر و فاسق را به قتل برساند.» (۲)

گفته های کوتاه و پرمعنی امام (علیه السلام) در مسیر کربلا یکی از دیگری پر بارتر و عجیب تر است.

هدف امام (علیه السلام) از طرح ماجرای حضرت یحیی (علیه السلام) اشاره به این نکته است که حکام

پاورقی

ظالم و جبار و هواپرست او را به جرم پاکی و تقوا و مبارزه با آلودگی ها و هوسبازی ها شهید می کنند و سر بریده اش را برای ناپاک زاده ای هدیه می برند و این نشان می دهد که امام (علیه السلام) از جزئیات شهادت خود آگاه بوده، و برای اصحاب و یاران و فرزندان شرح می داده و آن مردان شجاع را آماده جانبازی و فداکاری تا آخرین قطره خون می کرده است.

جمله «خون من از جوشش باز نمی ایستد تا «مهدی (علیه السلام)» قیام کند» اشاره پر معنایی به استمرار عاشوراهاى حسینی در طول تاریخ است، همان چیزی که امروز با چشم خود می بینیم. **صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَأَوْلِيَاهُ (عليهم السلام).**

۵۶ ورود به سر منزل مقصود

امام در دوّم محرّم سال ۶۱ هجری به اتفاق یاران خویش به سرزمین کربلا وارد شد، ابتدا به یارانش رو کرد و فرمود:

«الْأَسُّ عَيْدُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ لَعِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ / مردم، بندگان دنیا هستند و دین همانند چیزی است که بر

زبانشان باشد، تا آنگاه که زندگی شان (به وسیله آن) پر رونق است آن را نگه می دارند، ولی هنگامی که با مشکلات آزموده شوند عدد دین داران اندک می شود».

آنگاه پرسید: آیا اینجا کربلا است!

پاسخ دادند: آری، ای پسر پیغمبر!

آن حضرت فرمود:

«هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ مَحَطُّ رِحَالِنَا، وَ مَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا / این دیار، جایگاه اندوه و بلا

(و سرزمین گرفتاری و آزمون) است،

اینجا محلّ خوابیدن شتران ما، و بارانداز کاروان ما، و محلّ شهادت مردان ما و

صفحه ۳۸۴

جاری شدن خون ماست» (۱).

سپس اصحاب امام (علیه السلام) پیاده شدند «حزّ» نیز با هزار سوار جنگی در ناحیه دیگری در مقابل امام (علیه السلام) اردو زد و نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا باخبر ساخت.

در روایت دیگری چنین می خوانیم:

امام حسین (علیه السلام) فرمود: اسم این مکان چیست؟ پاسخ دادند: کربلا.

فرمود:

«ذات کرب و بلاء، و لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صَفِّينَ، وَ أَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَاهُنَا مَحِطٌ رِكَابِهِمْ، وَ هَاهُنَا مِهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثِقُلٌ لِإِلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا»، وَ قَبْضٌ قَبْضَةٌ مِنْهَا فَشَمَّهَا وَ قَالَ: هَذِهِ وَ اللَّهُ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أُقْتَلُ فِيهَا، أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ».

«سرزمین اندوه و سختی، پدرم (امیرالمؤمنین (علیه السلام)) در مسیر جنگ صفین که من نیز همراه او بودم از این سرزمین عبور کرد، چون به اینجا رسید، ایستاد و از نام آن پرسید. وقتی که نامش را شنید، فرمود: «اینجا محلّ کاروان آنان و جای ریخته شدن خون های پاکشان است».

پرسیدند: از چه خبر می دهی؟

فرمود: «از حوادث سنگینی برای خاندان پیامبر که روزی در این مکان فرود می آیند».

سپس امام حسین (علیه السلام) مشتی از خاک گرفت و بویید و فرمود: «به خدا سوگند! این همان سرزمینی است که جبرئیل به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داد که من در آن شهید می شوم».

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص

اُمّ سلمه (همسر بزرگوار رسول گرامی اسلام) به من خبر داد و گفت: روزی جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و تو هم (ای حسین علیه السلام) نزد من بودی، پس گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را رها کن و من تو را رها کردم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) تو را در آغوش گرفت و بر دامنش نشانده. جبرئیل از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا حسین (علیه السلام) را دوست داری؟ پیامبر فرمود: آری». جبرئیل گفت:

«فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَيَتَقَتَّلُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أُرَيْتَكَ تُزْبَهُ أَرْضِهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، أُمَّتُ تُوِي رَا خَوَاهِنْد كَشْت و چنانچه خواسته باشی خاک زمینی را که در آن شهید می شود به تو نشان دهم؟».

پیامبر فرمود: آری!

آنگاه جبرئیل بالش را بر زمین باز کرد و آن زمین را به پیامبر نشان داد. (۱)

ابومخنف در کتاب مقتل خویش از کلبی نقل می کند که امام و حرّ با سپاهیان خود راه می پیمودند تا آن که در روز چهارشنبه به سرزمین کربلا رسیدند، ناگهان اسب امام حسین (علیه السلام) از حرکت ایستاد. امام (علیه السلام) از آن پیاده شد و سوار بر مرکب دیگر شد؛ ولی آن اسب نیز قدم از قدم برداشت، اسب های متعددی عوض کرد، ولی هیچ یک حرکت نکردند. امام (علیه السلام) چون این امر شگفت آور را مشاهده کرد، پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاصریّه. فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ گفتند: نینوا.

فرمود: به جز اینها آن را چه می نامند؟ گفتند: شاطی الفرات (ساحل فرات).

فرمود: آیا باز هم نامی دارد؟ پاسخ دادند: کربلا.

پس آهی کشید و فرمود: «أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ؛ دشت

اندوه و بلا» است.

سپس افزود:

«قِفُوا وَلَا تَزْحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ سَفْكَ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا

پاورقی

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲.

صفحه ۳۸۶

وَاللَّهِ هَتِيكَ حَرِيمِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ ذَبِيحُ أَطْفَالِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ تَزَارُ قُبُورُنَا، وَبِهَذِهِ التُّزْبَةِ وَعَيْدِنِي جِدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ».

«همین جا توقّف کنید و از آن کوچ نکنید. پس به خدا سوگند! خوابگاه شتران ما و جای ریخته شدن خونمان است. به خدا سوگند! اینجا محلّ هتک حریم ما و کشته شدن مردان و ذبح کودکان ماست. به خدا سوگند! اینجا محلّ زیارت قبور ماست. جدّم رسول خدا مرا به این تربت نوید داده است که در فرموده او تخلفی نیست».(۱)

سرزمین کربلا- از خاطره انگیزترین سرزمین های کشور اسلام است، سرزمین دلاوری ها و رشادت ها، سرزمین ایثارها و فداکاری ها، و سرزمین پایمردی ها در مسیر هدف.

نام کربلا برای امام حسین (علیه السلام) کاملاً آشنا بود، چرا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در زمان خود از آن خبر داده بود و این خبر را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طبق روایات از جبرئیل، امین وحی خدا شنید، که فرزندت حسین را در این سرزمین شهید خواهند کرد (شهادتی که موج آثارش پهنه تاریخ را فراخواهد گرفت).

حتّی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) مطابق روایتی هنگامی که از آن عبور می کرد صحنه های آینده این سرزمین را با چشم خود دید و در آنجا نماز گزارد و حسین عزیزش را به پایمردی بیشتر دعوت کرد.

لذا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به این سرزمین موعود رسید، دستور داد بارها را بگشایند

و خیمه ها را برپا کنند و فرمود منزلگه مقصود ما همین جاست!

۵۷ بر خورد عزتمندانه امام (علیه السلام) با فرستاده عبیدالله

پاورقی

۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۶۸ و رجوع کنید به: اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۰۲.

صفحه ۳۸۷

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای امام حسین (علیه السلام) نوشت: «اما بعد! ای حسین! خبر ورودت به کربلا به من رسید، امیرالمؤمنین یزید! به من نوشته است که سر بر بالین نهم و غذای سیری نخورم تا تو را به قتل برسانم و به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم و یا به فرمان من و یزید بن معاویه گردن نهی».

چون این نامه به امام حسین (علیه السلام) رسید و آن را خواند، نامه را به دور افکند و فرمود:

«لَا أَفْلَحُ قَوْمٌ آتَرُوا مَرْضَاهُ أَنْفُسَهُمْ عَلَى مَرْضَاهِ الْخَالِقِ؛ گروهی که خشنودی خود را بر خشنودی خداوند برگزیدند، هرگز رستگار نخواهند شد».

فرستاده «عبیدالله» پرسید: «ای اباعبدالله! جواب نامه چه شد؟»

امام (علیه السلام) فرمود:

«مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ؛ این نامه نزد من جوابی ندارد، زیرا عبیدالله مستحق عذاب الهی شده است!».

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و جریان را گفت، ابن زیاد به شدت برآشفته (ولی پاسخی نداشت). (۱)

امام (علیه السلام) با این سخن کوتاه و پر معنی نشان داد که با کسانی که خشنودی بندگان طاغی و یاغی را بر خشنودی خدا مقدم می‌شمرند، هیچ سرسازش ندارد و نامه امثال ابن زیاد را که جزو این گروهند، لایق و شایسته پاسخ نمی‌داند، آن را می‌خواند و به دور می‌افکند، هر چند جان شریفش در خطر باشد.

۵۸ خاموش نشستن گناه است

سرانجام امام (علیه السلام) در یک طرف و حرّ بن یزید نیز با هزار مرد جنگی، در ناحیه

پاورقی

دیگر اردو زدند. آنگاه امام (علیه السلام) قلم و کاغذی طلب کرد و نامه ای برای بزرگان کوفه که می دانست بر رأی خود استوار مانده اند، و در واقع خطاب به عموم مردم کوفه، به این مضمون نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرُفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَا بَعِيدٌ: فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَالْثَمِّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ». وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ، وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدْ قَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تَسْلِمُونِي وَلَا تَحْدُلُونِي، فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِيَعْتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَرُشْدَكُمْ، وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي وَوَلَدِي مَعَ أَهْلِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ بِي أُسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتَكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي! وَالْمَغْرُورُ مِنَ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظُّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيبُكُمْ ضَيَعْتُمْ (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ) وَسَيُعْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَ

«به نام خداوند بخشنده مهربان از حسین بن علی (علیه السلام) به سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و همه مؤمنین، اما بعد: شما می دانید پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در زمان حیات خود فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته و با سنت پیامبر اکرم مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم

صفحه ۳۸۹

رفتار نموده، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خدای متعال او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (جهنم) وارد کند».

شما می دانید که این گروه (بنی امیه) به طاعت شیطان پای بند شده و از پیروی خداوند سرباز زدند و فساد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل کرده اند، بیت المال مسلمین را به انحصار خویش درآورده، حرام خداوند را حلال و حلالش را حرام شمرده اند و من به جهت قرابت و نزدیکی با پیامبر خدا، خود را سزاوارتر از دیگران می دانم که با آنان مبارزه کنم.

از طرفی نامه های شما به من رسید. فرستادگانان با خبر بیعت شما به نزد آمدند (و گفتند) که شما با من بیعت کرده اید که مرا هرگز به دشمن نسلیم نخواهید کرد و در میدان مبارزه تنهایی نخواهید گذارد و در میانه راه، به من پشت نخواهید کرد. حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید به رشد و کمال خود دست یافتید، من در کنار شما و خاندان و فرزندانم در کنار خاندان و فرزندان شما خواهد بود و من اسوه و مقتدای

شما خواهم بود و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت خود را بشکنید، بجانم سوگند که چنین رفتاری از شما ناشناخته و عجیب نیست! چرا که شما با پدر و برادرم و پسر عمویم (مسلم) همین گونه رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، پس در این صورتصفحه شما همای سعادت را از دست داده و بهره خویش را تباه ساختید. «هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است». و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام».

(۱)

امام(علیه السلام) نامه را مهر کرد و پیچید و به «قیس بن مسهر صیداوی» داد تا به مردم کوفه برساند و چون امام از خبر کشته شدن قیس مطلع شد، اشکش جاری گشت و عرضه

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲.

صفحه ۳۹۰

داشت:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِيعَتِنَا عِنْدَكَ مَثَرًا كَرِيمًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود جایگاه

والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود گردآور که تو بر انجام هر کاری توانایی».(۱)

امام(علیه السلام) در این نامه که برای عموم مردم کوفه مخصوصاً بزرگان آنها نوشته است بار دیگر اتمام حجت می کند. از یک سو وظیفه سنگین آنها را در قیام بر ضدّ جنود شیطان و سردمداران فساد و کفر و طغیان، روشن می سازد، و از سویی دیگر عهد و پیمان و بیعت

مؤکد آنان را در حمایت از آرمان های خود یادآور می شود.

جالب این که هرگز قیام و مبارزه خود را مشروط به قیام آنها نمی کند و عزم و جزم خود را برای مبارزه تا آخرین نفس با توکل بر خداوند آشکار می سازد.

این نامه، بار دیگر اهداف مقدس امام (علیه السلام) را از قیام عاشورا روشن می سازد. این اهداف نه هوس حکومت است، نه آرزوی مقام؛ بلکه تنها برای مبارزه با خودکامگان، انحصارطلبان، ظالمان و ستمگران و آنهایی است که ارزش های الهی را پایمال کرده اند و فقط برای جلب رضای خدا است.

۵۹ خوشا چنین مرگی!

(چیزی نگذشت که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام (علیه السلام) ایستاد).

فرستاده عمر بن سعد نزد امام (علیه السلام) آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

صفحه ۳۹۱

نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده ای؟

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصِرِفُ عَنْهُمْ!؛ اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت!» (۱).

خوارزمی روایت کرده است: امام (علیه السلام) به فرستاده عمر بن سعد فرمود:

«يا هذا بَلِّغْ صَاحِبَكَ عَنِّي إِنَّ لِي أَرْدَ هَذَا الْبَلَدِ، وَ لَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ آتِيَهُمْ فَيُبَايِعُونِي وَ يَمْنَعُونِي وَ يَنْصُرُونِي وَ لَا يَخَذُلُونِي فَإِنْ كَرِهْتُمْ أَنْصِرِفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ؛ از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده ام، بلکه

دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده ام باز می‌گردم». (۲)

وقتی فرستاده عمر بن سعد بازگشت و او را از جریان امر با خبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین (علیه السلام) برهاند. آنگاه این خواسته امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند ولی او در پاسخ نوشت:

«از حسین بن علی (علیه السلام) بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...!».

چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست».

عمر بن سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین (علیه السلام) فرستاد.

امام (علیه السلام) فرمود:

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۴۳۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴.

۲. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

صفحه ۳۹۲

«لا- أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ، فَمَرْحَبًا بِهِ؛ مَنْ هَرَّكَ بِهَ مِنْ هَذَا نَمَاهُ ابْنِ زِيَادٍ بِسَخِّ نَخْوَاهُمْ دَادَ. آيَا بَالَا تَرِازِ مَرَّكَ سِرَانْجَامِي خَوَاهِدُ بُوْدُ؟! خَوْشَا چنين مرگی!». (۱)

۶۰ می‌خواهم با تو سخن بگویم

امام حسین (علیه السلام) قاصدی نزد عمر بن سعد روانه ساخت که می‌خواهم شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. چون شب فرا رسید ابن سعد با بیست نفر از یارانش و امام حسین (علیه السلام) نیز با بیست تن از یاران خود در محلّ موعود حضور یافتند.

امام (علیه السلام) به یاران خود دستور داد تا دور شوند تنها

را چه می شود! خداوند به زودی در بسترت جانت

را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری».

ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ؛ جو عراق مرا کافی است!». (۱)

امام (علیه السلام) در هر گام به اتمام حجت می پردازد تا هیچ کس فردا، ادعای بی اطلاعی نکند، جالب این که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حَقَّائِیت امام (علیه السلام) و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می کند، تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آنهاست و این اعتراف جالبی است!

از سوی دیگر تمام تلاش امام (علیه السلام) خاموش کردن آتش جنگ است و تمام تلاش دشمن افروختن این آتش است، غافل از این که این آتش سرانجام شعله می کشد و تمام حکومت دودمان بنی امیه را در کام خود فرو می برد.

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹.

صفحه ۳۹۴

۶۱ من راز و نیاز با محبوب را دوست دارم

(پس از بی نتیجه ماندن راه های مسالمت آمیز و تسلیم ناپذیری امام حسین (علیه السلام)، عمر بن سعد برای گرفتن بیعت اجباری و یا کشتن امام و یارانش در عصر تاسوعا فرمان حمله را صادر کرد. با این فرمان هزاران تن سواره و پیاده به سمت اردوی اباعبدالله (علیه السلام) روانه شدند، صدای مهمه آنها در بیابان کربلا پیچید و به گوش لشکریان امام (علیه السلام) رسید).

حضرت عباس بن علی (علیه السلام) محضر امام (علیه السلام) شرفیاب شد و عرض کرد: «ای برادر! دشمن بدین سو می آید».

امام حسین (علیه السلام) برخاست و فرمود:

«يَا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ

لَهُمْ: مَا لَكُمْ؟ وَ مَا بَدَا لَكُمْ؟ وَ تَسْأَلُهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِمْ؟ / ای عباس! جانم به فدایت ای برادر! سوار شو و برو

از آنها پرس! هدف آنها چیست؟ چه روی داده است؟ و پرس: چه دستور تازه ای به آنان داده شده؟».

«قمر بنی هاشم» عباس، با بیست سوار که زهیر بن قین و حیب بن مظاهر از جمله آنان بودند، در برابر سپاه دشمن آمد و پرسید: «شما را چه شده است؟ و چه می خواهید؟».

گفتند: به تازگی فرمان امیر به ما رسیده است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید (به طور کامل تسلیم شوید) یا آماده کارزار باشید.

عباس فرمود: «شتاب مکنید تا نزد (برادرم) ابی عبدالله (علیه السلام) بروم و پیام شما را به ایشان برسانم».

آنان پذیرفتند و گفتند: «پیام ما را به ابی عبدالله (علیه السلام) برسان و پاسخش را به ما ابلاغ

صفحه ۳۹۵

کن».

عباس (علیه السلام) به تنهایی نزد امام (علیه السلام) برگشت و ماجرا را به عرض رساند و همراهانش همانجا (در برابر سپاه دشمن) ماندند و به نصیحت سپاه ابن سعد پرداختند.

هنگامی که عباس (علیه السلام) پیام ابن سعد را به عرض امام (علیه السلام) رساند، امام (علیه السلام) به برادر خطاب کرد و فرمود:

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتِطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُذُوهِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيِّهِ لَعَلَّنَا نَصِلَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحَبُّ الصَّلَاةِ لَهُ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ / نزد آنان برگرد، چنانچه توانستی از آنان بخواه که جنگ را تا

سپیده دم فردا به تأخیر بیاورند و یک امشب را مهلت بگیر، تا در این شب به درگاه خداوند نماز بگذاریم و به راز

و نیاز و استغفار بپردازیم. خدا می داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش (قرآن) و راز و نیاز فراوان و استغفار را دوست دارم».

عبّاس (علیه السلام) سوار بر اسب به سمت دشمن برگشت و هنگامی که رو در روی سپاه قرار گرفت، به آنان خطاب کرد و فرمود: «ای مردم! ابا عبدالله (علیه السلام) یک امشب را از شما مهلت می خواهد».

پس از این سخن، در میان سپاهیان عمر بن سعد گفتگوهایی ردّ و بدل شد تا آن که عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند! اگر اینان از مردم دیلم (کفار) بودند و از تو چنین تقاضایی می کردند، سزاوار بود که بپذیری. قیس بن اشعث گفت: «درخواست آنها را بپذیر، به جانم سوگند! که آنان بیعت نخواهند کرد و فردا با تو خواهند جنگید». ابن سعد گفت: به خدا سوگند! اگر بدانم که چنین کنند هرگز این شب را به آنان مهلت نمی دهم!

در روایتی از علی بن حسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: «فرستاده عمر بن سعد نزد ما آمد و در جایی که صدایش به گوش می رسید ایستاد و گفت: «ما تا فردا به شما

صفحه ۳۹۶

مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را نزد عیبدالله بن زیاد خواهیم برد و اگر سرباز زدید، از شما دست نخواهیم کشید».(۱)
آری در کربلا دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند که یکی از پاک ترین و خالص ترین سلاله آدم بود و دیگری از خبیث ترین و کثیف ترین اعوان شیطان. یک لشکر شبی را مهلت می خواست تا در واپسین ساعات زندگی با خدای خود خلوت کند، و

با راز و نیاز او خود را آماده لقاء الله در بهترین حالات سازد، و دیگری می رفت تا آخرین نمونه های انحطاط و پستی و رذالت را در برابر کسی که یادگار بزرگترین پیغمبر خداست به نمایش بگذارد.

صحنه کربلا از این نظر استثنایی بود.

شب عجیبی بود! صدای زمزمه مناجات یاران امام که به پیروی پیشوایشان سر داده بودند، فضای کربلا را پر کرده بود. گویی آوای فرشتگان در عرش الهی بود یا صدای تسیح خازنان بهشت؛ در آن محیط روحانی بی نظیر، دلها به عشق شهادت می طپید و در انتظار سپیده دم، لحظه شماری می کردند.

۶۲ خطبه تاریخی امام (علیه السلام) در شب عاشورا

پس از بازگشت سپاه ابن سعد، امام یاران خود را نزدیک غروب به نزد خود فراخواند.

علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: من نیز در حالی که بیمار بودم، نزدیک امام رفتم تا سخنان او را بشنوم. شنیدم پدرم به اصحاب خود می فرمود:

«أُتِنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۳۹۷

أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوءِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً، وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْرًا، أَلَا وَ إِنِّي لَا ظَنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْيَادِ غَدًا، أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

«خداى را ستايش مى كنم بهترين

ستایش ها و او را سپاس می گویم در آسایش و سختی. بار خدایا! تو را سپاس می گویم که ما را به پیامبری (حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) گرامی داشتی و به ما قرآن را آموختی و ما را فقیه در دین ساختی و گوشه شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا فرمودی و ما را در زمره مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، من یارانی برتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیته نیکو کارتر، و به خویشاوندی پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم! خداوند به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید!

من می دانم که فردا کار ما با این دشمنان به کجا خواهد انجامید. من به شما اجازه دادم که بروید و بیعت خود را از شما برداشتم، هیچ عهد و ذمه ای از جانب من بر عهده شما نیست. سیاهی شب شما را در بر گرفته است، از این تاریکی همچون یک مرکب استفاده کنید (و از محل خطر دور شوید)». (۱)

ابن اعثم می گوید: امام در آن شب فرمود:

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصِيحَابًا أَصِيحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعِيدَل وَلَا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتٍ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، فَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ أَقْبَلَ فِقُومُوا وَ اتَّخِذُوا جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ صَاحِبِهِ أَوْ رَجُلٍ مِنْ

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲-۳۹۳.

صفحه ۳۹۸

إِخْوَتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سِيَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ غَيْرِي، وَ لَوْ أَصَابُونِي وَ قَدَرُوا عَلَي قَتْلِي لَمَا طَلَبُواكُمْ».

«من هیچ اصحابی را از شما سالم تر و عادل تر و هیچ خاندانی را از خاندان خود

برتر سراغ ندارم. خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید!

اکنون این شب است که رو آورده، برخیزید و از تاریکی آن به همانند یک مرکب استفاده کنید، (و از اینجا دور شوید) و هر یک از شما دست دوستش یا دست یک تن از مردان مرا بگیرید و در این سیاهی شب پراکنده شوید و مرا با این گروه دشمن تنها بگذارید، که آنان تنها مرا می طلبند و اگر بر من دست یابند و مرا به قتل برسانند، دیگر به سراغ شما نخواهند آمد!». (۱)

ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «من در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید نزد پدرم بودم، امام به یارانش فرمود: اکنون شب است، از تاریکی آن به عنوان مرکب استفاده کنید. این گروه، تنها قصد جان من کرده اند و چون مرا کشتند با شما کاری ندارند، شما آزادید که بروید».

ولی یاران امام (علیه السلام) یک صدا گفتند: «نه به خدا سوگند! هرگز چنین چیزی مباد!» (ما می مانیم و در رکابت شربت شهادت می نوشیم) امام چون وفاداری اصحاب را تا مرز شهادت ملاحظه کرد فرمود:

«إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ؛ فردا همه شما همانند من به فیض شهادت نائل خواهید شد و کسی از شما باقی نخواهد ماند».

یاران با شادمانی گفتند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛ خدای را سپاس که افتخار شهادت در راهش را در رکاب تو نصیب ما کرد!».

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۹-۱۷۰.

صفحه ۳۹۹

امام (علیه السلام) در حق همه آنان دعا کرد و آنگاه فرمودند:

«ارْزُقُوا رُؤُوسَكُمْ وَ انظُرُوا؛ سرهای خود را بلند

کنید و جایگاه خود را ببینید!».

یاران و اصحاب نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت برین مشاهده کردند و امام (علیه السلام) جایگاه رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد و می فرمود:

«هَذَا مَنزِلُكَ يَا فُلَانٌ، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانٌ، وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانٌ؛ ای فلان کس! این جایگاه از آن توست و این قصر تو و آن درجه رفیع تو».

این بود که اصحاب با سینه های گشاده و چهره های باز (با شادی و افتخار) به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا سریعتر به جایگاهی که در بهشت دارند، برسند. (۱)

این خطبه تاریخی امام (علیه السلام) در آن شب تاریخی، بیانگر این واقعیت است که امام و اسوه شهیدان راه حق و یاران دلیر و پاکبازش با آگاهی کامل از سرنوشتی که در پیش داشتند به استقبال از آن شتافتند، استقبال از شهادتی پرشکوه که تاریخ اسلام را روشن ساخت و منافقان زشت سیرت را رسوا کرد.

شهادتی که امواج آن قرون و اعصار را در نوردید و به صورت سرمشقی فراموش نشدنی برای همه امت های دربند درآمد.

آری، امام (علیه السلام) با صراحت تمام حوادث فردا را بازگو کرد، و به همه یارانش اعلام کرد که هر کس در این میدان بماند شهید خواهد شد، و راه نجات و رهایی را به موقع به همه آنها نشان دادند.

اما آن پروانگان، که به عشق سوختن گرد آن شمع جمع شده بودند، یکصدا گفتند که زندگی بعد از تو هرگز! و با علم و آگاهی به استقبال شهادت شتافتند و شَهِد آن را

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

صفحه ۴۰۰

همچون

آب حیات نوشیدند و در جوار قرب حق به زندگی جاویدان رسیدند.

این شهد شیرین تر از هر چیز نوش جانشان باد.

۶۳ هرگز دست از دامن بر نمی داریم!

در کتاب «الدمعه الساکبه» به نقل از کتاب «نور العین» آمده است که حضرت سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) می گوید: در یک شب مهتابی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه صدای گریه و ناله ای توجهم را جلب نمود، نگران بودم که زنان متوجهم شوند. بپاخاستم و به دنبال آن رفتم، دیدم پدرم نشسته و در حالی که اصحابش به گرد وجود او حلقه زدند، چنین می فرماید:

«إِعْلَمُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونِي بِاللَّسَةِ بَنَاتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَقَدْ انْعَكَسَ الْأَمْرُ، لِأَنَّهُمْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. وَالْآنَ لَيْسَ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصِدٌ إِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَسَبِي حَرِيمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَأَخْشَى أَنْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَتَسْتَحْيُونَ. وَالْحَدُوعُ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيُصَيِّرْهُ، فَاللَّيْلُ سَتِيرٌ وَالسَّبِيلُ غَيْرٌ خَطِيرٌ وَالْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجِيرٍ، وَمَنْ وَاسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا عَدَاً فِي الْجَنَانِ نَجِيّاً مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ، وَقَدْ قَالَ حِدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): وَلَدِي حَسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفٍّ كَرِبَاءٍ غَرِيباً وَحِيداً عَطْشَاناً فَرِيداً، فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقَائِمَ، وَ لَوْ نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حِزْبِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«بدانید! شما زمانی با من همراه شدید که فکر می کردید من به سوی قومی می روم که با زبان و قلبشان با من بیعت کرده اند و اکنون عکس آن را می بینیم، شیطان بر آنها چیره شده و آنها را از یاد خدا

غافل نموده است، و آنها هدفی جز کشتن من و همراهانم و به اسارت کشاندن خانواده من بعد از غارت آنان ندارند، و من می ترسم (بعضی از) شما از این وضعیت بی خبر باشید یا خبر دارید، ولی شرم دارید که مرا

صفحه ۴۰۱

ترک کنید. بدانید نزد ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خدعه و نیرنگ حرام است. پس هر کس ماندن در کنار ما را نمی پسندد، هم اکنون بازگردد که شب پوشش خوبی است و راه بی خطر و زمان هم برای رفتن بسیار؛ ولی هر کس با جان خود ما را یاری کند از خشم خداوند نجات یافته و با ما در بهشت برین خواهد بود. جدّم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: فرزندم حسین (علیه السلام) در کربلا غریب و تنها و تشنه شهید خواهد شد. هر کس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حضرت قائم (عج) را یاری کرده است و هر کس با زبانش ما را یاری کند، در روز قیامت در حزب ما خواهد بود...».

به چهره پدرم که سرش را پایین انداخته بود نگریستم، گریه امانم نداد، ترسیدم متوجه من شود، سرم را به سوی آسمان بالا گرفتم و عرض کردم:

«بار الها! این مردم دست از یاری ما برداشتند؛ دست از یاریشان بردار و هیچ دعایی را از آنان مستجاب نکن و بر آنان ظالمان را صفحه مسلط کن و از شفاعت جدّم در روز قیامت محرومشان دار!»

هنگامی که باز می گشتم و اشک از دیدگانم بر گونه هایم جاری بود، عمّه ام امّ کلثوم مرا دید و فرمود: چه شده است؟ جریان را نقل کردم، عمّه ام فریاد

زد، واجداه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسینه، ای وای بر بی یاوری... .

عمه ام گفت: برادر! ما را به حرم جدمان برسان. فرمود:

«يَا أُحْتَاهُ! لَيْسَ لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ؛ هَانِ أَيِ خَوَاهِرِم! راهی برای انجام این کار نیست.»

ام کلثوم عرض کرد: برای این مردم از منزلت جدت و پدر و مادرت و برادرت بگو (و به یادشان آور).

امام فرمود:

«ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُدْكَرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي، فَمَا لَهُمْ غَيْرَ قَتْلِي سَبِيلًا، وَ

صفحه ۴۰۲

لَا يُدُّ أَنْ تَرَوْنِي عَلَى الشَّرِّ حَيْدِيلًا، لَكِنْ أَوْصِيكَنَّ بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّ الْعَبْرِيَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَيْتِهِ وَ كَظْمِ نُزُولِ الرَّزِيَّةِ، وَ بِهَذَا وَعَدَّ جَدُّكُمْ، وَ لَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَّ، وَ دَعَّعْتُكُمْ إِلَهِيَ الْفَرْدَ الصَّمَدَ؛ یادآوری کردم ولی توجهی نکردند، پندشان دادم ولی نپذیرفتند،

آنان هیچ هدفی جز کشتن من ندارند، و به ناچار مرا در این دشت به خاک افتاده خواهید دید، شما را به تقوای خداوندی که پروردگار عالم است و بردباری در برابر گرفتاری ها و خویشتن داری در برابر مصائب سفارش می کنم. جد شما، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرا به این روز نوید داده است وعده ای که تخلفی در آن نخواهد بود. شما را به خدای یگانه بی نیاز می سپارم.»

سپس مدتی گریستم و امام این آیه را تلاوت کرد: «(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛ آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند.» (۱)

پس از سخنان صریح و آزادمنشانه ابی عبدالله (علیه السلام)، ابتدا عباس بن علی (برادر رشیدش) به امام (علیه السلام) عرض کرد: برای چه دست از تو برداریم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز

چنین روزی را ببینیم!!

آنگاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عباس یکی پس از دیگری، سخنان مشابهی گفتند، طبعاً امام (علیه السلام) از این همه وفاداری و پایداری و شهامت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد.

آنگاه روی به فرزندان عقیل نمود و فرمود:

«يا بَنِي عَقِيلِ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اِذْهَبُوا قَدْ اَذْنُتُ لَكُمْ؛ افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می دهم که بروید (و از این وادی پر خطر خود را نجات دهید)».

پاورقی

۱. بقره، آیه ۵۷.

صفحه ۴۰۳

آنها عرض کردند: «مردم چه می گویند؟! می گویند ما بزرگ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند در چنگال دشمن رها کردیم، بی آن که با آنها به طرف دشمن تیری رها کنیم و یا با نیزه های خویش زخمی بر دشمن وارد سازیم و یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم!!».

نه به خدا سوگند! چنین نمی کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو جهاد می نمایم و راه پر افتخار شهادت را که تو پیشتان آن هستی می پیماییم. زندگی پس از تو ننگمان باد!

سپس مسلم بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نیزه خود را در سینه آنها فرو برم و تا قبضه

این شمشیر در دست من است بر آنان حمله می کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم با سنگ بر آنان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم».

پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» بپاخواست و ضمن بیان وفاداری خود گفت:

«نه به خدا سوگند هرگز تو را، رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در غیاب او در حق تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و دگر بار زنده شده و در آتش سوزانده می شوم و خاکسترم را به باد می دهند و هفتاد بار، با من چنین کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد».

پس از او، یاران نامدار امام (علیه السلام) زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان

صفحه ۴۰۴

حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند. (۱)

تاریخ جهان را ورق بزنید، آیا می توانید جریانی شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید، شبی که پیشوای مردم و فرمانده لشکر به همه سپاهیان و افسران خود اذن ترک منطقه و نجات از مهلکه دهد، و آنها با علم و یقین به مرگ در فردای آن شب، با افتخار و شادی اعلام وفاداری کنند و آماده باشند که نه یک جان، بلکه اگر هزارجان داشته باشند فدای او کنند!

چه حماسه باشکوه، چه صحنه عجیب و فراموش نشدنی، و چه

علاقه و عشق آتشینی به شهادت در راه خدا و در رکاب یک رهبر الهی و آسمانی.

بی شک اگر اراده آهنین و عزم راسخ، و وفاداری بی نظیر آنها در میان مسلمین جهان تقسیم گردد هر کدام سهم وافری خواهند داشت و دشمنان را برای همیشه مأیوس خواهند کرد.

یاد این بزرگ مردان تاریخ گرامی باد.

و راهشان پر رهرو!

۶۴ شیرین تر از عسل

ابوحزمه ثمالی در روایتی از امام سجّاد (علیه السلام) ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می کند، تا آنجا که امام (علیه السلام) خبر شهادت همه یارانش را داد، در آن هنگام قاسم بن حسن به امام (علیه السلام) عرض کرد: «أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ / آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟».

امام (علیه السلام) با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟ / فرزندم! مرگ در

پاورقی

۱. الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۲۷۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۸۰. بخشی از این ماجرا در ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۲-۴۴۳ آمده است.

صفحه ۴۰۵

نزد تو چگونه است؟». عرض کرد: «يَا عَمَّ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ / عموجان! از عسل شیرین تر!».

امام فرمود:

«إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمُّكَ إِنَّكَ لِأَحِيدٌ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبَلَّوْا بِبِلَاءِ عَظِيمٍ وَابْنِي عَبْدُ اللَّهِ / آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسر عبدالله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد!».

قاسم گفت: «ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می کنند که عبدالله شیرخوار نیز شهید می شود؟!».

امام (علیه السلام) فرمود:

«فِدَاكَ عَمُّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خِيْمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبْنَا فَلَا

أَجِدُ قَطْرًا فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي إِيَّانِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِأَذِيئِهِ مِنْ فَيِّ فَيَزِمِيهِ فَاسِقٌ بِسُهُمْ فَيَنْحِرُهُ وَهُوَ يُنَاغِي فَيَفِيضُ دَمَهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَأَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبِرًا وَاحْتِسَابًا فَيْكَ، فَتَعَجَّلَنِي الْأَسِنَّةَ فِيهِمْ وَالنَّارَ تُسْعِرُ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْخَيْمِ، فَأَكْرَهُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرٍ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ».

«عمویت به فدای تو باد! عبدالله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه ها دنبال آب یا شیر می گردم ولی چیزی نمی یابم. پس فرزندم «عبدالله» را طلب کنم از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می گویم: خدایا! از تو صبر می طلبم و این را برای تو و به حساب تو می گذارم.

آنگاه نیزه های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و آنچه خدا

صفحه ۴۰۶

خواهد، رخ خواهد داد».

امام سجاد(علیه السلام) فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام(علیه السلام) عرضه داشتند:

«سرنوشت سرور ما علی (امام سجاد(علیه السلام)) چه خواهد شد؟». امام(علیه السلام) در حالی که اشک می

ریخت، فرمود:

«ما كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسِيلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةَ أَيْمَهُ (عليهم السلام)؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجاد) چگونه دست می یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟». (۱)

طبق این روایت پر معنی که از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده امام حسین (علیه السلام) همه چیز را در آن شب تاریخی پیش بینی فرمود، همه گفتنی ها را گفت و چیزی بر فرزندان و یاران خود پنهان نساخت. سپس با روحی آرام و پر از شوق لقای حق به استقبال شهادت شتافت.

یاران و فرزندان حقی فرزندان به ظاهر خردسال نیز آگاهانه و با اشتیاق فراوان همگی به استقبال شهادت رفتند.

خداوندا! چه زیباست این سخنان، سخنانی که یکی از تلخ ترین حوادث تاریخ اولیاء الله را با شکوه و عظمت بی سابقه ای ترسیم کرده، و درس عشق به خدا و شهادت طلبی را به گونه ای فراموش نشدنی بر سینه تاریخ بشریت ثبت نموده است.

درسی که می تواند برای همه افراد و همه ملت های در بند، آموزنده و راهگشا باشد، درسی که دشمنان حق و فضیلت و پاسداران مکتب های شیطانی را در هراس عمیقی فرو می برد.

پاورقی

۱. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۶، ح ۲۹۵. همچنین رجوع کنید به: نفس المهموم، ص ۱۱۶.

صفحه ۴۰۷

۶۵ آماده سازی برای حادثه ای بزرگ

علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: «شبی که پدرم فردای آن به شهادت رسید، بیمار بودم و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد. در این حال پدرم، از اصحاب کنار کشیده و به خیمه آمد. «حوی» (۱) غلام سابق ابوذر

غفاری نیز در خدمت آن حضرت بود و شمشیر او را آماده می کرد، و پدرم این اشعار را زمزمه می کرد:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ

كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبِ أَوْ طَالِبِ قَتِيلِ

وَالدَّهْرُ لَا يَنْفَعُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكِ السَّبِيلِ

«هان! ای روزگار! اف بر دوستی تو! تو چقدر بی وفایی؟! هر صبح و شام چه بسیار از دوستان و مشتاقان را به کشتن می دهی و روزگار (به جای آنان) بدلی نمی پذیرد و پایان کارها به خدای بزرگ باز می گردد و هر موجود زنده ای به راه خود خواهد رفت. (و سرانجام با مرگ دیدار خواهد کرد)».

این اشعار را پدرم دو یا سه بار تکرار کرد، من مقصود او را یافتم، گریه گلویم را فشرده ولی خودداری و سکوت نمودم و دانستم که بلا نازل شده است. اما عمه ام زینب چون این زمزمه امام را شنید، به خاطر رقت قلب و بی تابی که در زنان است، عنان شکیبایی را از کف داد و در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد، پیاخاست و بی اختیار به نزد پدرم رفت و گفت: آه از این مصیبت! ای کاش مرگم فرا می رسید (و امشب را نمی دیدم). گویی امروز، در سوگ مادرم فاطمه، پدرم امیرمؤمنان، و برادر ارجمندم، حسن نشسته ام! هان! ای جانشین شایسته نیاکان گذشته و ای پناهگاه بازماندگان! (خبرهای وحشتناکی می دهی!).

پاورقی

۱. نام وی در ارشاد شیخ مفید «جوین» و در اعیان الشیعه «جون» نقل شده است.

صفحه ۴۰۸

پس امام حسین (علیه السلام) به سوی خواهرش نگریست و فرمود: «يَا أُخِيَّةُ لَا

يُذْهِبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانَ؛ خواهر عزیزم! مبادا شیطان شکیبایی ات را برباید!».

عمّه ام گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای اباعبدالله! آیا به ستم کشته خواهی شد؟ جانم به قربان تو!

بغض گلوی امام (علیه السلام) را فشرد و اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود:

«لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ؛ اگر مرغ قطا (پرنده ای زیبا و خوشخوان) را (صیّادان) به حال خود رها می کردند، در آسایش و آرامش به خواب می رفت.».

عمّه ام گفت: ای وای! آیا راه چاره را بر خود بسته می بینی؟ و این دل مرا بیشتر جریحه دار کرده و جانم را می سوزاند! پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد.

امام حسین (علیه السلام) برخاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:

«يَا أُخِيَّةُ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزِّي بِعِزِّ اللَّهِ، وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ، وَ هُوَ فَزْدٌ وَ خَدَّةٌ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ لِي وَ لَهُمْ وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ.».

«خواهرجان! تقوای خدا را پیشه ساز و به شکیبایی الهی خود را تسلی بده و بدان که همه زمینیان می میرند، و اهل آسمان نمی مانند و همه چیز جز ذات پاک آفریدگار، فانی شوند، همان خدایی که با قدرت خود، زمین را آفرید و خلایق را بر می انگیزد و همه به سوی او باز می گردند و او یگانه بی همتاست.».

پدرم امیرمؤمنان از من بهتر بود، مادرم فاطمه (علیها السلام)

از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی (علیه السلام) از من بهتر بود. و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید بروی مصفحه . پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای من و آنان و هر مسلمانی

صفحه ۴۰۹

(در تحمّل بلاها و مصیبت ها) الگو و سرمشق است».

امام (علیه السلام)، خواهر خود را با این گونه سخنان تسلی داد و به او فرمود:

«يا أُخْتِي! إِنِّي أُقْسِمُ عَلَيْكَ فَأُبْرِي قَسَمِي، لَا تَشَقِّي عَلَيَّ جَبِيًّا، وَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ أَنَا إِذَا هَلَكَتُ؛ أَيِ خَوَاهِرِم! تَوْرَا بَه خِدا سَوِگَنْد مِي دَهَم

و بر آن تأکید می کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن».

علی بن الحسین (علیه السلام) می گوید: پس از این که عمه ام آرام گرفت پدرم او را در کنار من نشانید. (۱)

به این ترتیب، امام (علیه السلام) در آن شب تاریخی عاشورا، نخست یاران و سپس خویشان و نزدیکان خود را برای این آزمون بزرگ الهی آماده ساخت.

آری انجام کارهای بزرگ و سرنوشت ساز نیاز به روحیه عالی، ایمان قوی، و آمادگی کامل دارد، و امام (علیه السلام) با آن وسعت دید و سعه صدری که داشت، تمام خاصان و بستگان خود را در مدتی کوتاه، با کلام فوق العاده نافذ خویش پرورش داد، و نتیجه آن حماسه ای بود که در فردای آن شب آفریدند، و روزهای بعد به وسیله خیل اسرا تعقیب شد و کار به جایی رسید که خواهرش زینب کبری که

شب عاشورا طاقت تحمل شنیدن خیر شهادت برادر را نداشت، روز یازدهم دست زیر جسد خونین برادر کرد و کمی از زمین بلند نمود و عرض کرد: خداوندا این قربانی را از خاندان پیامبرت قبول فرما!

۶۶ جالب ترین صحنه های ایثار

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸-۳۱۹؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۴-۴۴۵ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱-۳.

صفحه ۴۱۰

از حضرت زینب(علیها السلام) نقل شده است که فرمود: «شب عاشورا از خیمه خود بیرون آمدم تا از حال برادرم حسین(علیه السلام) و یارانش با خبر شوم. دیدم امام(علیه السلام) در خیمه خود تنها نشسته و با پروردگارش راز و نیاز می کند و قرآن تلاوت می کند. پیش خود گفتم آیا سزوار است برادرم در چنین شبی تنها بماند؟ به خدا سوگند! می روم و برادران و عموزادگان خود را به این خاطر سرزنش می کنم. پس به خیمه عباس(علیه السلام) آمدم ناگاه مهممه و صدای غزایی شنیدم، همانجا پشت خیمه ایستادم و به داخلش نظر انداختم دیدم عموزادگان و برادران و برادرزادگانم گرد عباس که چون شیری بر زانویش تکیه زده بود حلقه زده اند، و او خطبه ای مشتمل بر حمد و ثنای الهی و سلام و درود بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) ایراد کرد، که مانند آن خطبه را جز از امام حسین(علیه السلام) نشنیده بودم، و در پایان افزود: ای برادران! برادرزادگان! و عموزادگانم! هنگامی که سپیده دم طلوع کرد چه می کنید؟ عرض کردند: فرمان فرمان تو است، هر چه تو فرمایی همان کنیم.

عباس فرمود: این اصحاب با امام پیوند خویشاوندی ندارند و بار سنگین را جز صاحبانش بر

نمی دارند. هنگامی که سپیده صبح آشکار شد اولین کسی که به میدان نبرد می شتابد، شماست. ما باید پیش از آنان کشته شویم تا مردم نگویند. اصحاب خود را پیش انداختند و چون آنان کشته شدند، خود با شمشیرهایشان ساعت به ساعت مرگ را به تأخیر انداختند.

بنی هاشم از جای برخاسته شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و در برابر برادر عباس گرفته، گفتند: «ما همگی تحت فرمان تو هستیم».

زینب (علیها السلام) افزود: «وقتی که این یکپارچگی و عزم راسخ و تصمیم قلبی آنان را دیدم، دلم آرام گرفت و خوشحال شده اشکم سرازیر شد. خواستم به سوی برادر حسین (علیه السلام) رفته و جریان را به اطلاع برسانم که ناگاه از خیمه حبیب بن مظاهر نیز همهمه و سر و صدایی شنیدم، به آنجا رفتم و پشت خیمه ایستادم و به داخل آن نظر افکندم، دیدم اصحاب نیز برگرد حبیب بن مظاهر حلقه زده اند و او می گوید:

صفحه ۴۱۱

ای همراهان! برای چه منظوری به اینجا آمده اید؟ خدا رحمتتان کند، سخنانتان را روشن و بی پرده بیان کنید.

گفتند: آمده ایم تا (حسین علیه السلام) غریب فاطمه (علیها السلام) را یاری کنیم.

گفت: چرا زنان خود را طلاق داده اید؟

گفتند: برای یاری حسین (علیه السلام).

گفت: اگر صبح شد چه می کنید؟

گفتند: فرمان، فرمان تو است. ما از فرمان تو سرپیچی نمی کنیم.

گفت: هنگامی که صبح شد اول کسی که به میدان مبارزه گام می نهد، شماست. ما پیش از بنی هاشم به میدان می رویم و تا خون در رگ یکی از ماست، نباید بگذاریم حتی یک نفر از آنان کشته شود. مبادا مردم بگویند آنها سروران خود را پیش انداخته

و خود از بذل جانشان دریغ ورزیدند؛ پس یاران شمشیرهایشان را به اهتزاز درآوردند و یک صدا گفتند: ما همه با تو هم عقیده و تحت فرمان توایم.

زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: «من از این استواری قدم، خوشحال شدم و اشک بر چشمانم حلقه زد و در حالی که می گریستم برگشتم که ناگهان با برادرم امام حسین(علیه السلام) روبرو شدم، بر خود مسلط شده و در چهره او تبسم کردم».

فرمود: خواهرم! عرض کردم: بلی، برادر جان.

فرمود:

«یا أُخْتَاهُ مُنْذُ رَحَلْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ مَا رَأَيْتُكَ مُتَبَسِّمَةً، أَخْبَرَنِي مَا سَبَبُ تَبَسُّمِكَ؛ خواهرم! از وقتی که از مدینه حرکت کردیم، تو را متبسم ندیده بودم، اینک چه شده است که بر لبانت تبسم نقش بسته است؟».

عرض کردم: برادر جان! لبخندم به خاطر چیزهایی است که از «بنی هاشم» و «اصحاب» مشاهده کردم.

فرمود:

صفحه ۴۱۲

«یا أُخْتَاهُ أَعْلَمِي، إِنَّ هَؤُلَاءِ أَصْحَابِي مِنْ عَالَمِ الدَّرِّ، وَبِهِمْ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) هَلْ تُحِبِّينَ أَنْ تُنْظَرِي إِلَيَّ ثِيَابَ أَقْدَامِهِمْ؛ خواهرم! بدان، اینان از عالم ذر یاران

من بودند و جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مژده آنان را به من داده بود. آیا دوست داری پایداری آنان را مشاهده کنی؟».

گفتم: آری!

فرمود: به پشت خیمه برو!

زینب(علیها السلام) در ادامه فرمود: من به پشت خیمه رفتم.

برادرم ندا داد:

«أَيْنَ إِخْوَانِي وَبُنُو أَعْمَامِي؛ برادران و پسرعموهایم کجایند؟».

بنی هاشم همگی برخاسته و عباس جلوتر از آنان گفت: بله، چه می فرمایید؟

امام فرمود:

«أُرِيدُ أَنْ أُجِدَّ لَكُمْ عَهْدًا؛ مِى خَوَاهِمِ تَجْدِيدِ پیمانِ كُنم».

همه بنی هاشم حاضر شدند و امام (علیه السلام) فرمود بنشینید! همگی نشستند آنگاه امام ندا داد:

«أَيْنَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ أَيْنَ زُهَيْرُ أَيْنَ هِلَالُ، أَيْنَ

الأصحابُ؟؛ حبيب بن مظاهر، زهير، هلال و دیگر یارانم کجایند؟».

همگی پیش آمدند و جلوتر از همه حبيب بن مظاهر عرض کرد: بله یا اباعبدالله (علیه السلام).

همگی شمشیر به کف حاضر شدند و امام (علیه السلام) فرمود: بنشینید و آنان نشستند، آنگاه حضرت خطبه رسایی خواند و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي اعْلَمُوا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسَ لَهُمْ قَضِيَّةٌ سِوَى قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعِي وَ أَنَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ فِي

صفحه ۴۱۳

سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ؛ یارانم! بدانید اینان جز شهید کردن من و شهادت کسانی که با من باشند، هدفی ندارند و من از کشته شدن شما بیمناکم. اکنون از شما بیعتم را برداشتم، هر کس از شما قصد بازگشت دارد در این سیاهی شب برگردد».

در این هنگام بنی هاشم و اصحاب برخاسته و در پایداری و استقامت خویش سخن ها گفتند. وقتی که امام چنین دید فرمود:

«إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَىٰ مَنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ؛ اکنون که چنین است پس سر بردارید و جایگاهتان را در بهشت بنگرید».

با این سخن امام (علیه السلام) پرده از جلو دیدگان آنان کنار رفت و منزل ها و جایگاه خود را در بهشت دیدند و همگی برخاستند و شمشیرها را کشیده، عرض کردند: یا اباعبدالله به ما اجازه بده که بر این گروه یورش بریم و با آنان بستیزیم تا آنچه را که خدا در حق ما و آنان بخواهد به انجام رساند.

امام (علیه السلام) فرمود:

«اجلسوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ امْرَأَةٌ فَلْيَنْصِرِفْ بِهَا إِلَىٰ بَنِي أَسَدٍ؛ بنشینید! رحمت خدا بر شما

باد

و خدا به شما جزای خیر دهد هر کس زنی به همراه دارد، وی را به قبیله بنی اسد بسپارد».

علی بن مظاهر (یکی از یاران امام(علیه السلام)) برخاست و عرض کرد: سرورم برای چه؟

امام(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّى بَعْدَ قَتْلِي وَ أَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِّى / بعد از شهادت من، زنانم اسیر می شوند و من از اسیری زنانتان بیمناکم!».

علی بن مظاهر به خیمه اش برگشت. همسرش به احترام برخاست و تبسم کنان به استقبالش شتافت، علی بن مظاهر گفت: مرا واگذار! الا-ن چه وقت تبسم است؟ گفت: ای فرزند مظاهر، من خطبه فرزند فاطمه(علیها السلام) را شنیدم ولی در پایان آن صدای هممه

صفحه ۴۱۴

نگذاشت که بفهمم امام(علیه السلام) چه می فرماید. علی بن مظاهر گفت: همسرم امام(علیه السلام) به ما دستور داد: «هر کس همسرش همراه اوست وی را نزد عموزادگانش (قبیله بنی اسد) برگرداند چون من فردا شهید می شوم و زنانم اسیر می گردند».

زن گفت: می خواهی چه کنی؟

پاسخ داد: برخیز تا تو را به نزد عموزادگانت ببرم.

زن برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و گفت: به خدا سوگند! تو با من منصفانه رفتار نکردی، آیا تو می پسندی که دختران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اسیر شوند و من در امان باشم، چادر از سر زینب(علیها السلام) بردارند و من پوشیده بمانم! آیا تو می پسندی گوشواره های دختران زهرا(علیها السلام) را برابند و گوشواره های من زینت گوشم باشند؟

آیا می پسندی که تو نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رو سفید باشی و من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام) رو سیاه؟!

به خدا سوگند شما مردان را یاری می

کنید و ما زنان را.

پس علی بن مظاهر گریان به نزد امام(علیه السلام) برگشت، امام به وی فرمود: «چرا گریه می کنی؟».

عرض کرد: سرورم! همسرم جز یاری شما را قبول نمی کند.

امام(علیه السلام) گریست و فرمود:

«جَزَيْتُمْ مِنَّا خَيْرًا، خداوند به شما از جانب ما جزای خیر دهد.» (۱)

آیا تاریخ جهان همانند این ایثار و فداکاری به خاطر دارد؟

آیا این گونه اخلاص و از خود گذشتگی و شهادت آمیخته با معنویت و ایمان، در هیچ گروهی نسبت به پیشوایش دیده شده است؟!

پاورقی

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۲.

صفحه ۴۱۵

نه تنها بستگان و خویشان که یاران و دوستان و همزمان، همه پرورش یافته یک مکتبند و شاگردان یک آموزگار.

نه تنها مردان، که زنان هم همان روحیه فداکاری را دارند، گویی همه از یک پستان شیر نوشیده اند؟

وه! چه زیبا و باشکوه است سخن همسر علی بن مظاهر که به شوهرش می گوید:

«آیا می پسندی تو در قیامت در برابر رسول خدا رو سفید باشی و من در پیش زهرا(علیها السلام) رو سیاه».

آری این است جالب ترین صحنه های ایثار!

۶۷ خون های شهیدان را به آسمان هدیه می برند!

به هنگام سحر، امام حسین(علیه السلام) به خوابی سبک فرو رفت، و چون بیدار شد فرمود: «می دانید هم اکنون در خواب چه دیدم؟».

اصحاب گفتند: ای پسر پیغمبر! چه دیدی؟

فرمود:

«رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَسَنِي، وَ فِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَ أَظُنُّ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعِيدَ ذَلِكَ حَيْدِي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي: «يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدٌ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ اسْتُبْشِرَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ

أَهْلُ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَّلْ وَلَا تُوَخِّرْ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ. فَهَذَا مَا رَأَيْتُ وَ قَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ».

«سگانی را دیدم که به من حمله می کنند تا مرا پاره پاره کنند، و در میان آنها سگی دو رنگ دیدم که نسبت به من از دیگر سگ ها بیشتر حمله می کرد! گمان می کنم که

صفحه ۴۱۶

قاتل من مردی دو رنگ و ابرص باشد! و در دنباله این خواب، جدّم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من می فرمود: «فرزندم! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمانها و فرشتگان عالم بالا از مژده آمدنت شادمانند. امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز! این فرشته ای است که از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد (و برای فرشتگان هدیه برد!).»

یاران من! این خواب گویای آن است که پایان عمر نزدیک شده است و بانگ رحیل و کوچیدن از دنیا به صدا درآمده است، که در آن شکی نیست».(۱)

این گرانبهاترین هدیه ای است که از زمین به سوی آسمانها فرستاده می شود، هدیه خون شهیدان، هدیه خون سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام).

و چه بهتر که این شهادت به دست پلیدترین انسان نماها باشد. انسان هایی درنده خو و زشت سیرت که همچون سگان پلید وحشی هستند و نسبت به هیچ کس رحم نمی کنند حتّی اگر او یکی از

شریف ترین فرزندان آدم باشد.

۶۸ آخرین توشه!

امام(علیه السلام) در آن شب روی به یاران خود کرد و فرمود:

«قَوْمُوا فَأَشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا وَ اغْتَسَلُوا وَ اغْسِلُوا نِيَابِكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانِكُمْ؛ برخیزید و آب بنوشید که این آخرین توشه شماست، و وضو گرفته و غسل کنید و لباس های خود را بشوید تا کفن های شما باشد!».

امام(علیه السلام) نماز صبح را با اصحابش خوانده و به سپاه خود آرایش جنگی داد، و امر کرد خندقی را که در پشت خیمه ها حفر کرده بودند و از نی و هیزم انباشته کردند؛

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳ و فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۸۱ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۱۷

آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت حمله کند و کارزار تنها از سوی مقابل باشد.(۱)

راستی چه ساده و آسان سخن از شهادت در میان امام(علیه السلام) و پیروانش گفته می شود، چنان جمال کعبه دیدار محبوب، آنها را به سوی خود می کشاند که خارهای مگیلان در نظرشان همچون حریر می آید!

و به راستی برای رهروان این راه، چه درس بزرگ و جالبی است که شنیدن این سرگذشت، آنها را بر سر شوق می آورد، و می گویند ای کاش ما هم در آن حلقه بودیم!

۶۹ مناجات صبح عاشورا

از امام علی بن الحسین(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: در روز عاشورا آن هنگام که سپاه دشمن حمله‌ور شد، امام(علیه السلام) دست های خود را به دعا بلند کرد و به پیشگاه الهی عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِئِي ثِقَةٌ وَعِيْدَةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يُضَعِّفُهُ فِيهِ الْفُؤَادُ

وَ تَقَاتِلْ فِيهِ الْحَيْلَةَ، وَ يَخْذِلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمِتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتُهُ بِكَ وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغَبَهُ مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَ كَشَفْتُهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ؛ خداوند! تو تکیه گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی، چه بسا اندوهی که قلب، در آن ناتوان و چاره در آن اندک و دوست در آن خوار می شد و دشمن شماتت می کرد و من همه آنها را به پیشگاه تو آوردم و شکوه نمودم، تا از همگان بریده و تنها به تو رو آورده باشم و تو مرا از آن گرفتاریها نجات بخشیدی، تو ولی هر نعمت، و صاحب هر کار نیک و خیر و منتهای

پاورقی

۱. امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۰ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶-۳۱۷.

صفحه ۴۱۸

هر مقصودی». (۱)

جالب این که امام (علیه السلام) در این مناجات در آن روز بحرانی و خطرناک تقاضای خاصی از خداوند نمی کند؛ چرا که می داند شاهد مقصود یعنی شهادت را در آغوش خواهد کشید و درسی پایدار برای همه انسانها تا دامنه قیامت از خود به یادگار می گذارد.

او فقط اعتماد کامل و توکل خود را به لطف بی پایان پروردگار ابراز می دارد.

۷۰ خطبه صبح عاشورا

پس از آن امام (علیه السلام) برابر سپاه دشمن آمد در حالی که به صفوف سیل آسای آنان و عمر بن سعد که میان اشراف کوفه ایستاده بود می نگریست، فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، مُتَصَرِّفَهُ

بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ عَرَّتِهِ وَ الشَّقِيُّ مِنْ فِتْنَتِهِ، فَلَا تُعَزِّنْكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَقَطُّعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَ تُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا، وَ أَرَاكُمْ قَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسَیْخَطْتُمْ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَ أَحْبَلَ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَبَّتْكُمْ رَحْمَتَهُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَ بِنَسِ الْعَبِيدِ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى دُرِّيَّتِهِ وَ عَثَرْتَهُ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ، فَانْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبًّا لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

«حمد و ستایش خدایی راست که دنیا را آفرید و آن را، خانه فنا و زوال قرار داد، که همواره اهلش را از حالی به حال دیگر درآورد، فریب خورده کسی است که دنیا او

پاورقی

۱. ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۷-۴۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۱ (با مختصر تفاوت) و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴.

صفحه ۴۱۹

را فریب دهد و نگون بخت کسی است که دنیا او را مفتون خود کند (مراقب باشید!) این دنیا شما را نفریبد، که دنیا امید هر کسی را که به او دل ببندد، قطع می کند و طمع آزمندان به خود را می خشکاند، شما را می بینم که تصمیم بر کاری گرفته اید که خداوند را خشمگین ساخته و روی کریمانه اش از شما برتافته و عذابش را بر شما نازل کرده و رحمتش را از شما دریغ داشته است.

خدای ما چه پروردگار خوبی است و شما چه بندگان بدی هستید (به ظاهر) اقرار به طاعت او

کرده و به پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده اید، ولی برای قتل و کشتن فرزندان و ذریه اش هجوم آوردید! به یقین شیطان بر شما چیره شده و شما را از یاد خدا غافل کرده است. مرگ بر شما و برخواسته هایتان! همه ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان جماعتی هستند که بعد از ایمان، کافر شدند. دور باد رحمت پروردگار از ستمگران».

در این هنگام عمر بن سعد رو به اشراف کوفه کرد و گفت: وای بر شما! با او تکلم می کنید؟! به خدا سوگند! این فرزند همان پدری است که اگر یک روز هم به سخنش ادامه می داد از گفتن باز نمی ماند. پس پاسخش را بگویید. در این هنگام، شمر جلو آمد و گفت: ای حسین! اینها چیست که می گویی؟ به گونه ای سخن بگو که ما بفهمیم!

امام (علیه السلام) فرمود:

«إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَ لَا اِنتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ خَدِيجَةُ زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ، وَ لَعَلُّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ / از خدا بترسید و دست از کشتن من بردارید، زیرا کشتن من و هتک حرمت من، جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و جدّه من خدیجه، همسر پیغمبر شماست، و شاید این سخن پیامبر به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و

صفحه ۴۲۰

حسین، دو آقای جوانان اهل بهشتند».(۱)

۷۱ توجه به حقوق مردم حتی در روز عاشورا

موسی بن عمیر از پدرش نقل می کند که امام (علیه السلام) (در روز عاشورا) به من فرمود:

«نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ نَادِ بِهَا

فِي الْمَوَالِي فَأَيُّ سَجَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ أَخَذَ مِنْ حَسَنَاتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؛ (میان همه یارانم) اعلام کن

هر کس دینی بر عهده دارد با من کشته نشود ؛ زیرا که من از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) شنیدم فرمود: «هر کس از دنیا برود و دینی بر ذمه داشته باشد، از حسنات وی در فردای قیامت برداشته می شود».

در نقل دیگری آمده است که عمیر انصاری گفت: امام (علیه السلام) به من فرمود:

«نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُقَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَدْعُ لَهُ وَفَاءً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ ؛ (میان مردم اعلام کن هر کس بدهکار است در رکاب

من پیکار نکنند، زیرا هر کس از دنیا برود در حالی که دینی بر عهده اش باشد که چاره ای برای آن نکرده باشد گرفتار دوزخ می شود».

مردی برخاست و گفت: همسرم پذیرفت که از طرف من بپردازد. امام (علیه السلام) پاسخ داد:

«وَمَا كِفَالَةُ امْرَأَةٍ، وَهَلْ تَقْضَى امْرَأَةٌ ؛ کفالت آن زن چه فایده ای دارد؟ آیا او قدرت دارد چنین کند؟!». (۲)

راستی عجیب است که انسانی در بحرانی ترین شرایط، حتی به بدهکاری های

پاورقی

۱ . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵-۶.

۲ . احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۴۲۹.

صفحه ۴۲۱

اصحاب و یاران خود به مردم توجه داشته باشد و راضی نشود بدهکاران همراه او پیکار کنند و شهید شوند ؛ مبادا حقوق مردم از دست برود.

این برنامه را با کار کسانی مقایسه کنید که سراسر زندگی آنها انباشته از حرام و حقوق مردم بوده و

کمترین اهمیتی برای آن قائل نبودند، اصلاً چیزی را به نام «حق الناس» باور نداشتند!!

۷۲ سازندگی در صبح عاشورا

امام (علیه السلام) در صبح روز عاشورا پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ، كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقُّ بِالْبَقَاءِ، وَ أَوْلَى بِالرِّضَى، وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٌ، وَ نَعِيمُهَا مُضْمَجِلٌّ، وَ سُرُورُهَا مُكْمَهْرٌ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَ الدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

«ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا دوری نمایید، اگر دنیا برای کسی می ماند و یا کسی در آن می ماند، پیامبران به بقا شایسته تر بودند (چرا که آنان) به جلب رضایت، سزاوارتر و به قضای الهی خشنودتر بودند و حال آنکه خداوند دنیا را برای آزمایش و امتحان و اهل آن را برای فنا و زوال آفریده است. تازه های آن کهنه می شود و نعمت هایش نابود می گردد و شادمانی آن آمیخته با غم است. چرا که صفحه دنیا منزلی است ناپایدار و خانه ای است که به ناچار باید از آن رخت بر بست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.» (۱)

پاورقی

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

صفحه ۴۲۲

از آنجا که سرچشمه همه گناهان و جنایات حبّ دنیا، حبّ جاه و مقام و مال و ثروت و شهوات است، امام (علیه السلام) برای بیدار ساختن مخاطبان سعی می کند با هشدارهای مکرر دلباختگی در برابر زر و زینت دنیا

را از دلها بیرون کند، شاید در طریق صحیح گام بردارند و پیش از آن که فرصتها از دست برود به خود آیند، به یقین یاران با وفای او از این نظر ساخته شده بودند ولی افسوس که دشمنان چنان مست شهوات بودند که این گفتارهای انسان ساز آنها را بیدار نکرد!

۷۳ خطابه شورانگیز امام (علیه السلام) به هنگام صف آرای دشمن

هنگامی که سپاه دشمن آماده حمله شد، امام حسین (علیه السلام) مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شد و با صدای بلند، به طوری که همگی صدای آن حضرت را می شنیدند، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمِعُوا قَوْلِي، وَلَا تَعْجَلُونِي حَتَّى أَعْظُمَكُمْ بِمَا لَحَقَّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَحَتَّى أَعْتَذِرُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي وَصَدَّقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَشِدَّاءُ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ هَانِ أَي مَرْدَم! سَخَنَ مَرَا بَشْنُويد، وَبِرَاي كَشْتَن مَن شَتَاب مَكْنيد، تَا شَمَا رَا بَه

چیزی که حق شما بر من است، موعظه کنم و دلیل آمدنم را به این دیار با شما در میان بگذارم. اگر سخنم را پذیرفته و گفتارم را تصدیق کردید و انصاف دادید، سعادت مند خواهید شد و اگر عذر من را نپذیرفته و از مسیر عدل و انصاف کناره گرفتید، (هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید)».

سپس این آیات را که اتمام حجت در برابر قوم لجوجش بود تلاوت فرمود:

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا

صفحه ۴۲۳

تَنْظُرُونِي)؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، (تمام جوانب کارتتان را بنگرید) سپس مهلتم ندهید».(۱)

«إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ

الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ) / ولی و سرپرست من خدایی است که قرآن را نازل کرده و او ولایت و سرپرستی همه صالحان را برعهده دارد». (۲)

خواهران و دختران امام با شنیدن این سخنان، گریستند و صدایشان به زاری برخاست. امام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر (علیه السلام) را به سوی آنان فرستاد و فرمود:

«أَسْكُتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ؛ آنان را آرام کنید. به جانم سوگند! پس از این بسیار خواهند گریست».

چون آنها ساکت شدند، حمد و ثنای الهی را بجا آورد و خدا را به عظمت یاد کرد و بر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و فرشتگان خدا و پیامبران الهی درود فرستاد، چنان با شیوایی و فصاحت سخن گفت که راوی می گوید: به خدا سوگند! سخنی با این زیبایی، نه پیش از آن و نه بعد از آن از کسی نشنیدم.

امام (علیه السلام) در ادامه سخن خود فرمودند:

«أَمَا بَعْدُ، فَانْسَبُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَائِبُوا، فَانظُرُوا هَلْ يَجِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟! أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ (صلى الله عليه وآله)، وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، أَوْ لَيْسَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي؟ أَوْ لَيْسَ جَفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارِ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟!

پاورقی

۱. یونس، آیه ۷۱.

۲. اعراف، آیه ۱۹۶.

صفحه ۴۲۴

أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِيضٍ فِيكُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ لِي وَ لِأَخِي: «هَذَا ابْنُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟!».

«فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَ هُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذْبًا مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يُمَقِّتُ عَلَيْهِ أَهْلَهُ، وَ يَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَقَهُ.

وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ

إِنَّ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ، أَوْ أَبَا سَعِيدِ الْخَدْرِيَّ، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ، أَوْ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِي وَ لِأَخِي، أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي؟!».

«ای مرد مصفحه نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم؟ و به خود آید و نفس خود را مورد خطاب و سرزنش قرار دهید. آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟»

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین و پسر عموی او نیستم؟ همان کسی که قبل از همه، ایمان آورد و رسول خدا را به آنچه از جانب خدای آورده بود تصدیق کرد؟!»

آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست! و آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا شما نمی دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره من و برادرم فرمود: «این دو سرور جوانان اهل بهشتند؟».

اگر سخنان حق مرا تصدیق کنید به نفع شماست، به خدا سوگند! از زمانی که دانستم خداوند نسبت به دروغگویان خشم می گیرد، و دروغ پردازان زیان خواهند دید، هرگز آهنگ دروغ نکرده ام و اگر کلام مرا باور نکردید، در میان شما افرادی هستند که اگر از آنها پرسید، به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید. آنان

صفحه ۴۲۵

به شما خبر خواهند داد که خودشان این سخن را از پیامبر خدا شنیده اند که آن را در حق

من و برادرم فرموده است. آیا این گواهی‌ها سبب نمی‌شود که دست از قتل من بردارید؟».

در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت: او تنها خداوند را به زبان می‌پرستد اگر بداند که چه می‌گوید، (و سخنانش نامفهوم است).

حبيب بن مظاهر در پاسخ گفت: به خدا سوگند! من تو را می‌بینم که خدا را به هفتاد زبان (آمیخته با انواع شک و تردیدها و ضد و نقیض‌ها) پرستش می‌کنی! و من گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی؛ نمی‌فهمی که امام چه می‌گوید!! خداوند بر دل تو مهر زده است.

سپس امام (علیه السلام) چنین ادامه داد:

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشْكُرُونَ أَثْرًا مَا إِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مَنْ غَيْرُكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً.

أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلِ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْ مَالِ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحِهِ؟».

«اگر به این سخن شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟! به خدا سوگند که در شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری در میان شما و غیر شما جز من نیست.

به من بگوئید: آیا کسی را از شما کشته‌ام که از من خونبهای او را می‌طلبید؟ آیا مالی را از شما برده‌ام و یا کسی را مجروح ساخته‌ام که قصاص آن را از من مطالبه می‌کنید؟!».

سکوت سنگینی بر سپاه دشمن سایه انداخته بود و کسی سخن نمی‌گفت.

آنگاه امام (علیه السلام) فریاد برآورد و فرمود:

«يَا شَبَثُ بْنُ رَبْعِيِّ، وَيَا حَجَّارَ بْنَ

تَكْتُبُوا إِلَيَّ: «أَنْ قَدْ أُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ أَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ طَمَّتِ الْجِمَامُ وَ إِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدٌ، فَاقْبَلْ؟!» ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث!

ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه نوشتید که درختان ما ثمر داده است و باغها سرسبز شده و چاه ها پر آب گشته و تو در سرزمینی پا می گذاری که لشکری آراسته و انبوه در خدمت تو است، پس به سوی ما بیا!.

آنان در پاسخ گفتند: ما چنین نامه ای نوشتیم!

امام فرمود:

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ! آری به خدا سوگند! شما این نامه را نوشتید».

سپس افزود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَادْعُونِي أَنْضِرِفْ عَنْكُمْ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ! ای مردم! اگر از آمدن ما به این دیار ناخشنودید، پس ما را رها کنید تا به سرزمین امنی برویم».

قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی زیر پرچم پسر عمویت (یزید) در آیی! چرا که به آنچه که دوست داری می رسی و از آنان بدی نخواهی دید!

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَحَقُّهُ أَثْرِيْدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ؟! لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَ لَا أَقْرَأُ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ!؛ تو برادر

همان برادری (تو همانند برادرت محمد بن اشعث هستی که مسلم را در کوفه به شهادت رساند) آیا می خواهی بنی هاشم، بیشتر از خونهای مسلم بن عقیل را از تو طلب کنند؟ نه! به خدا سوگند دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست آنان

نخواهم گذاشت و مانند بردگان نیز تسلیم نخواهم شد. (یا فرار نخواهم کرد)».

آنگاه ادامه داد:

صفحه ۴۲۷

«عِبَادَ اللَّهِ! اِی بندگان خدا!» «وَ اَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ» اِمن به پروردگار خود و پروردگای شما پناه می برم از این که مرا متهم کنید». (۱) و نیز افزود: «(اَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ) اِمن به پروردگارم و پروردگای شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد». (۲)

آنگاه مرکب خود را خواباند و به «عقبه بن سمعان» فرمود تا زانوان مرکب را ببندد (اشاره به این که من آغازگر جنگ نیستم) و آنان آهنگ حمله کردند. (۳)

این رساترین و گویاترین اتمام حجت امام (علیه السلام) در روز عاشورا بود که همه گفتنی ها را گفت، تا در تاریخ ثبت گردد و به گوش همگان برسد.

امام (علیه السلام) با این خطبه غرّای نقاب مکر و فریب را از چهره بنی امیه کنار زد و مسلمانان را به خطرات جدی حکومت این ستمگران بی ایمان و بی رحم آشنا ساخت.

امام (علیه السلام) با این خطبه ثابت کرد که آنها آگاهانه تنها یادگار و فرزند پیامبر خود را می کشند، بی آن که کوچکترین خطایی از او سرزده باشد و به این طریق، توحش و بی ایمانی خود را ثابت کردند.

امام (علیه السلام) با این که پیشنهاد امان در صورت تسلیم به او داده شد، ولی هرگز ننگ تسلیم در برابر ظالمان را نپذیرفت، و سر در برابر خود کامگان بی ایمان فرود نیاورد. شهادت را بر همه چیز ترجیح داد و آگاهانه بهای این آزادی را پرداخت، تا پیشوای آزادگان جهان باشد، و سرمشقی برای همه ملت‌های دربند.

پاورقی

۲. با استفاده از سوره غافر، آیه ۲۷. در سوره غافر به جای اَعُوذُ، «إِنِّي عُدْتُ» آمده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ارشاد شیخ مفید، ص ۴۴۸-۴۵۰ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶-۷ (با مقداری تفاوت).

صفحه ۴۲۸

۷۴ خطبه حماسی امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن

«عمر بن سعد» سپاه خود را برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) آراست و پرچم ها را در جای خود برافراشت، و امام نیز سپاه خود را به میمنه و میسره و قلب، نظام بخشید. سپاه ابن سعد از هر طرف بر امام حسین (علیه السلام) احاطه کردند و حلقه محاصره را بر آن حضرت و یارانش تنگ کردند.

امام (علیه السلام) در برابر سپاه کوفه ایستاد و از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آنان نپذیرفتند!! امام به آنها فرمود:

«وَيُلْكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ انْخَلَتْ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مِلْتَّ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيُلْكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟».

«وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟! من شما را به راه راست دعوت می کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می شود، و هر کس از من نافرمانی کند هلاک خواهد شد.

شما از دستور من سرپیچی می کنید و به سخنانم گوش فرا نمی دهید، چرا که هدایای شما (جوایزی که برای کشتن من گرفتید) تنها از راه حرام بوده و شکم هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دلهای

شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟».

در اینجا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند: گوش فرا دهید! پس از سکوت آنها، امام فرمود:

«تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ، أَفَحِينَ اسْتَضِيَّ رَحْتُمُونَا وَالْهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي رِقَابِنَا، وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَاهَا عَدُوُّكُمْ

صفحه ۴۲۹

وَ عَادُونَا فَأَصِيبِحْتُمْ إِبَّأَ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَ يَدَا عَلَيْهِمْ لِأَعْيَادِكُمْ، بَغَيْرِ عَدْلِ أَفْسُوهُ فِيكُمْ، وَ لَا أَمَلَ أَصِيبِحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ، وَ حَسِيسُ عَيْشِ طَمَعْتُمْ فِيهِ، مَنْ غَيْرِ حَدَثِ كَانَ مِنَّا، وَ لَا رَأَى تَفَيْلَ لَنَا.

فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونَا وَ تَرَكْتُمُونَا، تَجَهَّزْتُمُوهَا وَ السَّيْفُ لَمْ يَشْهَرَ، وَ الْجِأَشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْيُ لَمْ يُسَيِّتْ حَصْفٌ، وَ لَكِنْ أَشِيرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرِهِ الدُّبَا، وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتِدَاعِي الْفِرَاشِ، فَقُبْحًا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَتِ الْأُمَمِ، وَ شِدَاذِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبَذَهُ الْكِتَابِ، وَ نَفَثَهُ الشَّيْطَانِ، وَ عُصَبَهُ الْأَثَامِ، وَ مُحَرَّفِي الْكِتَابِ، وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ، وَ قَتَلَهُ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مُبِيرِي عَتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحَقِي الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤَذِي الْمُؤْمِنِينَ، وَ صُرَاخِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.

وَ أَنْتُمْ إِبْنِ حَرْبٍ وَ أَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَانَا تَخَذِلُونَ، أَجِلْ! وَ اللَّهُ الْخَذِلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوَارَثَتْهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحْبَثَ شَيْءٍ سَتَنَخًا لِلنَّاصِبِ وَ أَكَلَهُ لِلْغَاصِبِ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْفُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ.

أَلَا إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلِ وَ الدَّلِّهِ، وَ هِنَهَاتَ مَا آخِذُ الدَّيِّيَّةَ

أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ، وَجِدُودٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ، وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ، لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ،
أَلَا قَدْ أَعْدَرْتُ وَ أَنْدَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَا حِفٌّ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلْبِهِ الْعِتَادِ، وَ خَذَلَهُ الْأَصْحَابُ».

«ای مردم! هلاکت و اندوه همیشگی بر شما باد! آیا با آن شور و شوق فراوان که ما را به یاری خویش طلبیدید، و ما برای
فریاد رسی به سوی شما شتافتیم و به یاری تان برخاستیم، روا بود شمشیری را که برای دفاع از ما به دست گرفته بودید به روی
ما بکشید؟ و آتش فتنه ای که دشمن شما و ما فراهم ساخته بود بر ضد ما

صفحه ۴۳۰

شعله‌ور سازید؟! یک پارچه بر ضد دوستانان و به یاری دشمنانان برخاستید. بی آن که آنان در میان شما به عدل رفتار کرده
باشند و آرزویی از شما برآورده سازند به جز اندک مال حرام و زندگی پستی که بدان طمع دارید و بی آن که از ما گناهی
سرزده باشد، یا سخن ناروایی گفته باشیم؟

پس وای بر شما! که از ما روی بر تافته و از یاری ما سر باز زدید. آنگاه که شمشیرها در نیام و دلها آرام، و فکرها بی تشویش
بود، شما آتش فتنه را آماده ساختید و مانند مور و ملخ از هر سو به جانب ما روی آوردید و بسان پروانه‌ها از هر سو هجوم
آوردید. پس رویتان زشت باد! شما باید همان طاغوت‌های این امت، و بازماندگان احزاب، و رها کنندگان کتاب و پیروان
شیطان و گروه گناهکاران و تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان سنت پیامبر (صلی الله

علیه و آله) و کشندگان فرزندان انبیا و نابود کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان ناپاکان به صاحبانِ نسبهای پاک و آزار دهندگان مؤمنان و فریاد رسان رهبران استهزاگر که قرآن را پاره پاره کردند.

شما به پسر حرب (معاویه) و پیروانش تکیه می کنید و دست از یاری ما بر می دارید؟! آری به خدا سوگند! که این پیمان شکنی خوی دیرینه شماست و ریشه های وجود شما بر آن استوار گشته و شاخه های شما از آن رشد یافته و دلهای شما بر آن روئیده و سینه های شما با آن پوشیده است.

شما برای باغبان خود پلیدترین نهال، ولی برای تجاوزکاران غاصب، لقمه ای گوارا و لذیذید! لعنت خدا بر پیمان شکنانی که میثاق های محکم خود را شکستند. شما خدا را ضامن پیمانهای خود قرار داده بودید، به خدا سوگند شما همان پیمان شکنان هستید!.

هان بهوش باشید! که این (یزید) ناپاک زاده، فرزند ناپاک زاده مرا در میان دو انتخاب قرار داده است: کشته شدن یا قبول ذلت و چقدر دور است که ما تن به ذلت

صفحه ۴۳۱

دهیم، (۱) خداوند و پیامبر او هرگز برای ما ذلت و زبونی نمی پسندند و نیاکان پاک سرشت و دامن های پاکی که ما را پرورانده اند و بزرگ مردان غیرتمند و انسان های با شرافت این را از ما نمی پذیرند. هرگز! ما هیچگاه فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نخواهیم داد. بدانید من با شما اتمام حجت کردم و شما را از عاقبت کارتان بیم دادم. به هوش باشید! من با همین خاندان و یاران اندک و آمادگی کم، با شما پیکار می کنم (و آماده شهادتم!).

آنگاه

این اشعار را خواند:

فَإِنْ نَهَرَمُ فَهَرَامُونَ قَدَمًا

وَإِنْ نُهَرَمُ فَغَيْرُ مُهَرَّمِينَا

وَ مَا أَنْ طَبْنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ

مَنَايَانَا وَ دَوْلَهُ آخِرِينَا

«اگر ما در جنگ، دشمن را درهم بشکنیم، این شیوه دیرین ما است و اگر (به ظاهر) شکست بخوریم، باز هم شکست از ما نیست (و در حقیقت دشمنان ما شکست خورده اند). ترس زبیده ما نیست ولی اینک دولت و حکومت دیگران با کشتن ما هموار گشته است.»

(آنگاه ادامه داد که:)

«أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعِيدَهَا إِلَّا كَرَيْثَ مَا يَزَكُبُ الْفَرَسَ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ، (إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصَةِ بُيُوتِهِمْ إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۲) اللَّهُمَّ أَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَيْتَنِي يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيفٍ يُسْقِيهِمْ كَأْسًا مُضْبِرَةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا، قَتَلَهُ بِقَتْلِهِ وَ ضَرَبَهُ بِضَرْبِهِ،

پاورقی

۱. در کتاب احتجاج (ج ۲، ص ۹۹) به این تعبیر آمده است: «قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي! هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ.»

۲. هود، آیه ۵۶.

صفحه ۴۳۲

يُنْتَقِمُ لِي وَ لِأَوْلِيَائِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَأِنَّهُمْ عَرُونَا وَ كَذَّبُونَا وَ خَدَلُونَا، وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنْبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»

«شما پس از من چندان باقی نخواهید ماند، مگر به مقدار سوارکاری که بر مرکب خود سوار شود. روزگار چون سنگ آسیا بر شما بگردد (و شما را به کیفر کردارتان برساند). این پیشگویی از آینده را پدرم از جدّم پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) به من خبر داده است.»

خویش و همراهان خود را جمع کنید و همگی با من پیکار کنید و مهلتم ندهید، که من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده ام «و هیچ جنبنده ای نیست مگر این که زمام امورش به دست خداست. پروردگارم بر راهی راست است».

خداوندا! باران را از آنان دریغ دار، و سال های قحطی، بسان خشکسالی زمان یوسف، بر آنان پدید آور، و آن فرزند ثقیف (حجاج) را بر آنها مسلط ساز تا جام زهر ذلت و حقارت را بر کامشان فرو ریزد و کسی را در میانشان سالم وامگذارد تا آنجا که در برابر هر قتلی که انجام داده اند به قتلی و در برابر هر ضربه ای که زده اند، به ضربه ای گرفتار شوند و انتقام خون من و دوستان و اهل بیتم را از اینها بگیرد. چرا که اینها به ما نیرنگ زدند و ما را تکذیب کرده و بی یاور گذاردند.

خدایا! تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده و به سوی تو بازگشت می نمایم که بازگشت همه به سوی توست».

سپس امام (علیه السلام) فرمود:

«أَيْنَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؟ اذْعُوا لِي عُمَرَ! / عمر بن سعد کجاست؟ او را نزد من بخوانید!».

عمر سعد را در حالی که راضی به این ملاقات نبود، فرا خواندند.

امام (علیه السلام) به او فرمود:

«يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتَلَنِي؟ تَزْعَمُ أَنْ يُؤَلِّكَ الدَّعِيُّ ابْنُ الدَّعِيِّ بِبِلَادِ الرُّيِّ وَ جُزْجَانِ، وَاللَّهِ لَا

صفحه ۴۳۳

تَتَهَنُّ بِجَدْلِكَ أَيْدَاءً، عَهْدًا مَعْهُودًا، فَاصْبِرْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَإِنَّكَ لَا تَفْرُحُ بِعِيدِي بِمَدُنِيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَ لَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصِيٍّ بِهِ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتْرَاهُ الصَّبِيَانُ وَ يَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ / یا عمر تو می

خواهی مرا به قتل برسانی؟ گمان می کنی که آن مرد ناپاک

فرزند ناپاک (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می بخشد؟ به خدا سوگند که هرگز طعم خوش آن روز را نخواهی چشید. این پیمانی است (الهی) غیر قابل تغییر، هر چه از دستت برآید انجام ده، که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت شادمان نخواهی شد، گویی می بینم سر تو را در کوفه بر «نی» افراشته و کودکان آن را هدف قرار می دهند و به آن سنگ می زنند!». (۱)

آنها که به نهج البلاغه علی (علیه السلام) آشنا هستند می دانند، کار امام (علیه السلام) و برنامه او مانند پدرش علی (علیه السلام) روشنگری و بیدارسازی بود، و از طرق مختلف این هدف الهی را دنبال می کرد، تا نسبت به آنها که اندک امیدی به هدایتشان هست، اتمام حجت شود.

گاه از طریق تشویق و بشارت، گاه از طریق عواطف انسانی، گاه به وسیله اعتقادات دینی و مذهبی، و گاه از طریق انذار و تهدید به عذاب های الهی، این هدف را پی گیری می کرد. ولی افسوس آن گروه ستمگر و خیره سر، کمترین لیاقت هدایت را نداشتند و در گرداب دنیاپرستی آن چنان غوطهور بودند، که به گمان آب، در پی سراب می دویدند!

تمام قرائن و شواهد نشان می دهد که امام (علیه السلام) و یارانش کاملاً از شهادت خود خبر داشتند، و کمترین ترسی از این نظر به خود راه نمی دادند.

آنها مرگ شرافتمندانه را در زیر ضربات تیر و خنجر و شمشیر، بر زندگی توأم با ذلت در سایه کاخ های پر شکوه ترجیح داده بودند،

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶-۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸-۱۰.

صفحه ۴۳۴

کمترین تردیدی دیده نمی شود؛ چون می دانستند این مرگ مایه حیات جاویدان، و مایه حیات جامعه اسلامی و بیداری آنها و نجات اسلام از چنگال احزاب جاهلی و منافقان است، گوارا باد بر آنها، گوارا باد، هَنِئِلاً لَهُمْ ثُمَّ هَنِئِلاً لَهُمْ.

۷۵ اعتراف کوفیان در مقابل منطق گویای امام (علیه السلام)

امام (علیه السلام) در مقابل لشکر در حالی که بر شمشیر خود تکیه داده بود با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط رسول خدایی.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدم رسول خداست؟».

آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید پدرم علی بن ابیطالب است؟».

آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عليها السلام) بِنْتُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى (صلى الله عليه وآله)؟؛ شما را به خدا! آیا می دانید مادرم فاطمه دختر پیامبر است؟».

آری.

«أُنشِدْكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي حَديجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟؛ شما را به خدا سوگند! آیا می دانید جدّه ام، خدیجه دختر خویلد، اولین زن مسلمان این امت است؟».

صفحه ۴۳۵

آری.

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِي؟ ; شما را به خدا سوگند! آیا می دانید حمزه سید الشهداء، عموی پدر من است؟».

آری.

«أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ ; شما را به خدا! آیا می دانید جعفر طیار عموی من است؟».

آری.

سپس امام

بعد از گرفتن این اقرارها و اقرارهای دیگر فرمود: «فَبِمَ تَشْتَلُونَ دَمِي؟» پس چرا و به چه دلیل ریختن خونم را مباح می‌شمیرید؟!...».

آنها که هیچ پاسخ منطقی نداشتند گفتند: ما تمام اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو بر نخواهیم کشید تا با تشنگی جان دهی!... (۱)

امام (علیه السلام) با شواهد زیادی که در بحث های گذشته آمد به خوبی می‌دانست، راهی جز شهادت فی سبیل الله در پیش ندارد.

ولی مهم این بود که این شهادت، قاطبه مسلمین را بیدار کند و تکان سختی به افکار عمومی دهد، و این امر میسر نبود مگر این که از تمام جهات اتمام حجت و تبیین موقعیت شود؛ مبادا فردا بعضی ادعا کنند لشکریان یزید امام (علیه السلام) را به خوبی نشناخته بودند و به گمان این که یک فرد خارجی است خون آن حضرت را ریختند.

امام (علیه السلام) تمام این بهانه ها را با خطبه های مختلف و مکرر خود از آنان گرفت و سند رسوایی آنها را در تاریخ اسلام و بشریت ثبت کرد!

پاورقی

۱. امالی صدوق، ص ۱۳۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۳۶

۷۶ سخنان امام (علیه السلام) به اصحاب بزرگوارش

طبق روایتی از امام باقر (علیه السلام)، امام (علیه السلام) قبل از شهادتش به اصحاب خویش رو کرد و فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَيَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هِيَ أَرْضٌ قَدِ التَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عَمُورَاءَ» وَ إِنَّكَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَى: (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ؟» پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله)

فرمود: «فرزندم! تو به سرزمین عراق کشانده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان پیامبران در آن با یکدیگر دیدار کرده اند و به آن «عمورا» گفته می شود. تو در آنجا به شهادت خواهی رسید و با تو گروهی از یاران است که (از شوق لقای پروردگار) درد ضربات شمشیر و نیزه را احساس نمی کنند، به شهادت خواهند رسید».

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّئًا لِمَا عَلَيَّ إِِبْرَاهِيمَ)؛ گفتیم، ای آتش بر ابراهیم سرد و سلام باش(۱)، آن جنگ نیز بر تو و یاران سرد و سلام خواهد بود».(۲)

مقام والای یاران و اصحاب سید الشهداء(علیه السلام) در این چند جمله به خوبی نمایان است، آنها چنان فانی در عشق خداوند بودند، که حتی درد ضربات شمشیر و نیزه را بر بدن های خود احساس نمی کردند.

جای تعجب نیست، هنگامی که در یک عشق مجازی زودگذر زنان مصر دست های خود را بی خبر ببرند و آگاه نشوند، این پاکبازان کوی عشق الهی و شهادت، نباید

پاورقی

۱. انبیاء، آیه ۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

صفحه ۴۳۷

زخم تیر و خنجر را بر پیکر خود احساس کنند.

آری! آنها ابراهیموار در آتش نمرودیان زمان وارد شدند و این آتش بر آنها برد و سلام شد و لذت دیدار محبوب همه چیز را از یاد آنها برد!

۷۷ بشتابید ای دلیر مردان!

روز عاشورا عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام هدف گرفت و رها ساخت و گفت: همگی نزد امیر (عبیدالله بن زیاد) گواهی دهید اول کسی که به سوی آنان تیر انداخت من بودم! به دنبال

او لشکرش سپاه امام را تیرباران کردند. امام (علیه السلام) به یارانش فرمود:

«قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ؛ خدایا رحمتت را بکنند! بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، این تیرها فرستادگان این جماعت است!».

پس اصحاب آن حضرت (شجاعانه با دشمن درگیر شدند و) بخشی از روز را پیکار کردند تا آن که گروهی از یاران امام (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام، امام (علیه السلام) دست بر محاسن شریفش گذاشت و فرمود:

«إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ، أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي».

«غضب خداوند آنگاه بر قوم یهود شدت گرفت که برای او فرزند قائل شدند، و بر امت مسیح آن هنگام غضب خداوند شدت گرفت که او را یکی از سه خدا دانستند و بر زرتشتیان وقتی خشمگین شد که به جای خدا، ماه و خورشید را پرستیدند و غضب خداوند اکنون بر این گروه شدت گرفت که بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود، هماهنگ

صفحه ۴۳۸

شدند!

به خدا سوگند! آنچه را (از تسلیم در برابر ظلم و تن دادن به ذلت) از من می خواهند، اجابت نخواهم کرد، تا آن که آغشته به خون خویش، خداوند را ملاقات کنم!». (۱)

لحظات حسّاسی بود، گویی آسمان به تماشا نشسته بود و زمین در انتظار؛ تا این صحنه های پر غوغا و فراموش نشدنی را

بنگرند، و پیکار شیرمردانی را که جز به خدا نمی اندیشیدند و آغوش خود را برای شهادت گشوده بودند، نظاره کنند و به آن همه عظمت و ایثار آفرین گویند! هزاران آفرین!

۷۸ آخرین نماز!

یاران امام (علیه السلام) دلاورانه پیکار می کردند و یکی پس از دیگری به شرف شهادت نایل می آمدند. ابو ثمامه صائدی (مردی از یاران آن حضرت) عرض کرد: ای ابا عبدالله! جانم به فدایت، می بینم این گروه به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند! پیش از تو، من باید کشته شوم! ولی دوست دارم چون خداوند را ملاقات می کنم، این آخرین نماز را که وقتش رسیده است با تو خوانده باشم.

امام (علیه السلام) سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

«ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا ۚ نَمَازًا رَا بِهِ يَأْتِي خَدَاوَنَدُ تُو رَا اَز نَمَازِ كَزَارَانِ قَرَارِ دَهْد. آری، اکنون وقت فضیلت نماز است.»

سپس فرمود:

پاورقی

۱. لهوف، ص ۱۵۸ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.

صفحه ۴۳۹

«سَلُّوهُمُ أَنْ يَكْفُوْا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ ۚ اَز اِيْنِ كِرُوْهٍ بِخَوَاهِيْدِ اَز مَا دَسْتِ بَشُوِيْنَدِ تَا نَمَازِ كَزَارِيْمِ.»

حصین بن تمیم (یکی از فرماندهان سپاه یزید) فریاد برآورد که: «نماز شما پذیرفته نیست!!». «حیب بن مظاهر» در پاسخش گفت: «ای حمار! می پنداری که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است.» (۱)

در روایتی دیگر از ابومخنف می خوانیم: امام حسین (علیه السلام) (به جای حجاج بن مسروق، مؤذن رسمی خود) اذان گفت و چون از آن فارغ شد، فریاد برآورد:

«يَا وَيْلَكَ يَا عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ اَنْسَيْتَ شَرَائِعَ الْاِسْلَامِ، اَلَا تَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّى نُصَلِّيَ وَ تُصَلُّوْنَ وَ نَعُوْذُ اِلَى الْحَرْبِ

وای بر تو! ای ابن سعد؛ آیا احکام و دستورات اسلامی را

فراموش کرده‌ای؟ چرا در این هنگام دست از جنگ نمی‌کشی تا نماز به پا داریم و شما نیز نماز بخوانید و آنگاه به نبرد ادامه دهیم؟».

ابن سعد پاسخی نداد و امام (علیه السلام) ندا داد: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ؛ شیطان بر او چیره شده است!!» (۲).

و در روایتی آمده است: بعضی از یاران جلو امام ایستادند و سینه را سپر کردند و امام آخرین نماز خود را در زیر تیرهای دشمن خواند! (۳)

این نماز تاریخی و بی نظیر، روح نماز را زنده کرد و مفهوم نماز را برای راهیان راه حق آشکار ساخت و معنی واقعی عبودیت و پاکبازی در راه معبود را نشان داد، و قلم سرخ بر معبودهای خیالی و بت های شیطانی دنیاپرستان و بندگان زر و زور کشید، و

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱ (با مختصر تفاوت).

۲. معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

صفحه ۴۴۰

اگر امروز از مأذنه های بلند شهرها صدای تکبیر و اذان بلند است به برکت آن نماز و اذان است و چه زیباست که در این سال ها، دسته جات عزاداری به هنگام ظهر عاشورا در هر کوی و برزن و هر مکانی هستند، توقف می کنند و نماز بجا می آورند.

۷۹ درهای بهشت به رویتان گشوده شد!

هنگامی که امام (علیه السلام) نماز ظهر عاشورا را خواند به یارانش خطاب کرد و فرمود:

«يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَ اتَّصَلَتْ أَنْهَارُهَا، وَ أَيْبَعَتْ ثِمَارُهَا، وَ زُيِّنَتْ قُصُورُهَا، وَ تَأَلَّفَتْ وُلْدَانُهَا وَ حُورُهَا، وَ هَذَا رَسُولٌ

اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَالشَّهَدَاءَ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يَتَبَاشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)».

«ای یاران من! به راستی این بهشت است که درهای آن گشوده شده است. نهرهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و قصرهایش آراسته، و غلامان و حورش (در انتظار شما) گرد آمده اند، و این رسول خدا و شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و پدر و مادر من است که همگی انتظار شما را می کشند و بشارت آمدن شما را می دهند و مشتاق دیدار شمایند. از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید».

سپس امام (علیه السلام) خاندان و زنانش را صدا زد آنان پریشان حال بیرون آمدند و به یاران امام (علیه السلام) ندا دادند:

«ای جماعت مسلمانان و ای گروه مؤمنان! شما را به خدا! از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع نمایید و از امام و فرزند دختر پیامبرتان پشتیبانی کنید، چرا که خداوند به سبب ما، شما را آزمایش کرده است و اکنون شما همسایگان ما در جوار جدّ ما و بزرگواران و محبّان ما می باشید. پس دفاع کنید، خداوند از ناحیه ما به

صفحه ۴۴۱

شما برکت عنایت فرماید.

آنگاه امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«يَا أُمَّةَ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ فَاهْرَبُوا مِنْهَا؛ ای امّت قرآن! این بهشت است. آن را به دست آورید و این هم آتش جهنّم است، از آن بگریزید».

یاران امام (علیه السلام) به ندای آن حضرت لبیک گفتند و صدای گریه (شوق) بلند

کردند. (۱)

راستی جوشش عشق و عرفان در این لحظات حسّاسی که امام و یارانش آغوش خود را برای شهادت گشوده اند شگفت انگیز است. کلمات و واژه ها از شرح و بیان آن عاجز است.

امام (علیه السلام) با صراحت خبر از شهادت و پرواز آنها به سوی بهشت می دهد و یاران گریه شوق سر می دهند و مسرورند. این لحظات پرشکوه در تاریخ کربلا- برای همیشه ثبت و جاودانی شد و این همه ایثار و فداکاری و علم و ایمان و عشق به عنوان درسی ماندگار در پیشانی تاریخ پر افتخار آن بزرگ مردان برای همیشه می درخشد و راه و رسم زندگی شرافتمندانه و مرگ با عزّت و عظمت را ترسیم می کند.

ای کاش جامی از این شراب طهور هم نصیب و بهره ما گردد، و در زمره محرومان نباشیم. آمین یا ربّ العالمین.

۸۰ خدایا شاهد باش

حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) (علی اکبر) اولین فرد از بنی هاشم بود که آماده نبرد شد. او زیباترین و خوشخوترین مردم بود. سنّ شریف آن حضرت را در هنگام

پاورقی

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۰.

صفحه ۴۴۲

شهادت ۱۹ سال یا ۱۸ سال و به روایتی ۲۵ سال نوشته اند. او اولین شهید از آل ابی طالب است که روز عاشورا نزد پدر گرامی اش آمد و اذن میدان طلبید. امام (علیه السلام) بی درنگ به او اجازه فرمود و در همان حال ناامید از حیات او، به قامت رعنائش نگریست و باران اشک از دیدگانش فرو ریخت.

هنگامی که امام (علیه السلام) به چهره نورانی فرزندش «علی اکبر» نگریست، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ

أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مُنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نُنْظِرُنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ
بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزَقْهُمْ تَمْزِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِتْدَادًا، وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا ثُمَّ
عَدُوا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا».

«خدایا! بر این گروه ستمگر گواه باش که اینک جوانی به مبارزه با آنان می رود که از نظر صورت و سیرت و گفتار، شبیه
ترین مردم به رسول تو، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) است. ما هر زمان که مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم، به چهره او
می نگرستیم. خدایا! برکات زمین را از آنان دریغ دار، و اجتماع آنان را پراکنده و متلاشی ساز و آنان را گروه های مختلف
و متفاوتی قرار ده، و والیان آنها را هیچگاه از آنان راضی مگردان! که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند ولی
اینک ستمکارانه به جنگ با ما برخاستند».

پس امام (علیه السلام) رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد:

«مَالِكُ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبُحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَ
لَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؛ خدا نسل تو

را ریشه کن کند و به هیچ کارت برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که سرت را بعد از من در بستر از تن جدا سازد،
همان گونه که تو رشته رحم مرا قطع کردی، و

صفحه ۴۴۳

پیوند مرا با رسول خدا نادیده گرفتی!».

آنگاه امام با صدای رسا این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ

وَأَلَّ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد، آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوی و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست». (۱)

در این هنگام علی اکبر بر سپاه اموی حمله کرد در حالی که این رجز را می خواند:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ

أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّىٰ يَنْثَنِي

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَىٰ عَنْ أَبِي

ضَرَبَ غُلَامَ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ

«منم علی پسر حسین فرزند علی، به خانه خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه کسی سزاوارتریم. به خدا سوگند! پسر زیاد را نمی رسد که درباره ما حکم کند. آنقدر با نیزه بر شما بزنم تا کج شود، در حمایت از پدرم، با شمشیر بر شما ضربت فرود آورم ضربتی چون ضربت جوان هاشمی علوی!».

پس از بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند به گونه ای که دشمن از کثرت کشته شدگان به فغان آمد. با آن که تشنگی بر آن حضرت چیره شده بود یکصد و بیست نفر را به خاک افکند، و در حالی که زخم های زیادی برداشته بود، نزد پدر آمد و عرض کرد:

«يَا أَبُة! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبِهِ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَىٰ بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟» پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورد و سنگینی سلاح ناتوانم

پاورقی

۱. آل عمران، آیه ۳۳-۳۴.

صفحه ۴۴۴

ساخت. آیا جرعه آبی هست که بتوانم بنوشم و به جنگ ادامه دهم؟!».

السلام) فرمود:

«يا بَنِيَّ يَعِزُّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَلَيَّ عَلِيٌّ وَعَلَيَّ أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَتَسْتَعِيثَ بِهِمْ فَلَا يُعِثُونَكَ، يَا بَنِيَّ هَاتِ لِسَانَكَ ؛
پسر جان! چقدر بر حضرت محمد و علی و

پدرت، ناگوار است که آنان را بخوانی ولی پاسخی به تو ندهند و از آنان یاری بطلبی ولی یاریت نکنند. ای فرزندم! زبان خود را نزدیک آر!».

آنگاه امام(علیه السلام) زبان علی اکبر را در دهان گرفت و مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود:

«خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكٍ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عِدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُوا أَنَّكَ لَا تُمَسِي حَتَّى يَسِيقِيكَ حَيْدُكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا ؛ این انگشتر را در دهانت بگذار و به نبرد

با دشمن بازگرد امیدوارم که هنوز به شب نرسیده جدت رسول خدا با جامی سرشار از شربت بهشتی تو را سیراب سازد، به گونه ای که پس از آن هرگز تشنه نگردی!».(۱)

سخنان پرمعنی امام(علیه السلام) که حکایت از تسلیم و رضای مطلق در برابر انجام رسالت الهی و استقبال از شهادت می کند و همچنین پاسخ های این فرزند شجاع و برومند که حاکی از ایمان و اخلاص فوق العاده او است، درسهایی است بزرگ برای همه روهروان راه حق، مخصوصاً جوانان مسلمان که می تواند راهگشای آنها در تنگناهای زندگی باشد.

اگر جرعه آبی از پدر می طلبد نه برای ادامه حیات چند روزه دنیاست، بلکه برای قدرت و قوت بیشتر جهت جهاد با دشمنان حق است، و آنگاه که شهادت با تمام

پاورقی

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸ و بحار الانوار، ج ۴۵،

شکوه و عظمتش در برابر او قرار گرفت، پدر بزرگوارش بشارت می دهد که با جامی لبریز از شراب طهور بهشتی از دست جدش سیراب خواهد شد. آیا افتخاری از این برتر یافت می شود؟!

۸۱ به خدا سوگند بر عمویت دشوار است!

پس از شهادت حضرت علی اکبر (علیه السلام) حضرت عبدالله بن حسن که بر اساس برخی از روایات همان قاسم بن حسن است آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام (علیه السلام) آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام (علیه السلام) نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقُوا صَوْبَ الْمَزَنِ

«اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم!

که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین (علیه السلام) است که همانند اسیری است گروگان،

میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند».

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سنّ کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید:

من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به

تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود. عمرو بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند!

من به او حمله می کنم (تا وی را از پای در آورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم (علیه السلام) با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

حمید بن مسلم می افزاید:

امام (علیه السلام) چون باز شکاری صف ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو قاتل قاسم ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام (علیه السلام) نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام (علیه السلام) بر بالین قاسم (علیه السلام) نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می سایید. امام (علیه السلام) فرمود:

«عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ ۗ» به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی

نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند».

در روایت دیگری آمده است که امام (علیه السلام) فرمود:

«بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَ مَنْ

خَصَّيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ حَيْدُكَ. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَابْتَرَهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ ; دور باد (از)

رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جدّ تو خواهد

صفحه ۴۴۷

بود.

به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمویت فراوان و یاورش اندک است».

سپس امام(علیه السلام) پیکر خونین قاسم(علیه السلام) را برداشت و به سوی خیمه ها روانه شد.

راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه می کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت(علیه السلام) قرار داد و آنگاه عرض کرد:

«اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عِدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا ; خدایا! از

تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی مگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیت! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نخواهید دید!». (۱)

۸۲ برادرم! برای لب تشنگان، آبی تهیه کن

عبّاس بن علی(علیه السلام) پرچمدار لشکر برادرش امام حسین(علیه السلام) بود. هنگامی که دید تمام یاران و برادران و عموزادگان شربت شهادت نوشیدند، گریست و به شوق دیدار پروردگار جلو آمد و پرچم را بر گرفت و

از برادرش امام حسین (علیه السلام) اجازه میدان خواست. امام (علیه السلام) (که از فراق برادر سخت ناراحت بود) به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش تر شد، و فرمود:

«یا أخی کُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَشِيرَتِي وَ مُجَمَّعَ عِدَدِنَا، فَمَاذَا أَنْتَ عَدَوْتَ يَوْمَ جَمَعْنَا إِلَى الشَّتَاتِ، وَ عِمَارَتُنَا تَتَّبِعُ إِلَى الْخَرَابِ ؟
برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷-۲۸ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴-۳۶.

صفحه ۴۴۸

سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می گردد».

عباس (علیه السلام) عرض کرد:

«فِدَاكَ رُوحَ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ أُرِيدُ أَخَذَ الثَّارِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ ؟ جان برادرت فدایت، ای سرورم! سینه ام از زندگانی دنیا به تنگ

آمده است، می خواهم از این منافقان انتقام (آن خون های پاک را) بگیرم!».

امام (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا عَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ ؟ اینک که آهنگ میدان داری برای این کودکان، آبی تهیه کن».

عباس (علیه السلام) رهسپار میدان شد و آنان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترساند، ولی اثری نبخشید. به نزد برادرش بازگشت و ماجرا را گزارش داد، که ناگهان صدای العطش کودکان به گوشش رسید، بی درنگ بر اسب شد و نیزه و مشک را برداشت و به سوی فرات روانه شد. چهار هزار تن از مأموران، فرات را محاصره کردند و هدف نیزه ها قرار دادند ولی آن حضرت دلاورانه لشکر دشمن را شکافت و هشتاد نفر از آنان را به خاک هلاکت افکند، و وارد فرات شد.

هنگامی که خواست

مقداری آب بیاشامد تشنگی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش را به خاطر آورد، آب را روی آب ریخت، مشکش را پر کرد و بر دوش راست خود نهاد و به سوی خیمه رهسپار شد.

دشمنان راه را بر وی بستند و از هر طرف آن حضرت را احاطه کردند. وی دلیرانه می جنگید تا نوفل ازرق دست راستش را از بدن جدا کرد. مشک را بر دوش چپ نهاد که نوفل آن را نیز از مچ قطع کرد. مشک را به دندان گرفت، تیری آن را سوراخ کرد و آب آن ریخت. تیری دیگر آمد و بر سینه مبارکش نشست، و اسبش به زمین افتاد.

صفحه ۴۴۹

صدا زد: برادر جان! مرا دریاب.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) بر بالینش رسید وی را کشته دید، پس گریست.

همچنین نقل شده است: هنگامی که عباس (علیه السلام) شهید شد امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«الآن إنكسر ظهري وقلَّتْ حيلتي؛ اينك كمرم شكست و راه چاره بر من محدود شد».

آنگاه گریست و این اشعار را خواند:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِيَعِيكُمْ

وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدَ

أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا

أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ

أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ

أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدَ

لُعْنَتُمْ وَ أَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَعَيْتُمْ

فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ

«ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) مخالفت ورزیدید.

آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟

آیا جز این است که حضرت زهرا(علیها السلام) مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار

گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعلهور الهی خواهید شد!». (۱)

در هر گام درسی است، درسی از فضیلت و ایثار، درسی از شجاعت و شهامت و از خود گذشتگی.

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۲.

صفحه ۴۵۰

چه کسی در آن صحنه بی نظیر فداکاری حاضر بود که رسیدن عباس را به منبع آب و نوشیدن و تشنه شهید شدن را گزارش دهد؟! امام حسین (علیه السلام) یا فرزندان او از دور تماشا می کردند؟! یا امام های بعد به الهام الهی خبر دادند؟ یا فرشتگانی که ناظر این منظره ایثار بی نظیر بودند پیام آوردند؟ و یا به صورتی دیگر؟!

هر که بود و هر چه بود، در پیشانی تاریخ ثبت شد و برای همیشه برای رهروان راه حق به یادگار ماند.

۸۳ او طفلی شش ماهه است پس جرعه ای آب به وی برسانید!

هنگامی که امام (علیه السلام) شهادت خاندان و فرزندان او را دید و از آنان کسی جز امام و زنان و کودکان و فرزند بیمارش امام سجاد (علیه السلام) نماند، ندا داد:

«هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ / آیا کسی

هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما پیدا می شود که از خدا بترسد و ستم بر ما روا ندارد؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یاری کننده ای هست که با امید به عنایت خداوند به یاری ما برخیزد؟».

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام (علیه السلام)، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام (علیه السلام) به خیمه ها نزدیک شد و فرمود:

«نَاوِلُونِي عَلِيًّا ابْنِي الطُّفْلَ حَتَّى

أَوْدَعَهُ؛ فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم».

فرزندش را نزد وی آوردند. امام (علیه السلام) در حالی که طفلش را می بوسید، خطاب به او فرمود:

«وَيْلٌ لِّهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصْمُهُمْ جَدَّكَ؛ بدا به حال این گروه ستمگر آنگاه که

صفحه ۴۵۱

جدت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با آنان به مخاصمه برخیزد؟». هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرمله بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد، امام (علیه السلام) دست ها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خون ها را به سوی آسمان پاشید و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا؛ بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما».

بعد از شهادت آن طفل، امام (علیه السلام) از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود). (۱)

علامه مجلسی می افزاید: امام فرمود:

«هُوَ عَلَيٌّ مَا نَزَلَ بِى أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ؛ این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست».

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «فَلَمْ يَشِقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ؛ از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره ای به زمین برنگشت!».

در روایت دیگری آمده است که امام حسین (علیه السلام) فرمود:

«لَا يَكُونُ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ

خَيْرٌ لَنَا ؛ خدایا! فرزندانم نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته ای بهتر از آن را روزی ما فرما!». (۲)

معالی السبطين از قول ابومخنف شهادت طفل شیرخوار را به گونه دیگری آورده است، می گوید:

پاورقی

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶-۴۷.

صفحه ۴۵۲

امام(علیه السلام) پس از شهادت علی اکبر به خواهرش امّ کلثوم فرمود:

«يا أُخْتَاهُ اَوْصِيكَ بِوَلَدِي الصَّغِيرِ خَيْرًا، فَإِنَّهُ طِفْلٌ صَغِيرٌ وَ لَهُ مِنَ الْعُمْرِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ ؛ خواهرم! به فرزند خردسالم نیکی کن، او خردسال است و تنها شش ماه دارد».

امّ کلثوم عرض کرد: «برادرجان! این طفل به مدّت سه روز است که جرعه آبی ننوشیده است، از این گروه کمی آب بطلب!».

امام(علیه السلام) با شنیدن این سخن، طفلش را گرفت و به سوی دشمن روانه شد و فرمود: «يا قَوْمَ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي وَ أَوْلَادِي وَ أَنْصَارِي وَ مَا بَقِيَ غَيْرُ هَذَا الطِّفْلِ، وَ هُوَ يَتَلَطَّى عَطَشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْقُوهُ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ ؛ ای مردم! شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و کسی جز این طفل که بی هیچ گناهی از تشنگی می سوزد، نمانده است، او را با جرعه آبی سیراب کنید». (۱)

و به تعبیر «نفس المهموم» امام(علیه السلام) فرمود:

«يا قَوْمَ، إِنَّ لَمْ تَزَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ ؛ ای مردم اگر به من رحم نمی کنید به این طفل خردسال رحم کنید». (۲)

امام(علیه السلام) در حال گفتن این سخنان بود که بناگاه تیری از سوی ستمگری سیاه دل حرمه بن کامل

اسدی حلقوم طفل را پاره کرد و از گوش تا گوش را درید. امام حسین (علیه السلام) کف دستش را زیر گلوی بریده طفل گرفت و چون از خون پر شد، آن را به آسمان پاشید و در روایت دیگر آمده است، امام دستانش را زیر گلوی طفل گرفت و گفت:

«يَا نَفْسِ اصْبِرِي فِيمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَخِيرَةً لَنَا فِي

پاورقی

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲. نفس المهموم، ص ۳۴۹.

صفحه ۴۵۳

الأجل! ای نفس! در برابر این همه مصیبت شکویا باش! خدایا! تو می بینی که در این دنیای فانی چه مصائبی برای ما رخ داده، پس آن را برای روز رستاخیزمان ذخیره ساز!». (۱)

در روایت دیگری آمده است که امام (علیه السلام) گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَخَذَلُونَا وَأَعَانُوا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَاحْرِمْهُمْ بَرَكَاتِكَ، اللَّهُمَّ لَا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَدًا، اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصِيرَ فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلْهُ لَنَا ذُخْرًا فِي الْآخِرَةِ وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ! خدایا! تو می دانی که اینان ما را دعوت کردند تا به یاری ما بشتابند ولی ما را رها کردند و در برابر ما پیاخاستند، خدایا! باران آسمان را از آنان دریغ دار و آنان را از برکات محروم کن. خدایا هرگز از آنان خشنود مشو. خدایا اگر در دنیا، پیروزی را از ما دریغ داشته ای، آن را ذخیره آخرت ما قرار ده و از گروه ستمکاران انتقام ما را بستان». (۲)

پیام های عاشورا همه شنیدنی است و پیام شهادت کودک شیرخوار از همه شنیدنی تر و عبرت خیزتر!

نخستین پیامش

این که در مبارزه با دشمنان حق، هیچ کس مستثنی نیست. سربازان شیرخوار دوش به دوش جوانان و سالخوردگان به میدان می آیند و به موقع در صفوف شهدا قرار می گیرند.

بدیهی است هر سربازی سلاحی دارد، یکی تیر و نیزه و شمشیر و دیگری هم گلوی نازک و چندین قطره خون پاک که گویاترین دلیل مظلومیت است. خونی که هم

پاورقی

۱. معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲. ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۷۷.

صفحه ۴۵۴

به آسمان پاشیده شد و هم بر زمین، و هر دو با آن شکوهی تازه گرفت.

دیگر این که، دشمنان ستمگر قساوت و جنایت را به بالاترین حدّ خود رساندند که حتّی بر کودک شیرخوارِ زاده زهرا در آغوش پدر نیز رحم نکردند!

آخرین پیام این که تحمّل همه درد و رنج ها و مصیبت ها در راه خدا آسان است، چرا که عالم محضر اوست و همه اینها در پیشگاه او انجام می گیرد.

با عنایت بخورم ز هر که شاهد ساقی است

با محبت بکشم درد که درمانم از اوست

۸۴ ای یارانم! چه شد پاسخ مرا نمی دهید!؟

امام حسین (علیه السلام) به آن قوم نگاهی کرده و پیوسته به راست و چپ می نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی رسید، پس ندا داد:

«یا مُسَلِّمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ یا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَ یا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ یا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَ یا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ یا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَ یا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَ یا اِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصِينِ، وَ یا عُمَيْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَ یا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ،

وَايَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلٍ، وَيَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَيَا دَاوُدَ بْنَ طَرْمَاحٍ، وَيَا حُرَّ الرَّيَاحِيِّ، وَيَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَيَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُزَّانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أَنْادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَأَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ تَنْتَبَهُونَ؟ أَمْ حَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصُرُونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النَّحُولُ، فَقَوْمُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّثَامَ، وَ لَكِنْ صَيَّرَعَكُمْ وَاللَّهِ رَبِّبَ الْمُنُونِ وَغَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ الْحَوْوُنُ، وَإِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تَقْصُرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَبِكُمْ لَاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصین! ای عمیر

صفحه ۴۵۵

بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه! ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می زنم ولی پاسخم را نمی دهید؟ و شما را می خوانم ولی دیگر سختم را نمی شنوید؟ آیا به خواب رفته اید که به بیداری تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده اید که او را یاری نمی کنید؟

این بانوان از خاندان پیامبرند که از فقدانتان ناتوان گشته اند. از خوابتان برخیزید، ای بزرگواران! و از حرم رسول خدا در برابر طغیانگران پست، دفاع کنید.

ولی به خدا سوگند! مرگ، شما را به خاک افکنده،

و روزگار خیانت پیشه با شما وفا نکرده، و گرنه هرگز از اجابت دعوتم کوتاهی نمی کردید، و از یاریم دست نمی کشیدید، آگاه باشید، ما در فراق شما سوگواریم و به شما ملحق می شویم، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**». (۱)

سخن گفتن با پیکرهای در خون غلطیده شهیدان، آن هم با این حماسه های جاویدان تنها در صحنه کربلا دیده شده است و این مدال پرافتخاری بود که امام (علیه السلام) بر سینه یاران شهیدش نصب کرد که تا دامنه قیامت می درخشد.

دلاور مردانی که اگر به آنها اجازه داده می شد، به این جهان باز می گشتند و بار دیگر جانفشانی می کردند و شربت شهادت را با علاقه بیشتری می نوشیدند.

آری، آنها چنان شجاع بودند که گویی دلها را بر زره ها پوشانده بودند و برترین سرمایه ها را برای ایثار آماده کرده بودند. (۲)
پاورقی

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸.

۲. شاعری یاران آن حضرت را این گونه ستوده است:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَمَّةٍ

وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَ مُكَرَّدَسٍ

لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ وَ أَقْبَلُوا

يَتَهَافَتُونَ عَلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ

اینها مردانی هستند که وقتی برای دفع گرفتاری در آن زمان که سواران بین نیزه داران و هجوم آوران بودند خوانده شدند، دل‌هایشان را بر زره ها می پوشاندند و برای جانبازی به سوی میدان نبرد روانه می شدند. (لهوف، ص ۱۶۶).

صفحه ۴۵۶

آری، آنها لایق پوشیدن لباس های بهشتی و پرواز به سوی ابدیت بودند!

گوارایشان باد!

۸۵ پسر! عمویت را نیز گشتند.

در روایتی آمده است: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تنها شد به خیمه های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه های فرزندان عقیل

نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را فراوان بر زبان جاری می ساخت.

آنگاه به خیمه های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین (علیه السلام) رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمه اش زینب (علیها السلام) از او پرستاری می کند. چون حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمه اش زینب گفت: «کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است» زینب (علیها السلام) وی را به سینه اش تکیه داد و امام حسین (علیه السلام) از حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت:

«يا أبتاه ما صنعت اليوم مع هؤلاء المنافقين؟؛ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده ای؟».

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

«يا ولدي قد استحوذ عليهم الشيطان فأنسأهم ذكر الله، وقد شب القتال بيننا وبينهم، لعنهم الله حتى فاضت الأرض بالدم منا و منهم؛ فرزندم! شیطان بر آنان چیره

صفحه ۴۵۷

شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!».

حضرت سجاد (علیه السلام) عرض کرد:

«يا أبتاه أين عمي العباس؟؛ پدر جان! عمویم عباس کجاست؟». در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می دهد چرا که امام (علیه السلام) خبر شهادت عباس را

به وی نداده بود زیرا که می ترسید بیماری وی شدت پیدا کند!

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«يَا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ؛ پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد!».

علی بن الحسین(علیه السلام) آن چنان گریست که بی هوش شد. چون به هوش آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می داد: «همه شهید شدند».

آنگاه پرسید:

«وَ أَيْنَ أَخِي عَلِيٍّ، وَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ؟ ؛ برادرم علی اکبر، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین کجایند؟».

امام(علیه السلام) پاسخ داد:

«يَا بُنَيَّ إِعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا- أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صِرْعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى ؛ فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده اند».

پس علی بن الحسین(علیه السلام) سخت گریست. آنگاه به عمه اش زینب(علیها السلام) گفت:

«يَا عَمَّتَاهُ عَلَيَّ بِالسَّيْفِ وَ الْعَصَا ؛ عمه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن».

پدرش فرمود: «وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمَا ؛ می خواهی چه کنی؟».

صفحه ۴۵۸

عرض کرد: «أَمَّا الْعَصَا فَمَا تَوَكَّأَ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَمَا دُبُّ بِهِ بَيْنَ يَدَيَّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ(صلى الله عليه وآله) فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعِيدَةٍ ؛ بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد».

امام حسین(علیه السلام) او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: «يَا وَلَدِي أَنْتَ أَطِيبُ ذُرِّيَّتِي، وَ

أَفْضَلُ عَثْرَتِي، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ الْعِيَالِ وَالْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ غُرَبَاءٌ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَجَلَتْهُمْ الذَّلَّةُ وَالْيَتِيمُ وَ شَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ وَ نَوَائِبُ الزَّمَانِ سَيَكْتُمُهُمْ إِذَا صَرَخُوا، وَ آنَسَهُمْ إِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلَّ خَوَاطِرَهُمْ بِلَيْنِ الْكَلَامِ، فَإِنَّهُمْ مَا بَقِيَ مِنْ رِجَالِهِمْ مَنْ يَسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَيْرُكَ، وَ لَا أَحَدٌ عِنْدَهُمْ يَشْكُونَ إِلَيْهِ حُزْنَهُمْ سِوَاكَ، دَعُهُمْ يَشْمُوكَ وَ تَشْمُهُمْ، وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ؛ فِرْزَنَدَم! تو پاک ترین ذریه و برترین عترت منی

و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی کس اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی های دوران آنان را فرا گرفته است. هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را ببویی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان!».

آنگاه امام (علیه السلام) دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود:

«يَا زَيْنَبُ وَ يَا أُمَّ كَلْثُومَ وَ يَا سَكِينَةَ وَ يَا رُقَيْهَ وَ يَا فَاطِمَةَ، أَسْمِعْنَ كَلَامِي وَ اعْلِمْنَ أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَ هُوَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ أَي زینب! ای ام کلثوم! ای

سکینه! ای رقیه! و ای فاطمه! سخنم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است».

سپس به فرزندش فرمود:

صفحه ۴۵۹

«يَا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ أَبِي

مَاتَ غَرِيْبًا فَانْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِيدًا فَابْكُوهُ / فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت

رسید پس بر او اشک بریزید!». (۱)

آخرین سخنان این پیشوای بزرگ ایثار و فداکاری به خوبی نشان می دهد که از چنان نفس مطمئنه و آرامی برخوردار بود که نه تنها مرگی را که در چند قدمی قرار داشت به چیزی نمی گرفت و نه تنها شهادت عزیزان و یاران جز در جنبه های عاطفی تغییری در روح و فکر بلند او ایجاد نمی کرد، بلکه بر استقامتش می افزود، و هر زمان آتش شوق دیدار یار در دلش افروخته تر می شد!

او در این لحظات حساس، تنها فرزندش امام سجاد (علیه السلام) را آماده پذیرش مسئولیت عظیم به ثمر رساندن نهال برومندی را که در کربلا- نشانده و با خون عزیزانش آبیاری کرده بود می ساخت. آخرین وصایایش را با او در میان می گذارد و سفارش اطاعت از او را به خواهران و دخترانش می کرد.

امام (علیه السلام) شیعیان و پیروان مکتبش را در این لحظات بحرانی و طوفانی نیز فراموش نمی کند، و پیام مظلومیت خود را به وسیله تنها پسرش به آنها می رساند، تا بدانند در ادامه راه از چه حربه ای استفاده کنند.

۸۶ لباس کهنه چرا؟

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) عزم میدان کرد، فرمود:

«اِنَّتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرَغَبُ فِيهِ، اَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا اُجْرَدُ، فَاِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ / برایم

جامه کهنه ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد

پاورقی

۱. معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۰-۲۱.

صفحه ۴۶۰

از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می دانم پس

از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد».

لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام (علیه السلام) آن را نپوشید و فرمود: «هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ الذَّمِّ؛ این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است».

لباس بلندتری آوردند. امام (علیه السلام) آن را پوشید سپس با بانوان حرم خداحافظی کرد. در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي

مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً

مَادَامَ مَنِي الرُّوحِ فِي جُثْمَانِي

وَ إِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّي

تَأْتِيَنِي يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ

«سکینه جان! بدان پس از شهادتم گریه های طولانی خواهی داشت.

تا جان در بدن دارم با اشک حسرت دلم را آتش مزین.

ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری».(۱)

و در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند.

(۲)

امام (علیه السلام) با دقت تمام در جای جای داستان کربلا، چهره واقعی یاران خود و دشمنانش را ترسیم کرد و برای ثبت در تاریخ به یادگار گذاشت!

امام (علیه السلام) در صحنه هایی که با یاران فداکار و پاکبازش در شب و روز عاشورا داشت نشان داد که آنها از ارزنده ترین انسانهای تاریخ بشر بودند، همان گونه که نشان داد

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۶۱

دشمنانش از پست ترین و فرومایه ترین

انسانها بودند. بلکه درندگان و شیاطینی بودند در لباس انسان!

یک پیراهن کهنه که چندین جای آن را پاره کرده باشند، چه ارزشی دارد که از تن مبارک امام (علیه السلام) بعد از شهادت بدر آورند و بدن مبارک او را برهنه زیر آفتاب سوزان بگذارند، این نشانه چیست؟

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

از آن که بر نکند خصم بد گهر ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

۸۷ گفتگو با زنان حرم

در تاریخ آمده است: امام حسین (علیه السلام) هنگامی که به هفتاد و دو تن از

یارانش نگریست که به خاک و خون افتاده اند به سوی خیمه رفت و ندا

داد:

«یا سَکِیْنَه! یا فاطِمَه! یا زَیْنَبُ! یا اُمُّ کُلثُوم! عَلَیْکِنَّ مِنَ السَّلَامِ! ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! خداحافظ من هم رفتم».

سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده ای؟! امام پاسخ داد:

«کَیْفَ لَا یَسْتَسَلِّمُ مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَلَا مُعینَ؟ چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یاورى برای او نمانده است؟».

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدمان برگردان!

«هَیْهَاتَ، لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ! اگر مرغ قطا را رها می کردند در آشیانه اش آرام می گرفت» (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد).

صفحه ۴۶۲

صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حملهور شد. (۱)

۸۸ سخنان و اشعار امام (علیه السلام) در برابر دشمن

امام حسین (علیه السلام) به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود:

«یا ویلکم اتقتلونی علی سِدِّئِهِ بَدَلْتُهَا؟ اَمْ عَلٰی شَرِيعَةٍ غَيَّرْتُهَا، اَمْ عَلٰی جُرْمٍ فَعَلْتُهُ، اَمْ عَلٰی حَقٍّ تَرَكَتُهُ؟ / وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقی را ترک کرده ام؟».

گفتند: «إِنَّا نَقْتُلُكَ بُغْضًا لِّإِيْبِكَ / بلکه به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم». (۲)

امام (علیه السلام) چون این اشعار را می خواند، بر آنان حمله ور شد:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَأْرَعَبُوا

عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ

حَسَنَ

الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرْفَيْنِ
حَقًّا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا
أُحْشِرُوا النَّاسَ إِلَى حَزْبِ الْحُسَيْنِ
يَا لَقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذَلٍ
جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلَّهُمْ
بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحَدَيْنِ
لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي
لِعَيْنِي اللَّهُ نَسَلِ الْكَافِرِينَ
وَابْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوهُ
بِجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ
لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا
عَمِيرٍ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ
بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ
وَ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ

پاورقی

۱ . بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲ . ينابيع الموده قندوزی، ج ۳، ص ۷۹-۸۰.

صفحه ۴۶۳

خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي

ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ
فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبِ
فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ
مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى؟
أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي
قَاصِمُ الْكُفْرِ بِنْدَرٍ وَ حُنَيْنِ
عَبْدَ اللَّهِ غُلَامًا يَافِعًا
وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَتْنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى مَعًا
وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ
فَأَبِي شَمْسٌ وَ أُمِّي قَمَرٌ
وَ أَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ
وَ لَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٌ وَ قَعُهُ
شَفَتِ الْغِلَّ بِفِضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
ثُمَّ فِي الْأَخْزَابِ وَ الْفَتْحِ مَعًا
كَانَ فِيهَا حَنْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتُ
أُمَّهُ السُّوءُ مَعًا بِالْعِثْرَتَيْنِ؟
عِثْرَةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى

وَ عَلِيٍّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي

وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ

طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا

يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأُحُدٍ وَ حُنَيْنٍ

وَ أَخْوَا خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ

بِحُسَامِ صَارِمِ ذِي شَفْرَتَيْنِ

وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا

يَطْلُبُونَ الْوِثْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ

وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنِحَتَيْنِ

جَدِّي الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى

وَ أَبِي الْمُوفَى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ

بَطَلَ قَرْمٌ هَزَبٌ ضَيْعَمٌ

مَا جِدُّ سَمْحٌ قَوِيٌّ السَّاعِدَيْنِ

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ ذَاكُمُ

صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا

مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٌّ غَيْرُ ذَيْنِ

تَرَكَ الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا
مَعَ قُرَيْشٍ مُدَّ نَشَأَ طَرْفَهُ عَيْنِ
وَ أَبِي كَانَ هَزْبُراً ضَيْعِماً
يَأْخُذُ الرُّمَحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ
كَتَمَسَّى الْأُسْدَ بَغِيّاً فَسُقُوا
كَأَسَ حَتْفٍ مِنْ نَجِيعِ الْحَنْظَلَيْنِ
ذَهَبُ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ
وَلُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنٍ
فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ

جَرَى بِالْفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرِينَ
حَصَّهُ اللَّهُ بِفَضْلٍ وَتَقَى
فَأَنَا الزَّاهِرُ وَابْنُ الْأَزْهَرِينَ
تَرَكَ الْأَصْنَامَ مُنْذُ حَصَّهُ
وَ رَقَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرِينَ
وَ أَبَادَ الشُّرُكَ فِي حَمَلَتِهِ
بِرِّجَالِ أُتْرُقُوا فِي الْعَسْكَرِينَ
وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأُذُنِ اللَّيِّ
أَذَعَنَ الْخَلْقُ لَهَا فِي الْخَافِقِينَ
نَحْنُ أَصْحَابُ الْعِبَادِ حَمَسْتُنَا
قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَ الْمَغْرِبِينَ
ثُمَّ جَبْرِيلُ لَنَا سَادِسْنَا
وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ الْمَشْعَرِينَ
وَ كَذَا الْمَجْدُ بِنَا مُفْتَحِرٌ
شَامِحًا يَغْلُوا بِهِ فِي الْحَسِينِ
فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا صَالِحًا
خَالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرِينَ
عُرْوَهُ الدِّينِ عَلَيَّ الْمُرْتَضَى
صَاحِبِ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمِينَ
يَفْرِقُ الصِّفَانَ مِنْ هَيْبَتِهِ

وَ كَذَا أفعالُهُ فِي الخَافِقِينَ

وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالْخَاتَمِ مِنْهُ

حِينَ ساوَى ظَهْرَهُ فِي الرُّكْعَتَيْنِ

شِيعَةَ الْمُخْتَارِ! طَيَّبُوا أَنْفُسًا

فَعَدَا تُشَقُّونَ مِنْ حَوْضِ اللُّجَيْنِ

فَعَلَيْهِ اللهُ صَلَّى رَبُّنَا

وَ حَبَاهُ تُخَفِّهُ بِالْحَسَنَيْنِ

«این قوم کافر شدند و از دیرباز از پاداش خداوندی که پروردگار جن و انس است روی گردان بودند.

آنان با علی (علیه السلام) و فرزندش حسن (علیه السلام) که نیک بود و از پدر و مادری کریم از

صفحه ۴۶۵

روی حسادت جنگیدند.

و اینک گفتند: همگی برای جنگ با حسین (علیه السلام) گرد آید.

فریاد از مردمی پست که جماعت را برای کشتن اهل حریم (مکه و مدینه) گرد آوردند.

سپس به راه افتادند و به یکدیگر جهت دستگیری من، برای خشنودی ملحدان، توصیه کردند.

برای جلب رضایت عبیدالله (ابن زیاد) که از نسل کافران است، در ریختن خون من از خداوند پروا نکردند و برای جلب

رضایت ابن سعد با سپاهیان خود همانند بارانی سیل آسا قهرآمیز به سوی من تاختند.

(و این همه) نه به خاطر آن که گناهی از من سرزده باشد، جز افتخارم به روشنایی دو ستاره: حضرت علی (علیه السلام) بهترین

انسان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیامبر که پدر و مادرش از قریش

بهترین خلق برگزیده خداوند، پدر و مادرم هستند و من فرزند آن دو برگزیده.

نقره ای برگرفته از طلا، پس من نقره ای هستم که فرزند دو طلایم.

چه کس در میان مردم، جدی همانند جد من و یا پدری چون پدرم دارد. پس من فرزند دو بزرگ هستم.

مادرم فاطمه زهرا است و پدرم همان است که در جنگ بدر و حنین، سپاه کفر را در هم شکست.

در نوجوانی به عبادت خدا پرداخت در حالی که قریش بتها را می پرستیدند.

آنان لات و عزّی (دو بت بزرگ دوران جاهلیت) را عبادت می کردند در حالی که پدرم علی (علیه السلام) به دو قبله نماز می گذارد.

پدرم خورشید و مادرم ماه است و منم ستاره، فرزند آن دو.

برای پدرم در جنگ «أحد» ماجرای است که با شکستن سپاه دشمن دلها را شفا

صفحه ۴۶۶

بخشید.

و نیز افتخاری است در جنگ «احزاب» و «فتح» که در آن جنگ ها انبوه دشمن به کام مرگ فرو رفتند.

(بگویید) این ائمت بد کردار، با عترت رسول الله (صلی الله علیه و آله) در راه خدا چه کردند؟

عترت آن نیکوکار، پیامبر برگزیده خدا، و علی (علیه السلام) آن جنگ آور روز پیکار.

مادرم فاطمه زهرا (علیها السلام) است و پدرم، وارث پیامبران و مولای جن و انس است.

همو که در میدان بدر و احد و حنین، پهلوانان نامدار را در هم کوبید.

او که فاتح روز خیبر است و با آن شمشیر بران دو لب، بر آنان تاخت.

آن کسی که خونخواهان روز حنین را نابود کرد. چه کس عمویی چون عموی من جعفر (علیه السلام) دارد که خداوند به او

دو بال (در برابر قطع شدن دستهایش) عطا کرد.

جدّم، پیامبر، چراغ هدایت است و

پدرم کسی است که به هر دو بیعتش با پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفا کرد.

اوست پهلوان، بزرگ، شیرمیدان، بزرگوار، بخشنده و دارای بازوان پرتوان.

دستگیره دین علی (علیه السلام) است و اوست صاحب حوض کوثر و آن که به دو قبله نماز گزارد.

هفت سال تنها با پیامبر نماز گزارد، در زمانی که جز آن دو نمازگزار بر روی زمین نبود.

از ابتدا بت پرستی را رها کرد و حتی به یک چشم بر هم زدنی با قریش در سجده به بتها همراه نشد.

پدرم شیر میدان نبرد بود که با نیزه اش به دشمنان ضربه می زد.

و چونان شیری خشمگین جام های مرگ را به آنان می چشاند.

او طلایی است از ریشه طلا در کانون طلایی، و نقره ایی است از ریشه نقره در کانون نقره ای.

صفحه ۴۶۷

تا زمانی که یکی از دو خورشید و ماه در گردش است، سپاس الهی بر ما واجب است.

چرا که خداوند او (پدرم) را به فضیلت و تقوی و ویژگی بخشید، پس منم تابناک فرزند تابناکان.

وی از آن زمان که مورد توجه خاص خداوند قرار گرفت، بتها را رها کرد و در ستایش، از ماه و خورشید پیشی گرفت.

و در حمله های خود به ستمگران از سپاه دشمن، شرک را نابود ساخت.

و منم زاده آن چشم و گوش (حق) که مردم شرق و غرب عالم بدان معتقدند.

ماییم اصحاب خمسه عبا که شرق و غرب عالم را مالکیم.

جبرئیل، ششمین ما است و بیت و مشعر از ما است.

مجد و بزرگواری، افتخارش به ما است، افتخاری که او را در دنیا و آخرت بالا برد.

خداوندی که آفریننده جهانیان و صاحب مشاعر است به او (پدرم) از جانب

ما پاداش نیک عنایت کند.

دستگیره دین، علی مرتضی است. همو که صاحب حوض کوثر و عزت بخش حرم خدا و رسول خداست.

از هیبت و کردارش، صف های حق و باطل در شرق و غرب عالم از هم جدا می شود.

او کسی است که انگشتر خویش را در حال رکوع به سائل بخشید.

ای شیعیان برگزیده! شادمان باشید که فردای قیامت از حوض نقره فامش سیراب خواهید شد.

بر او خداوند پروردگار ما درود فرستاد و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را به وی هدیه کرد. (۱)

پاورقی

۱. این اشعار به صورت متفرق در این کتاب ها آمده است: فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶-۸۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۱-۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷-۴۸ و ینایع الموده، ج ۳، ص ۸۰-۸۱.

صفحه ۴۶۸

۸۹ شوق دیدار

امام علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: هنگامی که (در روز عاشورا) کار بر امام حسین (علیه السلام) سخت شد، همراهان حضرت دیدند، در این صحنه پر خطر که هر کس رنگ از چهره اش می پرید و لرزه بر اندامش می افتاد، امام و یاران خاصش، چهره هاشان درخشان و اندامشان آرام و دلهايشان هر لحظه مطمئن تر می شد و برخی به برخی دیگر می گفتند: به آنان بنگرید که از مرگ باکی ندارند. در این هنگام امام (علیه السلام) فرمود:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ، وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى

سِجْنٍ وَ عَذَابٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَّتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ»

ای بزرگ زادگان! شکبیا باشید. مرگ فقط پلی است که شما را از سختی ها و دشواری ها به بهشت پهناور و نعمت های جاودان برساند! کدام یک از شما نمی خواهد که از زندانی به کاخی در آید؟ ولی مرگ برای دشمنانتان جز انتقال از کاخی به زندان و عذابی شدید نیست. پدرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود:

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به بهشت و پل کافران به دوزخ خواهد بود!

سپس امام (علیه السلام) افزود:

«ما كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ» (لحظه موعود فرا رسیده) «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است!» (۱)

لبخند زدن بر مرگ، برافروخته شدن چهره ها در آستانه شهادت و آرامش دلها در

پاورقی

۱. معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۳ (باب معنی الموت).

صفحه ۴۶۹

آخرین لحظات زندگی، تنها برای کسانی میسر است که شوق دیدار یار تمام وجودشان را پر کرده، و دنیا را زندان و قفسی می دانند که مرگ در راه رضای پروردگار درهای آن را می گشاید و به اوج آسمان قرب خدا پرواز می کنند.

آری انسان محبوس، در آستانه آزادی در پوست خود نمی گنجد و با آرامش آمیخته با اشتیاق، زندانی را ترک می گوید. از درون قفس بیرون پریده بر شاخسار جان قرار می گیرد، و نغمه شادی سر می دهد.

آری چنین است، حال اولیا و دوستان خاص خدا!

۹۰ پیمان شکنان رسوا!

آنگاه امام (علیه السلام) بر مرکب خود

سوار شده و در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و فرمود:

«يا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحاً لَكُمْ وَ تَرْحاً، وَ بُؤْساً لَكُمْ وَ نَعْساً، اسْتَصَيَّرْخُمُونَا وَ الْهَيْنَ فَأَتَيْنَاكُمْ مُوجِبِينَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيِّئاً كَانَ فِي أَيْمَانِنَا، وَ جِئْتُمْ عَلَيْنَا نَاراً نَحْنُ أَضْرَمْنَاهَا عَلَى عِيدُوكُمْ وَ عِيدُونَا، فَأَصَيْبَحْتُمْ وَ قَدْ آتَرْتُمْ الْعِدَاوَةَ عَلَى الصُّلْحِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَانَ مِنَّا إِلَيْكُمْ، وَ قَدْ أَسِيرَعْتُمْ إِلَيْنَا بِالْعِنَادِ، وَ تَرَكْتُمْ بَيْعَتَنَا رَغْبَةً فِي الْفُسَادِ، ثُمَّ نَفَضْتُمُوهَا سَيِّئاً وَ ضَلَلْتُمْ لِطَوَاغَيْتِ الْأُمَّةِ، وَ بَقِيَّتِهِ الْأَحْزَابِ، وَ نَبَيْدِهِ الْكِتَابِ، ثُمَّ أَنْتُمْ هَوْلَاءِ تَتَخَاذِلُونَ عَنَّا وَ تَقْتُلُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ / ای کوفیان! رویتان زشت و سیاه باد! و غم و اندوه قریتان، و به سختی و مرگ گرفتار شوید! شما ما را مشتاقانه برای فریادرسی خود خواندید، ولی چون به سوی شما آمدیم، شمشیری که در دستان ما بود، بر ضد ما به کار بستید. و آتشی که ما بر ضد دشمنان شما و خود افروخته بودیم، آن را در برابر ما شعله‌ور ساختید! بدون آن که از ما گناهی نسبت به شما سرزده باشد. عداوت و دشمنی را بر صلح و آشتی برگزیدید، و به دشمنی با ما شتافتید و با غوطهور شدن

صفحه ۴۷۰

در فساد، بیعتی را که با ما بسته بودید، رها ساخته و از روی جهل و نادانی و پیروی گمراهانه از سرکشان امت و بازماندگان احزاب جاهلیت و دورافکنان کتاب الهی آن را شکستید.

آری، شما همان کسانی هستید که دست از یاری ما برداشتید و ما را به کشتن دادید. لعنت خدا بر ظالمان باد!». (۱)

همه می دانیم کوفیان با نماینده امام (علیه السلام) بیعت کرده بودند و در

نامه های خود وعده هرگونه همکاری و ایثار و فداکاری داده بودند، اما این گروه سست و ناتوان و نادان و بی اراده، همین که با نخستین مشکل یعنی تهدیدهای ابن زیاد روبه رو شدند، همه چیز را به فراموشی سپردند؛ نه تنها پیمان ها را شکستند و دست از یاری امام (علیه السلام) برداشتند، بلکه شمشیری که برای یاری او آماده کرده بودند به روی او کشیدند و آن را به خون او آغشته کردند!

و این است سرنوشت افراد ترسو و بی اراده. این است پایان شوم عمر پیمان شکنان بیوفا.

۹۱ مرا بشناسید

امام (علیه السلام) در روز عاشورا در حالی که به سوی میدان شهادت گام بر می داشت شمشیر از نیام کشیده به معرفی خویش پرداخت و اتمام حجت نمود، تا فردا نگویند ما او را نشناختیم و برای این هدف، از اشعار جالب و پرمعنایی که خود سروده بود، و در اعماق دلها نفوذ می کرد، بهره گرفت و فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ

كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخُرُ

پاورقی

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۲-۲۱۳.

صفحه ۴۷۱

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى

وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ نَزْهَرُ

وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سَلَالَةِ أَحْمَدَ

وَ عَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ

وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا

وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ

وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ

نُسِّرُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نَحْنُ وُلاهُ الحَوْضِ نَسْقِي وُلاتِنَا

بِكَاسِ رَسولِ اللّهِ ما لَيْسَ يُنكَرُ

وَ شِيعَتِنَا فى النّاسِ أَكْرَمُ شِيعِهِ

وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ القِيامَةِ يَخْسِرُ

بِنا بَيْنَ اللّهِ الأهدى مِنَ ضلالِهِ

وَ يَعْمُرُ بنا آلاءُهُ وَ يَطْهَرُ

إِذا ما أَتى يَوْمَ القِيامَةِ ظامِناً

إِلى الحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَمْفِيهِ حَيْدَرُ

إِمامٌ مُطاعٌ أَوْجَبَ اللّهُ حَقَّهُ

عَلَى النّاسِ جَمْعاً وَالَّذى

كَانَ يَنْظُرُ

فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا

بِحَنِّهِ عَدَنَ صَفْوَاهَا لَا يُكَدِّرُ

«منم فرزند علی پاک، از خاندان هاشم که اگر بخواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است!

جدّم رسول خدا است که گرمی ترین انسان ها است و ماییم چراغ فروزان الهی در زمین.

و مادرم فاطمه (علیها السلام) از دودمان احمد است و عمویم جعفر است که به صاحب دو بال خوانده می شود.

و کتاب خدا در خاندان ما به راستی نازل شد و در میان ما است که وحی و هدایت به نیکی یاد می شود.

ما برای تمام مردم امان خداییم، چه آن را برای مردم پنهان کنیم یا آشکار سازیم.

و ماییم صاحب حوض کوثر که دوستان خود را با جام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که قابل انکار نیست سیراب می کنیم.

شیعیان ما در میان مردم گرمی ترین پیروان هستند و دشمنان ما در روز قیامت

صفحه ۴۷۲

زیان خواهند دید.

خداوند به وسیله ما هدایت را از گمراهی آشکار ساخته و نعمت های خویش را فراوان و پاکیزه کرد.

هنگامی که روز قیامت تشنه ای بر حوض کوثر وارد شود «حیدر» با دو دست مبارکش او را سیراب می کند.

امامی است فرمانروا که خداوند حقش را بر همه مردم واجب کرده، و کسی است که ناظر اعمال (مردم) است.

به بنده ای که پس از مرگ ما به زیارت ما نایل شود، بهشت جاودان که زلال آن هرگز تیره نشود مژده باد!». (۱)

امام (علیه السلام) در روز عاشورا تمام برنامه های خود را با دقت به پیش می برد، و چون می دانست این حادثه بزرگ و بی

نظیر برای همیشه در دل تاریخ ثبت خواهد شد، راه

را بر تمام عذر و بهانه هایی که ممکن بود چهره آن را دگرگون سازد، می بست.

از جمله در آخرین لحظات عمر در حالی که به نشانه آمادگی برای پیکار و شهادت شمشیر را از نیام در آورده بود، ضمن اشعار رسایی بار دیگر به معرفی خود

پرداخت.

از خودش، از پدرش، از جدش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از مادرش حضرت زهرا(علیها السلام)، و از عمویش جعفر(علیه السلام) سخن گفت، سپس به این حقیقت اشاره کرد که قرآن و اسلامی را که همه شما ظاهراً به آن افتخار می کنید، در خانه ما نازل شده و پناهگاه شما در قیامت نیز ما هستیم.

و عجا که این سخنان که هر خفته ای را بیدار و هر مستی را هشیار می کرد، در آن

پاورقی

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸ / فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۴ و رجوع شود به : بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۸-۴۹.

صفحه ۴۷۳

کوردلان مؤثر نیفتاد!

۹۲ اشعاری دیگر

این اشعار که در نوع خود بی نظیر است، بیانگر مکتب امام حسین(علیه السلام) و عمق افکار آن حضرت در روز عاشورا است:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ

فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَثْبَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأَتْ

فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ يَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا

فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا

فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَنْخَلُ

«اگر دنیا چیزی ارزشمند شمرده شود، به یقین پاداش الهی برتر و ارزشمندتر است.

و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده، مطمئناً شهادت در راه خدا به وسیله شمشیر بهتر است!

اگر رزق و روزی برای بشر مقدر و معین شده، پس اجتناب

از حرص در کسب مال زیبا تر است.

اگر جمع آوری اموال برای وانهادن (و به دیگران سپردن) است پس چرا آدمی نسبت به انفاق آن بخل بورزد؟! (۱).

قندوزی دانشمند معروف اهل سنت اضافه بر اشعار بالا، این اشعار را نیز از گفته امام (علیه السلام) ذکر می کند:

عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ

فَإِنِّي أَرَانِي عَنْكُمْ الْيَوْمَ أَرْحَلُ

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳ (با مختصر تفاوت).

صفحه ۴۷۴

أَرَى كُلَّ مَلْعُونٍ ظَلُومٍ مُنَافِقٍ

يُرُومُ فَنَانَا جَهْرَهُ ثُمَّ يَعْمَلُ

لَقَدْ كَفَرُوا يَا وَيْلَهُمْ بِمُحَمَّدٍ

وَ رَبُّهُمْ مَا شَاءَ فِي الْخَلْقِ يَفْعَلُ

لَقَدْ عَرَّهْمُ حِلْمُ الْإِلَهِ لِأَنَّهُ

حَلِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَكُنْ قَطُّ يَعْجَلُ

«ای خاندان احمد! سلام خدا بر شما باد! من چنین می بینم که امروز از میان شما کوچ خواهم کرد!

هر ملعون ستمگر منافقی را می بینم که آشکارا آهنگ نابودی ما کرده و سپس عمل می کند!

ای وای بر آنان! که به محمّد (صلی الله علیه و آله) و پروردگارشان که هر چه اراده کند درباره مردم انجام می دهد کفر

ورزیده اند!

شکیبایی خداوند آنان را مغرور ساخته، چرا که خداوند حلیم و کریمی است که شتاب نمی کند» (ولی سرانجام از آنها انتقام

سختی می گیرد). (۱)

این اشعار از یک سو، اندرز و نصیحت و پیامی است به تمام انسانها که در هر عصر و هر زمان زندگی می کنند.

به آنها می گوید: تن به ذلت ندهید، زندگی این زندگی دنیا نیست، سرای جاویدان و دار بقاء الله، جایگاه اصلی ماست.

حیف از این بدن که در بستر بیماری بمیرد! چه زیباست که سرانجام در راه خدا به خون آغشته گردد و در صف شهیدان جای گیرد!

و از

سوی دیگر، نشان می دهد که امام(علیه السلام) با افتخار به استقبال شهادت می رود، و از هیچ چیز نمی هراسد. بر چهره مرگ، مرگی که در راه خداست، مرگی که الهام بخش بندگان در بند، در طول تاریخ خواهد بود، لبخند می زند، و از میدان کربلا به همه

پاورقی

۱. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸۱.

صفحه ۴۷۵

جباران پیغام می فرستد که از قدرت دو روزه خود مغرور نشوید، بدبختی و رسوایی در انتظار شماست!

۹۳ مرگ بهتر از زندگی ننگین است!

امام(علیه السلام) به میدان آمد و مبارز طلید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ ۚ مرگ بهتر از زندگی ننگین است». سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ

آلَيْتُ أَنْ لَا أَتَّئِي

أَحْمَى عِيَالَتِ أَبِي

أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«منم حسین بن علی(علیه السلام)، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم!». (۱)

و در روایت دیگر آمده است، امام(علیه السلام) فرمود: «مَوْتُ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ ۚ مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است!». (۲)

این شعار که «مرگ با عزت از زندگی ننگین بهتر است» از مهمترین پیام های عاشورا است، پیامی که می تواند سراسر تاریخ بشر را روشن سازد، و به استعمار و استثمار و بردگی انسانها پایان دهد.

مردم غالباً از ترس ذلت ذلیل می شوند، و از ترس ظلم تن به ظلم و ستم می دهند و

جباران و ظالمان نیز از همین نقطه ضعف استفاده می کنند.

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۹ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵-۷۶.

صفحه ۴۷۶

درست است که امام حسین (علیه السلام) با این شعار به استقبال یزیدیان رفت و در یک نبرد نابرابر شهید شد، اما شهادت او سرآغازی برای قیام های مکرر بر ضدّ مزدوران بنی امیه و بنی مروان، و فرزندان «آکله الاکباد» شد، که می رفت آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را محو و نابود کنند و سنت های جاهلی را به جای آنان بنشانند!

خدا می خواست نهال اسلام با این خون های پاک آبیاری شود و دشمنان اسلام و منافقان قسم خورده رسوا گردند.

و نیز خدا می خواست مکتبی ساخته شود که آزادی خواهان جهان در طول تاریخ در آن درس آزادی و افتخار بیاموزند و بدانند «مرگ با عزّت و افتخار، بهتر از زندگی ننگین است»!

۹۴ اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام (علیه السلام) به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند.

عمر سعد فریاد برآورد: «آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید».

بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام (علیه السلام) را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه ها حمله پور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند.

امام (علیه السلام) فریاد برآورد:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا

إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ / وای

بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لاقلاً در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید».

صفحه ۴۷۷

شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام (علیه السلام) فرمود: «أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَأَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ طُغَاتِكُمْ وَ جَهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا / من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی

ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرّض به حرم من باز دارید».

شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هموردی است بزرگوار!».

سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام (علیه السلام) حمله ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند. (۱)

امام (علیه السلام) با این شعار خود، دشمن را شرمنده کرده، فرمود: «اگر دین ندارید و از خدا و قیامت نمی ترسید لاقلاً آزاد مرد باشید و راه و رسم آزادی را فراموش نکنید».

در میدان نبرد، نظامیان در برابر هم قرار دارند و غیر نظامیان مخصوصاً زنان و کودکان طرف نیستند، حمله به آنها نهایت ناجوانمردی و نشانه پستی حمله کننده است.

ولی این شعار پیامی فراتر از اینها دارد، این شعار همه جهانیان را مخاطب می سازد و به آنها می گوید حتی اگر تابع دین

و مذهبی نیستید، اصول انسانیّت و شرافت انسانی و اخلاق بشری را فراموش نکنید، در واقع این همان شعار رعایت «حقوق بشر» است که امروز سخن از آن بسیار می گویند و کمتر عمل می کنند.

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰-۵۱.

صفحه ۴۷۸

۹۵ مناجات با خدا و نفرین به دشمن

در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش در آیی!

شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شکم ماهی می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که بالب تشنه از جهان چشم پیوشی!

امام (علیه السلام) گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتُهُ عَطِشًا؛ خدایا! او را تشنه بمیران!».

راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت ولی همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری شد، عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةِ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَيْدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَدْرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا؛ خدایا! تو شاهدی که

از این مردم سرکش به من چه می رسد. خدایا! جمعیت

آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرزا!».

سپس همانند شیر خشمگین به آنان حمله کرد، و به هر کس که می رسید او را با شمشیرش بر خاک می افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می بارید و بر بدن امام(علیه السلام) می نشست و می فرمود:

صفحه ۴۷۹

«يَا أُمَّهُ السُّوءِ! بَشِي مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثْرَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يَهْوَنُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ، وَ... آ.....اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهَيَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ / ای بدسیرتان! شما در

مورد خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد!».

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟».

امام(علیه السلام) فرمود:

«يُلْقَى بِأَسْيِكُمْ بَيْنَكُمْ وَيَسِفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ / نزاع و اختلاف در میانتان می افکند و خونتان را می ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می سازد».

امام(علیه السلام) همچنان می جنگید تا آن که زخم های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (۱)

در روایتی آمده است:

هنگامی که دشمنان، امام را

آماج تیرها قرار دادند تیر به گلوی امام اصابت کرد و فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ ۚ به نام خداوند و هیچ حرکت و نیرویی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا!». (۲)

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴، ص ۳۴ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱-۵۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۰.

صفحه ۴۸۰

در هر لحظه از زندگی آن بزرگوار درسی نهفته است، درسی برای رهروان راه حق و پویندگان مسیر عزّت و افتخار.

به گونه ای که ملاحظه می کنید در این لحظات تنهایی، و لحظات واپسین عمر مبارکش، هیچ ترس و وحشتی از انبوه دشمن و سرنوشت قریب الوقوعش به خود راه نمی دهد.

همچنان به یاد خداست، همچنان با زبانهای مختلف حتی با زبان نفرین! پند و اندرز می دهد، آنها را از آینده شومی که در پیش دارند بر حذر می دارد، و به سوی خدا فرا می خواند.

و سرانجام بر چهره مرگ لبخند می زند، و مقدم شهادت را گرامی می دارد و با یاد خدا به استقبال آن می شتابد!

۹۶ می خواهم با چهره خونین به ملاقات جدم بروم

امام (علیه السلام) خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره اش پاک کند که تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام (علیه السلام) فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ۚ به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا».

آنگاه سرش را

به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ إِنَّ نَبِيَّ غَيْرَهُ / خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست».

سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محل زخم

صفحه ۴۸۱

گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود:

«هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي، وَ أَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ / آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند».(۱)

آری امام(علیه السلام) کفی از خون خود را به آسمان می پاشد، تا در آسمان در نزد ملکوتیان برای یوم المعاد ذخیره شود، و کفی دیگر را به صورت مبارک می کشد تا در زمین برای جسم مقدسش ذخیره گردد، چون شهیدی همچون امام(علیه السلام) با همان هیئت وارد عرصه محشر می شود و با نور وجود خویش آن فضا را نورانی می کند.

این خون پاک و مقدس در جوی تاریخ بشر، و در رگ های انسان های آزاده و با ایمان نیز جریان دارد، و با آن، خطوط عدالت و آزادی بر پیشانی رهروان این راه ترسیم می گردد.

این خون بر بساط ظالمان نیز می جوشد، تا ظلم را از جهان براندازد!

ظلم بر محو

عدالت سخت می کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز!

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز!

۹۷ آنجا که دشمن هم گریست!

پاورقی

۱. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

صفحه ۴۸۲

امام(علیه السلام) بر اثر زخم های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب(علیها السلام) از خیمه ها بیرون آمد و با ناله ای جانسوز می گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ؛ کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد». عمر بن سعد را دید که نزدیک امام(علیه السلام) ایستاده است. فرمود: «أَيَقْتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟؛ ای عمر بن سعد! اباعبدالله(علیه السلام) را شهید می کنند و تو نظاره می کنی؟!».

اشک از دیدگان عمر سعد (دیدند) جاری شد و صورتش را بر گرداند و چیزی نگفت.(۱)

حضرت زینب(علیها السلام) فریاد زد: «وَيْلُكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؛ وای بر شما! آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟!».

سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد.(۲)

امام(علیه السلام) ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت:

«أَعْلَى قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَشْحَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي؛ وَ إِيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَا رَجُوعَ أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَيْوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ. أَمَا وَاللَّهِ لَمَوْ قَتَلْتُمُونِي لِأَلْقَى اللَّهَ بِأَسِيكُمْ بَيْنَكُمْ وَ سَيْفِكَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ آیا بر کشتن من با هم متحد شده اید؟ هان! به

خدا سوگند! پس از من بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد.

به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید،

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

صفحه ۴۸۳

خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می سازد و خونتان را می ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشانند». (۱)

آری صحنه آنچنان غم انگیز و دردناک بود که دشمن هم گریه کرد، دشمنی که بر اثر هوای نفس اختیاری از خود نداشت و آگاهانه تن به ذلت و خواری داده بود، دشمنی که به عظمت مقام امام (علیه السلام) آگاه بود و از عمق مظلومیت او با خبر بود!

در کدام تاریخ سراغ داریم که دشمن به حال کشته خود گریه کرده باشد، و در میدان نبرد، این چنین از مظلومیت او و ستمگری خویش خبر دهد.

آری، عرصه کربلا شگفتی هایی دارد و این هم یکی دیگر از شگفتی های آن است!

۹۸ آخرین مناجات

امام (علیه السلام) در آخرین لحظات عمر گرانبهایش با خدای خود چنین مناجات می کرد:

«اللَّهُمَّ! مُتَعَالِي الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدِ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِعُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شُكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذُكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا،

وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ اسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَ اتَّوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَ خَدَعُونَا وَ خَذَلُونَا وَ غَدَرُوا بِنَا وَ قَتَلُونَا، وَ نَحْنُ عِثْرَةُ نَبِيِّكَ، وَ وُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَرَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَ اتَّمَمْتَهُ عَلَيَّ وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۷۸ و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

صفحه ۴۸۴

«خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت نزدیک! پیمان‌ت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو!

هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده‌ها احاطه داری! توبه پذیر توبه‌کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می‌رسی!

چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می‌کنی!

حاجتمندانه تو را می‌خوانم و نیازمندان به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می‌برم و با حال حزن به درگاه تو می‌گیرم و ناتوانمندان از تو یاری می‌طلبم تنها بر تو توکل می‌کنم، میان ما و این قوم حکم فرما!

اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند.

ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی ات امین ساختی. پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان!.

و آنگاه افزود: «صَبْرًا عَلَيَّ»

قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبِّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ، يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، أُحْكَمُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛
پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی میورزم، معبودی جز تو نیست، ای

فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست

صفحه ۴۸۵

آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی!». (۱)

راستی که چه زیبا و پر محتوا، و چقدر آموزنده است این مناجات که در واپسین ساعات عمر امام (علیه السلام) با بدنی خونین و مجروح و در میان اندوه عمیق از دست دادن یاران و عزیزان، و آینده نگران کننده همسر و دختران و بازماندگان، بر زبان مبارک آن حضرت جاری شد!

معارف الهیه و بالاترین درجه رضا و تسلیم در کلمات آن موج می زند، نه شکوه ای، نه بی تابی، نه اظهار عجز و ناتوانی، و نه ابراز یأس و ناخشنودی ابداً در آن دیده نمی شود.

همه جا سخن از صبر و شکیبایی و رضا و تسلیم در برابر قادر متعال و خداوند لا یزال است. آفرین و هزاران آفرین از سوی خدا بر تو باد ای پیشوای آزادگان!

پاورقی

۱. مقتل الحسین مرقم، ص ۲۸۲-۲۸۳.

صفحه ۴۸۶

صفحه ۴۸۷

صفحه ۴۸۸

صفحه ۴۸۹

بخش پنجم: آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اشاره

در بخش سوم به انگیزه های قیام امام

حسین(علیه السلام) پرداخته ایم و مهمترین انگیزه آن حضرت را احیای دین خدا و مبارزه با دستگاه فاسد بنی امیه برشمرده ایم.

امام(علیه السلام) در پی احیای ارزش های اسلامی و جلوگیری از بازگشت به عصر جاهلیت و به هدر رفتن تلاش های طاقت فرسای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود. خواه از طریق تشکیل حکومت اسلامی، یا از طریق شهادت.

قیام عاشورا علاوه بر آن که به احیای دین خدا کمک کرد، و موجب رشد و شکوفایی درخت اسلام شد، باعث بیداری امت اسلامی گشت و روح شهادت طلبی و شجاعت را در مسلمانان دمید و درس فداکاری و ایثار را به بشر آموخت و دستگاه خلافت اموی را با خطرات جدی روبرو ساخت و سبب قیام ها و نهضت های خونینی گردید که در کوتاه مدت به سقوط خلافت آل ابوسفیان و در درازمدت به برچیده شدن خلافت بنی امیه انجامید.

به گفته شاعر:

بهر حق در خاک و خون غلتیده شد

تا بنای کفر از آن، برچیده شد

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

اضافه بر این، حادثه کربلا در طول تاریخ به یک الگو و سرمشق بزرگ تبدیل شد

صفحه ۴۹۰

و شیوه مبارزه را برای آزادگان جهان به ویژه مسلمانان مبارز نشان داد، امام با خون سرخش مکتبی را برای آزادگان جهان بنا نهاد، که مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. آثار و پیامدهای قیام عاشورا گسترده، عمیق و چند جانبه است که ما در این بخش سه اثر مهم آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

صفحه ۴۹۱

۱-حیای اسلام و آیین حق

دستگاه خلافت اموی تصوّر می کرد با کشتن امام حسین(علیه السلام)

و یارانش آن هم در نهایت قساوت و بی رحمی و اسارت زنان و کودکانش به هدف خویش رسیده و نتیجه مطلوب را به دست آورده است. به گمان خویش، هم توانسته است دشمن شماره یک خود را از سر راه بردارد و هم از دیگران زهر چشمی بگیرد، تا هیچ کس بنای مخالفت با حکومت او را در سر نپروراند.

یزیدیان که پس از حادثه عاشورا از پیروزی خیالی خود! سرمست و مغرور بودند، سخنانی بر زبان جاری ساختند و رفتارهایی از خود بروز دادند که به افشای ماهیت و نیت شوم آنان کمک کرد. آنان که گمان داشتند با کشتن امام حسین (علیه السلام) و اسارت خانواده او، به پیروزی بزرگی نایل شده اند و آخرین نقطه مقاومت را در خاندان پیامبر در هم کوبیدند، برای آن که پیروزی خیالی خود را به رخ همگان بکشانند و مستی و سرور خود را تکمیل کنند، به اقدامات نابخردانه و جاهلانه ای دست زدند که شادمانی زودگذر آنان را به مصیبت و ماتم دائمی تبدیل کرد.

آذین بندی شهرهایی چون کوفه و دمشق، برپا کردن مجالس سرور و شادی، توأم با رقص و شراب و پایکوبی، به زنجیر بستن نوادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گرداندن آنان در میان مردم در هیئت اسیران جنگی، تازیانه زدن به اطفال بی گناه، بر سر نیزه کردن سرهای شهیدان سرفراز کربلا و زدن چوب خیزران بر لب و دندان امام و... از جمله

صفحه ۴۹۲

کارهایی بود که به منظور تحقیر اسیران و زهر چشم گرفتن از دیگران، از بنی امیه بروز کرد. ولی تمام این اعمال تیر خلاصی بود بر

قلب پلید دستگاه اموی، به گونه ای که شادمانی زودگذر آنان تبدیل به کابوس وحشتناکی شد و لحظه ای آنان را رها نساخت. در واقع بنی امیه هنوز طعم پیروزی را مضمضه نکرده بودند که تلخی آن را در سراسر وجود پلشت و پلید خود احساس کردند (در بخش دوم کلمات کفرآمیز و ضد اسلامی یزید و برخی دیگر از بنی امیه گذشت).

آنان در حالی که سرمست از باده پیروزی خیالی بودند، تصریح کردند که انتقام خود را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اسلام گرفته اند و تصوّر می کردند به اهداف خویش که بازگشت به عصر جاهلیت بود، نزدیک شده اند، ولی در واقع همه این تلاش ها، تیشه ای بود که بر ریشه ناپاک دستگاه اموی وارد می شد!

شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمّدی (صلی الله علیه و آله) کمک کرد و خون پاک اباعبدالله (علیه السلام) درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن الحسین (علیه السلام) روبرو شد (از روی طعنه) گفت:

«یا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟!.

امام چهارم (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمْ» اگر می خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود، به هنگام فرا رسیدن

صفحه ۴۹۳

وقت نماز اذان و اقامه بگو». (۱)

امام (علیه السلام) با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و

نام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، ولی همچنان طنین لایله إلا الله و محمد رسول الله بر مأذنه ها می پیچد و مسلمانان در همه جا حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید به یگانگی خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) گواهی می دهند!

«موسیو ماربین آلمانی» می گوید: «حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود، با اثبات مظلومیت و حقایق خود، به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت و اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند.» (۲)

حدیث معروف نبوی (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «حَسْبُنَا مِنْ مَنِي وَ أَنَا مِنْ حَسْبَيْنِ ; حسین از من است و من از حسینم» (۳) محقق گردید، حسین از رسول خداست، چرا که فرزند دختر او حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است؛ ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من از حسینم» بدین معنا که حسین (علیه السلام) آیین مرا احیا می کند و از این جهت خودم را از حسین می دانم.

به صراحت می توان گفت: قیام امام حسین (علیه السلام) نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) را نجات داد، بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیا نیز جلوگیری کرد. چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود. گویا تلاش های همه انبیای گذشته مقدمه ای بود برای ظهور پیامبر خاتم و سپردن پرچم هدایت بشری به دست آن حضرت تا دامنه قیامت.

دانیم این آیین که خاتم ادیان الهی بود، در عصر حکومت معاویه و یزید مورد

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷. در مقتل الحسین مقررّم (ص ۳۷۵) آمده است: وقتی که امام زین العابدین (علیه السلام) با اهل و عیالش وارد مدینه شد، ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله پیش آمد و گفت: «مَنْ الْغَالِبُ؟» امام (علیه السلام) فرمود: «إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ وَ أَقِمِ تَعْرِفُ الْغَالِبَ».

۲. به نقل از کتاب: درسی که حسین به انسان ها آموخت، ص ۲۸۴.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱. این حدیث در منابع مختلف اهل سنت نیز نقل شده است؛ از جمله: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

صفحه ۴۹۴

تهدید قرار گرفت، به ویژه در سلطنت یزید و بیم آن می رفت که ثمرات تلاش های انبیا و به ویژه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به فراموشی سپرده شود. در چنین شرایطی شهادت امام حسین (علیه السلام) به احیای آیین خدا کمک کرد و درخت توحید و نبوت را طراوت و سرسبزی تازه ای بخشید.

و شاید به همین دلیل در «زیارت وارث» (۱) نه تنها امام حسین (علیه السلام) وارث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بلکه وارث انبیای بزرگی همچون حضرت آدم (علیه السلام)، حضرت نوح (علیه السلام)، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) نامیده شده است. گویا حسین (علیه السلام) همچون گلابی است که از گل های متعدد گلستان توحید و نبوت گرفته شده، بوی همه انبیای گذشته را دارد و وارث همه آنهاست.

پاورقی

۱. کامل الزیارات، ص ۳۷۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۸

۲- الگوسازی برای آزادگان

هر چند به ظاهر، در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبرد نا برابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید؛ ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین (علیه السلام) و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار در عالم به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان، بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد، که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

به گفته موسیو ماربین آلمانی: «این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیدادگری و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت». (۱)

سید قطب، دانشمند و مفسر معروف مصری در ذیل تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر (۲) این پرسش را مطرح می کند که خداوند در این آیه به پیامبران و مؤمنان، در دنیا نیز وعده حتمی نصرت و یاری داد؛ ولی ما می بینیم که در طول تاریخ جمعی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند و گروهی نیز به شهادت رسیدند. بنابراین، وعده نصرت

پاورقی

۱. درسی که حسین به انسان ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص ۲۸۴.

۲. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) در آن روز که گواهان به پا می

الهی درباره آنان چه شده است؟ سپس چنین پاسخ می دهد:

اولاً: نباید پیروزی ها را در محدوده زمانی و مکانی خاص دید، این مقیاس ها، یک مقیاس کوچک بشری است؛ ولی در مقیاس بزرگ تر که زمان و مکان را در می نوردد و به عصر و زمان خاص و مکان خاصی محدود نمی شود، هرگز انبیا و مؤمنان شکست نخوردند؛ چرا که در نهایت، عقیده و مرام آنان باقی ماند و در حقیقت یاری خدا نسبت به اعتقادات آنان، همان یاری آنان است.

ثانیاً: نصرت و یاری، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن را در یک نگاه سطحی هزیمت و شکست می نامند، ولی در واقع پیروزی و نصرت الهی را در بر دارد. آیا ابراهیم (علیه السلام) که در آتش افکنده شد، از عقیده و دعوت خویش دست کشید؟ او در حالی که در داخل آتش افکنده شده بود، نصرت الهی شامل حالش بود. در واقع دشمن او شکست خورده بود، که نتوانست با این همه تهدیدها و آزارها، وی را از عقیده و مرامش باز دارد» (بلکه آیینش گسترش یافت).

سید قطب در ادامه به امام حسین (علیه السلام) اشاره می کند و می گوید:

«حسین بن علی (علیه السلام) گرچه در ظاهر به شهادت رسید و در مقیاس سطحی نگران شکست خورد، ولی در برابر حقیقت و در مقیاسی بزرگ تر پیروز شد».

سپس می افزاید:

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَائِزُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَ تَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ، وَ تَجِيئُ بِالْغَيْرِهِ وَالْفِدَاءِ كَالْحَسَنِ بْنِ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَسْتَوِي فِي هَذَا الْمَتَشَيِّعُونَ وَ غَيْرِ الْمَتَشَيِّعِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ كَثِيرٌ مِنْ

غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ؛ هیچ شهیدی در روی زمین یافت نمی شود که همانند حسین (رضوان الله علیه) تمام وجود انسان ها به خاطر محبت و علاقه به او به لرزه درآید و دل ها برای او به طپش افتد و برای ایثار و فداکاری آماده شود. در

صفحه ۴۹۷

این الگو گرفتن (از حسین (علیه السلام)) شیعه و غیر شیعه از دیگر مسلمانان، بلکه بسیاری از غیر مسلمانان برابرنند.

در پایان می گوید: «چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به اندازه شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت آن را نداشتند که این همه مفاهیم بزرگ انسانی را در دل ها به یادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنانی که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادارند». (۱)

آری؛ حرکت انقلابی امام حسین (علیه السلام) و شهادت و نستوهی وی و یارانش سرمشقی برای آزادگان جهان شد و بسیاری از رهبران آزادی خواه در پیشبرد نهضت و قیام خویش، حرکت انقلابی امام حسین (علیه السلام) را سرلوحه کار خود قرار داده اند و به پیروزی رسیده اند.

«مهاتما گاندی» رهبر استقلال کشور بزرگ هندوستان، در گفتار تاریخی خود چنین می گوید:

«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود». (۲)

«محمد علی جناح» قائد اعظم پاکستان می گوید:

«هیچ نمونه ای از شجاعت بهتر از آن که امام حسین (علیه السلام) از لحاظ فداکاری و تهور نشان

داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی نمایند.» (۳)

پاورقی

۱. فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰ (با مقداری تصرف و تلخیص).

۲. مجله الغری، النجف الاشرف، ربیع الاول ۱۳۸۱ (مطابق نقل ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند ۱۳۸۳) و مجله نور دانش، شماره ۳، سال ۱۳۴۱.

۳. مرد مافوق انسان ها، سید علی اکبر قرشی، ص ۲۸۶.

صفحه ۴۹۸

این الگوپذیری و تأسی از نهضت امام حسین (علیه السلام) در عالم تشیع بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است. در طول تاریخ، رهبران انقلابی شیعه، با الهام از حماسه های بزرگ و جاودان کربلا، در بسیج انسان های فداکار و از خود گذشته به توفیقات بزرگی دست یافته اند.

پیروزی ملت ایران در برچیدن بساط ظلم و بیدادگری نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله، و حماسه های غرورآفرین هشت سال دفاع مقدس در جبهه های نبرد حق علیه باطل، و مجاهدت های جوانان جان بر کف و رشید حزب الله جنوب لبنان در مقابله با رژیم سفاک و تا بن دندان مسلح صهیونیستی، از نمونه های بارز و روشن تأسی و الگوپذیری از نهضت امام حسین (علیه السلام) در عصر حاضر است.

صفحه ۴۹۹

۳- قیام های خونین پس از حادثه عاشورا

توضیح

انتشار اخبار کربلا تأثیر عجیبی در میان مسلمانان گذاشت، از یک سو، اوج مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و یارانش و نهایت قساوتی که در شهادت آنان و اسارت خاندان پاکش آشکار شده بود، سبب نفرت مسلمانان از دستگاه خلافت اموی شد. چرا که خلافت یزید که با نیرنگ و تهدید و تطمیع معاویه انجام پذیرفته بود (نه از روی اقبال

عمومی مردم) با این حادثه به شدت آسیب دید.

به یقین، اگر امام حسین(علیه السلام) به طور پنهانی کشته می شد و یا همچون برادرش امام حسن(علیه السلام) مسموم می گردید و یا کارش به تبعید و زندانی شدن می انجامید، نمی توانست این همه آثار مثبت برای جامعه اسلامی و پی آمدهای منفی برای حاکمیت جور در برداشته باشد. ولی نحوه شهادت امام(علیه السلام) و یارانش که به طور آشکار و در برابر چشمان هزاران نفر و در قلب دنیای اسلام آن روز در اوج مظلومیت اتفاق افتاد، جای هر گونه انکار و یا توجیهی را از حادثه آفرینان فاجعه کربلا گرفت.

از سوی دیگر، شخصیت معنوی و عظمت خانوادگی امام حسین(علیه السلام) میان مسلمانان آشکار بود. کشتن چنین شخصیتی نمی توانست کار ساده ای باشد. یعنی اگر گروه دیگری غیر از امام حسین(علیه السلام) بدین نحو کشته می شدند، به یقین، نمی توانست چنین موجی را که شهادت آن حضرت به وجود آورد، ایجاد کند.

از سوی سوم، حرکت انقلابی امام حسین(علیه السلام)، با آن یاران اندک و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا

صفحه ۵۰۰

الذَّله» و تسلیم ناپذیری در برابر آن همه لشکر مجهز، به مسلمانان جرأت و جسارت بخشید و برای جمع کثیری از مسلمانان، مسأله مرگ و شهادت را امری ساده، بلکه افتخارآمیز کرد. قیام های مردم مدینه (که در بخش های گذشته به آن اشاره شد) و قیام توأیین و حتی مقاومت های افراد به صورت فردی، همگی حکایت از این حقیقت دارد.

برای اثبات این حقیقت، به سراغ پاره ای از قیام ها و مقاومت هایی که پس از عاشورا اتفاق افتاد، می رویم.

الف) اعتراضات و مقاومت های شخصی

پس از

حادثه عاشورا دو گونه مخالفت و قیام بر ضد دستگاه یزید و آنگاه خلافت بنی امیه، رخ داد. بخشی از آن، سازمان نیافته و به تعبیر دیگر، حرکت فردی و جسورانه بود. سنگینی آن حادثه، تاب سکوت را (با همه خطراتش) از برخی گرفت و آنها را به ابراز انزجار و اعلان نفرت از دژخیمان اموی واداشت که گاه به کشته شدن آنها می انجامید.

در اینجا به دو نمونه اشاره می کنیم:

۱ حمید بن مسلم (از وقایع نگاران و راویان حادثه کربلا) می گوید: زنی از قبیله بکر بن وائل همراه شوهرش در کربلا، در جمع لشکریان عمر بن سعد حضور داشت، هنگامی که مشاهده کرد لشکریان به سوی خیمه های ابی عبدالله (علیه السلام) حمله کردند و شروع به غارت نمودند، شمشیری را برداشت و به سوی آن خیمه ها روان شد و فریاد زد:

«یا آل بکر بن وائل، اَتَسَلِبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ؟ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند (و شما آرام باشید؟! حکم و فرمانی جز برای خدا نیست (از او باید

صفحه ۵۰۱

اطاعت کرد، نه از بنی امیه) ای خونخواهان رسول خدا بپاخیزید».

شوهرش آمد و او را گرفت و به جایگاهش بازگرداند. (۱)

۲ پس از حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد که به اصطلاح خود را سرمست پیروزی می دید، مردم کوفه را در مسجد جمع کرد تا پایان کار امام حسین (علیه السلام) و یارانش را طی یک خطابه رسمی به اطلاع مردم برساند و در ضمن به مردم بفهماند که فرجام کار کسانی که با یزید مخالفت کنند، چیزی جز

نابودی نیست. جایی که با امام حسین (علیه السلام) با آن همه عظمت چنین رفتار شد، تکلیف دیگران روشن است. وی در ضمن کلامش چنین گفت: حمد خدایی را که حق و اهل حق و حقیقت را پیروز کرد! و یزید و پیروانش را یاری کرد و کذاب پسر کذاب را کشت!!!

عبدالله بن عقیف ازدی که از شیعیان امیر مؤمنان (علیه السلام) بود و یک چشم خود را در جنگل جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین در رکاب علی (علیه السلام) از دست داده بود و پیوسته در مسجد کوفه به عبادت مشغول بود (۲) از جای برخاست و فریاد زد: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تویی و پدرت، و آن کسی است که تو و پدرت را بر این جایگاه نصب کرد. ای دشمن خدا! فرزندان انبیا را به قتل می رسانی و اکنون بر منبر مؤمنان، این چنین جسورانه سخن می گویی!؟

ابن زیاد که انتظار چنین حرکتی رانداشت برآشفته و گفت: این مرد کیست؟

عبدالله بن عقیف خودش را معرفی کرد و ادامه داد: ای دشمن خدا! من بودم. تو خاندان پاکی را که خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دور داشت، می کشی و گمان می کنی مسلمانی؟! واغوثاه! کجایند پسران مهاجران و انصار؟ چه شده است کسی از این طغیانگر که نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر است، انتقام نمی گیرد؟!؟

پاورقی

۱. لهوف سید بن طاووس، ص ۱۸۰ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

۲. رجوع کنید به: سفینه البحار، شرح حال عبدالله بن عقیف (واژه عبد).

صفحه ۵۰۲

ابن زیاد از این همه شجاعت و جسارت بسیار خشمگین شد، تا آنجا که

رگ های گردنش بر آمد و گفت: او را به نزد من بیاورید!

مأموران به طرف او هجوم بردند، ولی بزرگان قبیله «أزد» که از خویشاوندان او بودند، وی را از دست مأموران رها ساختند و از مسجد به خانه اش بردند.

ابنزیاد دستور داد به هر صورت ممکن او را دستگیر کنند و نزدش بیاورند. بعضی از قبیله «أزد» و برخی دیگر از قبایل به کمک عبدالله بن عقیف آمدند و از آن سو پسر مرجانه نیز جمعی از مزدوران کوفه را اجیر کرد و میان این دو گروه درگیری رخ داد و گروهی کشته شدند، تا آن که سرانجام لشکر عبیدالله وارد خانه ابن عقیف شد. دختر عبدالله او را از ورود مأموران باخبر ساخت. او گفت: ترسی به خود راه مده؛ شمشیر را به من بده. عبدالله در حالی که رجز می خواند و نایبنا بود از خود دفاع می کرد. سپاهیان عبیدالله اطرافش را گرفتند و او با راهنمایی دخترش بر آنها حمله می کرد، تا سرانجام دستگیر شد و او را به نزد عبیدالله بن زیاد بردند.

عبدالله بن عقیف در نزد عبیدالله نیز با شجاعت سخن گفت، تا آن که عبیدالله او را تهدید به قتل کرد.

ابن عقیف گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ قَبْلَ أَنْ تَلِدَكَ أُمَّكَ، وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلْعَنَ خَلْقَهُ وَ أَبْغَضَهُ هُمْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَبَسْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ الْآنَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهَا، وَ عَرَّفَنِي الْإِجَابَةَ مِنْهُ فِي قَدِيمِ دُعَائِي؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ، بدان که پیش از آن که تو از مادرت زاده

شوی، من از خدا طلب شهادت می کردم و از خدا خواستم که شهادت را به دست ملعون ترین شخص و کسی که نزد خدا از همگان مبعوض تر است، قرار

صفحه ۵۰۳

دهد. ولی پس از آن که چشمانم نابینا شد، از نیل به شهادت ناامید شدم. اما اکنون خدا را برای فراهم شدن اسباب شهادت پس از آن دوران ناامیدی و به اجابت رسیدن دعای گذشته ام، سپاس می گویم!».

ابن زیاد که در برابر آن همه شجاعت و بی باکی، درمانده شده بود، دستور داد سر از بدن عبدالله بن عقیف جدا سازند و بدنش را به دار آویزند. (۱)

(ب) قیام توّابین

نخستین عکس العمل همگانی در ارتباط با حادثه کربلا، توسط مردم کوفه شکل گرفت؛ چرا که از یک سو، در کوفه شیعیان فراوانی زندگی می کردند که به امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) علاقمند بودند و از سوی دیگر، آنان با نامه های خود، آن حضرت را به عراق دعوت کردند، و سپس از یاری او سرباز زدند و در واقع اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یارانش را تسلیم دشمن کردند و از سوی سوّم، جمعی از همین مردم در آن حادثه هولناک مشارکت داشتند.

پس از ماجرای کربلا، شیعیان کوفه خود را بیش از دیگران مستحق ملامت می دانستند و از عدم نصرت فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احساس گناه و شرمساری شدیدی می کردند. آنان برای جبران این خطای بزرگ، در پی قیام و شورش برآمدند، تا بتوانند این لکه ننگ را از دامان خود شستشو دهند.

به همین منظور گروهی از شیعیان به نزد بزرگان شیعه در کوفه که عبارت بودند از: سلیمان

بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بَجَلی رفتند و همگی در منزل سلیمان اجتماع کردند.

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹-۱۲۱ (با اندکی تلخیص).

صفحه ۵۰۴

نخست، مسیب بن نجبه شروع به سخن کرد و پس از بیان مقدمه ای گفت: «... ما در ارتباط با امتحانی که خداوند ما را در مورد خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد، دروغگو از آب در آمدیم و از این امتحان سرشکسته خارج شدیم. نامه ها و فرستادگان آن حضرت پیش از آن به ما رسید و حجت بر ما تمام کرده، و بارها، چه پنهان و چه آشکارا، از ما یاری خواسته بود. ولی ما از جانمان درباره او دریغ ورزیدیم. او در نزدیکی ما به شهادت رسید، ولی ما نه با دستانمان و نه با زبان و نه با اموال و عشیره خود او را کمک نکردیم. اکنون ما در پیشگاه خدا و پیامبرمان چه عذری داریم؟!»

سپس ادامه داد:

«لا- وَاللّٰهِ لَا- عُيِّرَ دُونَ أَنْ تَقْتُلُوا قَاتِلَهُ وَ الْمَوَالِينَ عَلَيْهِ، أَوْ تَقْتُلُوا فِي طَلَبِ ذَلِكُمْ، فَعَسَىٰ رَبُّنَا يَرْضَىٰ عَنَّا عِنْدَ ذَلِكَ ۗ نَه به خدا سوگند! چاره ای نیست جز آن که قاتلان آن حضرت و همراهان آنان را به کیفر رسانید و یا در این راه کشته شوید. شاید با این کار خداوند از ما خشنود شود.»

پس از وی رفاعه بن شداد و آنگاه عبدالله بن سعد رشته سخن را به دست گرفتند و پیشنهاد کردند رهبری این گروه را سلیمان بن سرد که صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مرد مطمئن و

شایسته ای است بر عهده گیرد.

پس از آن سلیمان شروع به سخن کرد و پس از مقدماتی گفت: «... ما منتظر ورود خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودیم، به آنان وعده یاری دادیم و او را برای آمدن به عراق تشویق کردیم، ولی هنگامی که آنان به سوی ما آمدند، سستی کرده و ناتوانی به خرج دادیم و منتظر (حوادث) نشستیم، تا آنجا که فرزند پیامبر و پاره تن او در میان ما کشته شد. هر چه فریاد کمک خواهی سر داد، به کمکش نشتافتیم؛ فاسقان او را هدف تیر و نیزه قرار دادند، آهنگ کشتن او کردند و به وی یورش بردند، ولی ما کاری انجام ندادیم.»

آنگاه افزود:

صفحه ۵۰۵

«أَلَا إِنَّهُصُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا إِلَى الْحَلَائِلِ وَ الْأَبْنَاءِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ، وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّهُ رَاضِيًا دُونَ أَنْ تُتَاجِرُوا مَنْ قَتَلَهُ؛» برخیزید و قیام کنید! چرا که خداوند بر شما خشمگین شده است، به سوی همسران و فرزندانان باز نگردید، تا آنگاه که خداوند از شما راضی شود. به خدا سوگند! گمان نمی کنم خدا از شما راضی شود مگر آن که با قاتلان آن حضرت نبرد کنید (و از آنان انتقام بگیرید).»

سپس ادامه داد: «از مرگ نترسید؛ چرا که هر کس از مرگ بترسد ذلیل خواهد شد و همانند قوم بنی اسرائیل باشید (که به خاطر نافرمانی خداوند) پیامبرشان (موسی (علیه السلام)) به آنها گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ؛» شما به خویشتان ستم کردید» و ادامه داد: «فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ؛» پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید و تن به کشتن دهید». (۱)

سلیمان با سخنانی دیگر، مردم را برای

قیام آماده کرد. پس از او خالد بن سعد بن نفیل گفت: «به خدا سوگند! اگر من بدانم تنها به کشتن خود، می توانم از گناهم نجات یابم و پروردگارم را خوشنود سازم، حتماً چنین کاری خواهم کرد و تمام اموالم به جز اسلحه خود را که می خواهم با آن بجنگم برای نبرد با فاسقان، در اختیار مسلمانان قرار می دهم».

به دنبال این گفتگوها و آمادگی شیعیان کوفه، سلیمان بن صرد، نامه ای به سعد بن حذیفه بن یمان و برخی دیگر از شیعیان مدائن نوشت و آنها را از عزم خویش آگاه ساخت. آنان نیز به این دعوت پاسخ مثبت دادند و طی نامه ای همکاری خویش را برای قیام اعلام کردند.

همچنین سلیمان چنین نامه ای را به مثنی بن مخزبه عبیدی در بصره نوشت. و او نیز

پاورقی

۱. بقره، آیه ۵۴.

صفحه ۵۰۶

پاسخ نوشت که ما شیعیان نیز با تو هماهنگیم و آماده همکاری می باشیم.

شیعیان کوفه در پی جمع آوری اسلحه و ابزار جنگ برآمدند و مردم را پنهانی برای انتقام خون حسین (علیه السلام) دعوت می کردند و مردم نیز گروه گروه دعوت آنها را اجابت می کردند.

هلاکت یزید

این ماجرا ادامه داشت تا آن که یزید بن معاویه در سال ۶۴ به هلاکت رسید. اینجا بود که شیعیان به نزد سلیمان آمدند و گفتند: با هلاکت این مرد طاغی و فاسد، و ضعف دستگاه حکومتی، زمینه برای قیام آماده است؛ پس درگیری و نهضت خویش را از همین کوفه آغاز کنیم.

سلیمان گفت: من در پیشنهاد شما اندیشیدم و دیدم قاتلان امام حسین (علیه السلام) از افراد سرشناس و قدرتمندان کوفه هستند

و ما توانایی مقابله با آنها را نداریم؛ بهتر است اکنون افرادی را به اطراف کوفه بفرستید و از مردم برای قیام دعوت به همکاری کنید که گمان می کنم مردم پس از مرگ یزید، دعوت ما را اجابت کنند. آنها نیز چنین کردند و مردم زیادی دعوت آنها را اجابت کردند.

آغاز عملیات توأبین

سرانجام در اوّل ربیع الثانی سال ۶۵ هجری سلیمان بن سرد خزاعی با یارانش به سوی «نخيله» (محلّ اردوگاه لشکر) حرکت کردند، وی جمعیت شیعیان را اندک یافت، با تعجب گفت: «سبحان الله از میان شانزده هزار نفری که اعلام آمادگی کردند، جز چهار هزار نفر نیامدند!».

سلیمان سه روز در «نخيله» ماند و گروهی را به سراغ شیعیان فرستاد.

از جمله کسانی که برای طلب یاری و جمع آوری لشکر رفتند حکیم بن مُنقذ

صفحه ۵۰۷

کندی و ولید بن عصیر بود. آن دو تن با شعار «یا لثاراتِ الحُسَینِ؛ برای خونخواهی حسین برخیزید!» مردم را به کمک طلبیدند و این نخستین باری بود که این شعار سر داده می شد، ولی با آن همه تلاش تنها هزار نفر دیگر به سلیمان ملحق شدند.

سلیمان و یارانش، نخست به سوی کربلا حرکت کردند، وقتی که به قبر امام حسین (علیه السلام) رسیدند، فریاد ضجّه و زاری از دل برآوردند و بی اختیار اشک ها ریختند که به تعبیر ابن اثیر در کامل (۱) «فَمَا رُئِيَ أَكْثَرَ بِأَكْبَارٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ هرگز همانند چنان روزی گریه کننده دیده نشد».

آنان از گناه خویش و تنها گذاشتن امام (علیه السلام) و عدم یاری او توبه کردند و به مدّت یک شبانه روز در کنار قبرش ماندند و پیوسته گریه و زاری می کردند.

پس

از پایان این صحنه های شورانگیز، آنجا را ترک کردند و به سمت شام حرکت نمودند و در مسیر خویش از «قرقیسیا» گذشتند و به سرزمین «عین الورد» رسیدند. سپاه شام که پیش از آن خود را به «عین الورد» رسانده بود، با لشکر توّابین درگیر شد. فرماندهی سپاه شام را که به سی هزار تن می رسید عبیدالله بن زیاد بر عهده داشت. این نبرد سه روز به طول انجامید و توّابین در این چند روز با انگیزه فراوان و پایداری زیاد، با لشکر شام می جنگیدند و گروهی زیادی از آنان را به قتل رساندند.

فرماندهی لشکر توّابین به عهده سلیمان بن صرد بود و پس از شهادت وی، مسیب بن نجبه و پس از کشته شدن او، عبدالله بن سعد بن نفیل و پس از او، رفاعه بن شدّاد فرماندهی لشکر توّابین را بر عهده داشتند.

در این نبرد سران انقلاب به جز رفاعه بن شدّاد همگی به شهادت رسیدند و رفاعه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه بازگشتند و به هواداران مختار پیوستند که بعدها همراه مختار در انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام) و یارانش مشارکت جستند. (۲)

پاورقی

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲. برگرفته از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۸۶ (با تلخیص فراوان) همچنین رجوع کنید به :

مقتل الحسین ابومخنف، ص ۲۴۸-۳۱۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶-۴۷۱.

صفحه ۵۰۸

تحلیل و بررسی

آنچه از بررسی این قیام به دست می آید، آن است که شهادت امام حسین (علیه السلام) چنان تأثیری در میان آنان گذاشت که به چیزی جز شستشوی لکه ننگ بیوفایی و عدم

نصرت آن حضرت فکر نمی کردند. آنها نه طالب فتح و پیروزی بودند و نه برای رسیدن به حکومت و غنایم پیکار می کردند. آنها وقتی که از شهر و دیار خویش خارج شدند، می دانستند که دیگر باز نخواهند گشت و همه اینها را جناب «سلیمان بن صرد خزاعی» به آنها گوشزد کرده بود و تواین نیز در پاسخ سلیمان گفتند: «ما برای دنیا و رسیدن به حکومت قیام نمی کنیم و هدف ما توبه از گناهان خویش و خونخواهی فرزندان دختر رسول خداست». (۱)

آنان در واقع می خواستند با کشتن و کشته شدن، از عذابی که به روح و جانشان افتاده بود، رهایی یابند و گناهان خویش را شستشو دهند. به همین دلیل در همان زمان، مختار نیز برای جمع آوری نیرو جهت مبارزه و قیام علیه حکومت ستمگر تلاش می کرد، ولی با این حال حاضر به همکاری با سلیمان نبود و می گفت: «سلیمان می خواهد با این قیام، خود و یارانش را به کشتن دهد، او مردی است که از آیین جنگ آگاهی ندارد». (۲)

آنان در آغاز قیام بر سر قبر امام حسین (علیه السلام) رفتند و نهضت خویش را از آنجا آغاز کردند و نخستین بار توسط برخی از آنان شعار «يَا لثَارَاتِ الْخُسَیْنِ» سر داده شد. همه این تلاش ها و جانبازی ها توسط کسانی صورت می گرفت که روزی در کوفه از تهدیدهای «ابن زیاد» که با تعداد محدودی وارد کوفه شد، ترسیده بودند و مسلم بن عقیل (رحمه الله) سفیر امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند و شهر را تسلیم دشمن کردند؛ ولی پس

پاورقی

۲. همان مدرک، ص ۱۶۳.

صفحه ۵۰۹

از حادثه عاشورا، چنان روحیه ای پیدا کردند که جان برکف دست به قیام زدند تا کشته شدند.

ج) قیام مختارا

چنانچه گذشت، قیام توّابین با کشته شدن سران نهضت، درهم شکست و شعله انقلاب برای مدّتی به خاموشی گرایید.

ولی طولی نکشید که با ظهور «مختار» طوفان عظیم دیگری برخاست و آتش خشم و انتقام سراسر عراق را فرا گرفت و خرمن هستی امویان و قاتلان جنایت پیشه کربلا را یکی پس از دیگری سوزاند و خاکستر نمود.

مختار یکی از چهره های سیاسی و پرنفوذی است که با درایت و زیرکی خاصی، با شعار خونخواهی امام حسین (علیه السلام) ارادتمندان آن حضرت را به گرد خود جمع کرد و برای فرصتی کوتاه زخم های دلشان را التیام بخشید.

پدر وی «ابوعبیده بن مسعود ثقفی» از مردان شجاع و فرمانده لایقی بود که در دوران عمر خود کارهای برجسته ای انجام داد و سرانجام در «یوم الجسر» در جنگی که میان مسلمانان و لشکر فارس در زمان خلیفه دوّم اتفاق افتاد در نزدیکی «حیره» در کنار پل دجله به اتفاق یکی از فرزندانش به نام «جبر بن ابیعبیده» در سال ۱۴ هجری، کشته شد. (۱)

«اصبغ بن نباته» می گوید:

مختار را در حالی که طفلی خردسال بود، بر زانوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم که آن حضرت دست محبت بر سر و روی او می کشید و می فرمود: «یا کَیْس، یا کَیْس، ای تیزهوش! ای تیزهوش!». (۲)

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲۸ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۴ و رجال کشی، ص ۱۲۷. احتمالاً به همین جهت که

کلمه «کیس» را در مورد مختار به کار برده است، وی ملقب به کیسان (تثنیه کیس) شده است. برخی فرقه کیسائیه را منسوب به وی می دانند. (بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۴۵)

صفحه ۵۱۰

با بررسی تاریخ قیام مختار به خوبی در می یابیم که تعبیر امام چه قدر دقیق و حساب شده بوده است. مختار با عالی ترین شیوه های تبلیغی که حکایت از مردم شناسی وی می کرد، در مدّت کوتاهی اندیشه های مردم را مخاطب قرار داد و احساسات برافروخته آنان را نسبت به امام حسین (علیه السلام) به یکی از پرشورترین قیام های مسلحانه مبدل ساخت.

او همان کسی است که «مسلم بن عقیل» سفیر و نماینده امام حسین (علیه السلام) در کوفه هنگام ورود به کوفه با وجود بزرگان زیادی که در کوفه بودند راهی خانه وی شد و پس از مدّتی به خانه «هانی بن عروه» نقل مکان کرد.

هنگامی که «عبیدالله زیاد» با ارباب و تهدید مردم کوفه را از اطراف مسلم پراکنده ساخت، «مختار» در قریه ای به نام «القفا» بود و به منظور حمایت از مسلم با تعدادی از همراهان خود به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در میانه راه توسط سربازان عبیدالله دستگیر و روانه زندان شد.

در تمام مدّتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان در کنار هم بندش میثم تمار، یار فداکار امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سر می برد.

ابن ابی الحدید می نویسد:

میثم تمار در زندان به مختار گفت:

«إِنَّكَ تَقُلْتُ وَ تَخْرُجُ نَائِرًا بِإِذْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَتَقْتُلُ هَذَا الْجَبَّارَ الَّذِي نَحْنُ فِي سِجْنِهِ، وَ تَطَّأُ بِقَدَمِكَ هَذَا عَلَى جَبْهَتِهِ وَ خَدَّيْهِ / تو

از زندان آزادخواهی شد و به خونخواهی امام حسین (علیه السلام) قیام خواهی کرد و این ستمگری که امروز من و تو در زندان او اسیریم، به قتل خواهی رساند و با پای خود

صفحه ۵۱۱

سر و صورت وی را لگدکوب خواهی کرد!». (۱)

به یقین میثم این سخنان را با این قاطعیت از جانب خود نگفته بود، بلکه قاعدتاً این از اخبار غیبی بود که از مولایش علی (علیه السلام) شنیده بود.

چیزی نگذشت که حکم اعدام مختار از سوی ابن زیاد صادر شد، ولی هنگامی که مختار را پای دار آوردند، فرمان آزادی وی از سوی یزید به اطلاع ابن زیاد رسید، زیرا عبدالله بن عمر شوهر خواهر مختار نزد یزید برای او شفاعت کرده بود.

مختار پس از آزادی، به حکم ابن زیاد کوفه را ترک کرد و در مکه به عبدالله بن زبیر، که در آنجا پرچم استقلال را برافراشته بود، پیوست. (۲)

برخی از علمای شیعه که از مختار به نیکی یاد می کنند، انگیزه وی را از پیوستن به ابن زبیر مصلحتی و موقت می دانند و می گویند، مختار چون «عبدالله بن زبیر» را در پاره ای از اهداف، از جمله مخالفت با امویان با خود متحد می دید، به وی پیوست.

وی در جریان محاصره مکه توسط سپاه شام، به دفاع از حرم امن الهی که ابن زبیر در آن پناهنده شده بود، پرداخت.

ولی این اتحاد دوامی نداشت و سرانجام مختار چون از مقاصد ابتزیر و انحرافات وی با خبر شد، از وی کناره گرفت و رهسپار کوفه شد. (۳)

مختار برای هدف بزرگی که در سر داشت یعنی خونخواهی امام حسین (علیه السلام) آرام و

قرار نداشت و همواره صدای گرم میثم تمار از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در گوش های وی طنین انداز بود، که تو برای خونخواهی امام حسین (علیه السلام) قیام خواهی کرد و قاتلان را به سزای اعمالشان می رسانی و از این جهت تکلیفی بر دوش خود احساس می کرد که باید روزی به این امر عظیم اقدام کند.

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲. رجوع کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۲-۴۴۴.

۳. همان مدرک، ص ۴۴۶ به بعد.

صفحه ۵۱۲

این بود که ابتدا به سراغ فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) رفت و مدّتی ملازم «محمّد بن حنفیه» شد و از او احادیث و علوم اسلامی می آموخت. (۱)

ورود مختار به کوفه همزمان با شکوفایی قیام توّابین بود. وی با تبلیغات گسترده به کوفیان می گفت: جنبش توّابین فاقد سازماندهی نظامی است و لذا نمی تواند موفق و کارآمد باشد.

تبلیغات وی هر چند تا حدودی باعث شکاف در قیام توّابین شده بود، ولی چندان در جلب شیعیان موفق نبود و در نتیجه با تحریک اشراف کوفه که از برنامه های مختار به وحشت افتاده بودند توسط عبدالله بن یزید حاکم زبیری کوفه مجدداً روانه زندان شد. مختار در زندان بود که قیام توّابین به شکست انجامید. (۲)

وی بار دیگر با وساطت شوهر خواهرش عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد و پس از آزادی، زمینه را برای قیام خویش مساعدتر دید. این بار نخست از امام سجّاد (علیه السلام) اجازه خواست تا مردم را به نام آن حضرت فراخواند و قیامش را آغاز نماید.

ولی امام (علیه السلام)

دعوت وی را نپذیرفت، هر چند مطابق روایات از کار وی تا آنجا که مربوط به انتقام از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود، اظهار رضایت و خرسندی می نموده است. (۳)

پس از آن مختار به سراغ «محمد بن حنفیه» رفت و دعوت خویش را به نام وی آغاز کرد. (۴)

پاورقی

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵۲ «رَحَلَ الْمُخْتَارُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يُجَالِسُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ وَيَأْخُذُ عَنْهُ الْأَحَادِيثَ».

۲. مراجعه شود به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۰.

۳. برخی از علمای شیعه معتقدند که عمل امام سجاد (علیه السلام) به معنی نفی برنامه مختار نیست، بلکه به جهت شرایط و موقعیت خاص امام سجاد (علیه السلام) بوده که سخت تحت کنترل و فشار بوده است. (مراجعه شود به: تنقیح المقال علامه مامقانی، شرح حال مختار)

۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۴.

صفحه ۵۱۳

«طبری» در تاریخش می نویسد:

«محمد حنفیه» در پاسخ تقاضاهای مختار چنین گفت:

«فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عِدُوْنَا بِمَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ ؛ به خدا سوگند! دوست دارم خداوند به وسیله هر یک از بندگانش که خواست ما را یاری نماید». (۱)

همین پاسخ مبهم محمد حنفیه کافی بود که مختار قیامش را به وی منسوب کند و خود را نماینده وی معرفی نماید.

قیام مختار ۲

توضیح

مختار بدین وسیله شیعیان را به گرد خود جمع کرد، حتی برخی از شیعیان، راهی حجاز شده تا صحت گفتار او را مستقیماً از «محمد حنفیه» بشنوند. (۲)

حمایت ابراهیم اشتر فرزند برومند مالک اشتر که از بزرگان قبیله معروف «مَذْحِج» بود و همانند پدر بزرگوارش ارادتی تمام نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) و خاندانش داشت، می توانست کمک بزرگی

به مختار باشد.

ابراهیم نزد همه، چهره ای آشنا بود. ولی وی با تردید به مسأله قیام مختار می نگریست، حتی ابراهیم در قیام توأبین نیز شرکت نداشت.

تردید ابراهیم می توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود؛ در حالی که شخصیت نافذ و بلندآوازه وی، می توانست پیروزی مختار را قطعی نماید، این بود که مختار تمام همت خویش را برای جذب ابراهیم به کار بست تا آن که وی را برای حضور در این پیکار حاضر به همکاری نمود. (۳)

مختار مقدمات قیام را با مشورت ابراهیم اشتر فراهم نمود و تاریخ آغاز آن را شب

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۲.

۳. همان مدرک، ج ۴، ص ۴۹۴.

صفحه ۵۱۴

پنج شنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۶۶ هجری قرار داد. (۱)

تحرکات مخفیانه مختار از چشم جاسوسان حکومت مخفی نماند و اخبار تدارکات قیام او به «عبدالله بن مطیع» استاندار منصوب «عبدالله بن زبیر» در کوفه رسید. وی که کوفه را آبستن حوادث سهمگین می دید سربازان حکومتی را در تمام راه ها گماشت و در شهر حکومت نظامی اعلام کرد.

اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار به جلو افتد. زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۶۶ ه پس از نماز مغرب با جمعی از یاران در حالی که سلاح در برداشتند به سوی منزل مختار رهسپار بود. در بین راه مأموران امیتی حکومت، راه را بر وی بستند ولی ابراهیم دست برد و نیزه یکی از سربازان را گرفت و درست در

گلولی رئیس پلیس کوفه فرو کرد و وی را نقش بر زمین ساخت.

سربازان حاکم با دیدن این صحنه وحشت زده متواری شدند و جریان را به استاندار کوفه گزارش دادند.

این حادثه موجب شد تا مختار تصمیم بگیرد در همان شب قیامش را با شعار «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» آغاز کند. (۲)

این شعار کافی بود تا بغض فشرده شده شیعیان را منفجر کند و خون را در رگ های ارادتمندان آن حضرت به جوش آورد. جوانان شیعه چنان فداکارانه به سربازان حکومتی یورش بردند که تنها پس از سه روز نبرد بی امان شهر به تصرف مبارزان درآمد و عبدالله بن مطیع استاندار زبیری کوفه به سوی بصره گریخت.

مختار پس از آزاد کردن کوفه بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَائِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَ جِهَادِ

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳ و همچنین رجوع شود به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸.

صفحه ۵۱۵

الْمُحِلِّينَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعْفَاءِ؛ با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفا بیعت کنید». (۱)

ولی سه دشمن سرسخت، از سه طرف حکومت نوپای مختار را تهدید می کرد:

۱ حکومت شام به رهبری بنی مروان، از سوی شمال.

۲ حکومت عبدالله بن زبیر، از ناحیه جنوب (مکه).

۳ ضد انقلاب داخلی، از اشراف و قاتلان امام حسین (علیه السلام) در داخل عراق.

طبیعی بود که بنی امیه نمی توانستند به قدرت

رسیدن شیعیان را در عراق که قلب دنیای اسلام در آن روز بود، تحمیل کنند. این بود که عبدالملک مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام امر کوفه را بدست گیرد.

لشکر ابن زیاد در حوالی «موصل» اردو زد. مختار، ابراهیم اشتر را با هفت هزار نیرو به منطقه جنگی اعزام کرد.

ولی از آن طرف، سرشناسان کوفه و قاتلان امام حسین (علیه السلام) چون «شَبَث بن ربعی»، «شمر بن ذی الجوشن» و دیگران که به شدت از حاکمیت مختار و شیعیان در کوفه به وحشت افتاده بودند، در غیبت ابراهیم اشتر، فرصت را غنیمت شمرده و به بقایای نیروهای مختار در کوفه یورش بردند و «دارالاماره» را محاصره کردند. مختار با دفع الوقت، برای ابراهیم اشتر پیام داد تا سریعاً به کوفه برگردد. او نیز به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه سرشناسان کوفه را سرکوب نمود.

مختار پس از سرکوبی این حرکت مذبحخانه در کوفه، ابراهیم اشتر را مجدداً روانه

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بَايَعُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعْفَاءِ».

صفحه ۵۱۶

جنگ با ابن زیاد کرد و خود به خونخواهی خاندان پیامبر پرداخت.

ابراهیم اشتر در پنج فرسخی «موصل» سپاه ابن زیاد را چنان درهم ریخت که عده ای از آنان در حین فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند.

در این نبرد که درست روز عاشورای سال ۶۷ هجری اتفاق افتاد بسیاری از عناصر آلوده بنی امیه چون عبیدالله بن زیاد و حصین بن

نمیر به هلاکت رسیدند.

ابراهیم خود با شمشیرش، ابن زیاد آن مرد خونخوار سنگدل را دو نیم ساخت و جسدش را سوزاند و سرش را به کوفه نزد مختار فرستاد. او نیز آن را به مدینه نزد امام سجّاد (علیه السلام) فرستاد که امام با دیدن آن شاد شد. (۱)

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی هاشم هدیه کرد. در این زمینه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

«مَا أَكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَلَا اخْتَضَعْتُ، وَلَا زُئِي فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانُ خَمْسِ حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ؛ پس از حادثه دلخراش کربلا هیچ زنی از بنی هاشم خود را آرایش نکرد و به مدت پنج سال در خانه بنی هاشم دودی (جهت پخت غذا) به هوا برنخاست تا آن که (آن مرد خبیث) ابن زیاد به هلاکت رسید.» (۲)

آتش انتقام از قتله کربلا- چنان پرشور و شدید بود که در فاصله اندکی جانیان کربلا- را طعمه خویش ساخت. هر یک به تناسب عمل زشتی که مرتکب شده بودند به اشد مجازات به سزای اعمال ننگین خود رسیدند. این آتش نه تنها دامن سران و رهبران جنایت پیشه کربلا را گرفت بلکه به گفته عقاد مصری:

«هر کسی دستی دراز کرده بود یا کلمه ای بر زبان رانده یا کالایی از لشکر امام

پاورقی

۱. مراجعه شود به: بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۸۳-۳۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۱۳-۵۱۶ و ص ۵۵۶ و فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۸۳.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) لَمْ يَرِ ضَاحِكًا قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ امام سجّاد

از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹)

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

صفحه ۵۱۷

حسین (علیه السلام) ربوده، یا کاری کرده بود که از آن بوی شرکت در فاجعه کربلا شنیده می شد، سزای عمل خویش یا اعانت بر جرم را دریافت کرد». (۱)

«علامه مجلسی» در بحارالانوار از قول ابن نما می نویسد:

«شمر در روز عاشورا شتر مخصوص امام حسین (علیه السلام) را به غنیمت گرفت و در کوفه به شکرانه قتل آن حضرت شتر را ذبح کرده و گوشتش را بین دشمنان آن حضرت تقسیم نمود. مختار دستور داد تمام آن خانه هایی که این گوشت در آن وارد شده ویران کردند و همه افرادی که با علم و آگاهی از آن گوشت خوردند، اعدام شدند!!» (۲)

مختار در اجرای مجازات چنان جدی بود که کار از قتل قاتلان گذشته و به سوختن، ویران کردن خانه های آنها که محلّ توطئه و خیانت بود رسید. ولی همه این سخت گیری ها را چیزی جز عدالت و دادگری نمی توان دانست چرا که جنایات آنها بیش از این بود.

آخرین نبرد

تعدادی از سران جنایتکار کوفه که از شمشیر مختار زخم دار شده بودند در بصره نزد مصعب بن زبیر برادر عبدالله بن زبیر جمع شده بودند. «شَبَّث بن ربعی» و «مَحْمَد بن اشعث» از جنایت کاران کربلا از جمله آنها بودند. آنان مدام مصعب را به جنگ با مختار تحریک می کردند. (۳)

«دینوری» تعداد فراریان کوفه را که در بصره اجتماع کرده بودند حدود ده هزار نفر می داند. (۴)

پاورقی

۱. ابوالشهداء، عباس

محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزّی، ص ۲۰۵ (با اندکی تصرّف).

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۷.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

۴. اخبارالطوال، ص ۳۰۴.

صفحه ۵۱۸

سرانجام مصعب از سربازان خود و فراریان کوفه، لشکری را فراهم ساخت و به سوی مختار تاخت.

مختار نیز بدون آن که از ابراهیم اشتر که در آن وقت در شمال عراق (موصل) حضور داشت یاری بطلبد لشکری را با فرماندهی «أحمر بن شُمیط» به جنگ مصعب فرستاد. ولی سپاه مختار در این جنگ متحمل شکست سهمگینی شد. «ابن شمیط» فرمانده سپاه مختار با تعداد بسیاری از یاران خود کشته شد و لشکر مختار درهم شکست. مصعب پس از شکست سپاه مختار به سوی کوفه شتافت و مختار و بقایای سربازانش را کشت.

تاریخ کشته شدن مختار به نقل طبری ۱۶ رمضان سال ۶۷ ه بوده است وی در آن هنگام ۶۳ سال داشت. (۱)

مصعب پس از تصرّف کوفه، ابراهیم اشتر را به کوفه فرا خواند، وی نیز بدون مقاومت به کوفه آمد و مصعب از وی به گرمی استقبال کرد. (۲)

با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در تحت سیطره زبیریان قرار گرفت و بدین ترتیب یک بار دیگر کوفه از حاکمیت شیعیان و ارادتمندان اهل بیت (علیهم السلام) خارج شد.

چیزی نگذشت که در سال ۷۲ ه «عبدالملک مروان» سپاه عظیمی را به جنگ مصعب به سوی کوفه روانه کرد. در آن جنگ ارتش مصعب شکست خورد و مصعب در سن ۳۶ سالگی و ابراهیم اشتر در سن ۴۰ سالگی کشته شدند و عراق به دست مروانیان افتاد.

وقتی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک مروان نهادند، ابومسلم نخعی مردی

از عرب برخاست و گفت:

«من در همین دارالاماره دیدم که سر بریده حسین بن علی (علیه السلام) را جلو ابن زیاد

پاورقی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲. اخبار الطوال، ص ۳۰۹.

صفحه ۵۱۹

نهادند، و چندی بعد سر بریده ابن زیاد را در همین نقطه جلوی مختار دیدم و مدّتی بعد سر مختار را نزد مصعب و اینک سر مصعب را نزد تو می بینم (تا روزگار با تو چه کند؟!)).

عبدالملک از شنیدن این سخن، سخت به وحشت افتاد و دستور داد آن محل را ویران کنند. (۱)

یکسره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهران

بعد ز چندی سر آن خیره سر

بُد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دست خوش او سرِ مختار شد

این سرِ مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار!

تحلیل و جمع بندی

چنان که ملاحظه شد جوهره اصلی قیام مختار چیزی جز خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و انتقام از جانیان کربلا نبود و مختار به خوبی از عهده این هدف برآمد. وی با انتخاب شعار حرکت آفرین «يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ» خون های جوانان شیعه را در رگ هایشان به جوش آورد.

بدیهی بود در آن روزگار هیچ شعاری تا این اندازه نمی توانست در ایجاد شور و هیجان انتقام، مؤثر و کارساز باشد.

پاورقی

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰۹.

صفحه ۵۲۰

از سوی دیگر وی با ایجاد رابطه با فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) به ویژه «محمّد حنفیه» و فرستادن سرهای جنایت کاران کربلا

به نزد امام سجّاد(علیه السلام) به واقع رهبری معنوی و پشت پرده قیام را با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) پیوند داد.

او همواره خود را نماینده «محمّد حنفیه» معرفی می کرد و رهبری قیام را به او نسبت می داد و روزی که کوفه را فتح کرد مردم را به شرط خونخواهی امام حسین(علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت، به بیعت خویش فراخواند.

هر چند حکومت مختار دوام چندانی نیافت و سرانجام به دست مصعب برچیده شد، ولی هرگز نمی توان او را فردی شکست خورده دانست. او به هدف بلند خویش که همان انتقام از قاتلان و جانیان کربلا- بود به خوبی رسید و بارها قلب امام سجّاد(علیه السلام) و بنی هاشم را خرسند نمود، هر چند سرانجام وجود خودش فدای این راه شد.

سر در ره جانانه فدا شد، چه بجا شد

از گردنم این دین ادا شد، چه بجا شد!

از خون دلم بسته حنا بر سر انگشت

خون دلم انگشت نما شد، چه بجا شد!

د) انقراض بنی امیه

اشاره

بررسی تاریخ حکومت بنی امیه به خوبی نشان می دهد که حکومت کوتاه هشتاد ساله آنها، جز در سال های محدودی، مملوّ از مخاطرات، نابسامانی ها، درگیری ها، مشکلات عظیم و جابجایی های سریع بود.

در این مدّت که تقریباً برابر عمر طبیعی یک انسان است. چهارده نفر از آل ابوسفیان و آل مروان زمام حکومت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند که بعضی از آنها حکومتشان فقط حدود یک، یا چند ماه و بعضی فقط هفتاد روز بوده است. طولانی ترین حکومت، حکومت «عبدالملک» بود که حدود بیست سال به طول انجامید و شاید علّتش این بود که به توصیه

خونریزی «بنی هاشم» کشید. (۱)

در واقع بنی امیه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) روی آرامش به خود ندیدند، همواره با قیام ها و نهضت های خونینی مواجه بودند که مایه اصلی همه آنها خونخواهی امام حسین (علیه السلام) بوده است.

جنبش ها یکی پس از دیگری از گوشه و کنار شکل می گرفت و توده های مختلف مردم را حول شعارهایی چون «یا لثاراتِ الْحُسَيْنِ» و «الرِّضَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» و «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله)» که سگه رایج آن روزگار بود، جمع می کرد و هر از چندی، قسمتی از قلمرو حکومت بنی امیه از سیطره آنان خارج می شد. عراق، حجاز، شام و بالاخره خراسان در تب و تاب این انقلاب ها می سوخت.

به واقع شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطّ بطلانی بود بر چهل سال تبلیغات مسموم بنی امیه که با نیرنگ و فریب، خود را دولت اسلامی جا زده بودند.

حماسه امام حسین (علیه السلام) چهره اسلام واقعی را به مردم نشان داد و نقاب از چهره دروغ گویان اموی برداشت و نامشروع بودن سلطنت آنان را به اثبات رساند.

بررسی تاریخ آن قیام ها بیان گر این واقعیت است که توده های مردم آن روزگار به هیچ شعاری جز خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و انتقام از بنی امیه، وقعی نمی نهادند. حتی عباسیان که آخرین ضربه را بر آل ابوسفیان وارد آورده بودند در پناه همین شعار به مقاصد خویش رسیدند و بر مرکب خلافت سوار شدند.

قیام عباسیان و انتقام از بنی امیه

پاورقی

به شهادت تاریخ، اولین جرّقه قیام عباسیان در سال ۱۳۲ هـ توسط گروهی از شیعیان به رهبری ابومسلم خراسانی در خراسان زده شد. آنان به قصد انتقام از

بنی امیه که ننگ فاجعه کربلا را در پرونده سیاه خویش داشتند، شوریدند و با

شعار «الرّضا من آلِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)» پا به میدان مبارزه گذاشتند، ولی عباسیان (شاخه ای

از بنی هاشم) از غفلت و ناآگاهی مردم در شناخت مصادیق واقعی

اهل بیت، احساسات به هیجان آمده شیعیان را به نفع خود مصادره کردند و ولی به یقین مؤثرترین عامل پیروزی آنان در قلع و قمع کردن بنی امیه، همان شعار خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و شرح مظلومیت خاندان آن حضرت بوده است. آنان با انتخاب این شعار، آتش خشم مردم را بر ضد بنی امیه برافروختند و سرانجام بساط حکومت ننگین بنی امیه را برچیدند.

به نقل «ابن ابی الحدید» هنگامی که سر بریده مروان آخرین خلیفه اموی را نزد «ابوالعبّاس» نخستین خلیفه عباسی آوردند «ابوالعبّاس» سجده ای طولانی به جا آورد و آنگاه سر از سجده برداشت و خطاب به سر بریده «مروان» گفت:

«خدا را سپاس می گویم که انتقام مرا از تو و قبیله ات گرفت و مرا بر تو پیروز کرد».

آنگاه افزود: «اینک دیگر باکی از مرگ ندارم زیرا من با کشتن دو هزار تن از بنی امیه، انتقام خون حسین (علیه السلام) را گرفتم». (۱)

شگفتی های تاریخ!

در تاریخ زندگی بنی امیه و بنی عباس می خوانیم:

«هنگامی که «عبدالله سفّاح» نخستین خلیفه عباسی بر تخت قدرت نشست، در فکر بود که چگونه از سران بنی امیه انتقام سختی بگیرد. در همین

ایام، سران بنی امیه که پراکنده شده بودند، به او نامه نوشتند و از او امان خواستند.

«سَفَّاح» از فرصت استفاده کرد و پاسخ محبت آمیزی به آنها داد و نوشت که به کمک

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۰؛ همچنین مراجعه شود به: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۷.

صفحه ۵۲۳

آنها سخت نیازمند است و آنان را مورد عطا و بخشش قرار خواهد داد؛ لذا سران «آل زیاد» و «آل مروان» و خاندان معاویه دعوت او را پاسخ گفتند و نزد او حاضر شدند.

«سَفَّاح» دستور داد کرسی هایی که به زیور طلا و نقره آراسته برای آنها نصب کردند و این شگفتی مردم را برانگیخت که چرا «سَفَّاح» با این جنایتکاران چنین رفتار می کند.

در این موقع یکی از درباریان وارد مجلس شد و به «سَفَّاح» خبر داد که مردی ژولیده و غبارآلود از راه رسیده و درخواست ملاقات فوری دارد.

«سَفَّاح» با این اوصاف او را شناخت، گفت: قاعدتاً باید «سُدَیف» شاعر باشد؛ بگوئید وارد شود.

«بنی امیه» با شنیدن نام «سُدَیف» رنگ از چهره هایشان پرید و اندامشان به لرزه درآمد؛ زیرا می دانستند او شاعری توانا، فصیح، شجاع و از دوستان و شیعیان علی (علیه السلام) و از دشمنان سرسخت بنی امیه است.

«سُدَیف» وارد شد؛ هنگامی که نگاهش به بنی امیه افتاد، اشعار تکان دهنده ای در مورد ظلم های بنی امیه بر بنی هاشم قرائت کرد که از جمله آنها این دو بیت بود:

وَ اذْکُرُوا مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْدِ

وَ قَتِيلِ بَجَانِبِ الْمَهْرَاسِ

وَ الْقَتِيلَ الَّذِي بَحْرَانَ اَضْحَى

ثَاوِيًا بَيْنَ غُرْبِهِ وَ تَنَاسِ

«به یاد آورید! محلّ شهادت حسین (علیه السلام) و زید را و آن

شهیدی که در مه‌راس (اشاره به شهادت حمزه در اُحد) شربت شهادت نوشید.

و آن شهیدی که در حرّان به شهادت رسید و تا شامگاهان در تنهایی بود و (حتّی جنازه او) به فراموشی سپرده شد.

(اشاره به شهادت «ابراهیم بن محمّد» یکی از معاریف بنی هاشم و بنی عبّاس در

صفحه ۵۲۴

سرزمین حرّان در نزدیکی مرزهای شمالی عراق است). (۱)

«سَفّاح» دستور داد خلعتی به «سُدیف» بدهند و به او گفت: فردا بیا تا تو را خوشنود سازم و او را مرخص نمود؛ سپس رو به بنی امیه کرد و گفت: سخنان این برده و غلام بر شما گران نیاید، او حق ندارد درباره موالی خود سخن بگوید؛ شما مورد احترام من هستید (بروید و فردا بیایید!)

بنی امیه پس از بیرون آمدن از نزد سَفّاح به مشورت پرداختند. بعضی گفتند: بهتر آن است که فرار کنیم؛ ولی گروه بیش تری نظر دادند که خلیفه وعده نیکی به ما داده و «سُدیف» کوچکتر از آن است که بتواند نظر خلیفه را برگرداند.

فردا همه نزد «سَفّاح» آمدند؛ او دستور پذیرایی از بنی امیه را داد؛ ناگهان «سُدیف» شاعر وارد شد و رو به سَفّاح کرد و گفت:

«پدرم فدایت باد! تو انتقام گیرنده خونهایی؛ تو کشنده اشرازی». سپس اشعار بسیار مهیجی خواند که از ظلم و بیدادگری بنی امیه مخصوصاً از ظلم آنها بر شهیدان کربلا سخن می گفت.

«سَفّاح» ظاهراً بر آشفت و به «سُدیف» گفت: تو در نظر من احترام داری؛ ولی برگرد و دیگر از این سخنان مگو و گذشته را فراموش کن.

بنی امیه از کاخ «سَفّاح» بیرون آمدند و به شور پرداختند؛ گفتند: باید از خلیفه بخواهیم «سُدیف» را

اعدام کند و گرنه سخنان تحریک آمیز او ما را گرفتار خواهد کرد.

«سَفَّاح» شب هنگام «سُدیف» را احضار کرد و گفت: وای بر تو چرا این قدر عجله می کنی؟!!

«سُدیف» گفت: «پیمانۀ صبر من لبریز شده و بیش از این تحمل ندارم. چرا از آنها انتقام نمی گیری؟» سپس بلند بلند گریه کرد و اشعاری در مظالم بنی امیه بر بنی هاشم

پاورقی

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۵.

صفحه ۵۲۵

خواند که سَفَّاح را تکان داد و به شدت گریست. «سُدیف» نیز آن قدر گریه کرد که از هوش رفت؛ هنگامی که به هوش آمد «سَفَّاح» به او گفت روز آنها فرا رسیده و به مقصودت خواهی رسید! برو امشب را آرام بخواب و فردا بیا. اما «سُدیف» آن شب به خواب نرفت و پیوسته با خدا مناجات می کرد و از او می خواست سَفَّاح به وعده اش وفا کند.

«سَفَّاح» روز بعد برای اغفال بنی امیه دستور داد، منادی ندا کند که امروز روز عطا و جایزه است. مردم به طرف قصر هجوم آوردند و درهم و دینارهایی در میان آنها پخش شد. سَفَّاح چهارصد نفر از غلامان نیرومند خود را مسلح ساخت و دستور داد هنگامی که من عمامه را از سر برداشتم، همه حاضران را به قتل برسانید.

سَفَّاح در جای خود قرار گرفت و رو به بنی امیه کرد و گفت: امروز روز عطا و جایزه است؛ از چه کسی شروع کنم؟ آنها برای خوشایند سَفَّاح گفتند: از بنی هاشم شروع کن!

یکی از غلامان که با او تباری شده بود، گفت: «حمزه بن عبدالمطلب» بیاید و عطای خود را بگیرد.

سُدیف که در آنجا

حاضر بود، گفت: حمزه نیست. سَفّاح گفت: چرا؟ گفت زنی از بنی امیه به نام «هند» «وحشی» را واداشت تا او را به قتل برساند؛ سپس جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گرفت.

سَفّاح گفت: عجب! من خبر نداشتم، دیگری را صدا بزن.

غلام صدا زد: «مسلم بن عقیل» بیاید و عطای خود را بگیرد.

خبری نشد؛ سَفّاح پرسید: چه شده؟ سدیف در جواب گفت: «عبیدالله بن زیاد» او را گردن زد و طناب به پای او بست و در بازارهای کوفه گردانید.

سَفّاح گفت: عجب! نمی دانستم؛ دیگری را طلب کنید و غلام همچنان ادامه داد و یک یک را صدا زد، تا به امام حسین (علیه السلام) و ابوالفضل العباس و زید بن علی و ابراهیم

صفحه ۵۲۶

بن محمد رسید و بنی امیه هنگامی که این صحنه را دیدند و این سخنان را شنیدند، به مرگ خود یقین پیدا کردند. اینجا بود که آثار خشم و غضب در چهره سَفّاح کاملاً نمایان شد و با چشمش به سدیف اشاره کرد و «سُدیف» اشعاری انشاء کرد که از جمله دو بیت زیر است:

حَسِبْتُ أُمَّيَّةً أَنْ سَتَرَضِي هَاشِمٌ

عَنْهَا وَ يَذْهَبُ زَيْدُهَا وَ حُسَيْنُهَا

كَذَبْتُ وَ حَقٌّ مُحَمَّدٌ وَ وَصِيَّهُ

حَقًّا سَتُبْصِرُ مَا يُسِيءُ ظُنُونَهَا

«بنی امیه پنداشتند که بنی هاشم به آسانی از آنها خشنود می شوند و حسین بن علی (علیه السلام) و زید را فراموش می کنند.

دروغ گفتند! به حق محمد و وصی او سوگند! که به زودی چیزهایی می بینند که به اشتباه خود پی می برند».

سَفّاح با صدای بلند گریه کرد و عمامه را از سر انداخت و سخت آشفته شد و صدا زد:

«يَا لِنَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لِنَارَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ ای خونخواهان

امام حسین و ای خونخواهان بنی هاشم!.

غلامان با مشاهده این علامت از پشت پرده ها بیرون آمدند و با شمشیر به جان سران بنی امیه افتادند و طولی نکشید که جسد بی جان همه آنها بر زمین افتاد. (۱)

جالب آن که امیرمؤمنان (علیه السلام) در یک پیش بینی عجیب در ارتباط با حکومت بنی امیه و انقراض سریع آنان فرموده بود:

«حَتَّى يُظَنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةٍ؛ تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا؛ وَ تُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَ لَا يُزْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الظَّانُّ لِدَلِكْ. بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعْمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً؛ بَعْضَى

پاورقی

۱. تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی (مطابق نقل منهاج البراعه علامه خویی، ج ۷، ص ۲۲۳ به بعد) / مراجعه شود به: پیام امام، ج ۶، ص ۴۹۵-۴۹۹.

صفحه ۵۲۷

گمان کردند دنیا به کام بنی امیه است و همه خوبی هایش را به آنان می بخشد و آنها را از سرچشمه زلال خود سیراب می سازد (و نیز گمان کردند که) تازیانه و شمشیر آنها از سر این امت برداشته نخواهد شد، کسانی که چنین گمان می کنند، دروغ می گویند (و در اشتباهند) چه این که سهم آنها از زندگی لذت بخش، جرعه ای بیش نیست، که زمان کوتاهی آن را می چشند، سپس (قبل از آن که آن را فرو برند) بیرون می افکنند!». (۱)

این بخش را با سخنی از «عباس محمود عقاد» دانشمند مصری به پایان می بریم، وی می نویسد:

«دست آورد یکی از روزهای دولت بنی امیه (فاجعه روز عاشورا) این شد که کشوری با آن وسعت و پهناوری، به

اندازه عمر طبیعی یک انسان نپایید و از چنگشان بیرون رفت. امروز که عمر گذشته هر دو طرف را در ترازو می گذاریم و حساب برد و باخت هر یک را می سنجیم پیروزمند روز کربلا (یزید) را، مغلوب تر از مغلوب و شکست خورده تر از شکست خورده می بینیم و پیروزی را کاملاً با حریف او (امام حسین (علیه السلام)) می یابیم». (۲)

جمع بندی پایانی

با یک بررسی دقیق پیرامون تاریخ حماسه ساز عاشورای حسینی به این نتیجه می رسیم که عاشورا و کربلا با گذشت زمان از صورت یک حادثه تاریخی بیرون آمده

پاورقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲. ابوالشهداء، نوشته عباس محمود عقّاد، ترجمه محمد کاظم معزی، ص ۲۰۶-۲۰۸. (با اندکی تصرّف)

صفحه ۵۲۸

و تبدیل به یک مکتب شده است، مکتبی انسان ساز و افتخارآفرین!

نه تنها برای مسلمین جهان بلکه از مرزهای اسلام نیز فراتر رفته و طبق مدارک موجود، تحسین بسیاری از متفکران جهان را برانگیخته و از آن به عنوان الگویی برای نجات و رهایی ملت های مظلوم و ستمدیده یاد می کنند، و مکتبش را مکتب ظلم ستیزی و زندگی با عزّت و شرف و آزادی می دانند.

جالب این که بنیانگذار این مکتب و یاران وفادار و پاکباخته اش، راهکارهای وصول به این هدف را عملاً با رشادت ها و شجاعت ها و پایمردی ها و با سخن از طریق خطبه ها به همگان آموختند و نشان دادند که حتی جمعیت های اندک، اما شجاع و با انگیزه الهی می توانند در برابر انبوه دشمنان بایستند و بر آنها پیروز شوند و به اهداف والای خود برسند.

امیدواریم در دنیای امروز که ظالمان و

ستمگران بی رحم، برای نوشیدن خون مظلومان به پا خاسته اند، ملت های ستمدیده با الهام گرفتن از حماسه عاشورا به پا خیزند و شرّ آنان را از جهان براندازند؛ آری:

ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز

ظالم از خون دل مظلوم می نوشد هنوز

تا عدالت را کند جاوید در عالم حسین

خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

پایان

اربعین ۱۴۲۶ برابر با ۱۱/۱/۱۳۸۴

صفحه ۵۲۹

صفحه ۵۳۰

صفحه ۵۳۱

صفحه ۵۳۲

بخش ششم: اشعار برگزیده

اشاره

پس از حادثه جانگداز و حماسه آفرین کربلا، شاعران فراوانی آن را به نظم درآورده اند ولی هر یک، با نگاهی به سراغ این واقعه رفته است. جمعی بُعد مظلومیت آن را به تصویر کشیده اند، گروهی به ابعاد عرفانی آن پرداخته اند و دسته ای نیز حماسه و ظلم ستیزی آن را مورد توجه قرار داده اند. هر یک از این ابعاد و دیگر ابعاد این حادثه، بیانگر عمق نفوذ عاشورا در عرصه شعر و هنر است.

اصولا تصویری که شاعر در قالب نظم و با زبان هنر ترسیم می کند، تشریح دلنشین، عمیق و روان از یک ماجراست و هنگامی که این تصویر آمیخته با اعتقاد، ایمان و واگویی دغدغه های جامعه بشری باشد، به ماندگاری اثرش بیشتر کمک می کند. از این رو، می توان از بهترین رموز ماندگاری واقعه کربلا را، زبان شعر و ادب و هنر دانست.

شاعران فراوانی از عرب و عجم این حادثه را به نظم کشیده اند، ولی در این میان پاره ای از آثار مورد توجه بیشتری قرار گرفته است تا آنجا که گاه برخی از

آنها ورد زبان مردم و شعاری برای مبارزه و به خروش آوردن مظلومان بوده است، تأثیرگذاری این گونه شعر و شعار در پاره ای از اوقات از ده ها سخنرانی بیشتر است، به مظلومان جرأت و جسارت برای گرفتن حقّ خود می دهد و ظالمان را دچار وحشت و اضطراب می سازد.

صفحه ۵۳۳

ما در این بخش، قسمتی از اشعار مهمّ عجم و عرب را می آوریم، پاره ای از این اشعار حماسی، پاره ای سوگواره و پاره ای دیگر آمیخته ای از «سوگ و حماسه» است.

صفحه ۵۳۴

بخشی از اشعار برگزیده فارسی (۱)

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گاه حقّ و حقیقت سر توست

معنی مکتب تفویض علی اکبر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جدّ تو در جوهر توست

درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت

ز آن که شد مست از آن باده که در ساغر توست

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟

آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست

ای که در کربلا بی کس و یاور گشتی

چشم بگشا و بین خلق جهان یاور توست

(بأبی أنت و أمّی) که تویی مکتب عشق

عشق را مظهر و آثار علی اصغر توست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو بیاست

عاشقان را نظری در دم جان پرور توست

خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را

دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست

«احمد مهران»

پاورقی

۱. این اشعار از کتاب «اشک شفق» گرفته شده است.

صفحه ۵۳۵

نور خدا

قامت را چو قضا بهر شهادت آراست

با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی

این قبا راست که بر قامت هر بی سر و پاست

تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق

تا بدانند خلایق، که فنا شرط بقاست

منکسف گشت چو خورشیدِ حقیقت بجمال

گر بگریند ز غم دیده ذراتِ رواست

رفت بر عرشه نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو پیاست

«فؤاد کرمانی»

مهر آزادی

بزرگ فلسفه قتل شاه دین حسین این است

که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

صفحه ۵۳۶

حسین مظهر آزادی و آزادی است

خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است

نه ظلم کن به کسی، نی بزیر ظلم برو

که این مرام حسین است و منطق دین است

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیت

اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکین است

بین که مقصد عالی وی چه بود ای دوست

که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است

ز خاک مردم آزاده بوی عشق آید

نشان شیعه و آثار پیروی این است

حماسه آفرین

نازم حسین را که چو در خون خود تپید

شیواترین حماسه عالم بیافرید

دیدی دقیق باید و فکری دقیق تر

تا پی برد به نهضت آن خسرو رشید

قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد

در پیش عزم و همت وی آسمان خمید

تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفر

داغ جوان و مرگ برادر به دیده دید

پاورقی

۱. رجوع کنید به: دیوان خوشدل تهرانی، ص ۲۴۰-۲۴۴.

صفحه ۵۳۷

بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق

گر قتل او نمی شدی این باب را کلید

برگی بود ز دفتر خونین کربلا

هر لاله و گلی که به طرف چمن دمید

از دامن سپید شریعت زدود و شست

با خون سرخ خویش، سیه کاری یزید

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت

در دین ما سیه نکند فرق با سفید

بُد تشنه عدالت و آزادی بشر

آن العطش که از دل پر سوز می کشید

چونان که گفت خواهر خود را اسیر باش

آزاد تا جهان شود از قیدِ هر پلید

بانوی بانوان جهان آنکه روزگار

بعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید

لطف کلامش از «أَمِنَ الْعُدْلُ» بین که ساخت

رسوا یزید

و پرده اهل ستم درید

خوشبخت ملّتی که از این نهضت بزرگ

گردد ز روی معرفت و عقل مستفید

(خوشدل) دریغ و درد که ما بهره کم بریم

زین نهضت مقدّس و زین مکتب مفید

«خوشدل تهرانی»

صفحه ۵۳۸

هَمّت بلند

ز آن لحظه که دادی به ره دوست سرت را

بردی ز میان دشمن بیدادگرت را

گفتی که شوم کشته و خواری نکشم من

نازم بچنین هَمّت و اوج نظرت را

ای طایر عرشی که جهان زیر پر تست

با آنکه شکستند همه بال و پرت را

تو کشته شدی تا که نمیرد شرف و عدل

خوش زنده نمودی ره و رسم پدرت را

چون کُحل بصر خاک سر کوی تو باشد

دِه اذن که بر دیده کشم خاک درت را

بر باغ جنان دل ندهد هر که ببیند

شش گوشه قبر تو و اکبر پسرت را

دیدى به سرِ نعلِ پسر، پيشتر از خويش

در آه و فغان خواهر والاگهت را

تا جان ندهى بر سر نعلِ على اكبر

نشانند ز اشك بصر خود شررت را

دشمن نه همين فرق علمدار تو بشكست

از داغ برادر بشكستى كمرت را

گفتى و ستاره ز بصر ريخت سكينه

كاي شمس امامت تو چه كردى قمرت را

چون اصغر ششماهه در آغوش تو جان داد

اين صحنه جانسوز زد آتش جگرت را

«خوشدل تهرانى»

صفحه ۵۳۹

دانشگاه ایمان

نازم آن آموزگارى را كه در يك نصف روز

دانش آموزان عالم را چنين دانا كند

ابتدا قانون آزادى نويسد در جهان

بعد از آن با خون هفتاد و دو تن امضا كند

هر كه باشد چون حسين آزاد و ديندار و شجاع

حرف باطل را نبايد از كسى اصغا كند

نقد هستى داد و هستى جهان يكجا خريد

عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند

پرچم دین چون بجا ماند از فداکاری اوست

تا قیامت پرچمش را دست حق بر پا کند

ز امر حق، تسلیم نامردان نشد تا در جهان

زورگویی از کتاب زندگی الغا کند

بود چون جویای آب از چشمه آزادگی

تشنه لب جان داد تا آن چشمه را پیدا کند

عقل

مات آمد ز دانشگاه سیّار حسین

کاین چنین غوغا بپا در صحنه دنیا کند

درس آزادی از آن رو ساخت توأم با عمل

تا جنایت پیشگان را در جهان رسوا کند

آن کسی را شیعه بتوان گفت کو از جان و دل

در حیات خویش این برنامه را اجرا کند

«شاهد»

صفحه ۵۴۰

عشق بازی

عشق بازی کار هر شیاد نیست

این شکار دام هر صیاد نیست

عاشقی را قابلیت لازم است

طالب حق را حقیقت لازم است

عشق از معشوق اوّل سر زند

تا به عاشق جلوه دیگر کند

تا به حدّی که برد هستی از او

سر زند صد شورش و مستی از او

شاهد این مدّعا خواهی اگر

بر حسین و حالت او کن نظر

روز عاشورا در آن میدان عشق

کرد رو را جانب سلطان عشق
بار الها این سرم، این پیکرم
این علمدار رشید، این اکبرم
این سکینه، این رقیه، این رباب
این عروس دست و پا خون در خضاب
این من و این ساریبان این شمر دون
این تن عریان میان خاک و خون
این من و این ذکر یارب یا ربم
این من و این ناله های زینبم
پس خطاب آمد ز حق کی شاه عشق
ای حسین ای یگه تاز راه عشق!
گر تو بر من عاشقی ای محترم
پرده برکش من به تو عاشق ترم

صفحه ۵۴۱

هر چه بودت داده ای در راه ما
مرحبا صد مرحبا خود هم بیا
لیک خود تنها نیا در بزم یار
خود بیا و اصغرت را هم بیار
خوش بود در بزم یاران بلبللی
خاصه در منقار او برگ گلی

خود تو بلبل، گل علی اصغرت

زودتر بشتاب سوی داورت

جان جهان

لاله پر ژاله و از داغ عطش سوزان است

ماه از هاله غم، خاک بسر افشان است

گل توحید مگر گشته خدایا پر پر

که بهر جا نگریم یک ورق از قرآن است

آنکه خود جامه خلقت به تن عالم کرد

یا رب از چیست که در دشت بلا عریان است

وای از این غم که عدالت شده پامال ستم

بدن جان جهان زیر سم اسبان است

در تنور آتش طور است و سر ثارالله

قلب زهرا ز لب خشک پسر بریان است

میزبان دو جهان، سید

و سالار جنان

از کجا آمده بنگر به کجا مهمان است

صفحه ۵۴۲

شد سر سرّ خدا، شاهد طوفان بلا

گرچه هر درد و غمی را غم او درمان است

این جهان گذران، جای طرب نیست «حسان»

که به خاکستر و خون، خفته چنین سلطان است

«حسان چایچیان»

قربانی اسلام

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها

هر جا ز فراق تو، چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت

از خون تو شد رنگین، هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها، گردیده کهن اما

جانسوز حدیث تو، تازه است به دوران ها

یکجان به ره جانان، دادی و خدا داند

کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها

در دفتر آزادی، نام تو بخون ثبت است

شد ثبت به هر دفتر، با خون تو عنوان ها

اینسان که تو جان دادی، در راه رضای حق

آدم به تو می نازد، ای اشرف انسان ها !

قربانی اسلامی، با همت مردانه

ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها

«دکتر ناظر زاده کرمانی»

صفحه ۵۴۳

اشک شفق

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته

ماهی در آب و وحش به هامون گریسته

وی روز و شب بیاد لب چشم روزگار

نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته

از تابش سرت به سنان چشم آفتاب

اشک شفق به دامن گردون گریسته

در آسمان ز دود خیام عفاف تو

چشم مسیح، اشک جگر خون گریسته

با درد اشتیاق تو در وادی جنون

لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته

تنها نه چشم دوست بحال تو اشکبار

خنجر بدست دشمن تو خون گریسته

آدم پی عزای تو از روضه بهشت

خرگاه درد و غم، زده بیرون گریسته

خاک شهیدان

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند
سوختگان غمت با غم دل خرّمند
هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت
با خبران غمت بی خبر از عالمند

صفحه ۵۴۴

در شکن طرّه ات بسته دل عالمی است
و آن همه دل بستگان عقده گشای همنند
تاج سر بوالبشر خاک شهیدان تست
کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل
کاین دُرّ با فروغ، پرتو جام جمند
چون بجهان خرّمی جز غم روی تو نیست
باده کشان غمت، مست شراب غمند
عقد عزای تو بس سنّت اسلام و بس
سلسله کائنات حلقه این ماتمند
گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند
خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده را

زانکه شهیدان تو جمله مسیحا دمند

هر دم از این کشتگان گرطلبی بذل جان

در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

«فؤاد کرمانی»

عزت و آزادگی

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین

روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

از حریم کعبه جدش به اشکی شُست دست

مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین

صفحه ۵۴۵

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم

بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین

پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست

اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین

بودن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب

ورنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین

سروران پروانگان شمع رخسارش ولی

چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین

سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق

می نماید خود که عهدهی با خدا دارد حسین

او وفای عهد را با سر کند سودا ولی

خون بدل از کوفیان بیوفا دارد حسین

دشمنانش بی امان و دوستانش بیوفا

با کدامین سر کند؟ مشکل دو تا دارد حسین

آب خود، با دشمنان تشنه

قسمت می کند

عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین

ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای

گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین

دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز

با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین

رخت و دیباچ حرم چون گل بتاراجش برند

تا بجایی که کفن از بوریا دارد حسین

اشک خونین گو بیا بنشین بچشم «شهریار»

کاندرین گوشه عزایی بی ریا دارد حسین

«شهریار»

صفحه ۵۴۶

دوازده بند محشم

بند اول

باز این چه شورش است که در خلق عالمست

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفع صور، خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا که کرد

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پرورده در کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

صفحه ۵۴۷

گرچشم روزگار بر او فاش می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر، گلابی بغیر اشک
زان گل که شد شکفته بیستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم

کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد

کز خوف خصم، در حرم افغان بلند شد

بند سوم

کاش آن زمان سراق گردون نگون شدی

وین خرگه بلند ستون، بی ستون شدی

کاش آن زمان در آمدی از کوه تا به کوه

سیل سیه که روی زمین قیر گون شدی

کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت

یک شعله برق خرمن گردون دون شدی

صفحه ۵۴۸

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان

سیماب وار، گوی زمین بی سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک

جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آن انتقام گر نفتادی به روز حشر

با این عمل معامله دهر چون شدی

آل نبی چون دست تظلم بر آوردند

ارکان عرش را به تلاطم در آوردند

بند چهارم

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند

اول صلا به سلسله انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید

زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

بس آتشی ز اخگر الماس ریزه ها

افروختند و بر جگر مجتبی زدند

و آنگه سرادقی که ملک محرمش نبود

کندند از مدینه و بر کربلا زدند

وز تیشه ستیز در آن دشت، کوفیان

بس نخل ها ز گلشن آل عبا زدند

صفحه ۵۴۹

بس ضربتی کز او جگر مصطفی درید

بر حلق تشنه خَلَف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشاده مو

فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد به زانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن آن، چشم آفتاب

بند پنجم

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید

جوش از زمین به ذروه عرش برین رسید

نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب

از بس شکست ها که به ارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند

طوفان باسماں ز غبار زمین رسید

باد آن غبار، چون به مزار نبی رساند

گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد

چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

از انبیا به حضرت روح الامین رسید

کرد این خیال، وهم غلط کار، کان غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال

صفحه ۵۵۰

بند ششم

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه، شفیعانِ روز حشر

دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین

چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک

آل علی چو شعله آتش علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت

گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا

در حشر، صف زنان صف محشر به هم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز

آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه

ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

صفحه ۵۵۱

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن

گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر

افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود

شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پای محملشان داشت جبرئیل

گشتند بی عماری و محمل، شترسوار

با آن که سر زد این عمل از امت نبی

روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد

نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد

شورِ نشور و وا همه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه، غلغله در شش جهت فکند

هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفت

چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

صفحه ۵۵۲

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد

بر زخم های کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او

سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پُر گله آن بضعه الرسول

رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند نهم

این کشته فتاده به هامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی

دود از زمین رساند به گردون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت
از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست

صفحه ۵۵۳

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

ای مونس شکسته دلان حال ما بین
ما را غریب و بی کس و بی آشنا بین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا بین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
و اندر جهان مصیبت ما بر ملا بین

نی نی در او چو ابر خروشان به کربلا

طغیان سیل فتنه و موج بلا بین

تن های تشنگان همه در خاک و خون نگر

سرهای سروران همه بر نیزه ها بین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام

بر نیزه اش به دوش مخالف جدا بین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو

غلطان بخاک معرکه کربلا بین

یا بَضْعَةَ الرَّسُولِ زابن زیاد داد

کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

صفحه ۵۵۴

بند یازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد

پیمانہ صبر و خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک

مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان

در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز

روی زمین به اشک جگرگون کباب شد

خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست

دریا هزار مرتبه گلگون حجاب شد

خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب

از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین

جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد

بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد

بند دوازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای

از کین چه ها درین ستم آباد کرده ای

بر طعنت این بس است که بر عترت رسول

بیداد کرد خصم و تو امداد کرده ای

صفحه ۵۵۵

ای زاده زیاد نکرد است هیچگه

نمرود این عمل که تو شداد کرده ای

کام یزید داده ای از کشتن حسین

بنگر کرا به قتل که دلشاد کرده ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است

در باغ دین چه با گل شمشاد کرده ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
با مصطفی و حیدر گزار کرده ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن
آزرده اش ز خنجر پولاد کرده ای
ترسم ترا دمی که به محشر درآورند
از آتش تو دود به محشر درآورند
«محتشم کاشانی»

صفحه ۵۵۶

بخشی از اشعار برگزیده عربی

عقبه بن عمر سهمی، نخستین مرثیه سرا (۱)

إِذَا الْعَيْنُ قَرَّتْ فِي الْحَيَاةِ وَ أَنْتُمْ
تَخَافُونَ فِي الدُّنْيَا فَأَظْلَمَ نُورُهَا
مَرَرْتُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا
فَفَاضَ عَلَيْهِ مِنْ دُمُوعِي غَزِيرُهَا
فَمَا زِلْتُ أَرْثِيهِ وَ أَبْكِي لِشَجْوِهِ
وَ يُسْعِدُ عَيْنِي دَمْعُهَا وَ زَفِيرُهَا
وَ بَكَيتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ عَصَابِ
أَطَافُ بِهِ مِنْ جَانِبِيهِ قُبُورِهَا
سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ بِكَرْبَلَا
وَ قَلَّ لَهَا مِنِّي سَلَامٌ يَزُورُهَا

سَلَامٌ بِأَصَالِ الْعَيْشِيِّ وَبِالضُّحَى

وُدِّيهِ نُكْبَاءُ الرِّيَّاحِ وَ مَوْرُهَا

وَ لَا بَرَحَ الْوَفَادُ زُوَّارَ قَبْرِهِ

يَفُوحُ عَلَيْهِمْ مِسْكِهَا وَ عَبِيرُهَا (۲)

گزیده ای از قصیده سید حمیری (۳)

أُمْرٌ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ

فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

پاورقی

۱. مطابق گفته شیخ طوسی وی نخستین کسی است که برای امام حسین (علیه السلام) مرثیه سروده است. (امالی طوسی، ص ۹۴). در ادب الطف (ج ۱، ص ۵۲) آمده است: عقبه بن عمر سهمی در اواخر قرن اول برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و کنار قبر آن حضرت، این مرثیه را سرود.

۲. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۶ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲.

۳. اسماعیل بن محمّد، شاعر اهل بیت، معروف به سید حمیری (متولد ۱۰۵ و متوفای ۱۷۳)، وی چنان از قریحه سرشاری برخوردار بود که اشعار وی زبانزد خاص و عام بوده است و در حضور امام صادق (علیه السلام) به مرثیه سرایی می پرداخت. اشعار فوق از جمله اشعاری است که توسط ایشان در حضور امام صادق (علیه السلام) خوانده شد. (مراجعه شود به: الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۶ و الذریعه، ج ۱، ص ۳۳۳).

صفحه ۵۵۷

يَا أَعْظَمًا لَازِلَتْ مِنْ

وَطَفَاءِ سَاكِبِهِ رَوِيَّهِ

مَا لَذَّ عَيْشٌ بَعْدَ رَضٍّ

كَ بِالْجِيَادِ الْأَعْوَجِيَّةِ

قَبْرٌ تَضَمَّنَ طَيِّبًا

آبَاؤُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

آبَاؤُهُ أَهْلُ الرِّيَاسَةِ

وَالْخِلَافَةِ وَالْوَصِيَّةِ

وَ الْخَيْرِ وَالشِّيمِ الْمُهَدَّبِ

الْمُطَيَّبِ الرَّضِيِّ

فَإِذَا مَرَزَتْ بِقَبْرِهِ

فَأَطْلُ بِهِ وَقِفِ الْمَطِيَّةِ

وَ أَبْنِكَ الْمُطَهَّرَ لِلْمَطَهَّرِ

وَ الْمُطَهَّرَةَ النَّقِيَّةِ

جَعَلُوا

ابن بنت نبيهم
غرضاً كما ترمى الدرية
لم يدعهم لقتاله إلا
الجعالة والعطية
لما دعوته لكي تحكم
فيه أولاد البغية
أولاد أحب من مشى
مرحاً وأحبهم سجية
فصاهم وأبت له
نفس معززة أية
فغدوا له بالسباغات
عليهم والمشرقة
والبيض واللب اليماني
والطوال السمهريه
وهم أوف وهو في
سبعين نفس الهاشميه
فلقوه في خلف لإحمد
مقبلين من الشيه
مستيقنين بأنهم سيقوا
لأسباب الميه

يَا عَيْنُ فَأَبْكِي مَا حَيِّتِ

عَلَى ذَوِي الدَّمِمِ الوَقِيهِ

لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ البُكَاءِ

دَمًا وَ أَنْتِ بِهِ حَرِيَّةٌ (١)

پاورقی

١ . اعيان الشيعة، ج ٣، ص ٤٢٩ .

صفحه ٥٥٨

گزیده ای از قصیده دعبل خزاعی (١)

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا

وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتِ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ

وَ أَجْرِبَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ أَنْدُبِي

نُجُومَ سَمَاوَاتِ بَارِضِ فَلَاهِ

قُبُورِ بَكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبِهِ

وَ أُخْرَى بِفَخِّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

قُبُورِ بِيْطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا

مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتِ

تُؤَفُّوا عِطَاشًا بِالْعَرَاءِ فَلَيْتَنِي

تُؤَفِّتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَهُ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ

سَقَنِي بِكَأْسِ الثُّكُلِ وَالْفَضَعَاتِ

إِذَا فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ

وَ جِبْرِيلَ وَالْقُرْآنَ وَالسُّورَاتِ

وَ عَدُّوا عَلَيَّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَا

وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرِ بَنَاتِ

وَ حَمْرَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الدِّينِ وَ التُّقَى

وَ جَعَفَرَهَا الطَّيَّارُ فِي الْحَجَبَاتِ

أُولَئِكَ مَشْهُومُونَ هِنْدًا وَ حَزْبَهَا

سُمِّيَهُ مِنْ نُوكَى وَ مِنْ قَدْرَاتِ

هُم مَنَعُوا الْآبَاءَ مِنْ أَخَذِ حَقِّهِمْ

وَ هُمْ تَرَكُوا الْآبَاءَ رَهْنَ شَتَاتِ

سَأَبُكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ

وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ

فِيَا عَيْنُ بَكِّيهِمْ وَ جُودِي بِعَبْرِهِ

فَقَدْ آنَ لِلتَّشْكَابِ وَ الْهَمَلَاتِ

بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتَكَاتِ

وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحُصُونِ مَنِيعَةٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُوتِ

دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا

وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجْرَاتِ

پاورقی

۱. دعبل بن علی خزاعی (متولد ۱۴۸ ق، متوفای ۲۴۶ ق) از شاعران زبردست و شجاعی که با اشعار بدیع و نغز خویش در اوج
مظلومیت اهل بیت به دفاع

از عترت طاهرین قیام کرد. و همواره مورد عنایت ویژه ائمه اطهار(علیهم السلام) خصوصاً امام رضا(علیه السلام) قرار داشت. قصیده فوق معروف به قصیده «مدارس آیات» است که در حضور امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) توسط این شاعر بلند آوازه اهل بیت قرائت شد و مورد تشویق و تحسین امام(علیه السلام) قرار گرفت. (مراجعه شود به : تاریخ ابن عساکر، حرف دال ؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۹ و اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۰۰).

صفحه ۵۵۹

وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ نُحِفَ جُسُومُهُمْ

وَ آلِ زِيَادٍ غُلُظَ الْقَصْرَاتِ

وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ تُدْمَى نُحُورُهُمْ

وَ آلِ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ

وَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَى حَرِيمُهُمْ

وَ آلِ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ

إِذَا وَتَرَوْا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ

أَكْفَاءَ مِنَ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتِ

سَأَبْكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأَرْضِ شَارِقُ

وَ نَادَى مُنَادِي الْخَيْرِ لِلصَّلَوَاتِ

وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا

وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْغَدَوَاتِ (۱)

گزیده ای از قصیده ابن حماد عبدی

(۲) مُصَابُ شَهِيدِ الطِّفِّ جِسْمِي أَنْحَلَا

وَ كَدَّرَ مِنْ دَهْرِي وَ عَيْشِي مَا حَلَا

فَمَا هَلَّ شَهْرُ الْعَشْرِ إِلَّا تَجَدَّدَتْ

بِقَلْبِي أَحْزَانُ تَوَسَّدُنِي الْبَلِي
وَ أَذْكَرُ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ وَ مَا جَرِي
عَلَيْهِ مِنَ الْأَرْجَاسِ فِي طَفِّ كَرْبَلَا

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۲. ابوالحسن علی بن حمّاد از شاعران توانای قرن چهارم و از معاصران شیخ صدوق و شیخ مفید می باشد. تاریخ ولادتش به اوایل قرن چهارم و تاریخ رحلتش به اواخر آن قرن بر می گردد. نجاشی در کتاب رجال آورده است که او را دیده است. مجموع اشعار وی به بیش از ۲۲۰۰ بیت می رسد، از این شاعر توانا اشعار جانسوزی در رثای امام حسین (علیه السلام) به یادگار مانده است، و قصیده فوق و نیز قصیده بعدی از جمله قصاید این شاعر است. (مراجعه شود

به : الغدير، ج ٤، ص ١٥٣-١٧١ ; رجال نجاشي، ص ١٧١ ; تنقيح المقال، ج ٢، ص ٢٨٦ و زفرات الثقلين في مآتم الحسين،
شيخ محمد باقر محمودي، ج ٢، ص ١٥٩-١٦٠.

صفحه ٥٦٠

فَوَاللَّهِ لَا أَنْسَاهُ بِالطَّفِّ قَائِلًا

لِعِزَّتِهِ الْغُرِّ الْكِرَامِ وَمَنْ تَلَا

أَلَا فَانزِلُوا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَاغْلَمُوا

بِأَنِّي بِهَا أُمْسِي صَرِيحًا مُجَدِّلاً

وَأُسْقَى بِهَا كَأْسُ الْمُنُونِ عَلَى ظَمَا

وَيُصْبِحُ جِسْمِي بِالِدِّمَاءِ مُعَسَّلًا

وَلَهْفِي لَهُ يَدْعُوا اللَّئَامَ تَأْمَلُوا

مَقَالِي، يَا شَرَّ الْأَنَامِ وَارْذَلَا

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

وَالِدِي الْكَرَارُ لِلدِّينِ كُمَّلَا

فَهَلْ سُنَّهَ عَيَّرْتُهَا أَوْ شَرِيْعَهَ

وَهَلْ كُنْتُ فِي دِينِ الْإِلَهِ مُبَدِّلًا؟

أَحَلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ

أَحْرَمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلَ مُحَلَّلَا

فَقَالُوا لَهُ : دَعْ مَا تَقُولُ فَاِنَّا

سُنَشِقِيكَ كَأْسَ الْمَوْتِ غَضَبًا مُعْجَلَا

كَفْعِلِ أَيْبِكَ الْمُرْتَضَى بِشُيُوخِنَا

وَ نَشْفَى صُدُوراً مِنْ ضَغَائِنِكُمْ مَلَا

فَأَتْنِي إِلَى نَحْوِ النَّسَاءِ جَوَادُهُ

وَ أَحْرَانُهُ مِنْهَا الْفُؤَادُ قَدْ امْتَلَا

وَ نَادَى أَلَا يَا أَهْلَ بَيْتِي تَصَبَّرُوا

عَلَى الصُّرِّ بَعْدَى وَ الشَّدَائِدِ وَ الْبَلَا

صفحه ٥٦١

فَأِنِّي بِهَذَا الْيَوْمِ أَرْحَلُ عَنْكُمْ

عَلَى الرَّغْمِ مِنِّي لَا مَلَالَ وَ لَا قَلَا

فَقُومُوا جَمِيعاً أَهْلَ بَيْتِي وَ أَسْرَعُوا

أُودِعْكُمْ وَ الدَّمْعُ فِي الْخَدِّ مَسْبِلا

فَصَبِرًا جَمِيلًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّهُ

سَيُجْزِيكُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلَا

فَأَتْنِي عَلَى أَهْلِ الْعِنَادِ مُبَادِرًا

يُحَامِي عَنْ دِينِ الْمُهَيِّمِينَ ذِي الْعُلَا

وَ صَالَ عَلَيْهِمْ كَالْهُزْبِ مُجَاهِدًا

كَفِعْلِ أَبِيهِ لَنْ يَزِلَّ وَ يَخْذِلَا

فَمَالَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ مِنْ كُلِّ جَانِبِ

فَأَلْقَوْهُ عَنْ ظَهْرِ الْجَوَادِ مُعْجَلَا

وَ خَرَّ كَرِيمُ السَّبِطِ يَا لَكَ نَكْبَهُ

بِهَا أَصْبَحَ الدِّينُ الْقَوِيمُ مُعْطَلَا

فَأَرْتَجَتِ السَّيِّعَ الشُّدَادُ وَزَلَزَتْ

وَ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنَّ وَ الْوَحْشُ فِي الْفَلَا

وَ رَاحَ جَوَادُ السَّبِطِ نَحْوَ نِسَائِهِ

يُنُوحُ وَ يَنْعَى الظَّامِئِ الْمَتَرَمَّلا

خَرَجْنَ بَيْتَاتُ الْبُتُولِ حَوَاسِرَا

فَعَايَنَ مُهْرَ السَّبِطِ وَ السَّرَجَ قَدْ خَلا

فَأَذْمِنَ بِاللَّطْمِ الْخُدُودَ لِفَقْدِهِ

وَ أَشْكَبْنَ دَمْعاً حَرُّهُ لَيْسَ يَصْطَلَى

صفحه ٥٦٢

وَ لَمْ أَنْسَ زَيْنَبَ تَسْتَعِثُ سُكَيْنَةَ

أَخِي كُنْتُ لِي حِصْنًا حَصِينًا

وَمَوْلَا

أَخِي يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ كَسَرْتَنِي

وَأَوْرَثْتَنِي حُزْنَ مُقِيمًا مُطَوَّلًا

أَخِي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ لَكَ الْفِدَا

فَقَدْ حَبَبْتُ فِيمَا كُنْتُ فِيهِ أَوْمَلَا

أَخِي لَيْتَنِي أَصْبَحْتُ عُمِيًّا وَلَا أَرَى

جَبِينِكَ وَالْوَجْهَ الْجَمِيلَ مُرَمَّلَا

وَتَدْعُو إِلَى الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

أَيَا أُمَّ رُكْنِي قَدْ وَهَيْتِ وَتَزَلْزَلَا

أَيَا أُمَّ قَدْ أَمْسَى حَبِيبِكَ بِالْعُرَا

طَرِيحًا ذَبِيحًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلَا

أَيَا أُمَّ نُوحِي فَالْكَرِيمُ عَلَيَّ الْقِنَا

يُلَوِّحُ كَالْبَدْرِ الْمُنِيرِ إِذَا انْجَلَى

وَنُوحِي عَلَيَّ النَّحْرِ الْخَضِيبِ وَأَسْكُبِي

دُمُوعًا عَلَيَّ الْخَدَّ التَّرِيبِ الْمُرَمَّلَا

وَنُوحِي عَلَيَّ الْجِسْمِ التَّرِيبِ تَدْوُسُهُ

خَيْوَلُ بَنِي سُفْيَانَ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا

وَنُوحِي عَلَيَّ السَّجَادِ فِي الْأَشْرِ بَعْدَهُ

يُقَادُ إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ مُغَلَّلَا

فَيَا حَسْرَةً مَا تَنْقُضِي وَ مُصِيبَهُ

إلى أن نرى المَهْدِيَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلَا

صفحه ٥٦٣

إِمَامٌ يُقِيمُ الدِّينَ بَعْدَ خِفَائِهِ

إِمَامٌ لَهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ فَضْلاً (١)

گزیده ای از قصیده دیگر ابن حمّاد

لَمْ أُنْسِ مَوْلَايَ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا

مُلَقَى طَرِيحاً بِالدَّمَاءِ رِمَالَا

وَاحْسِرَتَا كَمْ يَسْتَعِيثُ بِجَدِّهِ

وَ الشُّمْرُ مِنْهُ يُقَطِّعُ الْأَوْصَالَ

وَ يَقُولُ : يَا جَدَّاهُ لَيْتَكَ حَاضِرٌ

فَعَسَاكَ تَمْنَعُ دُونَنَا الْأَنْدَالَ

وَ يَقُولُ لِلشُّمْرِ اللَّعِينِ وَ قَدْ عَلَا

صَدْرًا تُرْبِي فِي تُقَى وَ دَلَالَا

وَاجْتَرَّ بِالْعُصْبِ الْمُهَنْدِ رَأْسَهُ

ظُلْمًا وَ هَزَّ بِرَأْسِهِ الْعَسَالَ

وَ عَلَاهِ فَوْقَ السَّنَانِ وَ كَبُرُوا

لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى

فَارْتَجَّتِ السَّبْعُ الطَّبَاقُ وَ أَظْلَمَتْ

وَ تَزَلَزَتْ لِمُصَابِهِ زُلْزَالَا

وَ بَكَينَ أَطْبَاقُ السَّمَاءِ وَ أَمْطَرَتْ

أَسْفَا لِمَصْرَعِهِ دَمَا قَدْ سَالَا
يَا وَيْلَكُمْ أَتَكْبُرُونَ لِفَقْدِ مَنْ
قَتَلُوا بِهِ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا
تَرْكُوهُ سَلُوءًا فِي الْفَلَاهِ وَ صَيَّرُوا
لِلْخَيْلِ فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ مَجَالَا
وَ لَقَدْ عَجِبْتُ مِنَ الْآلِهِ وَ حِلْمِهِ
فِي الْحَالِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَعَالَى
كَفَرُوا فَلَمْ يَخْسَفْ بِهِمْ أَرْضًا بِمَا
فَعَلُوا وَ أَمَهَلَهُمْ بِهِ إِمَهَالَا
وَ غَدَا الْحِصَانُ مِنَ الْوَقِيعَةِ عَارِيًا
يَنْعَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ مَضَى إِجْفَالَا
مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْخِيَامِ مُخَضَّبًا
بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ سَرَّجُهُ قَدْ مَالَا
وَ تَقُولُ زَيْنَبُ : يَا سَكِينَتُهُ قَدْ أَتَى
فَرَسُ الْحُسَيْنِ فَأَنْظُرِي ذَا الْحَالَا

پاورقی

۱ . بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۱-۲۶۲ .

صفحه ۵۶۴

قَامَتْ سَكِينَتُهُ عَايِنَتْهُ مُحَمَّمًا

مُلَقَى الْعِنَانِ فَأَعْوَلَتْ

إِغْوَالًا

فَبَكَتْ وَ قَالَتْ : وَ اَشْمَاتَهُ حَاسِدِي

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ اَيْتَمُوا الْاَطْفَالَ

يَا عَمَّتَا جَاءَ الْحِصَانُ مُخَضَّبًا

بِدَمِ الشَّهِيدِ وَ دَمْعُهُ قَدْ سَالَ

لَمَّا سَمِعْنَ الطَّاهِرَاتُ سُكَيْنَةَ

تَنَعَى الْحُسَيْنَ وَ تَظْهَرُ الْاِغْوَالَا

أَبْرَزْنَ مِنْ وَسَطِ الْخُدُورِ صَوَارِخَا

يَنْدُبْنَ سَبْطَ مُحَمَّدِ الْمِفْضَالَا

فَلَطَمْنَ مِنْهُنَّ الْخُدُودَ وَ كُشِفَتْ

مِنْهَا الْوُجُوهُ وَ اَعْلَنْتْ اِغْوَالَا

وَ خَمْسْنَ مِنْهُنَّ الْوُجُوهُ لِفَقْدِ مَنْ

نَادَى مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ وَ قَالَا

قُتِلَ الْاِمَامُ ابْنُ الْاِمَامِ بِكَرْبَلَا

ظُلْمًا وَ قَاسَى مِنْهُمْ الْاَهْوَالَا

وَ تَقُولُ : يَا جَدَّاهُ نَسْلُ اُمَّيَّةَ

قَتَلُوا الْحُسَيْنَ وَ ذَبَّحُوا الْاَطْفَالَ

يَا جَدَّنَا فَعَلُوا عَلُوجُ اُمَّيَّةَ

فَعَلَا شَنِيعًا يَدْهَسُ الْاَفْعَالَا

يَا جَدَّنَا هَذَا الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَا

قَدْ بَضَعُوهُ أَسِنَّةً وَ نِصَالًا

مُلْتَقَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ مُجَدَّلًا

فِي الْغَاضِرِيَّةِ لِلْوَرَى أَمْثَالًا

ثُمَّ اسْتَبَاحُوا فِي الطُّفُوفِ حَرِيمَهُ

نَهَبُوا السَّرَاةَ وَ قَوَّضُوا الْأَحْمَالَ (١)

قصیده ای از شاعر دیگر

إِذَا جَاءَ عَاشُورَا تَضَاعَفَ حَسْرَتِي

لِإِلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ انْهَلَّ عَبْرَتِي

هُوَ الْيَوْمُ فِيهِ اغْبَرَّتِ الْأَرْضُ كُلُّهَا

وَجُومًا عَلَيْهِمْ، وَ السَّمَاءُ أَقْشَعَرَّتِ

مَصَائِبَ سَاءَتْ كُلُّ مَنْ كَانَ مُسْلِمًا

وَ لَكِنْ عُنُوقُ الْفَاجِرِينَ أَقْوَتِ

پاورقی

١ . بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٦٤-٢٦٥ .

صفحه ٥٦٥

إِذَا ذَكَرْتُ نَفْسِي مُصِيبَةَ كَرْبَلَا

وَ أَشْلَاءَ سَادَاتِ بِهَا قَدْ تَفَرَّتِ

أَضَاقَتْ فُؤَادِي، وَ اسْتَبَاحَتْ تِجَارَتِي

وَ عَظَّمَ كَرْبِي، ثُمَّ عَيْشِي أَمَرَّتِ

أُرِيَقَتْ دِمَاءُ الْفَاطِمِيِّينَ بِالْمَلَأُ

فَلَوْ عَقَلَتْ شَمْسُ النَّهَارِ لَخَرَّتِ
أَلَا بِأَبِي تِلْكَ الدَّمَاءِ الَّتِي جَرَتْ
بِأَيْدِي كِلَابِ فِي الْجَحِيمِ اسْتَقَرَّتِ
تَوَابِتُ مِنْ نَارِ عَلَيْهِمْ قَدْ أُطْبِقَتْ
لَهُمْ زَفْرَةٌ فِي جَوْفِهَا بَعْدَ زَفْرِهِ
فَشْتَانٌ مَنْ فِي النَّارِ قَدْ كَانَ هَكَذَا
وَ مَنْ هُوَ فِي الْفِرْدَوْسِ فَوْقَ الْأَسْرِهِ
بِنَفْسِي حُدُودٌ فِي التُّرَابِ تَعَفَّرَتْ
بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعِرَاءِ تَعَرَّتِ
بِنَفْسِي رُؤُوسٌ مُغْلِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا
إِلَى الشَّامِ تُهْدِي بَارِقَاتِ الْأَسِنَّهِ
بِنَفْسِي شَفَاةٌ ذَابِلَاتٌ مِنَ الظُّمَأِ
وَ لَمْ تَحْطَ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرِهِ
بِنَفْسِي عُيُونٌ غَائِرَاتٌ سَوَاهِرُ
إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرُهُ بَعْدَ نَظْرِهِ
بِنَفْسِي مِنْ آلِ النَّبِيِّ خَرَائِدُ
حَوَاسِرُ لَمْ تَقْدِفِ عَلَيْهِمْ بِسْتَرِهِ
تَفِيضُ دُمُوعًا بِالدَّمَاءِ مَشُوبَةٌ
كَقَطْرِ الْعَوَادِي مِنْ مَدَافِعِ سَرِّهِ
عَلَى خَيْرِ قَتْلَى مِنْ كُهُولِ وَ فِتْيِهِ

مَصَالِيْتُ أَنْجَادٍ إِذَا الْخَيْلُ كَثُرَتْ

رَبِيعُ الْيَتَامَى وَالْأَرَامِلَ فَأَبْكِيهَا

مَدَارِسُ لِلْقُرْآنِ

فِي كُلِّ سَحْرِهِ

وَ أَعْلَامِ دِينِ الْمُصْطَفَى، وَ وُلَاتِهِ

وَ أَصْحَابِ قُرْبَانَ وَ حَجِّ وَ عُمْرِهِ

يُنَادُونَ يَا جَدَّاهُ أَيَّهِ مِخْنَهُ

تَرَاهُ عَلَيْنَا مِنْ أُمَّيَّهِ مَرَّتِ

ضَغَائِنَ بَدْرِ بَعْدَ سِتِّينَ أُظْهِرَتْ

وَ كَانَتْ أَجَنَّتْ فِي الْحِشَا وَ أُسْرَتْ

شَهِدْتُ بِأَنْ لَمْ تَرُضْ نَفْسُ بِهِدِهِ

وَ فِيهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ

كَأَنِّي بَيْنَتِ الْمُصْطَفَى قَدْ تَعَلَّقْتُ

يَدَاهَا بِسَاقِ الْعَرْشِ، وَ الدَّمْعُ أَذْرَتْ

وَ فِي حِجْرِهَا ثَوْبُ الْحُسَيْنِ مُضَرَّجاً

وَ عَنْهَا جَمِيعُ الْعَالَمِينَ بِحَسْرِهِ

تَقُولُ أَيَا عَدْلُ أَقْضِ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ

تَعَدَى عَلَيَّ ابْنِي بَعْدَ قَهْرٍ وَ قَسْرِهِ

أَجَالُوا عَلَيَّهِ بِالصَّوَارِمِ وَ الْقَنَا

وَ كَمْ جَالَ فِيهِمْ مِنْ سِنَانٍ وَ شَفْرِهِ

عَلَى عَيْرِ جُزْمٍ، عَيْرِ إِنْكَارِ بَيْعِهِ

لِمُنْسَلَخِ مَنْ دِينِ أَحْمَدَ عُرِّهِ

فَيُقْضَى عَلَى قَوْمٍ عَلَيْهِ تَأَلَّبُوا

بِسُوءِ عَذَابِ النَّارِ مِنْ غَيْرِ فِتْرَةٍ

وَ يُسْقَوْنَ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ إِذَا دَنَا

شَوَى الْوَجْهِ وَالْأَمْعَاءُ مِنْهُ تَهَدَّدَتْ

مَوَدَّةُ ذِي الْقُرْبَى رَعَوْهَا كَمَا تَرَى؟

وَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: أَوْصَى بِعَثْرَتِي

فَكَمْ عَجْرَهُ قَدْ أَتْبَعُوهَا بِعَجْرِهِ

وَ كَمْ غَدْرَهُ قَدْ أَلْحَقُوهَا بِغَدْرِهِ

هُمُ أَوْلُ الْعَادِينَ ظُلْمًا عَلَى الْوَرَى

وَ مَنْ سَارَ فِيهِمْ بِالْأَذَى وَالْمَضْرَرِ

مَضَوْا وَ انْقَضَتْ أَيَّامُهُمْ وَ عُهُودُهُمْ

سَوَى لَعْنَةٍ بَاؤُوا بِهَا مُسْتَمَرَّةً (١)

منتخبی از قصیده ابن عربندی

(٢) أَيْقَتُلُ ظَمَانًا حُسَيْنٌ بِكَرْبَلَا

وَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَنَامِلِهِ بَحْرٌ؟

وَ وَالِدُهُ السَّاقِي عَلَى الْحَوْضِ فِي غَد

وَ فَاطِمَةُ مَاءِ الْفُرَاتِ لَهَا مَهْرٌ

فَوَالْهَيْفَ نَفْسِي لِلْحُسَيْنِ وَ مَا جَنِي

عَلَيْهِ غَدَاهُ الطَّفُّ فِي حَرْبِهِ الشُّمْرُ

تَجَمَّعَ فِيهَا مِنْ طُغَاهِ أُمَّيَّهَ

عِصَابُهُ غَدْرٌ لَا يَقُومُ لَهَا عُذْرٌ
فَلَمَّا التَّقَى الْجَمْعَانِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا
تَبَاعَدَ فِعْلُ الْخَيْرِ وَافْتَرَبَ الشَّرُّ
فَحَاطُوا بِهِ فِي عَشْرِ شَهْرِ مُحَرَّمٍ
وَ بِيضُ الْمَوَاضِي فِي الْأَكْفِ لَهَا شَمْرٌ

پاورقی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸۰ - ۲۸۱. (نام شاعر نیامده است)

۲. شیخ صالح بن عبدالوہاب بن عرندس حلّی، معروف به «ابن عرندس» از بزرگان شیعه است که در فقه و اصول دارای تألیفاتی است و برای ائمه اطهار (علیهم

السلام) مرثی و مدایحی سروده است، وی حدود سال ۸۶۰ ق رحلت کرد و در حله به خاک سپرده شد. از جمله اشعار وی قصیده فوق، معروف به قصیده «رائیه» در میان بزرگان معروف است، در هیچ مجلسی این قصیده خوانده نمی شود، مگر آن که امام زمان (علیه السلام) عنایت خاصی به آن مجلس می نماید. (الغدیر، ج ۷، ص ۱۴).

صفحه ۵۶۷

فَقَامَ الْفَتَى لَمَّا تَشَاوَرَتِ الْقَنَا

وَ صَالَ، وَقَدْ أُودِيَ بِمُهْجَتِهِ الْحُرُّ

وَ جَالَ بِطَرْفِ فِي الْمَجَالِ كَأَنَّهُ

دَجَى اللَّيْلُ فِي لَأَلَاءِ عَزَّتْهُ الْفَجْرُ

لَهُ أَرْبَعٌ لِلرَّيْحِ فِيهِنَّ أَرْبَعٌ

لَقَدْ زَانَهُ كَرًّا وَ مَا شَأْنُهُ الْقُرُّ

فَفَرَّقَ جَمَعَ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَتْهُمْ

طُيُورٌ بُغَاثٌ سَتَّ شَمَلَهُمُ الصَّفْرُ

فَأَذْكَرَهُمْ لَيْلَ الْهَرِيرِ فَأَجْمَعَ الْكِلَا

بُ عَلَى اللَّيْثِ الْهَزْبِرِ وَقَدْ هَرُّوا

هُنَاكَ فَدَتُهُ الصَّالِحُونَ بِأَنْفُسِ

يُضَاعَفُ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ لَهَا الْأَجْرُ

وَ حَادُوا عَنِ الْكُفَّارِ طَوْعًا لِنَصْرِهِ

وَ جَادَلَهُ بِالنَّفْسِ مِنْ سَعْدِهِ الْحُرُّ

وَ مَدُّوا إِلَيْهِ ذُبُلًا سَمَّهْرِيَّةً

لِطُولِ حَيَاةِ السَّبْطِ فِي مَدَّهَا جُزْرُ

فَغَادَرَهُ فِي مَارِقِ الْحَرْبِ مَارِقُ

بِسَهْمٍ لِنَحْرِ السَّبِطِ مِنْ وَقَعِهِ نَحْرُ
فَمَالَ عَنِ الطَّرْفِ الْجَوَادِ أَخُو النَّدَى
الْجَوَادَ قَتِيلًا حَوْلَهُ يَضْهَلُ الْمُهْرُ
سَنَانُ سِنَانِ خَارِقٍ مِنْهُ فِي الْحَشَا
وَ صَارِمٌ شِمْرٌ فِي الْوَرِيدِ لَهُ شَمْرُ

صفحه ٥٦٨

تَجُرُّ عَلَيْهِ الْعَاصِفَاتُ ذُبُولَهَا
وَ مَنْ نَسِجَ أَيْدِي الصَّافِنَاتِ لَهُ طَمْرُ
فَرَجَّتْ لَهُ السَّبْعُ الطَّبَاقُ، وَ زَلَزَلَتْ
رَوَاسِي جِبَالِ الْأَرْضِ، وَ التَّنَطَّمَ الْبَحْرُ
فِيَا لَكَ مَقْتُولًا بَكَتَهُ السَّمَاءُ دَمًا
فَمُعْبَرٌ وَجْهَ الْأَرْضِ بِالدَّمِ مُحَمَّرُ
مَلَابِسُهُ فِي الْحَرْبِ حُمُرٌ مِنَ الدَّمَا
وَ هُنَّ غَدَاةَ الْحَشْرِ مِنْ سُنْدُسٍ خَضِرُ
وَ لَهْفَى لَزِينِ الْعَابِدِينَ، وَ قَدْ سَرَى
أَسِيرًا عَلِيلًا لَا يَفُكُّ لَهُ أَسْرُ
وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ تُسَبَّى نِسَائُهُمْ
وَ مِنْ حَوْلِهِنَّ السَّتْرُ يُهْتَكُ وَ الْخَدْرُ
سَبَايَا بِأَكْوَارِ الْمَطَايَا حَوَاسِرًا
يُلاحِظُهُنَّ الْعَبْدُ فِي النَّاسِ وَ الْحُرُّ

فَوَيْلٌ لِّيَزِيدَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ

إِذَا أَقْبَلَتْ فِي الْحَشْرِ فَاطِمَةُ الطُّهْرُ

مَلَأَتْهَا ثَوْبٌ مِنَ السَّمِّ أَسْوَدُ

وَ آخِرُ قَانَ مِنْ دَمِ السَّبْطِ

تُنَادِي وَ أَبْصَارُ الْأَنَامِ شَوَاخِصُ

وَ فِي كُلِّ قَلْبٍ مِنْ مَهَابَتِهَا ذُعْرٌ

صفحه ۵۶۹

وَ تَشْكُو إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ، وَ صَوْتُهَا

عَلِيٌّ وَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ لَهَا ظَهْرٌ (۱)

منتخبی دیگر از قصیده ابن عربدس

وَ فَجَعْتُ قَلْبِي بِالتَّقْرِقِ مِثْلَمَا

فَجَعْتُ أُمِّيهِ بِالْحُسَيْنِ مُحَمَّدًا

سَبِطِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْهَادِي الَّذِي

أَهْدَى الْأَنَامَ مِنَ الضَّلَالِ وَ أَرْشَدَا

وَ هُوَ ابْنُ مَوْلَانَا عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى

بَحْرُ النَّدَى، مَرْوِي الصِّدَا، مُرْدِي الْعَدَا

أَسْمَا الْوَرَى نَسْبًا وَ أَشْرَفُهُمْ أَبَا

وَ أَجْلُهُمْ حَسْبًا وَ أَكْرَمُ مُحْتَدَا

بَحْرُ طَمَا، لَيْثُ حَمَى، غَيْثُ هَمَى

صُبْحُ أَضَا، نَجْمُ هَدَى، بَدْرُ بَدَا

السَّيِّدُ السَّنْدُ الْحُسَيْنُ أَعْمُ أَهْ

لِ الْحَافِقِينَ نَدَى وَ أَسْمَحُهُمْ يَدَا

لَمْ أَنْسِهِ فِي كَرْبَلَا مُتَلْظِيًّا

فِي الْكَرْبِ لَا يَلْقَى لِمَاءِ مَوْرِدَا
وَ الْمِقْتَبِ الْأَمْوِيِّ حَوْلُ خِبَائِهِ
التَّبَوِيِّ، قَدْ مَلَأَ الْفِدَائِدُ، فُدْفَدَا
وَ الْخَيْلُ عَابَسَهُ الْوُجُوهَ كَأَنَّهَا
الْعُقْيَانُ تَخْتَرِقُ الْعَجَاجُ الْأَرْبَدَا
حَتَّى إِذَا لَمَعَتْ بُرُوقُ صِفَاحِهَا
وَ غَدَا الْجِبَانُ مِنَ الرِّوَاعِدِ مُرْعِدَا
صَالَ الْخُسَيْنُ عَلَى الطُّغَاهِ بَعْزَمِهِ
لَا يَخْتَشَى مِنْ شَرِبِ كَاسَاتِ الرِّدَا
فَكَأَنَّمَا فَتَكَاتُهُ فِي جَيْشِهِمْ
فَتَكَاتُ «حَيْدَرَ» يَوْمُ أُحُدٍ فِي الْعَدَى
جَيْشُ يُرِيدُ رِضَى يَزِيدَ، عِصَابُهُ
عَصَبَتْ فَأَعْصَبَتْ الْعَلِيَّ وَ أَحْمَدَا
جَحَدُوا الْعَلِيَّ مَعَ النَّبِيِّ وَ خَالَفُوا
الْهَادِي الْوَصِيَّ وَ لَمْ يَخَافُوا الْمَوْعِدَا
وَ مِنْ الْعَجَائِبِ أَنْ عَذَبَ فُرَاتِهَا
تَشْرِي مُسَلْسَلَةً وَ لَنْ تَتَّقِيَدَا

پاورقی

۱. الغدير، ج ۷، ص ۱۵-۱۷.

طام وَ قَلْبُ السَّبِطِ ظام نَحْوُهُ
وَ أَبُوهُ يُسْقِي النَّاسَ سَلْسَلَهُ غَدَا
شَمْسٌ عَلَى فَلَكَ وَ طَوْعٌ يَمِينِهِ
قَمَرٌ يُقَابِلُ فِي الظَّلَامِ الْفَرَقْدَا
وَ السَّيِّدُ الْعَبَّاسُ قَدْ سَلَبَ الْعَدَا
عَنْهُ اللَّبَاسُ وَ صَيَّرُوهُ مُجَرِّدَا
وَ ابْنُ الْحُسَيْنِ السَّبِطِ ظَمَانَ الْحَشَا
وَ الْمَاءُ تَنْهَلُهُ الذَّنَابُ مُبَرِّدَا
كَالْبَدْرِ مَقْطُوعِ الْوَرِيدِ لَهُ دَمٌ
أَمْسَى عَلَى تَرْبِ الصَّعِيدِ مُبَدِّدَا
وَ السَّادَةُ الشُّهَدَاءُ صَرَعى فِي الْفَلَا
كُلُّ لِحْقَافِ الرِّمَالِ تَوَسِّدَا
فَأُولَئِكَ الْقَوْمُ الَّذِينَ عَلَى هُدًى
مِنْ رَبِّهِمْ فَمَنْ اقْتَدَى بِهِمْ اهْتَدَى
وَ السَّبِطُ حَرَانُ الْحَشَا لِمُصَابِهِمْ
حَيْرَانٌ لَا يَلْقَى نَصِيرًا مُسْعِدَا
حَتَّى إِذَا اقْتَرَبَتْ أَبَاعِيدُ الرَّدى
وَ حَيَاتُهُ مِنْهَا الْقَرِيبُ تَبَعَّدَا
دَارَتْ عَلَيْهِ عُلُوجُ آلِ أُمِّيَّةِ
مِنْ كُلِّ ذِي نَفْصٍ يَزِيدُ تَمَرُّدَا

فَرَمَوْهُ عَنْ صُفْرِ الْقَسِيِّ بِأَسْهُمٍ

مِنْ غَيْرِ

ما جُزِمَ جَنَاهُ وَلَا اعْتَدَا
فَهَوَى الْجَوَادُ عَنِ الْجَوَادِ فَرَجَّتِ
السَّبْعُ الشُّدَادُ وَكَانَ يَوْمًا أَنْكَدَا
وَ اخْتَزَّ مِنْهُ الشَّمْرُ رَأْسًا طَالَمَا
أَمْسَى لَهُ حِجْرُ التُّبُوهُ مَرَقَدَا
فَبَكَتُهُ أَمْلاَكُ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى
وَ الدَّهْرُ بَاتَ عَلَيْهِ مَشْتُقُوقُ الرِّدَا
وَ الوَخْشُ صَاحٍ لِمَا عَرَاهُ مِنَ الْأَسَى
وَ الطَّيْرُ نَاحَ عَلَى عَزَاهُ وَ عَدَدَا
وَ سَرَوْا بِرَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّاجِدِ
الْبَاكِيِ الْخَزِينِ، مُقَيَّدَا وَ مُصَفَّدَا
وَ سُكَيْنَتُهُ سَكَنَ الْأَسَى فِي قَلْبِهَا
فَعَدَا بِضَامِرِهَا مُقِيمًا مُفْعَدَا
وَ أَسَالَ قَتْلُ الطَّفِّ مِدْمَعَ زَيْنَبِ
فَجَرَى، وَ وَسَطُ الْخَدِّ مِنْهَا خُدَّدَا
فَلَا لَعَنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ مَا حَدَا
حَادٍ، وَ مَا غَارَ الْحَجِيجِ وَ أَنْجَدَا
وَ لَا لَعَنَّ يَزِيدَهَا وَ زِيَادَهَا
وَ يَزِيدَهَا رَبِّي عَذَابًا سَرْمَدَا

وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ يَا بَنَ مُحَمَّدٍ

حَتَّى أَوْسَدَ فِي التُّرَابِ مُلْحَدًا (۱)

گزیده ای از قصیده میمیه سید جعفر حلّی (ره) (۲)

وَجْهَ الصَّبَاحِ عَلَيَّ لَيْلٌ مُظْلِمٌ

وَرَبِيعُ أَيَّامِي عَلَيَّ مُحْرَمٌ

وَاللَّيْلُ يَشْهَدُ لِي بِأَنِّي سَاهِرٌ

إِنْ طَابَ لِلنَّاسِ الرُّقَادُ فَهَوِّمُوا

مِنْ قُرْحِهِ لَوْ أَنَّهَا يَلْمَلَمُ

نُسِفَتْ جَوَائِبُهُ وَ سَاخَ يَلْمَلَمُ

مَا خِلْتُ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ عَادَاتِهِ

تَرْوِي الْكِلَابُ بِهِ وَيَطْمَى الضَّنِيعُ

وَيَقْدَمُ الْأُمُوِيُّ وَ هُوَ مُؤَخَّرٌ

وَيُؤَخَّرُ الْعَلَوِيُّ وَ هُوَ مُقَدَّمٌ

مِثْلُ ابْنِ فَاطِمَةَ بَيْتِ مُشَرِّدًا

وَ يَزِيدُ فِي لَدَاتِهِ مُتَنَعِمٌ

پاورقی

۱. الغدير، ج ۷، ص ۲۰-۲۲.

۲. سید جعفر حلّی (متولد ۱۲۷۷ و متوفای ۱۳۱۵) مردی فاضل، ادیب و شاعر بود؛ وی دارای دیوان شعری است که اشعار گوناگونی در آن است. (رجوع کنید به: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۹۷).

وَيُضَيِّقُ الدُّنْيَا عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ
حَتَّى تَقَادِفَهُ الْفَضَاءُ الْأَعْظَمُ
خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا
كَخُرُوجِ مُوسَى خَائِفًا يَتَكَتَّمُ
وَ قَدْ انْجَلَى عَنْ مَكَّةَ وَ هُوَ ابْتُهَا
وَ بِهِ تَشَرَّفَتِ الْحَطِيمُ وَ زَمْرَمُ
نَزَلُوا بِحَوْمِهِ كَرْبَلَا فَتَطَلَّبْتُ
مِنْهُمْ عَوَائِدَهَا النَّسُورُ الْحَوْمُ
وَ تَبَاشَرَ الْوَحْشُ الْمَثَارُ أَمَامَهُمْ
أَنْ سَوْفَ يَكْتُرُ شَرُّهُ وَ الْمَطْعَمُ
طَمِعَتْ أُمِّيهِ حِينَ قَلَّ عَدِيدُهُمْ
لَطَلِيقِهِمْ فِي الْفَتْحِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا
وَ رَجَوْا مَدَلَّتْهُمْ فَقُلْنَ رِمَاحُهُمْ
مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَنْ تَنَالَ الْأَنْجُمُ
وَقَعَ الْعَذَابُ

عَلَى جُيُوشِ أُمَّيَّهَ

مِنْ بَاسِلِ هُوَ فِي الْوَقَايِعِ مُعَلِّمٌ

عَبَسَتْ وَجُوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ

وَ الْعَبَّاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ يَتَبَسَّمُ

قَلْبَ الْيَمِينِ عَلَى الشَّمَالِ وَ غَاصَ فِي

الْأَوْسَاطِ يَحْصِدُ لِلرُّؤُوسِ وَ يَحْطِمُ

وَ ثَنَى أَبُو الْفَضْلِ الْفَوَارِسَ نَكْصًا

فَرَأَوْا أَشَدَّ ثَبَاتِهِمْ أَنْ يُهْزَمُوا

صفحه ٥٧٣

صَبَغَ الْخَيُْولَ بِرُمُجِهِ حَتَّى غَدَا

سَيَّانٍ أَشَقَّرَ لَوْنُهَا وَ الْأَذْهَمُ

بَطْلٌ تَوَرَّتْ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةً

فِيهَا أَنْوَفُ بَنِي الضَّلَالَةِ تُرْغَمُ

حَامِي الطَّعِينَةِ آئِنَ مِنْهُ رَبِيعَةٌ

أَمْ آئِنَ مِنْ عَلِيَا أَبِيهِ مُكَدَّمُ

فِي كَفِّهِ الْيُسْرَى السَّقَاءُ يُقْلَهُ

وَ بِكَفِّهِ الْيَمْنَى الْحِسَامُ الْمُخْدَمُ

مِثْلُ السَّحَابَةِ لِلْفَوَاطِمِ صَوْبُهُ

فَيُصِيبُ حَاصِبَهُ الْعُدُوَّ فَيُرْجَمُ

قَسَمًا بِصَارِمِهِ الصَّقِيلِ وَ أَنْتَى

فِي غَيْرِ صَاعِقِهِ السَّمَاءِ لَا أَقْسِمُ
لَوْ لَا الْقَضَا لَمَحَى الْوُجُودَ بِسَيْفِهِ
وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ
وَ هَوَى بِجَنْبِ الْعَلَقَمِيِّ فَلَيْتَهُ
لِلشَّارِبِينَ بِهِ يُدَافِ الْعَلَقَمُ
فَمَشَى لِمَضْرَعِهِ الْحُسَيْنُ وَ طَرْفُهُ
بَيْنَ الْخِيَامِ وَ بَيْنَهُ مُتَقَسِّمُ
أَلْفَاهُ مَحْجُوبَ الْجَمَالِ كَانَهُ
بَدْرٌ بِمُنْحَطَمِ الْوَشِيحِ مُلْتَمِ
فَأَكَبَّ مُنْحَنِياً عَلَيْهِ وَ دَمَعُهُ
صَبَغَ الْبَسِيطَ كَأَنَّمَا هُوَ عِنْدَهُ

صفحه ٥٧٤

قَدْ رَامَ يَلْتُمُهُ فَلَمْ يَرِ مَوْضِعاً
لَمْ يُدْمِهِ عَضُّ السَّلَاحِ فَيَلْتَمُ
نَادَى وَ قَدْ مَلَأَ الْبُؤَادَى صَيْحَةً
صُمُّ الصُّخُورِ لِهَوْلِهَا تَتَأَلَّمُ
ءَأُخَيَّ مَنْ يَحْمِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ
إِنْ صِرُونَ يَشْتَرِحْمَنَ مَنْ لَا يَرْحَمُ
هَذَا حُسَامُكَ، مَنْ يُذِلُّ بِهِ الْعَدَى؟
وَ لَوَاكَ هَذَا مَنْ بِهِ يَتَقَدَّمُ

هَوْنَتْ يَا ابْنَ أَبِي مَصَارِعَ فِثْتِي
وَ الْجُرْحُ يُسْكِنُهُ الَّذِي هُوَ أَلَمٌ (١)

قصیده ای از یکی از بزرگان

إِنْ كَانَ عِنْدَكَ عَجْرَةٌ تُجْرِيهَا
فَانزِلْ بِأَرْضِ الطِّفِّ كَيْ تَسْقِيهَا
فَعَسَى تَبْلُ بِهَا مَضَاجِعَ صَفْوَةٍ
مَا بَلَّتِ الْأَكْبَادُ مِنْ جَارِيهَا
وَلَقَدْ مَرَرْتُ عَلَى مَنَازِلَ عِضْمِهِ
ثَقُلُ الثُّبُوهِ كَانَ أُلْفَى فِيهَا
فَبَكَيتُ حَتَّى خِلْتُهَا سَتَجِينِي
بِبُكَائِهَا حَزَنًا عَلَى أَهْلِهَا
وَذَكَرْتُ إِذْ وَقَفْتُ عَقِيلَةً حَيْدَرَ
مَذْهُولَةً تُضْغِي لِصَوْتِ أَخِيهَا
بِأَبِي الَّتِي وَرَثْتُ مَصَائِبَ أُمِّهَا
فَعَدْتُ تُقَابِلَهَا بِصَبْرِ أَبِيهَا
لَمْ أَنْسَ إِذْ هَتَكُوا حِمَاهَا فَانْتَنَتْ
تَشْكُوا لَوَاعِجِهَا إِلَى حَامِيهَا

پاورقی

١ . منتهی الآمال، ج ١، ٨٤٧-٨٨٥ .

تَدْعُوا فَتَحْتَرِقُ الْقُلُوبَ كَأَنَّمَا

يَرْمِي حَشَاهَا جَمْرَةً مِنْ فِيهَا

هَذِي نِسَاؤُكَ مَنْ يَكُونُ إِذَا أُسِرَتْ

فِي الْأَسْرِ سَائِقُهَا وَمَنْ حَادِيهَا

أَيَسُوقُهَا زَحْرًا بَضْرَبٍ مُتُونِهَا

وَالشُّمْرُ يَحْدُوها بِسَبِّ

أبيها

عَجَبًا لَهَا بِالْأَمْسِ أَنْتَ تَصُونُهَا

وَ الْيَوْمُ أَلْ أُمِّيَّةُ تُبَدِّيهَا

حَسْرَى وَ عَزَّ عَلَيْكَ أَنْ لَمْ يَتْرُكُوا

لَكَ مِنْ ثِيَابِكَ سَاتِرًا يَكْفِيهَا

وَ سَرُوا بِرَأْسِكَ فِي الْقَنَا وَ قُلُوبُهَا

تَسْمُو إِلَيْهِ وَ وَجَدَهَا يُضْنِيهَا

إِنْ أَخْرُوهُ شَجَاهُ رُؤْيُهُ حَالِهَا

أَوْ قَدَّمُوهُ فَحَالُهُ يُشْجِيهَا (١)

شعري از سيد محمد حسين فزوينى (ره) (٢)

وَ مُخَدَّرَاتٍ مِنْ عَقَائِلِ أَحْمَدَ

هَجَمَتْ عَلَيْهَا الْخَيْلُ فِي آيَاتِهَا

مِنْ تَاكُلِ حَرَى الْفُؤَادِ مَرُوعَهُ

أَضَحَتْ تُجَاذِبُهَا الْعِدَى حِبْرَاتِهَا

وَ يَتِيمَهُ فَرَعَتْ لِحْسِمِ كَفِيلِهَا

حَسْرَى الْقِنَاعِ تَعُجُّ فِي أَصْوَاتِهَا

أَهْوَتْ عَلَى جِسْمِ الْحُسَيْنِ وَ قَلْبِهَا

الْمُضْدُوعُ كَادَ يَدُوبُ مِنْ حَسْرَاتِهَا

وَ قَعَتْ عَلَيْهِ تَشْمُ مَوْضِعَ نَحْرِهَا

وَ عُيُونُهَا تَنْهَلُ فِي عِبْرَاتِهَا

تَزْتَاغُ مِنْ ضَرْبِ السَّيَاطِ فَتَشْتِي

تَدْعُو سَرَايَا قَوْمِهَا وَحُمَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاظُ وَ فِي الطُّفُوفِ دِمَائِكُمْ

سُفِكَتْ بِسَيْفِ أُمِّيهِ وَ قَنَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاظُ وَ هَذِهِ أَشْلَاؤُكُمْ

بَقِيَتْ ثَلَاثًا فِي هَجِيرِ فَلَاتِهَا

پاورقی

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۰-۸۵۱. (نام این شاعر، ذکر نشده است)

۲. سید محمد حسین قزوینی در سال ۱۲۹۵ ق در نجف به دنیا آمد و وی به دانش و تحقیق و اندیشه استوار، شهرت داشت. وفات او در ۲۸ ذی الحجه سال ۱۳۶۵ ق واقع شد (ادب الطف، جواد شبر، ج ۹، ص ۱۶۲).

صفحه ۵۷۶

أَيْنَ الْحِفَاظُ وَ هَذِهِ أَطْفَالُكُمْ

ذُبِحَتْ عِطَاشًا فِي ثَرَى عَرَصَاتِهَا

أَيْنَ الْحِفَاظُ وَ هَذِهِ فِتْيَاتُكُمْ

حُمِلَتْ عَلَى الْأَقْتَابِ بَيْنَ عِدَاتِهَا (۱)

گزیده ای از قصیده شیخ خلیعی

(۲) فَأَقْبَلُ النَّحْرَ الْخَضِيبَ وَ أَمْسَحُ

الْوَجْهَ التَّرِيبَ مُضْمَحًا وَ مَرَمَلًا

وَ يَقُومُ سَيِّدُنَا النَّبِيُّ وَ رَهْطُهُ

مُتَلَهْفًا مُتَأَسَفًا مُتَقَلِّلاً

فَيْرَى الْغَرِيبَ الْمُسْتَضَامَ النَّازِحَ
الْأَوْطَانَ مُلْقَى فِي الثَّرَى مَا غُسَّلا
وَ تَقُومُ آسِيَهُ وَ تَأْتِي مَرْيَمُ
يَبْكِينَ مِنْ كَرْبِي بَعْرَضِهِ كَرْبِلَا
وَ يَطْفَنَ حَوْلِي نَادِبَاتِ الْجَنِّ إِشْفَا
قَا عَلَيَّ يَفِضْنَ دَمْعًا مَسْبِلَا
وَ تَضِجُ أَمْلَاكُ السَّمَاءِ لِعَبْرَتِي
وَ تَعُجُّ بِالشَّكْوَى إِلَى رَبِّ الْعُلَى
وَ أَرَى بَنَاتِي يَشْتَكِينَ حَوَاسِرَا
نَهَبَ الْمَعَاجِرِ، وَالِهَاتِ تُكْلَا
وَ أَرَى إِمَامَ الْعَصْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فِي
صَفْدِ الْحَدِيدِ مُغَلَّلَا وَ مُعَلَّلَا
وَ أَرَى كَرِيمَ مُؤَمَّلَى فِي ذَابِلِ
كَالْبَدْرِ فِي ظُلْمِ الدِّيَاجِي يَجْتَلَى
يَهْدِي إِلَى الرَّجْسِ اللَّعِينِ فَيَسْتَفِي
مِنْهُ فُوَادُ بِالْحُقُودِ قَدِ امْتَلَا
وَ يَظِلُّ يَقْرَعُ مِنْهُ نَعْرًا طَالَمَا
قَدَمَا تَرَشَّفُهُ النَّبِيُّ وَ قُبْلَا (٣)

پایان

پاورقی

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۸۵۲.

۲. شیخ حسن خلیعی، شاعر و ادیب زبردستی بود و شعر او از

بهترین اشعار است. (اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۳) خلیعی شعر فوق را به عنوان زبان حال حضرت زهرا (علیها السلام) درباره امام حسین (علیه السلام) سروده است.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶۰.

صفحه ۵۷۷

فهرست آیات

إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... ۷۵

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ... ۴۴۷

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ... ۳۵۳، ۳۵۷

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا... ۱۳۴

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۱۶۶

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۳۲۸

إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ... ۴۲۷

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا... ۴۳۶

أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ... ۴۳۱

أَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى... ۳۴۲

فَاسْتَلَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ... ۱۲۷

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا... ۴۲۷

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ... ۳۳۹

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنَا... ۳۱۲

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ... ۲۳۹

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ... ٧٤

فَمَنْ نَكْتَفِيْنَا مَا يَنْكُتْ عَلَي نَفْسِهِ... ٣٨٠، ٣٨١، ٣٩٣

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَي إِبْرَاهِيمَ... ٤٤٠، ٤٤١

صفحه ٥٧٨

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُنْكَرِ فَعْلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ... ٢٣٩

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ... ٣٥٣

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... ٢٤٠

لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا... ٢٨٨

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ... ٣١٢

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ... ٣١٢

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ... ٢٤٤

وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ، وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ... ٤٢

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ... ٤٣

وَأَذْكَرَ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا... ٤٣

وَأَذْكَرَ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ... ٤٣

وَأَذْكَرَ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... ٤٣

وَاعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ... ٤٣١

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ... ٣١٢

وَكَلامَهُ اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا... ٢٣٢

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ... ٣٤٠

وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ... ٤٠٦

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ... ١٧٦

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... ١٨٣

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ... ١٨٣

وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ... ٧٥

وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يُحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا... ٩٨

يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ... ٣٤٢

صفحه ٥٧٩

فهرست روایات ١

آتانی رسول الله (صلى الله عليه وآله) بعد ما فارقتك فقال: يا حسين!... ٢٦٤

إئتوني بثوب لا يُرْعَبُ فِيهِ، أَلْبَسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لا... ٤٦٤

أَبَاعَبِدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُوعُ يَزِيدُ وَ أَدْخُلُ فِي صَلَاحِهِ ٣٤١

أَبَشِرْ يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكَرَّرَهُ مِنَ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَوْمَ... ٣٢٨

أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا ٢٦٤، ٣٥٧

أَتَانِي كِتَابُكَ، وَ أَنَا بَغِيرِ الَّذِي بَلَّغَكَ عَنِّي جَدِيدٌ... ٢٩٣

أَتْنِي بَيْعُهُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَخْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْإِعْتِاقِ ٢٦١، ٣٥٤

إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لَا تَقْتُلُونِي، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ... ٤٢٤

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَ أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ... ٤٠١

اجْلِسُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا أَلَا وَ... ٤١٨

إِذَا أُدِّيَتْ وَ أُقِيمَتْ، إِسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَ... ٢٤٤

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ... ٢٣٧، ٤٩٦

إِذَا بَلَغَ

بُنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا ١٩٨

إِذَا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهَادِ فَاطْلُبْ لِهَوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِّنَ ٤٥٢

إِذَا أُخْبِرَكَ أَبَا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، ... ٣١٦

إِذَنْ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ ١٨

إِرْجِعِ إِلَيْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدْوِهِ وَ... ٣٩٩

أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قُتِلْنَا... ٢٦٨

صفحه ٥٨٠

أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَ أَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ؛ ... ٢٦٤

اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ ٣٠٢

اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، ... ٤٤٢

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ... ٣٠٩

أَعْلَى قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا... ٤٨٦

اعْلَمُوا، أَنْكُمْ خَرَجْتُمْ مَعِيَ لِعِلْمِكُمْ أَنِّي أَقْدِمُ عَلَى قَوْمِ ٤٠٤

أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ! ... ٣٤٤

أَلَا إِنَّهُضُوا، فَقَدْ سَخَطَ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ، وَ لَا تَرْجِعُوا... ٥٠٩

أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى ... ٢٣٦، ٢٤٧

أَلَا قَدْ أَعَذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَا حِفٌّ بِهَذِهِ... ٢٦٧

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ تَرَ كُنَى بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ... ١٨

أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا... ١٥١

أَلَسْتُ قَاتِلَ حُجْرٍ، وَ أَصْحَابَهُ الْعَابِدِينَ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَفْطَعُونَ ١٩٥

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ... ٣٦

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَاصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، ٢٧٢

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ، ٤٢٣

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ ... ٥٠٦

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، ... ٣٥٥

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، ... ٣٢٩

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا لِشِيَعَتِنَا عِنْدَكَ مَنْزِلًا كَرِيمًا، وَ اجْمَعْ ... ٣٩٤

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ ... ٤٤٦

اللَّهُمَّ

إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ... ٤٥٥

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوْلًا... ٤٨٢

صفحة ٥٨١

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا... ٢٥١

اللَّهُمَّ! إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ أَنَا ابْنُ... ٣٣٠

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ... ١٠٤

اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تُغَادِرْ... ٤٥١

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَحَدِّلُونَا وَ أَعَانُونَا ٤٥٧

اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَ أَنْتَ رَجَائِي... ٤٢٢

اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدَ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ ٤٨٧

اللَّهُمَّ مَتَّعْهُ بِشَبَابِهِ ١٩٦

اللَّهُمَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ أَنَا ابْنُ بِنْتٍ... ٢٤٥

النَّاسِ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعِقَى عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ ٣٨٨

الْوَالِدُ لِلْفَرَّاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ ١٧١، ٢٠٥

إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ... ٤٨٤

إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولٍ... ٣٢٧

أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يَزَكُبُ... ٤٣٦

أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) عَلَى خَلْفِهِ، وَ... ٣٥٠

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ... ٣٠٢

أَمَا بَعْدُ، فَانْسُبُونِي فَانظُرُوا مَنْ أَنَا؟! ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ... ٤٢٨

أَمَّا بَعْدُ! فَإِنَّ كِتَابَكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتَهُ وَفَهِمْتُ ... ٣٥٨

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، تَذَكَّرْتُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ ... ٢٨٦

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكَّرْتُ فِيهِ أَنَّهُ انْتَهَتْ ... ٢٨١

أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مِصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ ... ٣٨٣

أَمَّا بَعْدُ: يَا مُعَاوِيَةَ! فَلَنْ يُودِيَ الْقَائِلُ وَإِنْ ... ٢٩٥

أَمَّا رَضِيَتْ مِنْ مَرْوَانَ وَلَا رَضِيَ مِنْكَ إِلَّا بِتَحْرِفِكَ عَنْ دِينِكَ، وَعَنْ ١٣٧

صفحة ٥٨٢

أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُمْ، وَتُقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءُ لَيْسَ ... ٤٨١

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلِفٌ ... ٢٥٥

أَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِهَا مِنْهُ، فَإِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ ...

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ. ٢٤٠

إِنَّ النَّاسَ عبيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ... ٣٧٣

إِنَّ أَمْرَهُ مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ... ٣٨٦

إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ ٣٦٤

إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ ٢٦١

إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فَأُحْيُوا أَمْرَنَا... ٦٦

إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا، فَأُحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا... ٧٩

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِي: «إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ... ٤٤٠

أَنْتَ الزَّانِي قَدْ وَجَبَ عَلَيْكَ الرَّجْمُ ١٧٤

أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَحِمْهُ أْتَرِيدُ... ٤٣١

أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلْقَيْتَ مَا فِي بَطْنِهَا... ١٧٣

أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ... ٣٠٣

أُنشِدُكُمْ اللَّهَ أَلَا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّقُونَ بِهِ... ٣٠٣

أُنشِدُكُمْ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)؟ ٤٣٨

أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا صَدَقْتُمُونِي إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنْ فِي... ٢٧٧

إِنِّظَلِقُ إِلَى أَمِيرِكَ لَا أُمَّ لَكَ! فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ... ٣١٨

أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ قَامَتْ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاْمُحُوهُ... ٢٠٢

إِنَّكَ تَفَلْتُ وَ تُخْرِجُ نَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَتَقْتُلُ هَذَا... ٥١٤

إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَيْبُهُ... فَادَّهَبَتْ... ١٦٨

إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ ٤٠٣

صفحة ٥٨٣

إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرِيٍّ وَصَلْتِي فَجُزَيْتَ ... ٣٦٠

إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا إِلَيَّ مِنْ أَمَاكِلِكُمْ فِي ٤١٧

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ... ٥٦

إِنْ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ ... ٢٦٣

إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنُحَمِّدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، ... ٢٦٧

إِنَّ نِسَائِي تُسَبِّحُنِي بَعْدَ قَتْلِي وَأَخَافُ عَلَى نِسَائِكُمْ ... ٤١٨

إِنَّ هَذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ سَعَادَتِي أَنْ آخُذَ بِرِكَابَيْهِمَا ...

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَ... ٣٧٢

إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ وَ يَرِضَخَ لَهُ عَلَى ١٦٧

إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصَحَّ مِنْكُمْ وَلَا أَعْدَلَ... ٤٠٢

إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَضْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةَ ٤٦

إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ (عليه السلام)... ٤٥

إِنِّي مُوجِّهٌكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ،... ٣٤٩

أَوْ لَسْتَ بِقَاتِلِ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ، الَّذِي أَخْلَقْتَ وَ أَثَلْتَ وَجْهَهُ الْعِبَادَةَ ١٩٨

أَوَّهُ أَوْهُ مَالِي وَ لَالِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَالِي وَ لَالِ حَزْبِ الشَّيْطَانِ؟ وَ أَوْلِيَاءِ... ٥٥

إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ... ٤٠٩

أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغِيًّا عَلَيْنَا، أَنْ... ٩٥

أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرَّسَالَةِ... ٣٢٤

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَدُوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ... ٢٤٢

أَيُّهَا النَّاسُ! إِسْمَعُوا قَوْلِي، وَ لَا تُعْجَلُونِي حَتَّى أَعْظُكُمْ... ٤٢٧

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا... ٣٧٩

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَنْ... ٣٧١

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ نَحْنُ... ٢٥٧، ٣٧٤

صفحة ٥٨٤

أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ،... ٢٤٣، ٣٦٩

أَيُّ يَوْمٍ لِأُمَّتِي مِنْكَ، وَ أَيُّ يَوْمٍ سُوءٍ لِدَرِّيْتِي مِنْكَ مِنْ جَزْوٍ... ٢١٥

بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ ... ٣٣١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ ... ٣٤٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى ... ٢٥٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى ... ٣٤٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى ... ٣٤٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى ... ٣٩٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِنِ ...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ ... ٣٣٣

بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا ... ٤٨٣

بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ ... ٤٥١

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ ... ٢٤٩

تُبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ ... ٥١٩

تَبَا لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَزْحَا، أَفَحِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ ... ٤٣٣

تَدْمَعُ الْعَيْنُ، وَ يُوجَعُ الْقَلْبُ، وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ ... ٧٦

تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي ... ٥٤

ثُمَّ سَلَّطْتُهُ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، يَقْتُلُهُمْ وَ يَفْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ مِنْ ١٩٢

... ثُمَّ لَيَنْدِبُ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ يَبْكِيهِ وَ يَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ مِمَّنْ لَا يَتَّقِيهِ ... ٤٤

ثُمَّ وَ لَيْتَ إِيْتَاكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ ... ٢٩٤

حَتَّى يَظَنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ ... ٥٣١

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، ... ٢٦٤

حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، ... ٣٣٥

صفحة ٥٨٥

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا ... ٣٧

خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ ... ٧٤

خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فِيكَ وَ ارْجِعْ إِلَى قِتَالِ ... ٤٤٨

خَصَمُكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةَ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا ... ٢٨٠

دَعْنِي! فَوَاللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْكَ مَا أَعْلَمَ لَحَمَلُوكَ عَلَى رِقَابِهِمْ... ٤١

ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ لَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا... ٣٨٨

ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الدَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا ٤٤٣

ذَكَرْتُهُمْ فَلَمْ يُذَكِّرُوا، وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَ لَمْ... ٤٠٦

رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي، وَ فِيهَا... ٤٢٠

رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَ... ٣٦٩

سَيَقْتُلُ بَعْدَ رَأْيِ نَاسٍ، يَغْضِبُ اللَّهُ لَهُمْ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ... ١٩٥

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ تَعْبِيرُ

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا... ٤٨٨

صَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبَدُونَهَا لَكَ حَتَّى يَفْقِدُونِي... ١٠٤

عِبَادَ اللَّهِ! اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ... ٤٢٥

عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ... ٤٥١

عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبِكِ الْبُؤَاكِي... ٧٤

عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ... ٧٢

فهرست روایات ٢

فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ... ٢٣٢

فَإِلَّا تَنْصُرْنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا... ٣٨٤

فَالصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَ أَخْفُوا الشَّخْصَ، وَ اكْتُمُوا الْهُوَى، وَ... ٢٣٣

فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عَثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَدَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ... ١٤٤

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، أَفْتَشْكُونَ آثَرًا... ٤٢٩

صفحه ٥٨٦

فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ... ٢٠٣

فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ... ٢٥

فَبِكِي آدَمَ وَ جِبْرِئِيلَ بُكَاءَ التَّكْلِ... ٥٢

فِذَاكَ رُوحُ أَخِيكَ يَا سَيِّدِي! قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ... ٤٥٢

فِذَاكَ عَمُّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَفَّتْ رُوحِي عَطَشًا وَ... ٤٠٩

فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِصِغْنِهِ وَ مَالَ الْآخَرَ لِصِهْرِهِ، مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ... ١٣٠

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ... ٧٧

فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يُحِطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ... ٤٧

فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ...: ٢٤٧

فَكَانَ إِذَا حَضَرَتْهُ الصَّلَاةُ صَبَّهُ عَلَى سَجَادَتِهِ وَسَجَدَ عَلَيْهِ... ٤٩

فَلَعَمْرِي مَا تُؤْتِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا الْقَلِيلَ وَإِنَّكَ لَتَحْبِسُ عَنَّا... ١٩٩

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَّمُوا، وَأَسْرُوا... ١٠٢

فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ انْتَصَرَ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا بِمَنْ... ٥١٧

قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا جَعْفَرُ أَوْقِفْ مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا التَّوَادِبَ يَنْدُبِنِي... ٧٢

قَفُوا وَلَا تَزَحَلُوا مِنْهَا، فَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا... ٣٩٠

قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ... ٢٤١

قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَ تَوَضَّأُوا... ٤٢١

كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ... ٣٩٥

كُونُوا بِيَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي ماضٍ إِلَيْهِ وَ مُكَلِّمُهُ... ٣٢٠

لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا... ٣٩٦

لَا أَفْلَحُ قَوْمٌ آتَرُوا مَرْضَاهُ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاهِ الْخَالِقِ... ٣٩١

لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئًا لِتَبْرَكُوا بِهِ، فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَةٍ لَنَا مُحَرَّمَةٌ إِلَّا تُرْبَةُ جَدِّي... ٤٩

لَا تُطْلِقُوا عَنِّي حَدِيدًا وَ لَا تَغْسِلُوا عَنِّي دَمًا وَ اذْفُنُونِي فِي ثِيَابِي، فَإِنِّي... ١٩٤

صفحة ٥٨٧

لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ... ١٧٦

لا، كَمَا تَنْشُدُونَ وَ كَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ... ٤٧

لِأَنَّ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانِ كَذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ... ٣٥٢

لا وَاللَّهِ يَا بَنَ عَمِّي! لا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا... ٣٣٩

لا، وَ لَكِنْ لَمَّا أَخَذَتِ النَّارُ مَا فِي الدَّهْلِيذِ نَظَرْتُ إِلَى نِسَائِي وَ بَنَاتِي يَتِرَاكُضْنَ... ٤٥

لا يَكُونُ أَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ... ٤٥٥

لَكِنَّ حَمْرَةَ لَابِوَإِكِّي لَهُ الْيَوْمَ... ٧٣

لَيْتَ أَنْ فِي جُنْدِي مِائَةٌ مِثْلَكَ... ١٩٦

لَيْسَ شَأْنِي شَأْنٌ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ... ٣٧٨

مَا اكْتَحَلْتُ هَاشِمِيَّةً، وَ لَا اخْتَضَبْتُ، وَ لَا رَأَيْتُ... ٥٢٠

ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا ١٩

ما كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ... ٤١٠

ما كُنَّا نَشْكُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُمْ مُتَوَافِرُونَ أَنْ... ٢٦٣

مَالِكَ، ذُبِحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَلَا عَفَرَ... ٣٩٧

مَالِكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ... ٤٤٧

ما لِهَذَا آتَيْتُ، وَ لِكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَ دَفَنْتُمْ... ٢٤٦

ما لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ... ٣٩١

ما مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) لِمَا يَرَى... ٥٠

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ،... ٢٧٨

مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ... ٢٤١

مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَخَافَهُ اللَّهُ وَ عَلَيْهِ لَعْنُهُ... ٢٢٤

مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ... ٤٧

مَنْ تَرَكَ السَّعَى فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَا قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا ٨٢

صفحة ٥٨٨

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَوَائِدِ نُورِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَكُنْ مِنْ زُورٍ... ٥٠

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِ سَكْرَةُ الْمَوْتِ... ٥١

مَنْ كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَتُهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا... ١٨

مَيِّتٌ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ، لَا إِعْزَازَ لَهُ... ٧٣

نَادِ أَنْ لَا يُقْتَلَ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ... ٤٢٤

نَادِ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يُفَاتِلَنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ... ٤٢٥

وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي، وَ اخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سُفْيَانَ... ٢٦٠

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ... ٢٤٣

وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَ إِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى... ٣٣٧

وَاللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَ لَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ... ٢٦

وَاللَّهُ لَا أَسْتَعْمِلُ مُعَاوِيَةَ يَوْمَيْنِ أَبَدًا... ١٤٥

وَاللَّهُ لَقَدْ تَرَكْتَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ أَبَا وَ... ٢٥٤

وَاللَّهُ لَوْ وَجَدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ... ١٤٦

وَ مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعٌ... ٥٦

وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله)... ٢٣٥

وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي، أُرِيدُ... ٢٤٦

وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ... ٢٤٤

وَ أَخَذَكَ النَّاسَ بِبَيْعِهِ إِبْنِكَ، غُلَامٌ مِنَ الْعُلَمَانِ، يَشْرِبُ الشَّرَابَ،... ٢١٩

وَ أَمَا قَوْلُكَ: «إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ» فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةُ كَهَاشِمٍ... ٩٦

وَ أَمَا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيِّدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ... ٩٧

وَ بَدَلَ مُهْجَتِهِ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرِهِ

وَ خَيْرَ لِي مِصْرَعٍ أَنَا لِاقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ... ٢٦٥

وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامِ السَّلَامِ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ... ٢٣٥، ٢٥٥

صفحة ٥٨٩

وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ... ١٣٩

وَ كَانَ عِظَمَ ذَلِكَ وَ كِبْرَهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (عليه السلام) فَقُتِلَتْ شِيعَتُنَا... ١٩١

وَ كَانَ عَلَيٌّ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: إِنَّ ظَفَرْتُ بِالْمُعْغِيرَةِ لِأَتْبَعْتَهُ الْحِجَارَةَ... ١٧٤

وَ كُنْتُمْ فِي مُنْتَدَبِكُمْ إِلَى صِيفَيْنِ وَ دِينِكُمْ أَمَامَ دُنْيَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ... ١٥٧

وَ كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً... ١٠٢

وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ... ٩٦

وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا... ١٦٣

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ... ٢٤١

وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى... ٣٨٥

وَ هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ، وَ قَدْ... ٢٦١

وَ يَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعِهِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ... ٣٢٧

وَ يُلْكُمَ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَ... ٤٣٢

وَ يَلِكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟... ٣٩٧

وَ يَلِكَ يَا مَرْوَانَ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رِجْسٌ، وَ إِنَّا... ٣٢٨

وَ يَلِي عَلِيَّ ابْنَ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَهُ الْأُدْمَ، لَوْ وُلِدَ لِي... ٢٧٦

هَذَا مَثْرُوكٌ يَا فُلَانًا، وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانًا... ٤٠٣

هذا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ... ٣٨٨

هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَيَّ، وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا... ٢٦٥

هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ... ٤٨٥

هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَأَنَّهُ خَبْرَ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا... ٣٢٢

هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ... ٤٥٤

هَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةَ ١٧، ١٨، ٢٦، ٤٣٥، ٥٠٣

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ الْقَوْمَ لَنْ يَتْرُكُونِي... ٣٥١

صفحة ٥٩٠

هَيْهَاتَ يَا بَنَ عُمَرَ! إِنَّ الْقَوْمَ لَا يَتْرُكُونِي وَإِنْ... ٣٤٤

هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَيَّ

يا أبتاه ما صنعت اليوم مع هؤلاء المنافقين؟ ٤٦٠

يا إبتى، أنا أبوك وبناتى أخواتك؛ ٣٧٠

يا أبة! ألعطش قد قتلنى، وثقل الحديد أجهدنى،... ٤٤٨

يا أختاه أعلمى، إن هؤلاء أصحابى من عالم الدر،... ٤١٦

يا أختاه أوصيكي بولدى الصغير خيراً، فإنه طفل صغير... ٤٥٦

يا أختاه منذ رحلنا من المدينة ما رأيتك مئسماً،... ٤١٦

يا أخى قد خفت أن يغتالنى يزيد بن... ٣٥٦

يا أخيه! إنى أقسم عليك فأبرى قسمى، لا تشقى... ٤١٣

يا أصحابى اعلموا أن هؤلاء القوم ليس لهم قصد... ٤١٧

يا أماءه قد شاء الله عز وجل أن... ٣٣٧

يا أماءه وأنا والله أعلم ذلك، وأنى... ٣٣٦

يا أبا هارون من أنشد فى الحسين فأبكى عشرة فله الجنة... ٤٨

يا أبا هريرة! إن بنى أمية أخذوا مالى فصبرت،... ٣٦٧

يا أخى جزاك الله خيراً، لقد نصحت وأشرت... ٣٣٢

يا أخى كنت العلامة من عسكرى ومجمع عدنا،... ٤٥٢

يا أخى! والله لو لم يكن فى الدنيا ملجأ... ٢٥٦

يا أخى والله لو لم يكن فى الدنيا ملجأ... ٣٣٢

يا أخيه اتقى الله وتغزى بعزائه، و... ٤١٢

يا أسماء لا تخبرى فاطمة بهذا فإنها قريته عهد بولادته... ٥٤

يا أصحابي إن هذه الجنة قد فتحت أبوابها، و... ٤٤٤

يا أُمَّهُ السُّوءِ! بِسْمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عَثْرَتِهِ، أَمَا... ٤٨٢

صفحة ٥٩١

يا أُمَّهُ الْقُرْآنِ! هَذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوهَا، وَ هَذِهِ النَّارُ... ٤٤٥

يا أَنَسُ أَطَابَتْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ تَحْتُوا التُّرَابَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ... ٨٠

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ! قُبْحًا لَكُمْ وَ تَرْحًا، وَ بُؤْسًا... ٤٧٣

يَا بَنَ الْحَرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ... ٣٨٤

يَا بَنَ الْخَطَابِ! أَتْرَاكَ مُحْرِقًا عَلَيَّ يَا بِي؟ قَالَ: نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ... ١١٧

يَا بَنَ عَبَّاسِ! إِنَّكَ ابْنُ عَمِّ وَالِدِي، وَ لَمْ... ٣٤٥

يَا بَنَ عَبَّاسِ! فَمَا تَقُولُ

فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بَنَاتٍ ... ٣٤٢

يَا بُنَيَّ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا ... ٤٦١

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تُكْذَبُ فِيهَا الرُّؤْيَا، فَأَعْلِمُكَ ... ٣٦٥

يَا بَنِي عَقِيلِ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ ... ٤٠٧

يَا بُنَيَّ يَعِزُّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَعَلَى عَلِيٍّ وَ... ٤٤٨

يَا شَبَّابَ بْنَ رَبِيعِي، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبِي جَرٍّ، ... ٤٣٠

يَا ظَالِمًا لِنَفْسِهِ، عَاصِيًا لِزُبَيْهِ، عَلَامَ تَحُولُ بَيْنِي وَ... ٢٧٩

يَا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي ... ٣٩٩

يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلَنِي؟ تَزْعَمُ أَنَّ يَوْلِيكَ الدَّعِيَّ ابْنَ ... ٤٣٧

يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ! أَيْقَتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ ... ٢٨

يَا فَرْزَدُقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ... ٢٣٥

يَا فَرْزَدُقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ... ٣٦١

يَا قَوْمٍ قَدْ قَتَلْتُمْ أَخِي وَأَوْلَادِي وَأَنْصَارِي ... ٤٥٦

يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، ... ٤٥٨

يَا نَفْسِ اصْبِرِي فِيمَا أَصَابَكَ، إِلَهِي تَرَى مَا حَلَّ ... ٤٥٧

يَا وَلَدِي أَنْتَ أَطْيِبُ ذُرِّيَّتِي، وَأَفْضَلُ عِثْرَتِي، ... ٤٦٢

يَا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ ... ٤٦٣

صفحة ٥٩٢

يَا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، ... ٤٦١

يَا وَلَدِي يَا عَلِيُّ وَاللَّهِ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى ... ٣٨٧

ابى الحديد ٢٦، ٢٧، ٣٩، ٩٣، ٩٤، ٩٦، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١١٠، ١١٤، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٧، ١٣٩،
١٤٢، ١٤٦، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٦، ١٦٧، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٦، ١٧٦، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١،
١٩٧، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٧٨، ٢٢٣، ٥١٤، ٥٢٦

ابن اثير ٤٢، ٥٩، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ١٣١، ١٣٢، ١٥٥، ١٥٧، ١٧٠، ١٧١، ١٧٧، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١،
٢١٤، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٣، ٣٤٨، ٣٤٤، ٣٨١، ٤٨٦، ٥١١، ٥١٢، ٥١٧، ٥١٨

ابن اسحاق ١١٤

ابن اعثم ١٤٧، ٢٢١، ٢٣٥، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٠، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٩،
٣٤٠، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٩، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٨، ٤٠٢، ٤٢٠، ٤٢٩، ٤٧١، ٤٧٤، ٤٧٦، ٥١٨، ٥٢٠

ابن جوزى ٢١٧

ابن حماد عبدى ٥٦٥

ابن زياد عبيدالله بن زياد صفحه ١٧٢، ٢١٤، ٣٦٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨٨، ٣٩٦، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٤١، ٤٤٩، ٤٥٥، ٤٥٦، ٥١١، ٥١٤، ٥١٩،
٥٢٠، ٥٣٠

صفحه ٥٩٤

ابن سعد ١٦٦، ١٩٧، ٣٦٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٣٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٥٠، ٤٦٦، ٤٦٩

ابن سيرين ١٧٧، ١٩٦

ابن شهر آشوب ٣٥، ١٥٦، ٣١٨

ابن عباس ٤٠، ٥٤، ٥٥، ١٣١، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٧، ٢٠٥، ٢٦١، ٢٩٥، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٦٥

ابن عبد ربّه ١١٦، ١٣٦، ٢٠١، ٢٠٧

ابن عرندس ٥٧٢، ٥٧٥

ابن عفيف ٥٠٦

ابن قتيبه ١٣٦، ١٦٧، ١٨٨، ٢١٠، ٢٢٢

ابن ملجم ١٧٦، ١٨٣

ابوالاعلیٰ مودودی ۲۰۴

ابوالحتوف ۴۸۲

ابوالفرج اصفہانی ۱۰۸، ۱۵۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۴

ابوالفضل العباس ۲۷، ۵۳۰

ابوبکر ۳۸، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۵۳

ابوتراب ١٨٦، ٣٢٧

ابو ثمامه صائدي ٤٤٣

ابوجعفر ١٧٦

ابودرداء ٢٠٥

ابوذر ٣٨، ٣٩، ١١٦، ٢٠٥، ٤١١

ابوزينب ١٨٢

ابوسعيد خدري ٤٢٩

ابوسفیان ٢٩، ٥٥، ٩٣، ٩٦، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٣٣، ١٣٨، ١٤٢، ١٦٦، ١٧٠، ١٧١، ١٧٩، ١٩٣، ٢٥٦،
٢٦٠، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٩، ٣١٦، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٤٩٣، ٥٢٥، ٥٢٦

ابوسوار عدوي ١٧٧

ابوطلحه انصاري ١٢٨

ابوعماره ٥٨، ١٣٣

ابوقيس ٢٢٠

ابولؤلؤ ١٢٧

ابومسلم خراساني ٥٢٦

ابو موسى اشعري ١٣٥، ١٣٩، ١٥٠

ابوهريره ٤٣، ١٢٢، ١٧٥

ابي بن كعب ١١٦

ابي عبدالله (عليه السلام) ٧٩، ٣٩٩، ٤٠٧

احمد عباس صالح ١٧١

أحمر بن شَمِيط ٥٢٢

احنف بن قيس ٣٥٠

صفحة ٥٩٥

اخطل ٢١٤، ٢١٥

اخنس بن شريق ١٨٣

اربلى ٣٧٠

اسحق ٤٣

اسد كلبي ٤٥٩

اسماعيل ٤٣، ٥٦٢

اسماء ٥٤

اشعث بن قيس ١٨٩

الياس بن مُضَر بن نِزار ١٠٨

امام باقر(عليه السلام) ٤٤، ٥٨، ٧٢، ٨١، ١٩١، ٢٠٢، ٢٤٠، ٢٤٩، ٤٤٠، ٤٥٥

امام حسين(عليه السلام) اباعبدالله الحسين، اباعبدالله(عليه السلام) و...صفحة ١٨، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٧٠، ٧١، ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨١، ٨٣، ٨٤، ١٠٤، ١٠٧، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١٢٤، ١٢٥، ١٦١، ١٧٥، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٦، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩.

۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱،
۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۰، ۳۷۰، ۳۶۷، ۳۶۶،
۴۵۷، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۶، ۴۲۴، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۲، ۴۱۱،
۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۵، ۴۹۳، ۴۸۵، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۷، ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۵۸،
۵۲۸، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۲، ۵۱۱، ۵۱۰، ۵۰۷، ۵۰۵، ۵۰۳، ۵۰۲، ۵۰۱، ۵۰۰،
۵۸۱، ۵۶۵، ۵۶۱، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۱، ۵۳۲، ۵۳۰

صفحه ۵۹۶

امام خمینی (قدس سره) ۶۶، ۶۷، ۲۳۲، ۲۵۱

امام رضا (علیه السلام) ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۵۶۳

امام سجّاد (علیه السلام) ۲۰، ۴۶، ۴۸، ۷۸، ۲۳۷، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۵۴، ۴۶۳، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۴

امام صادق (علیه السلام) ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۲۳۷، ۳۳۸، ۳۵۶، ۴۹۶، ۵۲۰، ۵۶۲

امام مجتبی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) صفحه ۴۰، ۱۰۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۴۱۳

امرء القیس کلبی ۵۷

امّ سلمه ۳۳۷، ۳۸۹

امّ کلثوم ۱۳۰، ۲۱۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۴۰۶، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۵

امیمه ۱۲۲

انس ۸۰، ۴۶۹، ۴۷۰، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۸۰

انس بن مالک ۴۲۸، ۴۲۹

اهل البيت (علیهم السلام) ۲۰

«ب»

بحرانی ۲۷۲، ۴۱۰

بخاری ۶۳، ۸۰، ۱۱۳، ۱۱۴

براء بن عازب ۱۱۶

بسر بن ارطاه ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۵

بکر بن وائل ۵۰۴

بلاذری ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۸۸، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۷۹

«پ»

پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیامبر اسلام، رسول خدا، پیغمبر، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و... صفحه ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۸،

۳۵

١٠٥، ١٠٣، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨١، ٨٠، ٧٦، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٦٣، ٦٢، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥٣، ٤٢، ٤١، ٣٧، ٣٦،
١٤٣، ١٤٢، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٢، ١٢٩، ١٢٧، ١٢٤، ١٢١، ١٢٠، ١١٨، ١١٧، ١١٥، ١١٤، ١١٣، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦،
١٩٦، ١٩٢، ١٨٦، ١٨٤، ١٨٣، ١٨١، ١٧٧، ١٧٦، ١٧٥، ١٧٤، ١٧٣، ١٧٢، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٧، ١٦٦، ١٦٥، ١٦٣، ١٦١، ١٥٧، ١٥٣،
٢٧٧، ٢٧٣، ٢٧٢، ٢٦٤، ٢٦٣، ٢٥٦، ٢٥٣، ٢٥٢، ٢٤٥، ٢٤١، ٢٣٧، ٢٣٢، ٢٢٤، ٢١٥، ٢١١، ٢١٠، ٢٠٧، ٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٣، ٢٠١،
٣١٤، ٣١٣، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٧، ٣٠٦، ٣٠٥، ٣٠٤، ٣٠٣، ٣٠٢، ٣٠١، ٢٩٨، ٢٩٧، ٢٩٦، ٢٩٥، ٢٩٤، ٢٨٧، ٢٨٦، ٢٨٤، ٢٨٣، ٢٨٢،
٣٢٧، ٣٢٦، ٣٢٥، ٣٢١، ٣١٩، ٣١٨

صفحه ٥٩٧

٣٦١، ٣٦٠، ٣٥٩، ٣٥٨، ٣٥٥، ٣٥٣، ٣٥٢، ٣٥١، ٣٥٠، ٣٤٩، ٣٤٣، ٣٤٢، ٣٤١، ٣٣٧، ٣٣٦، ٣٣٥، ٣٣٣، ٣٣١، ٣٣٠، ٣٢٩، ٣٢٨،
٣٤٤، ٣٣٤، ٣٢٩، ٣٢٨، ٣٢٤، ٣٢٣، ٣٢٠، ٣١٨، ٣١٦، ٣١٣، ٣٠٨، ٣٠٥، ٣٠١، ٣٩٣، ٣٩١، ٣٨٩، ٣٨٤، ٣٨٠، ٣٧٣، ٣٦٣، ٣٦٤،
٥٠٨، ٥٠٧، ٤٩٨، ٤٩٧، ٤٩٦، ٤٩٥، ٤٩٣، ٤٨٥، ٤٨٣، ٤٨٠، ٤٧٨، ٤٧٦، ٤٧٥، ٤٧٢، ٤٧٠، ٤٦٩، ٤٦٢، ٤٦٠، ٤٥٥، ٤٤٧، ٤٤٦،
٥٢٦، ٥٢٥، ٥٢٤

«ت»

توماس كارلايل ٢٩

«ج»

جابر بن عبدالله انصاري ٤٢٩

جاحظ ١٨٧، ١٨٥، ٢٠٣

جبرئيل ٥٢، ٨٠، ٢٥٣، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٥٥٥، ٥٥٦

جرج جرداق ١٤٠

جعه ١٨٩

جعفر ٤٠، ٤٩، ٧٢، ٧٤، ٧٦، ٩٣، ١٦٦، ١٧٦، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٧، ٣٥٨، ٣٦٠، ٤٠٧، ٤٢٨، ٤٣٩، ٤٦٧، ٤٧٥، ٤٧٦،
٥٦٤

جعفر بن ابى طالب ١٦٦

جعفر حلي ٥٧٧

جعفر طيار ۷۴، ۴۲۹، ۴۳۹

جواد شير ۵۸۱

ح قاع

«ح»

حاکم نيشابوری ۸۰، ۱۹۲

حبيب بن مظاهر ۲۵۸، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۴۳، ۴۵۹، ۴۶۱

حجاج ۹۴،

۵۲۵، ۴۳۶، ۳۸۲، ۳۷۱

حجاج بن مسروق ۴۴۳، ۳۸۲، ۳۷۱

حجاج بن يوسف ثقفی ۳۶۴

حجاج بن ابجر ۴۳۰

حجر بن عدی ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۸۰، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۷۵، ۱۰۶

حرّ بن یزید ۴۵۹، ۳۹۲، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۱

حرملة بن کاهل اسدی ۴۵۵

حسن ۱۸۵، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۰۴، ۹۷، ۶۳، ۶۱، ۵۲، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۶۳، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۴۹، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۸۷، ۵۰۳

صفحه ۵۹۸

حسن بصری ۲۲۳، ۲۱۱

حصین بن تمیم ۴۴۳، ۳۶۳

حصین بن مالک سکونی ۴۸۳

حصین بن نُمیر ۵۲۰، ۲۲۴

حکّم بن ابی العاص ۱۴۲، ۱۳۶

حکیم بن مُنقذ کندی ۵۱۱

حمزه ۵۳۰، ۵۲۸، ۴۳۹، ۴۲۹، ۴۰۹، ۴۰۳، ۳۳۸، ۳۰۷، ۱۳۳، ۱۰۲، ۷۳، ۶۳

حمید بن مسلم ۵۰۴

حنظله ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۷، ۱۰۱

حواریون ۱۹۶، ۵۳

حوی ۴۱۱

«خ»

خالد بن سعد بن نُفیل ۵۰۹

خالد بن ولید ۱۲۲، ۲۰۸

خامس آل عبا ۷۸

خُنْدِفُ ۱۰۸

خوارزمی ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹،
۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۳،

۴۸۵

«د»

داوُدَ بْنَ الطَّرِمَاحِ ۴۵۸، ۴۵۹

داود رقی ۴۵

داودی ۲۲، ۳۲

دعبل ۲۰، ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۵۶۳

دکتر زرکلی ۱۱۶

دکتر زگار ۱۱۶

دینوری ۱۰۸، ۲۶۲، ۳۶۴، ۳۹۶، ۵۲۲

«ذ»

ذهبی ۳۷، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۶۲، ۲۲۵

«ر»

ریاب ۵۷، ۵۴۵

رستم نژاد ۲۲، ۳۲

رفاعه بن شداد ۲۵۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱

«ز»

زبیر ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۹

۳۴۰، ۳۵۴

٥٢٢، ٥١٩، ٥١٨، ٥١٦، ٥١٥، ٣٦٤

زكريّا ٥١، ٥٣

زهرا(عليها السلام) فاطمه، فاطمه زهرا(عليها السلام)صفحة ٢٤، ٣٦،

صفحة ٥٩٩

٥٣، ٥٤، ٥٥، ٦٣، ٧٤، ٧٧، ٨٠، ٨٩، ١٠٦، ١١٦، ١١٧، ١٧٣، ٢١٠، ٢٧٦، ٢٧٨، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣٣٦، ٤١٣، ٤١٥، ٤١٨، ٤٥٣، ٤٧٠،

٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٩، ٤٩٧، ٥٨١

زُهْرَى ١٤٨

زهير بن قين ٣٩٩، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١٧، ٤٥٩، ٤٦١

زياد زياد بن ابيهصفحة ١٩، ٤٥، ٤٧، ٦٠، ٦٧، ٧١، ٩٢، ١٠٦، ١٣٤، ١٣٩، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٧،

١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٨، ٢٢٤، ٢٣٤، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٨٢،

٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٨٩، ٣٣١، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٨، ٣٧١، ٣٧٦، ٣٨٧، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٦، ٣٩٧، ٤١٠، ٤٣٧، ٤٤٠، ٤٤٨، ٤٧٤، ٥٠٥،

٥٠٦، ٥٠٧، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٣، ٥٢٧، ٥٥٦، ٥٥٨، ٥٦٠، ٥٦٤، ٥٧٦

زيد ٣٠٤، ٣٠٧، ٥٢٨، ٥٣٠

زيد بن ارقم ١٣٨، ٤٢٨، ٤٢٩

زيد بن حارثه ٧٦

زينب(عليها السلام) ١٩، ٢٨، ٥٧، ٨٠، ٣٥٨، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٨، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٨٥، ٤٨٦

«س»

سُدَيْفِ ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠

سَرْجُون ٢١٤

سعدبن ابى وقاص ١٢٧، ١٢٩، ١٣٠، ١٨٦، ١٨٩، ٢٠٧

سعد بن حذيفه بن يمان ٥٠٩

سعيد بن عاص ١١٠، ١٣٥، ١٣٩، ١٦٥، ٢٠١، ٢٠٨

سعيد بن عبدالله ٣٤٧، ٤٠٨

سعيد بن مسيب ٢٠٤

سفيان بن عوف ١٥١، ٢١٦

سلمان فارسي ١١٦

سلمان هادي الطعمه ٢٠

سليمان بن صرد ٢٥٧، ٢٥٨، ٣٩٣، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢

سمره ١٧٦، ١٧٧

سمره بن جندب ١٧٥، ١٨٣

سميه ١٦٩، ١٧١، ٢٠٩، ٢٨٣، ٢٨٩

سهل بن سعد ساعدي ٤٢٩

سيد حميري ٤٧، ٥٦٢

سيد علي اكبر قرشي ٥٠٢

سيد قطب ٤٩٩، ٥٠٠

صفحه ٦٠٠

سيد محمد حسين قزويني ٥٨١

سيوطي ٣٨، ١٤٣، ١٨٩، ٢١٧، ٢٢٣

«ش»

شيث بن ربيعي ٤٣٠، ٥١٩، ٥٢٢

شعبي ١٦٤، ١٩٧، ٢٠٢

٢٧، ٤١، ٧٥، ١١٥، ١٢١، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٥٥، ١٥٨، ١٧٠، ١٩٥، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١٩، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣١٦، ٣٩٢، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٣٩، ٤٨١، ٥١٩، ٥٢١، ٥٤٥، ٥٧٢، ٥٧٣

شيخ حسن خليعى ٥٨١

شيخ سليمان قندوزى ٥٤

شيخ مفيد ٣٥، ٥٧، ١٥٦، ١٥٨، ١٨٩، ١٩٠، ٢٤١، ٣٢٢، ٣٦٣، ٣٦٨، ٤١١، ٥٦٥

«ص»

صاحب الزمان (عليه السلام) ٢٥٢

صاحب جواهر ٧٢

«ض»

ضحّاك بن قيس ١٦٥

«ط»

طبرانى ١٠٣، ١٠٤، ٤٩٧

طبرى ٢٨، ٥٩، ٩٢، ١٠١، ١٠٨، ١١٦، ١٢٩، ١٣١، ١٣٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٧١، ١٧٧، ١٨٥، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٤٧، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٦٨، ٣١٧، ٣٢٠، ٣٢٤، ٣٢٩، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٦٣، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٨١، ٣٨٥، ٣٩٥، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤١٣، ٤٢٢، ٤٣١، ٤٤٣، ٥١١، ٥١٣، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢٢

طلحه ١١٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ٤٩٦

«ع»

عاص ١٦٥، ١٦٦

عائشه ١٢٩، ١٤٣، ١٤٧، ١٤٨، ١٧١، ١٨٠، ١٩٥، ٢٠٠، ٢٠١

عبّاس بن عبدالمطلب ١١٦

عبّاس محمود عقّاد ٣٠، ٥٢١، ٥٣١، ٥٣٢

عبدالدار ٩٢

عبدالرحمان بن عوف ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١

عبدالكريم خطيب ١١٠

عبدالكريم هاشمي نژاد ٤٩٩

عبدالله بن ابي سرح ١٣٥، ١٣٦، ١٣٨

صفحه ٦٠١

عبدالله بن جعفر ٩٣، ٩٤

عبدالله بن حمّاد ٦٠

عبدالله بن خالد ١٣٩

عبدالله بن زبيري ١٠٨

عبدالله بن زبير ٥٢٢

عبدالله بن سعد بن نفيّل ٥١١

عبدالله بن سعد بن نفيّل أزدي ٥٠٧

عبدالله بن عامر ١٣٩، ١٤٥، ١٤٨

عبدالله بن عامر بن كرينز ١٣٥

عبدالله بن عفيف ٥٠٥

عبدالله بن عقيل ٤٥٨، ٤٥٩

عبدالله بن عمر ٣٤٥

عبدالله بن غالب ٥٨

عبدالله بن مسعده ١٥١

عبدالله بن مسعود ٣٩

عبدالله بن مطيع ٢٦١، ٣٦٤، ٣٦٥، ٥١٨، ٥١٩

عبدالله بن وال ٣٩٣، ٥٠٧

عبدالله بن يقطر ٣٦٧، ٣٦٨

عبدالله

سقّاح ٥٢٧

عبدالملك ٥٢٣

عبدالملك مروان ٥٢٣، ٥١٩، ٢١٥

عبدشمس ٩٢

عبد مناف ٩١، ٩٢، ٩٣

عبيد ١٤٧، ١٥٦، ١٦٩، ١٧٠، ٢٠٩، ٢٨٧، ٣٦٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩١، ٣٩٦، ٥٠٦، ٥١٣، ٥٢٠

عبيدالله ٣٨٣، ٣٩١، ٣٩٢، ٥٠٦، ٥١٤

عبيدالله بن حرّ ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤

عبيدالله بن عباس ١٥٥، ١٥٦

عتبه بن ابولهب ١١٦

عثمان ٣٨، ٣٩، ٩٤، ١٠٦، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢

١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٧، ١٨١، ١٨٢، ١٨٧، ٣٣١

عثمان بن محمّد بن ابوسفیان ٢٢٢

عثمان بن مظعون ٦٣، ٧٨

عقبه ابن سمعان ٣٧٤

عقبه بن عمر سهمي ٥٦١

علّامه اميني ١٣٤، ١٣٩، ١٦٦، ١٨٢، ١٨٤، ١٨٨، ٢٠٥

علّامه مجلسي ٣٥، ٩٦، ٩٧، ١٨٧، ٥٢١

علقمه حضرمي ٤٤

علي (عليه السلام) ٣٦، ٣٩، ٥٣، ٥٤، ٥٨، ٩٥، ٩٧، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١١٠، ١١٥، ١١٦

۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۰،
۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۷،
۳۰۵، ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۶۳، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۲، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵،
۵۲۷، ۵۱۵، ۵۰۵، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۵۲، ۴۳۸، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۷۷، ۳۶۳، ۳۳۵، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶

علی اکبر (علیه السلام) ۱۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۲۷، ۴۴۹

علی بن الحسین (علیهما السلام) ۶۳، ۲۲۳، ۲۷۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۴۶، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۲۳۷، ۲۷۶، ۴۴۷، ۴۵۸،
۴۵۹، ۴۹۶، ۵۳۳، ۴۷۲، ۴۹۶، ۵۲۰

علی بن مظاهر ۴۱۸، ۴۱۹

عمّار بن یاسر ۱۱۶

عمارہ ۱۶۶

عمر ۲۸، ۳۸، ۵۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲

،۱۹۷، ۱۹۶، ۱۸۶، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۳،
،۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۱، ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۰، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۸،
،۵۳۱، ۵۲۵، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۳، ۴۸۸، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۳۷، ۴۳۳، ۴۲۳، ۴۲۰، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۵۳
۵۷۱

عمر بن ابی طالب ۳۳۵

عمر بن خطاب ۳۰۵، ۱۶۷، ۱۳۲، ۱۱۷، ۱۱۶

عمر بن سعد ۵۰۴، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۴۷، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۲، ۴۲۴، ۴۰۰، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۵، ۱۲۹، ۲۸

عمر بن عبدالعزیز ۲۰۱، ۱۸۷

عمرو بن حجاج زبیدی ۴۰۰

عمرو بن حمق ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۰۶، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶

عمرو بن عاص ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۲۲

عمرو بن عبیدالله بن معمر ۳۵۰

عمرو عاص ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۲۲

عمیر انصاری ۴۲۴

عمیر بن مطاع ۴۵۹

صفحه ۶۰۳

عیسی بن مریم ۳۱۲، ۵۳

ف ت ای

«ف»

فرزدق ۳۶۹، ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۳۵

فضیل ۷۹

فیروز ۱۲۷

فیض کاشانی ۷۲

«ق»

قاضی نعمان مصری ۲۱۵، ۲۹۴

قُصی ۹۲، ۱۵۳

قندوزی ۵۴، ۳۶۸، ۴۶۶، ۴۷۷

قیس بن مسهر صیداوی ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۹۴

قیس بن هیثم ۳۵۰

«ک»

کلبی ۵۷، ۳۹۰، ۴۵۹

کُمیت اسدی ۴۷، ۵۸

«گ»

گاندی ۸۴، ۵۰۱

«ل»

لیلا بنت حلوان ۱۰۸

«م»

ماربین ۶۷، ۶۹، ۴۹۷، ۴۹۹

مالک اشتر ۱۳۵، ۱۵۰، ۵۱۷

مالک بن مسمع بکری ۳۵۰

مایکل برانت ۶۹

مثنى بن مخزبه عبدى ٥٠٩

محتشم ١٧، ٢٥، ٥٥١، ٥٥٩

محسن ابوالحبّ ٢٠

محقّق اصفهانى ١٢٥

محمد بن اشعث ٤٣١، ٥٢٢

محمد بن سليم ١٧٧

محمد بن عمر ٣٣٥

محمد بن مسلمه ١٢٢

محمد حنفيه ٢٤٦، ٢٥٦، ٢٦٤، ٣٣٢، ٣٣٣، ٥١٧، ٥٢٤

محمد على جناح ٥٠١

مختار ٣٦٤، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤

مدائنى ١٧٢

مرتضى مطهرى ٦٤، ١٤٣

مروان بن حكم ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٨، ١٦٥، ١٨٨،

٢٠١، ٢٠٩، ٢٢٢، ٢٥٥، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٢، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٤٨٠، ٤١٩، ٤٢٥، ٤٢٦، ٥٢٧

٥٢٧

مریم ٤٣، ٤٨، ٢١٤، ٥٨٢

صفحه ٦٠٤

مسرف بن عقبه ٢٢٤

مسعود بن عمرو ٣٥٠

مسعودی ١٠٥، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٩٤، ٢١٣، ٢١٦

مسلم بن عقبه ٢٢٢، ٢٢٣

مسلم بن عقيل ١٧٢، ٢٤٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٣٩، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٨٣، ٤٣١، ٤٥٩، ٥١٢

٥١٤، ٥٣٠

مسلم بن عوسجه ٤٠٧، ٤٥٩، ٤٦١

مسئب بن نجبه ٢٥٨، ٣٩٣، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١١

مصعب ٣٦٤، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤

مصعب بن زبير ٣٦٤، ٥٢٢

مطرف بن مغيره ١٠٥

معاويه ٤٠، ٤١، ٤٢، ٩٣، ٩٦، ١٠١، ١٠٢، ١٠٥، ١٠٦، ١١٨، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٤، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦

١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠

١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١

١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢

٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٨

٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢

٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٤١، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٩١، ٤٣٥، ٤٩٨، ٥٠٣، ٥١٠، ٥٢٧

مغيره ١٠٥، ١٤٥، ١٦٤، ١٧٥، ١٨٥، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٠٨

مقاتل بن حسان ۳۸۲

مکارم شیرازی ۲۲، ۳۱، ۱۷۶

منذر

بن جارود ۳۵۰

منصور دوانیقی ۴۵

موسی ۴۳، ۵۲، ۷۴، ۱۸۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۹۸، ۵۰۹، ۵۶۳، ۵۷۷

موسی بن جعفر (علیهما السلام) ۴۹

موسی بن عمیر ۴۲۴

صفحه ۶۰۵

موسیوماربین ۲۸

میسون ۲۱۳

«ن»

نائله ۱۳۷

نچاشی ۱۶۶، ۱۶۷، ۵۶۵

نعمان بن بشیر ۱۵۱، ۲۵۸

نعمان بن منذر ۳۷۱

نوفل ۴۵۳

«و»

وحشی ۵۳۰

ولید بن عتبه ۱۰۱، ۲۲۰، ۲۷۹، ۳۲۴، ۳۲۵

ولید بن عصیر ۵۱۱

«ه»

هارون مکفوف ۴۷، ۵۸

هانی بن عروه ۳۶۷، ۴۵۹

هانی بن هانی ۳۴۷

هلال ۴۱۷، ۴۵۸، ۴۵۹

هند ۵۳۰

«ی»

یحیی بن زکریا (علیه السلام) ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۸۵، ۳۸۶

یحیی بن کثیر ۴۵۸، ۴۵۹

یزید ۱۹، ۲۶، ۳۰، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۷، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۹،
۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶،
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،
۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵،
۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۸۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۲، ۵۴۲، ۵۶۰، ۵۷۴،
۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷

یزید بن اسد قسری ۱۴۳

یزید بن حارث ۴۳۰

یزید بن مظاهر ۴۵۹

یزید بن مفرغ ۳۲۹

یعقوب ۴۳، ۶۳، ۳۵۵

یعقوبی ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹

صفحه ۶۰۶

۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰

یعلی بن امیہ ۱۴۸

صفحه ۶۰۷

فهرست قبایل و گروه ها

امویان ۶۶، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۱،

٥١٥، ٥١٣، ١٩١

أزد ٥٠٦

بنی اسد ٤١٨

بنی اشهل ٧٥

بنی امیہ ٢٠٣، ٥٧٦

بنی ظفر ٧٣

بنی عبّاس ٤٨، ٥٢٧، ٥٢٨

بنی هاشم ٧٨، ٨١، ٨٢، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٤، ٩٧، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٥، ١١٠، ١١٣، ١٢٤، ١٢٤، ١٨٢، ٢٠٣، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٨٠،
٣٠٢، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٣٨، ٣٩٩، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤٣١، ٤٤٦، ٥٢٠، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠

تیم ١١٩، ١٢٠، ١٢٩، ١٣٣، ٣٢٨

حزب الله جنوب لبنان ١٨، ٥٠٢

خوارج ١٥٠

عبّاسیان ٦٦، ٥٢٦

عدی ١٠٦، ١١٩، ١٢٠، ١٣٣، ١٧٥، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٨٣، ٢٨٦، ٤٢٨، ٤٢٩

عُسفان ٩٣

قاسطین ٣٩

قریش ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٨، ١١٠، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٨، ١٣٥،
١٦٦، ١٧٠، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٤، ٣٠٠، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠

قضاعه ١٣٦

مارقین ٣٩

ناکثین ٣٩

صفحة ٦٠٨

صفحة ٦٠٩

فهرست اماکن

آفریقا ١٣٨

أحد ٧٣، ١٠٢، ١٠٨، ١١٠، ٤٦٧، ٤٧٠، ٥٢٨

اردن ١٢٣، ٤٠٧

القفا ٥١٤

انبار ١٥١

بدر ١٠١، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ٢١٥، ٢٢٣، ٤٦٥، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧٠، ٥٥٥، ٥٧١، ٥٧٥

بصره ١٣٥، ١٣٩، ١٤٥، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٨، ٢١٤، ٢٣٥، ٢٨٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٦٢

٣٦٤، ٥٠٩، ٥١٩، ٥٢١، ٥٢٢

بطن الرّمه ٣٦٢، ٣٦٤

بغداد ٢٩

بيضه ٣٧٩

بين النهرين ٢٠١

ثعلبيّه ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧

جيرون ١٠٧

حاجز ٣٦٣

حاجز بطن الرّمه ٣٦٢

حبشه ١٦٦، ١٦٧

حجاز ٩٩، ١١٥، ١٥٠، ١٦٥، ١٦٧، ٢١٠، ٢٧٢، ٢٨٠، ٢٩٥، ٥١٧

حرّه ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٣٦٤، ٥٦٧

حنين ٤٧٠

خراسان ١٩١، ٥٢٦

دارالاماره ٢٥٨، ٣٦٣، ٣٦٤، ٥٢٠، ٥٢٣

دارالندوه ٩٤

دمشق ٣٩، ٤٠، ٧٨، ١٠٧، ١٢٣، ١٣٣، ١٣٦، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٤، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٨٠، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥،

١٩٧، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩، ٢٤٥، ٢٧٨، ٢٩٣، ٤٩٥

دير مُرّان ٢١٦

ديلم ٤٠٠

ذات السلاسل

ذخشب ١٤٣

ذو حسم ٣٧١

ربذه ٣٨

زباله ٣٦٧، ٣٦٨

صفحه ٦١٠

سقيفه ٤٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٥، ٢١٣، ٢٣٣، ٢٩٨

سوريه ١٢٣

شاطى الفرات ٣٩٠، ٥٧٠

شام ١٩، ٢٠، ٤٠، ٥٧، ٨١، ٩٢، ٩٣، ١٠٥، ١١٩، ١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٣٤، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٥٧،
 ١٦٥، ١٦٧، ١٨٠، ١٨٤، ١٨٥، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٨، ٢١١، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٥، ٢٥٨،
 ٢٦٠، ٢٨٤، ٤١١، ٤٩٧، ٥١١، ٥١٥، ٥١٩، ٥٢٥

صقين ٣٩، ٥٤، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٧، ١٦٨، ١٩٦، ٣٨٨، ٣٨٩، ٥٠٥

عذيب ٣٧٩

عراق ٢٠، ٨٦، ١٣٩، ١٤٢، ١٥٠، ١٥١، ١٥٣، ١٦٥، ١٩١، ٢٠١، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧٩، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨،
 ٣٦٤، ٣٩٨، ٤٤٠، ٥٠٢، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١٣، ٥١٩، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٥، ٥٢٨، ٥٥٠

عرفات ٩٨

عين التمر ٣٨٢

غاضريه ٣٩٠

غسان ٩٢

فارس ١٧٠، ٥١٣

فدك ١٤٢، ٢٠١

فلسطين ١٢٣، ١٦٧

قصر بني مقاتل ٣٨٢

قُطْقَانِيَه ٣٨٢

كربلا ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٩، ٤٠، ٤٢، ٤٤، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٧٠، ٧٥، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٤،
١٠٠، ١٠١، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١٢٧، ١٢٩، ١٤١، ١٥٥، ١٦١، ١٧٢، ٢١٣، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٦٣،
٢٦٥، ٢٧١، ٣٠٩، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٥٥، ٣٧٣، ٣٨٥، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٥، ٣٩٨، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٥، ٤٤٦، ٤٥٩، ٤٦٣، ٤٦٥،
٤٧٨، ٤٨٧، ٤٩٣، ٤٩٥، ٤٩٩، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٧، ٥١١، ٥١٣، ٥١٤، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٤، ٥٢٦، ٥٢٩، ٥٣٢،
٥٣٧، ٥٤٢، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٥، ٥٥٨، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٦٥، ٥٦٨، ٥٧٠، ٥٧٢، ٥٧٥، ٥٧٨، ٥٨٢

كمبريج ٢٩

كوفه ١٩، ٥٧، ٦٠، ١٣٤، ١٣٥، ١٤٧، ١٥١، ١٥٢، ١٦٢، ١٦٥،

١٦٩، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٥، ١٩١، ١٩٣، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٨، ٢١٤

صفحة ٦١١

٢٢١، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٢، ٣٣١، ٣٣٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠،
٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٣،
٤٢٤، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٧، ٤٩٥، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣،
٥٢٤، ٥٣٠، ٥٥٦

لبنان ١٨، ١٢٣، ٥٠٢

مدينه ٢٠، ٤٠، ٤٣، ٧٣، ٧٤، ٨١، ٩٩، ١٠٨، ١١٠، ١٢٠، ١٢٢، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٥، ١٦٢، ١٧٢، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٤،
١٨٥، ١٨٦، ٢٠١، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٥، ٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢٣، ٢٢٣، ٢٢٣،
٢٦٣، ٢٧٥، ٢٧٩، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠١، ٣٠٦، ٣١٦، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٣،
٣٤٤، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٨، ٣٦٤، ٣٦٨، ٣٧٣، ٤١٦، ٤٦٩، ٤٩٦، ٥٠٤، ٥٢٠، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٧

مرج عذرا ١٩٣، ١٩٤

مزدلفه ٩٨

مسجد الحرام ٢٢٥

مصر ٣٠، ١٢٢، ١٣٥، ١٣٦، ١٤١، ١٦٥، ١٦٧، ١٦٨، ٢٠٤، ٢١٢، ٢١٥، ٢٩٤، ٣٥٥، ٣٧١، ٣٩٥، ٤٤١، ٤٩٩، ٥٢١، ٥٢٨، ٥٣١

مكة ١٨، ٩٣، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٣٥، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٦، ١٨٤، ٢٠١، ٢٠٩، ٢١٦، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٥، ٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢٣،
٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٦٧،
٥١٥، ٥١٩

موته ٧٤

موصل ١٩٧، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢٢

نخيله ١٦٢، ٥١٠

نهر وان ١٥٠

واقصه ٣٧٩

واقم ۲۲۱

یثرب ۹۹

یمن ۹۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۳۲، ۳۵۷

صفحه ۶۱۲

صفحه ۶۱۳

فهرست منابع

۱ قرآن کریم.

۳ ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ترجمه محمد كاظم معزى، انتشارات كتابفروشى علميه اسلاميه، تهران، ۱۳۴۱ ش.

۴ الاحتجاج، احمد بن على طبرسى، انتشارات اسوه، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.

۵ احقاق الحق، سيد نورالله حسيني، انتشارات مكتبه اسلاميه، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۶ اخبار الطوال دينورى، احمد بن داود دينورى، احياء الكتب العربيه، چاپ اول، قاهره، ۱۹۶۰ م.

۷ ادب الطف، جواد شبر، دارالمرضى، بيروت، ۱۴۰۹ ق.

۸ الارشاد، شيخ مفيد، انتشارات اسلاميه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

۹ الاستيعاب، ابن عبدالبر، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.

۱۰ اسدالغابه، ابن اثير، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.

۱۱ اشك شفق، رضا معصومى، انتشارات رشيدى، تهران، چاپ ششم.

۱۲ الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول، ۱۳۲۸ ق.

۱۳ الأعلام، خيرالدين زرکلى، دارالعلم، بيروت، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م.

صفحه ۶۱۴

۱۴ اعيان الشيعه، سيد محسن امين، دارالتعارف، بيروت، چاپ اول.

۱۵ اقبال الاعمال، سيد بن طاووس، انتشارات دفتر تبليغات، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.

۱۶ الامالى، محمد بن على بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ۱۳۶۲ ش.

۱۷ الامالى، شيخ مفيد، نشر جامعه مدرسين، قم.

۱۸ الامالى، محمد بن حسن طوسى، دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۱۹ الامام على صوت العدالة الانسانيه، منشورات ذوى القربى، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.

۲۰ انساب الاشراف، بلاذرى، با تحقيق دكتور زكار و دكتور زرکلى، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.

٢١ بحار الانوار، علامه مجلسى، مؤسسه الوفاء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

٢٢ البدايه و النهايه، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ اول.

٢٣ پيام امام اميرالمؤمنين (عليه السلام)، آيه الله ناصر

مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول.

۲۴ تاریخ ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۲۵ تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، چاپ اول.

۲۶ تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، دارالقلم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

۲۷ تاریخ تمدن، ویل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم.

۲۸ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.

۲۹ تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، انتشارات داوری، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ق.

۳۰ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.

۳۱ تذکره الخواص، منشورات الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

۳۲ تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

صفحه ۶۱۵

بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۳۳ تفسیر ابن کثیر، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۳۴ تفسیر فخر رازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ دوم.

۳۵ تفسیر نمونه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۲۹.

۳۶ تنقیح المقال، مامقانی، چاپ سنگی.

۳۷ تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

۳۸ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

۳۹ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۹۸۱ م.

۴۰ حماسه حسینی، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۶۶ ش.

۴۱ حياه الامام الحسين بن على، شيخ باقر شريف القرشى، دارالبلاغه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۴۲ الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، مؤسسه امام مهدي (عليه السلام)، قم، ۱۴۰۹ ق.

۴۳ دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الامين، دارالتعارف، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۲۲ ق.

۴۴ درسى كه حسين به انسان ها آموخت، سيد عبدالكريم هاشمى نژاد، انتشارات آستان قدس رضوى، چاپ دوم، ۱۳۸۳

۴۵ الدر المنثور، جلال الدين سيوطي، كتابخانه آيه الله مرعشي نجفي، قم، ۱۴۰۴ ق.

۴۶ الدمعه الساكبه، ملا محمد باقر بهبهاني، مؤسسه اعلمي، بيروت، ۱۴۰۴ ق.

۴۷ ديوان خوشدل تهراني، چاپ اول، ۱۳۴۸ ش.

۴۸ ربيع الابرار، زمخشري، مؤسسه الاعلمي، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۴۹ رجال كشي، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۰ روح المعاني، سيد محمود آلوسي، داراحياء التراث، بيروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ ق.

صفحه ۶۱۶

۵۱ زفرات الثقلين في مآتم الحسين، شيخ محمد باقر محمودي، نشر مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، قم، چاپ اول.

۵۲ سفينه البحار، شيخ عباس قمي، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۵۳ سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزويني، دارالفكر، بيروت.

۵۴ سنن ترمذي، محمد بن عيسى ترمذي، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۳ ق.

۵۵ سير اعلام النبلاء، ذهبي، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

۵۶ سيره ابن هشام، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول.

۵۷ سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، مؤسسه تحقيقاتي و تعليماتي امام صادق (عليه السلام)، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.

۵۸ سيري در نهج البلاغه، شهيد مرتضي مطهري، انتشارات صدرا.

۵۹ شرح نهج البلاغه، شيخ محمد عبده، دفتر تبليغات اسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۶۰ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، دارالكتب العلميه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.

۶۱ صحيح بخاري، محمد بن اسماعيل بخاري، درالجيل، بيروت، چاپ اول.

۶۲ صحيح مسلم، دار احياء التراث، بيروت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.

٦٣ طبقات ابن سعد، دار بيروت للطباعة و النشر، چاپ اوّل، ١٤٠٥ ق.

٦٤ عقد الفريد، ابن عبد ربّه، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٦٥ العوالم، شيخ عبد الله بحرانى، تحقيق و نشر مدرسه امام مهدى (عليه السلام)، چاپ اوّل،

۶۶ الغدير، علامه اميني، دارالكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

۶۷ فتوح ابن اعثم، دارالندوه الجديده، بيروت، چاپ اول.

۶۸ فرهنگ فارسی معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.

۶۹ فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، ترجمه علی صحت.

صفحه ۶۱۷

۷۰ فی ظلال القرآن، سید محمد قطب، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ق.

۷۱ قصه کربلا، علی نظری منفرد، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش.

۷۲ القواعد الفقهيّه، آیه الله ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.

۷۳ الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار صعب و دارالتعارف، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ ق.

۷۴ کامل ابن اثیر، دارالصادر، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۵ ق.

۷۵ کامل الزیارات، ابن قولویه، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.

۷۶ کشف الغمّه، علی بن عیسیٰ اربلی، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

۷۷ کنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۷۸ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق.

۷۹ مأساه الحسين بين السائل و المجيب، الشيخ عبدالوهاب الكايشي، دارالزهراء، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۳ م.

۸۰ مثير الاحزان، ابن نما حلی، مؤسسه امام مهدی (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۶ ق.

۸۱ مجمع البيان، ابوعلی طبرسی، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

۸۲ محجّه البيضا، ملا محسن فيض كاشاني، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، چاپ دوم.

۸۳ مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، دارالفکر، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

۸۴ مدینه المعجزه، سید هاشم بحرانی، مؤسسه معارف اسلامیّه، قم، ۱۴۱۴ ق.

۸۵ مرد ما فوق انسان ها، سید علی اکبر قرشی، مرکز انتشارات دارالتبلیغ

۸۶ مروج الذهب، مسعودی، دارالہجرہ، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

صفحہ ۶۱۸

۸۷ مستدرک الوسائل، حاجی نوری طبرسی، مؤسسہ آل البیت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

۸۸ مستدرک حاکم، دارالمعرفہ، بیروت.

۸۹ مسند احمد، دارالصادر، بیروت.

۹۰ مصنف ابن ابی شیبہ، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

۹۱ معالی السبطين، محمد مہدی الحائری، منشورات شریف رضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

۹۲ معانی الاخبار، صدوق، دارالتعارف، بیروت، ۱۳۹۹ ق.

۹۳ معجم البلدان، ابو عبد اللہ یاقوت حموی، داراحیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹ ق.

۹۴ معجم الكبير، طبرانی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۹۵ مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفہانی، منشورات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

۹۶ مقتل الحسين، ابو مخنف، المطبعہ العلمیہ، قم، ۱۳۹۸ ق.

۹۷ مقتل الحسين، خوارزمی، مکتبہ المفید، قم، چاپ اول.

۹۸ مقتل الحسين، مقرّم، منشورات دارالثقافہ و النشر، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.

۹۹ الملهوف (اللهوف)، سید ابن طاووس، دارالاسوہ، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.

۱۰۰ مناقب ابن شہر آشوب، انتشارات ذوی القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

۱۰۱ المنتظم، ابن جوزی، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ ق.

۱۰۲ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، مؤسسہ انتشارات ہجرت، قم، چاپ سیزدہم، ۱۳۷۸ ش.

۱۰۳ منهاج البراعہ، علامہ خویی، مکتبہ الاسلامیہ، تہران، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ق.

۱۰۴ موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۵ میزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبی، دارالمعرفه، بیروت.

۱۰۶ ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، کتابخانه اسلامی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

صفحه ۶۱۹

۱۰۷ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، کتابفروشی علمیه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.

۱۰۸ نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، مجمع علمی اسلامی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ ش.

۱۰۹ وسائل

الشیعه، شیخ حر عاملی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ ق.

۱۱۰ وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی، صحیفه نور

۱۱۱ ینابیع الموده، قندوزی، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

